

هشت هزار نیاز

جلد دهم و پایانی

جمع بندی های کلان
هشت هزار، هزار نیاز

هدی صابر

جمع‌بندی‌های کلان

هشت فراز، هزار نیاز

طرح بحث‌هایی از هدی صابر

حسینیه ارشاد، ۱۳۸۵-۱۳۸۷

پیش‌گفتار

هشت فراز، هزار نیاز عنوان سلسله آموزش‌هایی است که توسط هدی صابر با هدف «نقبی به گذشته‌های تاریخی و تسطیح معبری به سمت حال» از آذرماه ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ به طور هفتگی در سالن حسینیه ارشاد برگزار شد. دغدغه‌های او برای ایران فردا او را به این سوق داد که در ۷۵ نشست علاقه‌مندان را برای هم‌اندیشی و درس‌آموزی از تاریخ گرد هم آورد تا برگه‌های تاریخ سده اخیر را به قصد «غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها» با هم ورق زنند.

این فرازها در سالهای گذشته و به همت تنی چند از شاگردان معلم شهید به صورت مکتوب درآمدند و از طریق درگاه اینترنتی در فیروزه‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته‌اند. شوربختانه در تدوین مکتوب بخش‌هایی این نشست‌ها که به جمع‌بندی کلان هشت فراز مبارزاتی ایران معاصر اختصاص دارد وقفه‌ای افتاد و این مهم تا به امروز که پانزده سال از سفر بی بازگشت معلم شهیدمان می‌گذرد به تعویق افتاده بود. هم‌اکنون این مجلد شامل یازده جلسه پایانی نشست‌های مذکور است که به صورت صوتی و نوشتاری در اختیار کاوشگران تاریخ مبارزاتی ایران قرار می‌گیرد. همچون گذشته، در تبدیل این نشست‌ها به متن مکتوب تلاش شده است ضمن حفظ امانت‌داری و پرهیز از دخل و تصرف در کلام اصلی، متنی منسجم و روان پیش‌رو قرار گیرد. از آنجا که موضوعات جمع‌بندی‌های کلان پیشتر در طی فرازها به شکل تفصیلی مورد بحث قرار گرفته و قابل ارجاع است، در این مجلد از آوردن پاورقی‌های توضیحی خودداری شده است. همه تیتراهای داخلی هر نشست برگرفته از اسلایدهای آموزشی است که ضمن نشست‌ها توسط هدی صابر به نمایش در می‌آمد. در پاره‌ای موارد به سبب کمبود وقت در نشست‌ها از برخی سرعنوان‌های مندرج در اسلایدهای آماده‌شده برای جلسه عبور شده است. از آنجا که اسلایدها برای حاضران در جلسه اسلایدها قابل مشاهده بوده است و تیتراهای اسلایدها به یکپارچگی متن کمک می‌کند، سرعنوان‌های جاافتاده همراه سرعنوان قبلی در متن گنجانده شده‌اند. همچنین در پی هر نشست بخشی به پرسش و پاسخ تخصیص داده شده است که به دلیل عدم وجود سیستم صوتی سیار در برخی موارد صدای سوال‌کننده واضح نبوده است. در این موارد ناگزیر فحوای کلام سوال‌کننده مندرج شده است.

باشد تا این متن امکان کاویدن عمیق‌تر تاریخ معاصر ایران را برای خوانندگان فراهم کند و ما را به سلسله «باربرداران تاریخ» پیوند دهد.

۲	پیش‌گفتار
۶	نشست شصت و پنجم: جمع‌بندی‌های کلان (۱)
۶	هشت فراز و جهان
۸	ویژه رخدادهای پیوندخورده با فرازها
۲۵	دو برش، مدل مطلوب: در مدار حاکمیت و در مدار نیروها
۲۸	چشم انداز
۳۱	پرسش و پاسخ
۳۸	نشست شصت و ششم: جمع‌بندی‌های کلان (۲) شرایط داخلی و زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز
۳۹	شاخصه‌های کلیدی شرایط نیروهای اجتماعی
۶۳	تطور شرایط داخلی در هشت فراز
۶۷	پرسش و پاسخ
۷۱	نشست شصت و هفتم: جمع‌بندی‌های کلان (۳) زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز
۷۱	عناصر محرکه
۸۹	جمع‌بندی زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز
۹۲	نشست شصت و هشتم: جمع‌بندی‌های کلان (۴)
۹۲	آهنگ، مطالبات و شعارهای فرازها
۹۵	مطالبات فرازها
۱۰۰	شعارهای فرازها؛
۱۰۶	نشست شصت و نهم: جمع‌بندی‌های کلان (۵) رابطه انباشت و مطالبات در هشت فراز
۱۰۶	یک گریز به گذشته‌های بحث: عناصر دست اندکار تحول
۱۰۷	شاخصه‌های ارزیابی انباشت‌ها در هر فراز
۱۲۲	قانون تاریخی
۱۲۴	نشست هفتادم: جمع‌بندی‌های کلان (۶) رهبری در هشت فراز
۱۳۸	رهبری در هشت فراز
۱۴۱	نشست هفتاد و یکم: جمع‌بندی‌های کلان (۷) آغازگران، دست‌اندرکاران و مردم در هشت فراز
۱۴۲	آغازگران در هشت فراز
۱۵۰	دست‌اندرکاران هشت فراز
۱۵۳	مردم در هشت فراز
۱۵۸	پرسش و پاسخ
۱۶۸	نشست هفتاد و دوم: جمع‌بندی‌های کلان (۸) تشکیلات، استراتژی و مشی هشت فراز
۱۶۸	تشکیلات هشت فراز
۱۸۱	استراتژی هشت فراز
۱۸۷	مشی هشت فراز
۱۸۹	پرسش و پاسخ

نشست هفتاد و سوم: جمع‌بندی‌های کلان (۹) ایدئولوژی، برد اجتماعی-جغرافیایی و جهت‌گیری طبقاتی.....	۱۹۷
ایدئولوژی هشت‌فراز.....	۱۹۷
برد اجتماعی هشت‌فراز.....	۲۰۷
برد جغرافیایی هشت‌فراز.....	۲۰۸
جهت‌گیری طبقاتی هشت‌فراز.....	۲۱۰
پرسش و پاسخ.....	۲۱۲
نشست هفتاد و چهارم: جمع‌بندی‌های کلان (۱۰) دستاوردها و ناکامی‌های هشت‌فراز.....	۲۲۱
دستاوردهای فکری-ایدئولوژیک.....	۲۲۱
دستاوردهای استراتژیک-تاریخی.....	۲۲۹
دستاوردهای اجتماعی.....	۲۳۲
دستاوردهای سیاسی.....	۲۳۵
دستاوردهای تشکیلاتی.....	۲۳۶
کاستی‌ه‌ل‌ناکامی‌های هشت‌فراز.....	۲۳۹
پرسش و پاسخ.....	۲۴۲
نشست هفتاد و پنجم: جمع‌بندی‌های کلان (۱۱) جمع‌بندی نهایی هشت‌فراز.....	۲۴۸
هر فراز در يك نگاه.....	۲۴۹
هشت‌فراز در هشت لوح.....	۲۵۰
لوح اول: آسیب‌ها.....	۲۵۱
لوح دوم: مایه‌ها.....	۲۵۴
لوح سوم: پایدارها.....	۲۵۷
لوح چهارم: نیروها.....	۲۵۹
لوح پنجم: نکته‌ها.....	۲۶۰
لوح ششم: کاربست‌ها.....	۲۶۲
لوح هفتم: داشته‌ها.....	۲۶۵
لوح هشتم: افزودنی‌ها.....	۲۶۷

نشست شصت و پنجم : جمع‌بندی‌های کلان (۱)

هشت فراز و جهان

سه شنبه پنجم شهریورماه ۱۳۸۷

نشست شصت و پنجم: جمع‌بندی‌های کلان (۱)

هشت فراز و جهان

بسم الله الرحمن الرحيم، به نام خدا، با عصر بخیر و با اجازه‌ی دوستان و آقای مهندس [عزت‌الله سبحانی]. بعد از یک ماه وقفه به خاطر تعطیلات تابستان حسینیّه دوباره بحث‌ها را پی می‌گیریم. هم‌چنان که اغلب دوستان در گذشته هم حاضر بوده‌اند و حضور ذهن دارند، ۶۴ جلسه را پشت سر گذاشته‌ایم و هشت فراز را در حد مقدمات مرور کردیم. مقدمات [شامل] زمان، سواد و حوصله است، یعنی سقف سواد و حوصله و زمان همین ۶۴ جلسه‌ای بود که با یک چارچوب ثابت برگزار کردیم.

سه جلسه اول به کلیات، مبانی تئوریک، فلسفه و سمت تاریخ اختصاص داشت. از جلسه چهارم شروع به بررسی تنباکو کردیم. حدوداً شش جلسه به تنباکو، پانزده جلسه به مشروطه، هفت جلسه به جنگل، ده جلسه به نهضت ملی، شش جلسه به جنبش ۳۹-۴۲، هفت جلسه به دهه ۴۰-۵۰، شش جلسه به انقلاب و سه جلسه به اصلاحات اختصاص یافت.

روش واریسی و پیگیری به این ترتیب بود که فضای جهان و گفتمان مسلط بین‌المللی را دوره می‌کردیم، به فضای ایران بازمی‌گشتیم و چند برش می‌زدیم؛ برش‌های فرهنگی، فکری، اقتصادی، اجتماعی، زمینه‌های بروز حرکت، شعارها و مطالبات دوره موردنظر، نیروهای دست‌اندرکار، نیروهای پیش‌برنده، رهبری، مردم، سازماندهی، ایدئولوژی، استراتژی، مشی، جهت‌گیری طبقاتی، برد اجتماعی و جغرافیایی و در نهایت کاستی‌ها و دست‌آوردها و جمع‌بندی به شیوه‌ای که در هشت فراز تجربه کردیم و سپس آموزش‌های فراز. این سیر را طی کردیم.

چهارچوب موضوعی و ارسی تاریخی فرازا

- ✓ فضای بین‌المللی
- ✓ شرایط داخلی (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی)
- ✓ زمینه‌های بروز حرکت
- ✓ روایت فراز
- ✓ مطالبات
- ✓ شعارها
- ✓ نیروهای آغازگر
- ✓ نیروهای دست‌اندرکار
- ✓ مردم
- ✓ تشکیلات
- ✓ استراتژی
- ✓ مشی
- ✓ ایدئولوژی
- ✓ برد اجتماعی - برد جغرافیایی
- ✓ جهت‌گیری طبقاتی
- ✓ دستاوردها
- ✓ جمع‌بندی نهایی
- ✓ آموزش‌های فراز

همچنان‌که فکر ما لایه لایه است، جهان هم لایه به لایه و مرحله به مرحله خلق شده است، روش‌هایی که ما به کار می‌بریم باید تا حد امکان با متن و بطن ما و هستی هم‌خوان باشد. اگر هم‌خوانی باشد به کار سهولت می‌بخشد و ناهم‌خوانی در صورت وجود امر را مونتاژی و مکانیکی خواهد کرد و احتمال این که با ذات تنیده شود خیلی کم می‌شود؛ یا امکانش نیست.

در مرحله دوم به لایه نهانی‌تر می‌رویم. لایه نهانی‌تر به این ترتیب است که ما انباشتی از اطلاعات و داده‌ها را در پس پیشانی و در الواحی که اینجا ثبت و ضبط شده داریم. هم‌اکنون یک به یک آیتم‌های بیست‌گانه‌ای که بیشتر بررسی می‌کردیم همچون جهان، فضای ایران، زمینه‌های بروز حرکت، مطالبات، شعارها و ... که در ابتدای جلسه هم خدمتتان مرور شد، سینوس‌هایشان را رسم می‌کنیم. با بالا و پایین شدن فرازاها، ذهن‌مان را هم بالا و پایین کنیم. در لایه انتهایی آنچه را که در مرحله اول فراهم کردیم و در مرحله دوم پالوده‌اش کردیم و دقیق‌تر به هم زدیم، در مرحله سوم کنستاتره می‌کنیم و در حد یک یا دو پاراگراف از آن چشم‌اندازی روی جهان، ایران، مطالبات و ... درمی‌آوریم.

آخرالامر بررسی کنیم که نسبت به پدران مشروطه‌طلبان گام‌هایی به جلو آمده‌ایم یا نه؟ در سکوی تاریخ ارتقاعی پیدا کرده‌ایم یا نه؟ ارتقاء یافته‌ایم یا نه؟ جان بحث، پالایش سوم است.

جهان

امروز به جهان می‌پردازیم؛ سرفصل اولی که همیشه در هشت‌فراز در دستور کارمان داشته‌ایم. جهان هم با ما، هم مستقل از ما - ما هم جزئی از جهان هستیم - چند پدیده را در خود مندرج دارد: جوهر، ویژه رخداد، جان، سمت، تبادل و تأثیر. جهانی که پر جولان و پر خلجان است، در درون خود جوهری را مندرج دارد؛ جوهر به مفهوم دینامیسم و فعل و انفعالات درون و درون‌جوشی. مستقل از جوهر، ویژه‌رخداد دارد که ویژه‌رخدادها، رخدادهای کلیدی و جلوه‌جوهرند. بعد از رخداد جانی دارد، سمتی دارد، نیروهای موجود در جهان با یکدیگر مبادله‌ای صورت می‌دهند، عناصر با یکدیگر مبادله می‌شوند و در نهایت یک تأثیری رخ می‌دهد؛ یعنی این مبادلات، تأثیر و تأثرات خاص خود را بر جای می‌گذارد. ابتدا رخدادهای ویژه را در هشت‌فراز بررسی کنیم و بعد از آن سراغ بقیه بحث‌ها برویم.

ویژه‌رخدادهای پیوندخورده با فرازاها

فراز تنباکو؛ انقلاب صنعتی موج دوم

فراز اول، فراز تنباکو است. رخداد ویژه‌ای که مرتبط با فراز تنباکو است انقلاب صنعتی موج دوم است. تنباکو را باید در ارتباط با انقلاب صنعتی موج دوم و تأثیر و تأثرات آن بررسی کرد.

فراز مشروطه؛ انقلاب‌های سه‌گانه: اندیشه، روش، طراحی - سازماندهی

فراز بعدی فراز مشروطه است. در پیوند فراز مشروطه با جهان سه انقلاب یا همان انقلاب‌های سه‌گانه مطرح است. انقلابی که قبل از مشروطیت در ایران در جهان غرب، یکم در اندیشه، دوم در روش، سوم در طراحی و سازماندهی صورت گرفت.

فراز جنگل؛ منزل‌دار شدن سوسیالیسم / جنگ اول

در فراز سوم که فراز جنگل است دو اتفاق کلیدی همزمان با آن دوران رخ داد: تاسیس شوروی و منزل‌دار شدن سوسیالیسم و جنگ [جهانی] اول.

فراز نهضت ملی؛ جنگ دوم / تشکیل دو اردو / آزادی‌های ملی

فراز چهارم که فراز نهضت ملی است، کلیدانقاهایی که با آن‌ها برخورد پیدا می‌کنیم، جنگ [جهانی] دوم، تشکیل دو اردوی سوسیالیستی و امپریالیستی بعد از جنگ و سلسله جنبش‌های ملی است.

فراز ۳۹-۴۲؛ احتزاز سه پرچم و دکترین رفرم

در فراز ۳۹-۴۲ در جهان سه پرچم به اهتزاز در می‌آید: پرچم نبردهای آزادی‌بخش چون ویتنام، الجزایر، فلسطین؛ پرچم مبارزات ملی مثل کل آسیا و کل آفریقا و پرچم انقلاب که با کوبا شروع می‌شود و در بقیه مناطق جهان هم به اهتزاز در می‌آید. در جنب به اهتزاز درآمدن سه پرچم، دکترین فرم‌کندی را هم که قبلا به تفصیل درباره آن صحبت شده است شاهد و ناظر هستیم.

فراز ۵۰-۴۰: انقلاب‌های زنجیره‌ای، قندیل‌بندی‌های تاریخی

فراز ششم، جنبش دهه ۴۰-۵۰ است. بعد از انقلاب کوبا شاهد انقلاب‌های زنجیره‌ای و به اصطلاح قندیل‌بندی‌های تاریخی هستیم. بعد از جنگ جهانی دوم دو رشته قندیل در جهان بسته شد. یک، قندیلی بود که کریستال‌های آن بر محوریت آمریکا شکل گرفت؛ قندیل دوم بر محوریت شوروی. قندیل بستن حدوداً نزدیک صبح است؛ وقتی که هوا به سردترین برودت و درجه سرمای خود می‌رسد، قندیل بسته می‌شود. قندیل در آن زمان تروتازه است. به نسبتی که از آن می‌گذرد، شکل گرفته‌تر می‌شود، زنگاری از دود به خود می‌گیرد و حالت اولیه خود را از دست می‌دهد. دو قندیلی که آمریکا و شوروی بعد از جنگ جهانی دوم به خود بستند به فاصله ۲۰-۲۵ سال یا ربع قرن بعد، در فراز ۴۰-۵۰ که از آن صحبت می‌کنیم، به وضعیت دوم خود [زنگارگرفتنی] رهنمون شد.

فراز انقلاب؛ ظفر ویتنامی / استیصال آمریکایی / آخرین فروری‌ها

فراز هفتم فراز انقلاب است که سال‌های ۵۰ به بعد را در برمی‌گیرد؛ اتفاقات کلیدی پیروزی ویتنامی، استیصال آمریکایی و نهایتاً آخرین فروری‌ها در شاه‌دژ ایران و دژ نیکاراگوئه در امریکای مرکزی است.

فراز اصلاحات؛ فروپاشی اردوی تاریخی، نظم‌نوین بین‌المللی

در فراز آخر هم که فراز اصلاحات است و حدود ۲۰-۱۵ سال گذشته را در برمی‌گیرد. اتفاق‌های کلیدی جهان، یکی فروپاشی اردوی تاریخی شوروی و استقرار نظم‌نوین بین‌المللی بود. این رخدادهای کلیدی از قبل در ذهنمان بود، امروز تنها یک مرور مختصر کردیم. ببینیم در کنار این رخدادهای کلیدی، جان جهان چطور قابل جمع‌بندی است.

جان جهان

فراز اول: دینامیسم و تهاجم غرب، فیکسیسم و پذیرایی شرق

در فراز اول، جان جهان یعنی ماده اصلی دوران که دوران را به تحرک درمی‌آورد، دینامیسم و تهاجم غرب و فیکسیسم و پذیرایی شرق.

فراز دوم: تراوش‌های نشئت‌یابنده، مطالبات منتشرشونده

در فراز دوم که فراز مشروطه است، جان جهان تراوشات نشئت‌یابنده و مطالبات منتشرشونده است که جلوتر توضیح خواهیم داد.

فراز سوم: کین‌خواهی قدرت‌ها، نبرد کار و سرمایه

در فراز جنگل، جان جهان، یکی کین‌خواهی قدرت‌ها بود که به جنگ جهانی اول منجر شد. وجه دیگری از جان جهان یا دلادل همان وجه اول، نبرد کار و سرمایه بود که در اروپای صنعتی شده مقدماً رخ داد و بعد به سایر کشورهای جهان که ماقبل صنعتی، در حال گذار به صنعت یا نیمه‌صنعتی بودند، تسری یافت.

فراز چهارم: صلح و آزادی، هویت ملی

در فراز چهارم که هم‌زمان با فراز نهضت ملی ما است، جان جهان صلح و آزادی بعد از جنگ و تبری و بیزاری از فاشیسم هیتلر و موسولینی و نهایتاً آزادی خواهی بود. وجه دیگر جان جهان در سال‌های بعد از جنگ دوم برآمدن هویت ملی بود.

فراز پنجم: تقلاي کهنه‌ها، تکاپو برای بقاء

فراز پنجم که مقارن با دوره ۳۹-۴۲ ما است، تقلاي کهنه‌ها را داشتیم؛ تقلاي شاه در ایران، حاکمیت‌های پاکستان، برزیل، آرژانتین و اروگوئه اتفاق افتاد و از این طرف هم [تقلاي] نیروهایی که نیروهای اصلی اقتصاد آن زمان در این کشورها بودند - نیروهای مولد روی زمین - برای بقا تکاپو می‌کردند که قبلاً به طور مفصل پرانتز آن را باز کردیم.

فراز ششم: رخ‌به‌رخی خلق و امپریالیسم

در فراز ششم، فراز [دهه‌های] ۴۰-۵۰ اصطلاحاً دوران تضاد تاریخی و رخ به رخی خلق و امپریالیسم بود.

فراز هفتم: پایان کلاسیسم

فراز هفتم، را می‌توان پایان کلاسیسم عنوان داد. یعنی هم شوروی دیگر کلاسیک شده بود و شوروی پرطراوتِ ناشر ایده و دانش دوران آغازین و تاسیس نبود و سیر انحطاط و انرژی‌زدایی شدن خود را طی کرد و امریکا هم دیگر مانند ابتدای دوران بعد از جنگ جهانی دوم، مبشر صلح و آزادی نبود. همانطور که شوروی در دورانی که داریم از آن صحبت می‌کنیم حافظ وضع موجود بود و کریستال آن زنگار بسته بود، امریکا هم دینامیسم آن دوران خود را از دست داده بود و به یک نیروی خشن و محافظ دوران تبدیل شده بود.

فراز هشتم: مدنیت نو، مشارکت، دینامیسم کوچک‌ها و متوسط‌ها

در فراز هشتم، که فراز معاصر است و حدوداً بیست سال قبل به این طرف را پوشش می‌دهد و با اصلاحات سال‌های ۱۳۷۶ تا حدوداً ۱۳۸۴ ایران مقارن شد، جان جهان، مدنیت نو است. جهان یک بار دیگر پوست انداخت. مدنیت موج اول بعد از جنگ جهانی اول بود؛ پشت سر آن مدنیت بعد از جنگ جهانی دوم بود که سازمان ملل و نهادهای درون سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق

بین‌المللی پول و ... را درون خود داشت، اینجا هم در حدوداً بیست سال اخیر شاهد مدنیت موج سوم هستیم. وجه دیگری از جان جهان، مشارکت و نهایتاً دینامسیم کوچک‌ها و متوسط‌ها است. یک قدری روی جان جهان توقف کنیم و ربط جان جهان را در آینده نزدیک دست با ایران تعیین کنیم.

جمع‌بندی جان جهان در هشت فرازا

قبلاً عنوان شد که جنبش تنباکو یک جنبش با مطالبات اقتصادی مشخص بود؛ لذا با توجه این که جنس جنبش تنباکو اقتصادی بود، جهان را از منظر اقتصادی دیدیم. غرب، سمتی که غرب داشت و جان جهان از منظر غربی‌ها متحول شده بود. در دوران مورد بحث، دوران رنسانس و قبل‌تر در جنگ‌های صلیبی تلنگری به ذهن‌شان خورد. این تلنگر در سیر خود منجر به تعمق شد. یک سیر زیبا که در قرآن و یا عهد عتیق توضیح داده می‌شود، مارکسیست‌های جامعه‌شناس و همچنین جامعه‌شناسان با روح مذهبی که سیر بشر را تعقیب می‌کنند، همه یک نقطه‌چین را ترسیم می‌کنند. در دل کنکاش‌ها و کتاب‌های وحیانی که موازی با هم سیر بشر را ترسیم می‌کنند، این نقطه‌چین قابل استخراج است: بشر در مقاطع مختلف تلنگری به ذهنش می‌خورد؛ ذهن فعال است، چرا که در ذهن یک آرام‌پزی وجود دارد. در آرام‌پز ذهن این تلنگر تشعشع و پژواک ایجاد می‌کند، منجر به تعمق می‌شود، تعمق در سیر خود منجر به تفکر می‌شود. لاجرم از تفکر اندیشه و از اندیشه نظریه استخراج می‌شود. بر روی نظریه مطالبه و روی مطالبه سازمان‌دهی سوار می‌شود. این سیر را غربی‌ها از جنگ‌های صلیبی تا سرفصل انقلاب صنعتی موج اول دقیق و نعل به نعل طی کردند. تلنگری در جنگ‌های صلیبی به ذهن‌شان خورد، آن طرف جهان را مشاهده کردند، چشم و دل‌شان از تحولات علمی و اندیشه‌ای شرق روشن شد، به تعمق وارد شدند، به تفکر رسیدند و فکر پیچیده شد. مغز انسان مانند دست چپ است؛ چون کسی از دست چپ استفاده نمی‌کند، عضو تنبل، غیرفعال و حاشیه‌ای بدن است. مغز هم‌منظور است. اگر آن را به کار بگیرید پیچیده‌تر می‌شود، فایل‌های آن انباشته‌تر، مویرگ‌ها که انرژی را منتشر می‌کند جدی‌تر و فعال‌تر و در نهایت ماهیچه‌ای می‌شود که بسیار بسیار پیش‌برنده و پیش‌رونده است. از تفکر به مشاهده و ایده رسیدند. نظریه‌های مختلف اقتصادی بیرون آمد و در حدود ۲۵۰ سال، سه مکتب جهان غرب و نهایتاً کل جهان را تغییر داد. فیزیوکرات‌ها بودند، بعد مرکانتیلیست‌ها بودند، بعد کلاسیک‌های موج اول بودند و بعد هم سوسیالیست‌های تخیلی و نهایتاً سوسیالیست‌های علمی و مارکسیست‌ها بودند، در حوزه نظر جهان را مرتباً هم زدند. یعنی در حدود ۲۵۰ سال نظریه اقتصادی به قول زنان خانه‌دار قدیم مکرراً لعاب می‌انداخت.

می‌شود شما خوراکی را روی چراغ بگذارید تا ته بگیرد، بسوزد و مثل یک کوره ماسیده شود. می‌شود هم به آن رسیدگی کرد تا لعاب بیاندازد. الان همه اتفاق نظر دارند که کل موجودات جهان ذی‌شعورند. نخود و لوبیایی هم که در پاتیل می‌ریزید، اگر نخود و لوبیا حس کنند دستی مراقبشان و ذهنی متوجه‌شان است، طبیعتاً رقص جدی‌تری در قابلمه خواهند کرد! الان بیومکانیک در ربع قرن گذشته در جهان ورزش به این نتیجه رسیده است که عضله انسان ذی‌شعور است. بسیاری از ورزشکاران

عضلات آماده دارند، اما چون مغز با عضله آن‌ها هماهنگ نیست و روح ورزشکار افسرده است، عضله نمی‌تواند شادابی خود را به نمایش بگذارد. عضله هم مثل روح و روان و تار و پود صاحبش افسرده می‌شود. هافبکی در سه چهار سال گذشته در تیم بایر مونیخ پدیده آلمان شد؛ سباستین دایسلر. خیلی آماده و سر وزن بود. بعد در یک دورانی، به وضعیت ناآمادگی وارد شد. بعد هم افسرده شد. او را به قرنطینه روانی بردند. این یافته‌های بیومکانیک کاملاً روی دایسلر جواب می‌داد. همه موجودات جهان ذی‌شعورند. تصور است و توهم نیست که ملات داخل پاتیل هم اگر حس کنند دستی و ذهنی متوجه آن‌هاست و به آن‌ها رسیدگی می‌کند، طبیعی است که دم به دم لعاب بیندازند. ولی آن طرف قضیه هم هست. اگر دستی متوجه آن‌ها نباشد، ملات را در پاتیل بریزید، آب هم تا سر ظرف بریزید، از خانه بیرون بروید، آب سر برود و گاز نیمه خاموش شود، نهایتاً ملات می‌سوزد. تفاوت ملات سوخته با ملات به قوام رسیده و لعاب‌دار این حس فرآوری است.

غربی‌ها این ویژگی را داشتند که در این ۲۵۰ سال در عرصه نظریه اقتصادی دم به دم نو شدند. دوران نوبی فیزیوکراتیسم فقط بیست سال بود. مرکانتیلیسم آمد و تفکر فیزیوکرات‌ها را درو کرد. موج اول تجارت بود، جهان تازه به دوران بعد از تجارت حاشیه ساحل و باریکه رودخانه‌ها، به تجارت دریاها رسیده و دریاها را فتح کرده بود. نظریه خیلی مهم است. متناسب با آنکه لنج اولیه به لنج‌های بزرگ‌تر، لنج بزرگ‌تر به کشتی چوبی، کشتی چوبی به کشتی فلزی، کشتی فلزی به اقیانوس‌پیما تبدیل می‌شد، پاتیل هم کار خود را در [حوزه] نظر می‌کرد. یعنی فیزیوکرات‌ها در آن دوره بیست‌ساله حدوداً هفت-هشت نظریه پرداز داشتند، اما مرکانتیلیسم‌ها سی نظریه پرداز داشتند. در طول ۱۵۰ سال سی نظریه پرداز خیلی [رقم قابل توجهی] است. مانند دوی امدادی؛ چوب مثل ایران روی زمین نمی‌افتد. ایران در حوزه اندیشه، فلسفی، معرفت‌شناسانه، تشکیلاتی، سیاسی گاهی تر و تازه شده و گاهی خشکیده و پوسیده است. به قول شاعر می‌گوید «من می‌بینم جوانانی را که می‌زیند و می‌بالند و می‌رویند و نیز می‌بینم آنانی را که می‌پوسند و می‌میرند و می‌ریزند.» برخلاف غرب که در حوزه نظریه اقتصادی اندیشه مداوم نو شد. این نوبه نوبی در غرب در حوزه‌های دیگر جدی‌تر هم بود و تقریباً هنوز هم همینطور است. برخلاف ایران که سیر آن را در حوزه ایدئولوژی خواهیم دید.

این سیر خیلی مهم بود. این سیر باعث دینامیسم شد. ما نباید به اسلوب جمهوری اسلامی و برخی مارکسیست‌های افراطی ارتدکس، غرب را تحلیل کنیم. غرب هم‌زمان با این که غارت کرد، هم‌زمان با این که جهان را به استخدام خود درآورد، هم‌زمان با این که در چند موج جهان را چپاول و استثمار کرد و نیروهای کار درون خودش را هم شیره‌کشی کرد، در کنار همه این‌ها سیر فراوری اندیشه و نظریه اقتصادی را هم طی کرد. فقط نیروی نظامی نیست که به یک جریان تاریخی توان تهاجمی و دینامیسم می‌بخشد. نظریه هم هست. اما ما چون از این قضیه غافلیم، فقط وجه تهاجمی، نظامی و غارت‌گرانه جهان غرب را دیده‌ایم.

موتور آن تهاجم، نو به نو شدن اندیشه است. چون غرب دینامیسم را داشت، دارای قدرت تهاجمی هم شد، با نظریهٔ ریکاردو به سازماندهی رسید. می‌شود گفت ریکاردو خود کلاسیک یا لیبرال به نسبت چپ بود. قائل به تئوری ارزش کار بود، اما تئوری مزیت نسبی که وی وضع کرد، باعث شد جهان ۱۵۰ سال شکل استعماری-استثماری ذیل آن نظریه به خود بگیرد. این‌ها سیر را طی کردند و از این طرف آشنی‌خانهٔ اندیشه در شرق و کشورهایی چون ما تعطیل بود. طبیعتاً تعطیلی با خود فیکسیسم می‌آورد. فقط این نیست که تصور می‌کنند نیروهای مذهبی قشری دچار فیکسیسم می‌شوند. تا گفته می‌شود فیکسیسم همه به یاد حوزهٔ علمیه می‌افتند. در حالی که اینگونه نیست. الان روشنفکری جامعهٔ ما چه روشنفکری عام و چه روشنفکری مذهبی سیر حوزهٔ علمیه را می‌رود. یعنی به دستاورد پیشینیان بسنده کرده و یک ادبیاتی را با الفاظ مختلف تکرار می‌کند و خودش در موضع تولید و توزیع نیست. این طرف هم حاکمیت‌ها هم به فیکسیسم رسیده بودند. جامعه هم چیزی نداشت که این فراوری صورت بگیرد.

دههٔ ۱۳۷۰ مهندس سبحانی یک مقالهٔ کیفی در مورد امپریالیسم در فصل‌نامهٔ توسعه نوشته‌اند. بحث جدی‌ای در آنجا مطرح کرده و گفتند امپریالیسم هست؛ دینامیسم دارد، مهاجم است و همهٔ اینها هست. ولی بالاخره یک میزان منفعلی باید باشد تا میهمان ناخواندهٔ مهاجم را بپذیرد. تجربهٔ ایران و تجربهٔ شرق هم همین‌طور بوده است. جریانی که فیکس است، لامحاله مغلوب جریان دینامیک است؛ لامحاله این‌گونه است. تجربهٔ چینی‌ها در المپیک آخر همین را نشان داد. چینی‌ها دینامیسم ویژه‌ای داشتند. در محل خودشان با برگزاری و توان تشکیلاتی جهان را مات کردند. در زمین ورزش همیشه آمریکا در المپیک‌ها صدر بود و تقریباً امکان رقابت با آمریکا خیلی کم بود. اما فقط طلاهایی که چین در این دوره المپیک کسب کرد، در حدود ۶۵ درصد بیش از مدال‌های طلای آمریکا در المپیک‌های قبلی بود. هر جای جهان را ببینید جدال فیکسیسم و دینامیسم هست. اینکه ایران با یک کاروان ۵۵ نفره فقط ۲ مدال کسب کرد - که مدال برنز آن هم حسی بود و مدال طلای آقای ساعتی هم از روی غیرت بود - تفاوت جامعهٔ ما با جامعهٔ چین است. چین فقط در بازار پوشاک در سال ۲۰۰۶ معادل ۹۵ میلیارد دلار صادرات داشته است. ما فقط همین واردات پوشاک خودمان را با صادرات پوشاک چینی‌ها مقایسه کنیم. نرم‌افزار و سخت‌افزار و امثالهم را کنار می‌گذاریم. ورزش و همه این موارد را که مقایسه کنیم، به جامعهٔ در حال احتضار خودمان می‌رسیم.

در سال ۱۹۴۸ - ۱۳۲۷ یک اتفاق ویژه افتاد. در المپیک ۱۹۴۸ لندن ۱۲ دانشجو بدون اینکه از کانال سازمان تربیت‌بدنی آن زمان ایران عبور کنند، خودشان در المپیک ۱۹۴۸ لندن حاضر شدند. اتفاق مهمی بود. از آن ۱۲ دانشجو، نه نفر دانش‌آموز مدرسهٔ دارالفنون بودند. مدرسهٔ دارالفنون در دههٔ ۱۳۲۰ یک مدیر بسیار کیفی داشت؛ آقای حداد که چند سال پیش فوت شدند. معلم ورزشی به نام آقای مسعودنیا داشت. قدیمی‌ها آقای مسعودنیا را می‌شناسند؛ ایشان در لاله‌زار مغازهٔ کراوات‌فروشی داشت. آقای مسعودنیا و آقای حداد در آن مدرسهٔ دارالفنون دینامیسمی راه انداخته بودند که از ۱۲ نفر

دانش‌آموز که در سال ۱۹۴۸ به المپیک لندن رفتند. جامعه دانش‌آموزی و دانشجویی زنده بود. چرا زنده بود؟ چون دهه ۱۳۲۰ ایران زنده بود. مصدق شاخص حیات و نیروهای زنده‌ای وجود داشتند، مغز در آن زمان در ایران فسفر مصرف می‌کرد، دل می‌تپید، جامعه زنده بود. اولین پرچم ایران را مرحوم سلماسی - یک ورزشکار ساده‌غیور آذری اهل ارومیه - بالا برد. اگر از قدیمی‌های ورزش ایران پرسید آن زمان اردوی المپیک ۱۹۴۸ لندن در ژاندارمری تهران در میدان توپخانه در تخت‌های سه طبقه تشکیل شده بود. بهترین ناهار و شام‌های آن اردو هم نان و پنیر و انگور بود. امروز این ۵۵ نفری که به المپیک چین اعزام شدند و تقریباً دست‌خالی بازگشتند تقریباً ۸ میلیارد تومان برای آن‌ها هزینه شده است. جامعه‌ای که زنده نباشد، دریا دریا پول پای آن بریزید - کما اینکه احمدی‌نژاد دریا دریا پول را در این دو سه سال سوزاند - هیچ هیچ قدمی به جلو بر نمی‌دارد! تفاوت ما با چین در المپیک آخر روشن شد. تفاوت جامعه امروز ایران شصت سال بعد از سال ۱۳۲۷ که حس زندگی داشت نه میل قبرستانی، دم به دم روشن می‌شود. این که اینجا - همانطور که آقای مهندس [سحابی] گفتند - یک درون‌فروریختگی‌ای باید وجود داشته باشد که آن نیروی مهاجم بتواند بیاید بنشیند! اگر سرزمین زنده باشد که میهمان مهاجم نمی‌شود. میهمان مجبور است از راه مبادله برابر وارد شود. کما اینکه جهان الان مجبور است چینی که پنجاه سال پیش تحت تهاجم ژاپنی‌ها و امریکایی‌ها و ارتجاع داخلی چیانگ کای‌شک^۱ بود را بپذیرد. آن اژدهای زرد را بپذیرد و به آن بازار و حق و تو بدهد. با این که تاسی سال پیش آن را به المپیک راه نمی‌داد، اکنون المپیک را در اختیارش بگذارد. الان انگلیسی‌ها اعلام کرده‌اند بزرگ‌ترین نگرانی ما برای برگزاری المپیک چهار سال بعد آشکار شدن تفاوت فاحش تشکیلاتی و ایده‌پردازی ما با چینی‌ها است. خیلی مهم است! انگلیسی که آقای جهان بود و می‌گفتند آفتاب در ملک آن غروب نمی‌کند و... بالاخره مجبور است سر اطاعت و تمکین مقابل دینامیسم فرود بیاورد. در آن زمان در جهان شرق از جمله ایران ما دینامیسم نبود که فتح شد. این فراز اول بود.

در دوران فراز دوم، در جهان آزادی و حقوق بشر مطرح شد؛ اتفاقات کیفی افتاد. انقلاب فرانسه رخ داد با تمام دستاوردها و بضاعت‌های علمی و نظریه‌پردازی‌های آن از جمله منتسکیو، ژان ژاک روسو و کتاب روح‌القوانین که هنوز هم مرجع است. استقلال آمریکا اتفاق افتاد و بیانیه حقوق بشر که موجش در آنجا به کتابت نشست. در فراز دوم اتفاقات کیفی جاننداری را شاهد بودیم؛ تراوشات نشت‌یابنده، مطالبات منتشرشونده. در فراز سوم هم به همین ترتیب پیش می‌رویم تا به امروز جهان یعنی فراز هشتم برسیم؛ مدنیت نو، مشارکت، دینامیسم کوچک‌ها و متوسط‌ها. اتفاق خیلی مهمی که در فراز هشتم در بیست سال گذشته یا ربع قرن گذشته رخ داد این است که جهان، دیگر جهان غول‌ها و مردان آهنین و

۱. چیانگ کای‌شک (جیانگ جیه شی / چانکای چک) رهبر سیاسی و نظامی چینی بود که سعی در شکست

دادن حزب کمونیست چین به رهبری مانو تسه تونگ داشت.

تشکیلات‌های پولادین نیست؛ کوچک‌ها و متوسط‌ها هم دینامیسم از خودشان نشان دادند و در تحولات و طور به طور شدن جهان معاصر سهم جدی داشتند که آینده بحث انشاءالله خواهیم دید. این جان جهان بود.

سمت جهان

سمت جهان را در فرازهای هشت‌گانه یا حدود ۱۲۰ سال اخیر، اگر بخواهیم قرینه‌سازی کنیم فضای ایران را با جهان، چنین است:

فراز اول: علم، اقتصاد، توسعه دوپهلوی / نظاره، حیرت، رعب

در فراز اول که فراز تباکو است، سمت جهان سمت علم است. علم کرسی و شأن پیدا کرد؛ به قول ادیبان ساحتی پیدا کرد. این یک وجه سمت جهان بود که علم صاحب کرسی شد. مثل قرون وسطی، هزاره‌ای که همه کرسی‌ها را روحانیت مسیح انحصارطلبانه اشغال کرده بود و از بالای کرسی تاریخی خود پایین نمی‌آمد و اجازه به رشد و نمو علم نمی‌داد، اینجا مغلوبه شد؛ علم کرسی برتر و کلیسا خرده کرسی تاریخ شد.

اگر ماقبل صنعتی شدن، اقتصاد فرودست ایدئولوژی بود در اینجا اقتصاد برای خود صاحب عرصه و مداری شد و نظریه پیدا کرد. در دوران قرون وسطی نظریه اقتصادی وجود نداشت و اگر وجود داشت هم پاپ دوره واضع آن بود. اینجا دیگر در دوره ۱۵۰-۲۰۰ ساله در خود اروپای مرکزی و غربی -فارغ از بقیه اروپا جنوب و...- پنجاه نظریه‌پرداز شاخص قد علم کردند؛ اتفاق خیلی مهمی بود. وجه دیگر سمت جهان، توسعه دوپهلوی و دو نبش بود. توسعه هم به مفهوم توسعه اقتصادی درون کشورهای صنعتی شده غرب و هم توسعه سرزمینی. در درون خودشان سیر توسعه را با گذار از فلاحت به صنعت و از صنعت به صنعت نو و خدمات جدید پشتوانه صنعت نو طی می‌کردند و در خارج هم با تسخیر سرزمین و تسخیر بازار [توسعه می‌یافتند].

سمت دیگر جهان نظاره، حیرت و رعب بود. یعنی شرق نقش نظاره‌گر بودن تحولات و دینامیسم غرب را پذیرفته بود و از این نظاره به حیرت رسید. حیرتی که به ایران هم آمد. در ۱۵۰ سال اخیر ایران وارد حیرت شد و هنوز هم وجود دارد. جلوتر خواهیم رسید که رعب ناشی از حیرت نظاره‌گران [هم اتفاق افتاد].

فراز دوم: انسان‌گرایی، نفی مطلقیت، حد زدن به قدرت

در فراز دوم سمت جهان با تلاش‌هایی که فرانسویان کردند، با اعلامیه حقوق بشر بعد از استقلال امریکا، انسان‌گرایی [محور] شد. انسانی که در قرون وسطی در تاریخ و در ایدئولوژی کپک‌زده کلیسایی ممزوج بود، خودش صاحب ساحتی شد. برتره انسان برای این دوره است؛ مجسمه انسان تمام‌قد، عریان و پوشیده متعلق به این دوره است؛ مجسمه چهره‌اش برای این دوره است؛ رمان‌های

انسان‌گرا، پی‌اس‌آی‌های انسان‌گرا - همه متعلق به همین دوره اومانیسمی است که حدوداً هم زمان با دوره مشروطه داخل ایران ما است.

وجه بعدی سمت جهان در فراز دوم که فراز مشروطه است، نفی مطلقیت است. اروپا از مطلقیت سلطنتی عبور کرد - هم چنان که دو سه سده قبل آن، از مطلقیت کلیسایی و ایدئولوژیک عبور کرده بود - و حد زدن به قدرت. این موج انسان‌گرایی، نفی مطلقیت و حد زدن به قدرت به ژاپن، عثمانی و بعد هم ایران ما رسید.

فراز سوم: عدالت خواهی

فراز سوم جهان منزلگاه سوسیالیستی پیدا کرده بود، قبل از آن که منزلگاه سوسیالیستی پیدا کند کمون پاریس یک منزلگاه آرمانی سرخ‌شده با خون بود. بعد انترناسیونال اول بود. این‌ها مکت‌هایی بودند که دوام نیاوردند، اما بالاخره آرمان عدالت‌خواهی یا سوسیالیسم که منجر به انقلاب ۱۹۱۷ و تاسیس و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و تحولات ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ شد، تحقق پیدا کرد.

فراز سوم، فراز عدالت‌خواهی در جهان بود؛ هم متأثر از موج انقلاب شوروی هم متأثر از آموزه‌های مارکس و انگلس و بعضی از سوسیالیست‌های موعظه‌گرا و تخیلی در دوران‌های قبل آنها.

فراز چهارم: احقاق حق

سمت جهان در فراز چهارم - بعد از جنگ جهانی دوم - سمت احقاق حق بود. جنوبی‌ها به پا خاستند، پرچم مبارزه ملی یا هویت ملی برافراشتند و جنبش احقاق حق راه انداختند.

فراز پنجم: مرزبندی - صف بندی

فراز پنجم در جهان، فراز مرزبندی‌ها و صف‌بندی‌ها بود. مرزبندی‌ها و صف‌بندی‌ها هم درون کشورهای جهان سوم آن زمان و جنوب امروز و میان نیروهای کهنه و نو بود. صف‌بندی میان نیروهای اقتصادی نو و نیروهای اقتصادی کهنه و نیروهای سیاسی سیاه و نیروهای سیاسی تازه‌رخ ظاهر کرده بود که در ایران هم به آن‌ها رسیدیم و اشاره خواهیم کرد. مرزبندی و صف‌بندی جدی‌تر بین دو بلوک و بین دو سر بلوک که آمریکا و شوروی بودند [شکل گرفت]. اگر بخواهیم فراز پنجم را فشرده کنیم و سمت جهان را از آن مستخرج کنیم، صرفاً به مرزبندی و صف‌بندی می‌رسیم.

فراز ششم: رهائی و بنا گذاری

فراز ششم فراز انقلاب بود. یعنی دگرگونی‌های اساسی و رهایی‌یابنده و بناگذاری‌ها. کشورهای جدیدی بعد از انقلاب‌هایشان پایه‌گذاری شدند. و نهادهای جدید نقش و نما پیدا کردند.

فراز هفتم: توسعه

فراز هفتم را که مقارن با انقلاب ماست فراز توسعه می‌نامیم. در حدود سه و نیم دهه پیش توسعه ادبیات جدید پیدا کرد. هندی‌ها به جرگه ادبیات‌پردازان توسعه پیوستند. حتی تیپ‌هایی چون نواز شریف در پاکستان، بعضی از تیپ‌های تئوریک در کره جنوبی، برزیل، امریکای مرکزی و جنوبی به فضای توسعه [آمدند]. دیگر فقط غربی‌ها نبودند که کلوپ‌هایی مثل کلوپ پاریس برای توسعه داشتند. در کشورهای جنوب و جهان سوم آن زمان بحث‌های توسعه تبدیل به ادبیات شد و از اندیشه‌های خام بیرون آمد. ادبیات در یک سطحی اندیشه خام است و به نسبتی که نزج می‌گیرد به سمت لایه‌های عمیق‌تر ادبی رهنمون می‌شود.

فراز هشتم: انکسار قدرت - توزیع مشارکتی

در فراز هشتم، موج توسعه به ایران ما هم آمد. سمت جهان سمت انکسار قدرت بود و توزیع مشارکتی. اتفاق خیلی مهمی بود که جلوتر توضیح خواهم داد.

تبادل در جهان

حالا سرتیترهایی که ابتدای بحث عنوان شد: جهان راست جوهری و دینامیسمی که این رخدادهایی که جلوه آن جوهرند؛ جانی، سمتی، تبادل و تأثری.

فراز اول: کالا - سرمایه با بازار، منابع، جان

در تبادل که در فراز و موج اول بود در جهان حدوداً ۱۲۰ سال پیش مقارن با جنبش تنباکوی ما، کالا و سرمایه هم با بازارهای آن طرف مبادله شد. یعنی بازارهای ملی به نفع کالا و سرمایه غرب فروپاشیدند. یعنی کالا و سرمایه غربی با بازار، منابع و جان انسان‌های کشورهای چون پرو و اکوادور و برزیل یعنی کشورهای نوکشف مبادله شد.

فراز دوم: اندیشه - مدل با ظرفیت ذهن

در فراز دوم بضاعت اندیشه در غرب با ظرفیت‌های ذهنی کشورهای چون ما مبادله شد. در کشورهای مثل کشور ما یا کشوری مثل هند یا در کشورهایی بعداً از دل امپراتوری مذهبی عثمانی درآمدند، تولید اندیشه صورت نگرفته بود ولی ذهن‌ها ظرفیت داشتند. مجموعه بضاعت‌های فکری غرب با ظرفیت ذهنی این سوی جهان مبادله شد.

فراز سوم: مکتب - آرمان - سازماندهی با ظرفیت دل

در فراز سوم که فراز اقتدار انقلاب نوپای شوروی و منزل‌دار شدن سوسیالیست‌ها بود، مکتب و آرمان و سازماندهی با ظرفیت علم مبادله شد. در موج قبلی مبادله با ظرفیت ذهن صورت گرفت. در این موج میرزا کوچک خان شاخص و نماد این دوره‌ای است که از آن صحبت می‌کنیم، میرزا کوچک

خان ذهنی ملی و مذهبی داشت اما دلی نیز داشت که در آن آرمان سوسیالیست و مساوات می‌تپید. آرمان‌خواهان ظرفیت دل خود را با مکتب نو، با آرمان سوسیالیستی و با دانش سازماندهی اتحاد نو تاسیس شوروی مبادله کردند. مبادلات آن دوران مبادلات کیفی است.

فراز چهارم: سرمایه - طراحی با ظرف کلان اقتصاد / اندیشه و ایده ملی با ظرفیت افکار عمومی

در فراز چهارم که جهان پس از جنگ است، سرمایه و توان طراحی کشورهای پیروز جنگ به خصوص امریکا با ظرف کلان اقتصادهای جنوب مبادله شد. یعنی ظرف اقتصاد جنوب در اختیار سرمایه و توان طراحی غربی‌ها قرار گرفت. اما یک اتفاق دیگر رخ داد. برای اولین بار جنوبی‌ها هم وارد مبادله شدند و کالایی برای عرضه داشتند. یعنی همه بازار جهان در اختیار غرب به مفهوم گسترده اعم از امریکا و اروپای غربی و ژاپن نبود. اینجا هم هند، ایران دوران مصدق، مصر دوران ناصر، یوگسلاوی دوران تیتو و... مطرح شد. اندیشه و ایده ملی را با ظرفیت افکار عمومی مبادله کردند.

فراز پنجم: کالاهای پیشرفته‌تر - غذا با منابع جدیدتر / مطالبه طبقاتی با شکل‌بندی‌های ارتجاعی

در فراز پنجم کالاهای پیشرفته‌تر و غذا مطرح شد. اینجا دیگر امریکا یک اقتصاد بسیار پیشرفته کشاورزی با مضمون سرمایه‌داری داشت. کشاورزی سرمایه‌داری به اصطلاح کشاورزی بزرگ است. در ایران هم اقتصاد کشاورزی کشت و صنعت‌ها معروف شد. کشاورزی امریکا هم در سیر خود از کشاورزی متوسط به کشاورزی‌های بزرگ تبدیل شد. کشاورزی‌هایی که تا چشم کار می‌کند دشت را به دره وصل می‌کند. بزرگ‌ترین تجهیزات کشاورزی شخم می‌زنند به دنبال آن می‌توانند درو کنند. بازار گندم و غلات جهان را هم با کالاهای پیشرفته‌تر هم‌زمان گرفتند. در این فراز کالاهای پیشرفته‌تر و غذا با منابع جدیدتر و ظرفیت‌های خالی‌تر کشورهای جهان سوم مبادله شدند. یک مبادله دیگر هم اتفاق افتاد. مطالبات طبقاتی در کشورهای جنوب با شکل‌بندی‌های ارتجاعی به تخاصم برخاست. شکل‌بندی‌های ارتجاعی مشخصاً اقتصادی. در ایران ما هم یک جریان اربابی عقب‌مانده بدون ظرفیت ریسک و ایده و بدون تحول دیگر ماسیده بود. این دوران مطالبه طبقاتی در کشورهایی که به خصوص اقتصاد کاملاً فلاحی داشتند، مثل کشورهای امریکای مرکزی، جنوبی و شرق آسیا که هنوز صنعتی نشده بود با شکل‌بندی ارتجاعی معاوضه شد.

فراز ششم: سرمایه - تکنولوژی سطح‌بندی‌شده با ظرفیت ملی / اندیشه و ایده انقلابی با کمپ‌های غیرتاریخی

در فراز ششم سرمایه و تکنولوژی سطح‌بندی‌شده مطرح است. یعنی مثل امروز غربی‌ها یک های‌تک (high tech) داشتند که تنها برای خودشان بود و تکنولوژی‌هایی هم داشتند که قابل صدور بود. این معنای سطح‌بندی است. تکنولوژی قشر یا سطح دوم دوباره با ظرفیت‌های جدید جنوبی‌ها معاوضه شد اما یک معاوضه دیگر هم صورت گرفت: اندیشه و ایده انقلابی که ازکوبا و چه‌گوارا رگ و

ریشه گرفته و پر طراوت شده بود، با کمپ‌های غیرتاریخی درافتاد. کمپ‌های سیاسی غیرتاریخی مثل فاروق در منطقه خودمان، شاه در ایران و ...

فراز هفتم: تکنولوژی برتر از قبل با ظرفیت‌های جدید ملی / رهیافت‌ها و مدل‌های توسعه با شمال و جنوب

در فراز هفتم که فراز هم‌زمان با انقلاب ۵۷ ماست تکنولوژی برتر از تکنولوژی غرب با ظرفیت‌های جدید کشورهای جنوب معاوضه شد و رهیافت‌ها و توسعه‌ای جهان در حال تبادل بود.

فراز هشتم: نظم و سازماندهی نوین با خرده‌ملت‌ها / مدل مشارکتی با کل جهان

اما در فراز هشتم تبدیلی که صورت گرفت نظم و سازماندهی نوین بود با خرده‌ملت‌هایی که در ۱۵-۲۰ سال گذشته بوجود آمده بودند. از این طرف هم کشورهای جنوب مدل‌های مشارکتی را به کل جهان عرضه کردند.

تأثر در جهان

فراز اول: یک سویه: حیرانی، تسلیم

تأثیر این تبادل چه بود؟ در هر فراز می‌بینیم. در فراز اول که غرب مهاجم و دینامیک بود، تأثیرات یک‌سویه بود، آن‌ها تأثیر می‌گذاشتند، در این طرف شرق تسلیم بود.

فراز دوم: یک سویه با تبصره‌های ملی و منطقه‌ای: حیرانی با رگه‌ای از مرزبندی

در فراز دوم باز هم تأثرها تقریباً یک‌سویه بود اما یک تبصره‌های ملی و منطقه‌ای هم زده می‌شد. یک سری جوانی پیدا شدند که یک حرکت دورانی شکل دادند. [این حرکت] به کشورهای مختلف منطقه‌ای رفت و به ایران خود ما هم آمد و هم زمان با تأکید بر دستاوردهای غرب تبصره‌های ملی و هویتی هم داشت. لذا این دوره مستقل از این تک تبصره‌ها ادامه حیرانی با رگه‌هایی از مرزبندی‌های هویتی مترقی بود.

فراز سوم: یک سویه: با رگه‌هایی از عمل ملی

در فراز سوم هم کشورهای مثل کشور ما باز هم تأثیر یک‌سویه می‌پذیرفتند اما بلاخره در جنبش جنگل میرزایی پیدا شد که رگه‌هایی از عمل ملی را ضمن ارتباط یک سویه ثبت و ضبط کرد و به ثبت تاریخی رساند.

فراز چهارم: دو سویه با موج افشانی ملی

اما در فراز چهارم متأثر از جنبش هند و گاندی، مصدق و نهضت ملی ایران، ناصر و مصر، سوکارنو و اندونزی، نکروما و غنا و همین موبگاه که قندیلش سیاه شده و روی دست ملت زیمبابوه مانده است این‌ها همه مبشران دوران جدید بودند. یعنی در دوران جدید مبادله و تأثیرگذاری دوسویه شد. یعنی در این سوی جهان هم ارمغان‌هایی برای عرضه به بازار بین‌المللی بود.

فراز پنجم: دوسویه با تموج طبقاتی

در فراز پنجم که فراز ماقبل انقلاب و جنبش طبقاتی بود. تاثر دوسویه با تموج طبقاتی بود.

فراز ششم: دوسویه با تشعشع انقلابی

در فراز ششم که فراز انقلاب است، جنبش کوبا تقریباً جهان جنوب را تسخیر کرده است، تاثر دوسویه است با تشعشع انقلابی.

فراز هفتم: دوسویه با تمایل توسعه‌ای

در فراز هفتم که می‌شود گنت آخرین انقلاب‌ها تا سرفصل ۱۹۸۰ صورت می‌گیرد و که سال ۷۹ ایران است و وضعیت نیکاراگوئه، تاثر دوسویه است و ضمناً تمایل توسعه‌ای هم وجود دارد.

فراز هشتم: دوسویه با رویکرد مشارکتی

در فراز هشتم - که در آن به سر می‌بریم - تاثرهای جنوب و شمال با رویکرد مشارکتی دوسویه است.

ایران و جهان

فراز اول: تأثیر پذیری اقتصادی

در فراز اول، ایران از جهان تاثر پذیری کاملاً اقتصادی داشت. بازارها تسخیر شد. اقتصاد ملی فرو ریخت. چند کشت تخصصی پذیرفت همچون پنبه، برنج، خشخاش. یعنی کاملاً از جهان تاثر اقتصادی پذیرفت. حاکمیت هم کاملاً از بازار تاثر پذیر بود. نه دستاوردی، نه فکری، نه اندیشه‌ای. و عناصر تحول طلب درون خودش هم کاملاً با بعضی خونین و با بعضی هم حذفی برخورد کرده بود. مثل قائم مقام، امیرکبیر، سپه سالار، امین الدوله و...

فراز دوم: تأثیر پذیری فکری - سیاسی

در فراز دوم، ایران ما از جهان پیرامون خود تاثر فکری سیاسی پذیرفت. فکر Constitution و مشروطه، به ایران آمد، مطالبات جدید و آرمان خواهی به ایران ورود کرد.

فراز سوم: تأثیر پذیری مدل مدیریتی - آرمانی

در فراز سوم، ایران از فضای سوسیالیستی جهان به خصوص شوروی همسایه تاثر پذیرفت. میرزا موفق شد یک مدل مدیریتی آرمانی منطقه‌ای را هم در کنارش به نمایش بگذارد. این اتفاقی بود که برای باور اول در ایران اتفاق افتاد. این مدل در جنگل فومن - جنگل‌های زادگاه میرزا کوچک خان - مقداری شکل بومی پیدا کرد.

فراز چهارم: تأثیر پذیری حقوقی - تأثیرگذاری حقوقی و زیست و مدیریت ملی

در فراز چهارم که فراز بعد از جنگ جهانی دوم نهضت ملی ایران ما از جنبش حقوقی جهان تاثیر پذیرفت اما بعد از ملی کردن منابع نفت ایران تاثیر حقوقی بر جهان گذاشت و یک مدل زیست و مدیریت ملی را هم عرضه کرد.

فراز پنجم: تاثیر پذیری آرماني

در فراز پنجم که نیروهای نو ایران پا به عرصه گذاشتند - نیروهای نویی که در فراز ششم موسس شدند - تاثیر پذیری‌شان از جهان آرماني بود.

فراز ششم: تاثیر پذیری اندیشه‌ای - انقلابی

در فراز ششم تاثیر پذیری در فاز انقلاب تاثیر پذیری اندیشه‌ای و انقلابی بود.

فراز هفتم: تاثیر پذیری دگرگون طلبی

در فراز هفتم که مقارن با انقلاب ۵۷ بود، هنوز در جهان میل به دگرگونی و میل به دگرگونی‌های اساسی که به قول حضرت علی (علیه السلام) کفگیر به ته دیگ می‌خورد و بالایی‌ها پایین می‌روند و پایینی‌ها به بالا وجود دارد. ایران خودمان هم به این تاثیر مبتلا شد.

فراز هشتم: تاثیر پذیری مدنی - مشارکتی

نهایتا در فراز هشتم جهان میل مدنی مشارکتی و جدید داشت این میل را هم ایران دچار شد.

حاکمیت و جهان

آرام آرام به انتهای بحث برسیم. باید دو فصل را مطرح کنیم. یک تاثیر حاکمیت‌ها بر جهان و فصل بعدی نیروها و جهان.

فراز اول: وادادگی، اجاره ظرفیت ملی

در فراز اول حاکمیت مستقر در ایران - حاکمیت قاجار، دوران پنجاه ساله ناصری - خیلی طولانی است. اگر خانواده پهلوی نیم قرن بر ایران حکومت کردند شخص ناصرالدین شاه ۴۹ سال یا پنج دهه بر ایران حکم راند. در فراز اول ایران قاجار به جهان واداد. شاهد وادادگی هستیم و اجاره ظرفیت ملی اتفاق افتاد: اجاره بازارها، جنگل‌ها، مراتع، نفت و ... همه ظرفیت‌های ملی به جهان اجاره داده شد در این ۲۰-۲۵ سال گذشته در حوزه صنعت قراردادهایی به اسم قرارداد بای بک (Buy Back) بسته می‌شد. نت بک هم مشابه این بود. یعنی یک سرمایه‌گذار خارجی ظرفیت ملی شما را اعم از نیروی کار، سوله و خط تولید را می‌گیرد، خود کالا را تولید می‌کند و کالای تولیدی را با یک نسبتی با میزبان تقسیم می‌کند اما در دوران قاجار نت بک هم نبود. نفت در سال‌های آخر کشف شد. منابع غارت می‌شد. یک خراجی به حاکمیت داده می‌شد و ملت شاهد اجاره کامل ظرفیت‌ها بود بدون آن که از اجاره کامل منتفع شود.

فراز دوم: حیرانی، برگرفتن قشر، تسلیم مقابل موج

در فراز دوم حاکمیت حیران بود و ناصرالدین شاه سه سفر خارجی کرد که جمع‌بندی آن را دیدیم. خاطرات ناصرالدین شاه همان روزنامه معروف [است]. جمع‌بندی او از سفر سوم این بود: رفتیم و خوردیم و خوابیدیم و خندیدیم نشستیم و گفتیم و برگشتیم. بخش مهمی از خاطرات -خاطرات ریز و آموزشی هم هست- فقط توصیفات جنسی است. تمثیل زن به هلو و توصیفات و مبهوتی او از شاکله غرب، آزادی‌های جنسی در غرب و ... وقتی هم برگشت محتوا را نیاورد بلکه قشر را با خود آورد. اینجا به اقتباس از پارک‌های ملی کشورهای اروپایی بعد از انقلاب صنعتی، در تهران و بعضی از شهرهای بزرگ باغ ملی تاسیس شد و یک‌سری جشن‌ها در زمان ناصرالدین شاه در این باغ‌ها به اسم Garden Party برگزار می‌شد. مجسمه و بعضی آب‌نماها و فواره را با خود آورد. آنچه ناصرالدین شاه در سه سفر از غرب اقتباس کرد و در ایران سفره‌اش را پهن کرد، قشر بود. در زمان کودکی ما بعضی از ماست‌ها در کوزه بود بعضی در کاسه. بچه‌ها منتظر وانت ماست بودند به محض این که صاحب مغازه سرگرم وانتی و ماست‌بند و حساب‌کتاب بود به روی آن انگشت می‌زدند. کسی به داخل کوزه کاری نداشت. ناصرالدین شاه به کاسه پرچرب ماست دوران خودش فقط انگشتی به روی آن زد. بعد هم رودل کرد و مرد. حیرانی و برگرفتن قشر و تسلیم ملک.

فراز سوم: کارپذیری سیاسی، تمکین تاریخی

در فراز سوم قاجارها کنار رفتند و رضاشاه روی کار آمد، حاکمیت ایران تاثیرپذیر سیاسی غربی‌ها شد. کمربند سبزی دور اتحادیه شوروی دینامیک قرار بود بسته شود، بنا بود در ایران تفرقه فئودالی پایان بگیرد و به تمرکز و سانترالیزم منجر شود. رضاشاه به اتفاق یک طیف قزاق وحشی مثل امیر احمدی، احمد قزاق و مختاری و ... و یک طیف فرهیخته که بعداً همه از بین رفتند مثل تیمورتاش، تدین و داور این کارپذیری سیاسی را به نحو کامل انجام داد و تمکین تاریخی کرد. رضاشاه علی‌رغم باستان‌گرایی‌ها و ارتجاعی‌گری‌های ملی‌گوش و قلدری برای مردم ایران، در مقابل جهان قلدری نکرد. آمده بود که دورانی تاریخی به خصوص به نفع انگلستان رقم بزند، که این کار را کرد.

فراز چهارم: روابط صندوق‌خانه‌ای، شفاف‌سازی ملی، تبادل شرافتمندانه

اما فراز چهارم حاکمیت ایران، دو تکه است؛ یک تکه، تکه‌های ارتجاعی که از قبل باقی مانده بودند. بعد از رضاشاه روابط صندوق‌خانه‌ای با غرب داشتند با انگلیس و برادران رشیدیان و آمریکا و ... اما بلاخره یک اتفاق برای اولین بار در ایران افتاد که بخشی از حاکمیت که عمری فصلی و بهاری حدوداً ۲۷ ماه و ۱۵ روز در ایران داشت دست به شفاف‌سازی ملی زد و برای اول بار حاکمیت در ایران بر سر یک میز مبادله شرافتمندانه در برابر جهان نشست.

فراز پنجم: فرزند خواندگی، هم‌پیوندی، عمل به تئوری

اما در فراز بعد که فراز بعد از کودتاست، مصدقی در میان نیست و سفره ملی جمع شده است، فراز، فراز فرزندخواندگی است. یک شاه فراری را می‌آورند و دوباره در ایران مستقر می‌کنند و

فرزندخوانده جریان امپریالیسم مسلط دوره می‌شود، هم‌پوند می‌شود و به یک تنوری هم تمکین می‌کند و هم عمل می‌کند. تنوری، تنوری رفرم‌کنندی بود که قبلاً به تفصیل از آن صحبت کردیم.

فراز ششم: حل شدگی، کارپذیری تشکیلاتی - اقتصادی

در فراز ششم وضع از این هم بدتر می‌شود. حاکمیت ایران در نظام اقتصاد سیاسی غرب حل می‌شود. یک جمله تاریخی را در سال ۵۶ اردشیر زاهدی در سفارت آمریکا در ایران ایراد کرده بود که نعمت نفت برای ایران هم آب است و هم نان. یعنی به لحاظ اقتصادی در اقتصاد جهان کاملاً هضم و بلع شده‌اند. آن‌هم با نفت نه با تکنولوژی و کار و خدمات پیشرفته. به لحاظ تشکیلاتی سیاسی هم که بعد از این که نیکسون و کسینجر در گوام بعد از شکست ویتنام نشستند و تنوری درست کردند: بگذار دیگران به جای ما بجنگند و ژاندارم منطقه پیش آمد. در ایران شاه ژاندارم منطقه شد و این قصه را شنیدیم.

فراز هفتم: هویت باختگی، عمل به تنوری، پرچم افرازی

بخشی از این فراز هویت باختگی رژیم شاه بود. تنوری دیگری که عمل کرد، تنوری حقوق بشر کارتر در سال ۱۹۷۷ بود. وجه دیگر آن این بود که در فراز هفتم که فراز انقلاب است، حاکمیت نوپای جمهوری اسلامی پرچمی را برافراخت. منظور از پرچم برافراختن یعنی ادعا کردن؛ مثل کشتی‌گیرهای سابق در شهری می‌رفتند و می‌گفتند من کشتی می‌خواهم. نمونه آن در اواخر دوران قاجار و اواخر دوره رضاشاه هم بود، پهلوان دلاوری‌ای بود که به تهران آمد و به باغ ملی رفت. اطلاعیه‌های آن هم به رنگ صورتی و زیبا موجود است. گفت من پهلوان ملی شما هستم و کشتی می‌خواهم. این را ادعای کشتی می‌گویند. حاکمیت نوپای جمهوری اسلامی هم به همه جهان ادعای کشتی کرد. یک زمانی در محله و منطقه خودت ادعای کشتی می‌کنی، اما جمهوری اسلامی با شرق و غرب و پاکستان و عراق و ... ادعای کشتی کرد. وقتی هم کسی ادعای کشتی می‌کند نگاه می‌کنند چه چیزی در چنجه دارد. قد و قواره و عضله و بازو و پا و لنگ او را نگاه می‌کنند ببینند چه چیزی دارد. جمهوری اسلامی با خروار و انبوهی از ادعاهای جهان شمول، ام‌القرایب و ماگل سر سید انقلاب‌ها هستیم آمد و سیری را طی کرد و بعد از این پرچم‌افرازی در فراز هفتم، در فراز هشتم به واکنش و اصطکاک با کل جهان افتاد. شعار و سرود اولیه جمهوری اسلامی سال ۶۷-۶۸ مقابله و یژه با شرق و غرب بود. تا سال ۶۸ که هاشمی سرکار آمد در خروجی فرودگاه تابلوی خیلی بزرگی قرار داشت که روی آن نوشته بود ما بر سر اسلام دعوا داریم. یعنی همین که وارد ایران می‌شدید با شما سر اسلام دعوا داشتند. هاشمی که سرکار آمد این فرهنگ رفت، جای آن تابلو سر اسلام دعوا داریم به اندازه کل دیوار پشت سر من تابلوی قرمز و سفید تبلیغات آی گ آلمان بود که خیلی سمبلیک بود. این اتفاق در حوزه ایدئولوژیک و سیاسی-تشکیلاتی ایران افتاد. پرچم بیافروزی و با دنیا دعوا راه بیندازی و واکنش و اصطکاک نشان بدهی.

فراز هشتم: واکنش - اصطکاک، استحاله، عمل به تنوری، پرهیز از درک جان و سمت و الزام

اما از سال ۶۸ به بعد که فوت آقای خمینی بود، پایان جنگ بود، روی کار آمدن دولت دوران جنگ بود و روی کار آمدن هاشمی، این اصطکاک تبدیل به استحاله شد. وقتی کسی ادعای کشتی

می‌کند با یک انرژی می‌آید. به نسبت انرژی فروکاسته می‌شود و به استحاله می‌رسد. جمهوری اسلامی هم این سیر را طی کرد. پرچم‌افرازی و واکنش و اصطکاک و استحاله به آنجا رسید که در حد فاصل سال‌های ۶۹ تا ۷۱، ۱۹ هیئت از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای نظارت بر اقتصاد ایران در دوران هاشمی به ایران آمدند. آنهم از موضع بالا که همهٔ ارزتان شناور نیست، چرا ارز چمدانی دارید، چرا ارز مسافرتی دارید، چرا ارز پزشکی دارید، چرا قیمت‌گذاری آزاد نیست، چرا به بخش خصوصی واگذاری ندارید، چرا دولت کوچک نمی‌شود. از موضع بالا و نه از موضع ناظر کوتاه‌قد. در عمل به تئوری تعدیل ساختار اقتصادی، برنامه‌های اول و دوم توسعه را در زمان هاشمی اجرا کردند. الان هم وضعیتی که در آن حاکمیت ما در ارتباط با جهان به سر می‌برد، پرهیز از درک جان و سمت جهان و الزامات آن است. یعنی نمی‌خواهد بپذیرد که فضای موجود، جان جهان و سمت جهانی که در آن به سر می‌بریم انکسار هرم سنتی قدرت و توزیع محدود قدرت است و تغییر مدل مشارکتی است تا همهٔ مردم و همهٔ نیروها بتوانند در آن میدانی برای بازی داشته باشند.

این سیرها را از ۱۲۰ سال گذشته با وادادگی حاکمیت قاجار شروع شد و با پرهیز از جان جهان و سمت جهان و الزامات آن [رسید به] این مرحله از جمهوری اسلامی. به قول خیاط‌ها نخ کوک را بگیری از وادادگی و اجاره ظرفیت ملی و ... می‌رسی به یک لباس خوش‌پرو و خوش‌دوخت زمان مصدق. بلاخره برای بار اول بود که این پیرهنی که تن ایران رفت روی سرشانه‌هایش اپلی داشت. حالا می‌گویند پیرهنی که اپل دارد و راه راه است، نشانهٔ قوام و استحکام کسی است که پیرهن را به تن کرده است. شما اگر به فیلم‌ها و تئاترها دقت کنید می‌بینید کسانی را که می‌خواهند دوام و استحکام بدهند پیرهنی به تن‌شان می‌کنند که راه راه است. الان در تمام سریال‌ها پیرهن‌ها گل‌دار و عجیب‌غریب است. یعنی معلوم است که ذهن آدم مغشوش است. این حال جامعهٔ ماست. وقتی برای اولین بار زمان مصدق یک اپلی زیر سرشانه بود جامعهٔ ایران هویتی پیدا کرد و جامعه و اقتصاد ایران علی‌رغم همهٔ مسائل یک شخصیت پیدا کرد.

نیروها و جهان

به بحث نیروها و جهان رسیدیم. سنت روشنفکری در ایران همیشه این بوده است که فقط حاکمیت را نقد کرده است. یعنی روشنفکر گویی در ایران از بطن مادر برای این بیرون آمده است که ژتیکتی منتقد نهاد حاکمیت باشد. هیچ‌وقت دنبال خودش نرفته است. اما بلاخره ما لا محاله باید سراغ خودمان هم برویم.

فراز اول: اعجاب

در فراز اول که اقتصاد جهان مدنظر است مواجهه نیروها اعجابانه بود. یعنی تعجب‌شان تا ته مرز و تا ته دل برانگیخته بود.

فراز دوم: حیرانی، شیفستگی، تک‌بصره‌های ملی - هویتی

فراز دوم حیرانی و شیفستگی است. این دوران دوران تقی‌زاده و ملک‌مست است. اما یک تک‌بصره‌های ملی هویتی هم بعضی‌ها اینجا زدند مثلاً تالبوف چنین بود. روشنفکر بود، کلیت غرب را می‌پذیرفت ولی به خصوص روی فرهنگ ایرانی و تاحدی روی فرهنگ مذهبی ایران ایستاد.

فراز سوم: علقه، مدل برداری، حفظ استقلال

در فراز سوم نیروهای عمل‌کننده در ایران علقه‌ای به جهان هم عصر خودش خصوصاً شوروی داشت. الگویی برداشت. اما استقلال خود را حفظ کرد.

فراز چهارم: درک، بهره‌از بزنگاه، ارائه مدل

در فراز چهارم اتفاق مهمی افتاد. نیروها به محوریت مصدق - نیروهای ملی با کنار گذاشتن حزب توده - به یک درکی از جهان رسیدند شخص دکتر مصدق از بزنگاه دوران خودش بهره برد و یک مدل مدیریت ملی هم به جهان عرضه کرد.

فراز پنجم: درک موقع، ناآمادگی، عمل نامناسب

در فراز پنجم بقایای نیروهای ملی که جبهه دوم بود. نیروی ملی دیگر که هم ملی و هم مذهبی بود - نهضت آزادی - موقعیت جهان و موقعیت ایران را درک کردند اما خودشان آماده نبودند و عملشان در آن دوره کمتر تناسبی با دوران داشت.

فراز ششم و هفتم: درک، کسب آمادگی، عرضه هویت و سازماندهی

اما فراز ششم و هفتم یک کاسه است. [اینجا] نیروهای ایران معدل سنی شان خیلی پایین آمده بود. شاخص‌های آن‌ها مجاهدین و شریعتی در مذهبی‌ها بودند و فدایی‌ها در غیر مذهبی‌ها. جهان و ایران را درک کردند. برای اولین بار پروسه کسب آمادگی در ایران طی شد. یک هویت و سازماندهی به جهان عرضه کردند.

فراز هشتم: درک عام، ناآمادگی، عمل نامناسب

در فراز هشتم در ۱۰-۱۵ سالی که گذشت نیروها درکی از جهان داشتند اما ناآماده بودند. هشت سال در ایران فرصت در اختیار این‌گونه نیروها بود اما ناآماده بودند و عمل‌شان در این فرصت سوخت.

دو برش، مدل مطلوب: در مدار حاکمیت و در مدار نیروها

حالا به دو برش مطلوب می‌رسیم. قبل از این نیروها به منطقه خودمان یا جهان پیرامون چیزهایی برای عرضه داشتند. در حوزه مبارزاتی دو سه خان در ایران آمدند و شاخص مبارزه در ایران شدند. تقریباً جهان هم آن‌ها را شناخت. ستارخانی آمد و کوچک خانی. بعد از این خان‌ها که میانسال بودند یک پیر غیبی آمد. مصدقی آمد که هم جوانانه با شرایط برخورد کرد هم معقولانه. بعد از آن هم در دوران جدیدتر جوان اولانی آمدند که جهان را تحت تاثیر خودشان قرار دادند. یعنی مدل انسانی‌ای

ایران از سمت نیروها و حاکمیت‌ها داشته است. ایده‌هایی در این دوران‌ها آمد، مدل‌هایی و نهایتاً سازماندهی‌هایی. اما جمع‌بندی و عصاره این بحث در این دو برش و دو مطلوب است.

ما در ایران یک مدل مطلوب حاکمیتی در این ۱۲۰ سال داشتیم. در نیروها چند مدل قابل عرضه داشتیم. در شرایطی که در ایران ما در مدار حاکمیت دور به دور ما شاهد حیرانی و شیفتگی و تمکین بودیم. اول فرض کنید حاکمیت نیروها از ملکم شروع شد و در سیر خود به تقی‌زاده رسید. در دوران جدیدتر به تیپ‌هایی مثل عباس مسعودی رسید. او در دهه بیست به امریکا رفته بود. اطلاعات در پاورقی یک مسلسل می‌زد: «با من به امریکا بیایید». کاملاً شیفته امریکایی‌ها، فرهنگ‌شان، ساختارشان، عکاسانشان و ... بود. تقی‌زاده، ناصرالدین شاه، ملکم، تقی‌زاده و ... از یک طرف و حزب توده از یک طرف دیگر در ارتباط با اتحاد شوروی و همینطور در مورد شخص رضا شاه [حالت] شیفتگی و حیرانی و تمکین عارضه‌ای شد. تک عناصری بودند که توانستند حیران نشوند، به تعادلی برسند و بتوانند مدلی ارائه دهد. در ایران ما عناصری بودند که به روی آدمیت ایرانی ایستادند. ما هم آدمی هستیم، عضوی از جهانیم، عضوی از هستی‌ایم و طبیعتاً به اعتبار عضویتمان در تغییر سمت جهان در تحویل جهان مشارکت خواهیم داشت. بحث اول که کردیم سنت‌ها در تاریخ و نقش پروردگار و ... بلاخره خدا از آنجایی که خود خالق و صاحب اراده است به نیروها و جمع‌هایی که در همه جای جهان از جمله ایران و چه منفرد چه مجتمع آمدند که ایفای نقش کنند، کمک کرده است. در آیات قرآنی هم اراد الله آمده است هم اراد الخلق یعنی اینگونه نیست که تنها خداوند اراده کند. انسان هم می‌تواند اراده کند. فقط دو وجهی است؛ می‌تواند اراده کند چشم‌انداز رضاخانی بسازد یا مدل مشارکتی مصدقی. خداوند از کسانی که اراده‌شان تحولی است، تکاملی است، پیش‌برنده است و با خلق روبرو می‌شود، پشتیبانی می‌کند، چه در ایران چه در جاهای دیگر. هستی اثر پروردگار است، تاریخ و مناسبات اجتماعی هم اثر انسان است. انسان هم حوزه مانوری دارد. خدا همه زمین را مثل حاکمیت‌ها اشغال نکرده است. در تاریخ یک مصدقی پیدا شد و در مدار حاکمیت یک مدلی عرضه کرد با چند ویژگی: ۱. ملی بود. ۲. شدنی بود و ۳. قابل تسری بود. حتی بعد از کودتای علیه مصدق و استقرار کنسرسیوم در ایران، مدل ملی کردن منابع در بقیه کشورها یک مدل مدیریتی شد. قراردادهایی که از ۱۶ سنت در بشکه خارج شده بود. در ایران یک حاکمیتی هم سرکار آمد که با جهان به مبادله برخاست، مبادله‌ای که نفت سیاه خام با کالای خام نبود. کالا به جهان صادر کرد، خدمات، روش و مدل به جهان صادر کرد. زنبیل مصدق در بین همه حاکمیت‌هایی که سراغ داریم خیلی پر و پیمان بود. البته جمهوری اسلامی هم می‌توانست با فضایی که در سال‌های ۵۷-۵۸ وجود داشت در اشل بزرگ‌تر و همگانی‌تر تجربه مصدق را تکرار امروزی کند. اما متأسفانه بخشی‌اش با شاخ و شانه کشیدن برای همه جهان با مرزبندی کردن جهان گذشت. بخشی هم با استحاله و بخش سوم هم همین [دولت] نفتی است و پرهیز از عدم درک جهان.

در مدار نیروها یک موج اول موج دهه ۲۰ در ایران بود در کنار این که حزب توده پکیج فکری و دانش ایدئولوژیک و دانش مبارزاتی و دانش صنفی و دانش تشکیلاتی به ایران آورد. چند نفری پیدا شدند که روی ایدئولوژی قومی ایستادند. یک مهندس بازرگانی پیدا شد برای اولین بار واضع ایدئولوژی علمی عقلانیت مذهبی در ایران شد. یک آقای طالقانی آمد با سمت پرعمق قرآن وارد شد. یک موج آن جاست که ایران نه در همه جهان، اما حداقل در جهان اسلام که منجمد شده بود توانست ایده‌هایی را ارائه بدهد. اما اتفاقات مهم‌تر در دهه ۴۰ و ۵۰ ایران افتاد. قاعده و سنت در اینجا عمل کرد. نیروهایی وارد عمل شدند که سنت‌شان سنت پروردگار بود. پروردگار به رغم بی‌نیازی مرحله‌مند است. پیش‌نیاز قایل است. مرحله‌ای تمام می‌شود و مرحله‌ای را شروع می‌کند. ایران جوانی پیدا شد، حنیف نژاد تبریزی پیدا شد. عنوان کرد که ما در این مرحله صلاحیتی نداریم. اما صلاحیت کسب صلاحیت داریم. خیلی اتفاق مهمی در ایران افتاد. یک جوان تازه سال سنت پروردگاری پیشه کرد. مرحله بندی، کسب آمادگی، تمام شدن یک مرحله برای ورود به مرحله بعد، این کسب آمادگی و تجهیز برای اولین بار در ایران سنت نهاده شد و برای نیروهایی که در ایران دهه ۴۰ آمادگی کسب کردند و دهه ۵۰ را متعلق به خود کردند. این قاعده و سنت است. مانند مجاهدین و شریعتی و تا مقداری برای مارکسیست‌هایی مانند فدایی‌ها نیز صادق است. همه این‌ها در حد خود به تجهیز و عقل قایل بودند. توانستند ایران دهه ۵۰ را از آن خود کنند و گوی سبقت مبارزه را از نیروهای سنتی و ماقبل خود بگیرند. این دو اتفاق اتفاقات مهمی بود چون برای اول بار تبادلی در ایران با جهان در مدل حاکمیت مصدق و در دو مدل نیروهای دهه ۲۰ و دهه ۴۰ ایران صورت گرفت. در اتحادیه شوروی یک اقتصاددان خیلی کیفی به نام واسیلی لئونتیف^۳ پیدا شد که می‌شود گفت از واضعان اقتصاد ریاضی است. او جدول گسترده داده و ستانده را سازماندهی کرد. این جدول نشان می‌داد هر کدام از بخش‌های اقتصاد همچون کشاورزی، صنعت، خدمات و ... از بخش‌های دیگر چه چیزی گرفته‌اند و چه چیزی داده‌اند. در ایران ما ۱۵-۲۰ سال گذشته دو سه مرتبه جدول داده و ستانده را درآورده‌اند. این جدول داده و ستانده فقط برای اقتصاد نیست همه جا پهن است. در خانه، در زمین فوتبال و جهان هم بزرگ‌ترین سفره‌اش است. ایرانی‌ها اولین بار در دوره مصدق در جدول داده و ستانده جهان [وارد شدند]. مصدق که همه حاکمیت را در دست نداشت. دولت و صندوق پول‌های تجاری و خواهر شاه و مادر شاه و پستوهای سیاه ایران سرجای خود و شاه هم سرجای خودش بود، مارخورده افعی شده‌های دوران رضاخان هم پیرامون شاه بودند. اما [مصدق] گوشه‌ای از حاکمیت را گرفت و توانست در آن گوشه یک مدلی ارائه بدهد. در فوتبال به اصطلاح درباره بعضی از بازیکنان که در بیل زن می‌گویند او روی دستمال در بیل می‌زند. مصدق هم روی دستمال

۳. Wassily Leontief (۱۹۰۶ - ۱۹۹۹) اقتصاددان روس تبار آمریکایی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۳.

قدرت مانور داشت. همه حاکمیت در اختیارش نبود. آن بخشی از حاکمیت هم که در اختیارش بود، نه درآمدی داشت و نه نفتی ولی بلاخره توانست در جهان بازی کند و مرد سال شد. یک وقتی یک کسی برای توحش‌اش مرد سال می‌شود، مثل جایزه زرشک طلایی که مقابل اسکار است. می‌شود آب زرشک خورد می‌شود هم کنستانتزه کیفی به جهان ارائه کرد. مصدق آب زرشک از نوع احمدی‌نژادی به جهان عرضه نکرد ولی جرعه‌ای به جهان داد که آن جرعه می‌توانست در مرحله خودش رفع عطش کند. این در مدار حاکمیت تبادلی با جهان برای اولین بار صورت گرفت. در مدار نیروها هم به همین ترتیب یک جدول داده ستانده در ایران در حوزه فکر و اندیشه و سیاست و تشکیلات برای اولین بار بر ملا شد.

چشم انداز

چشم‌انداز سمبلیک است. عرصه سیاه است و صحنه آبی است ولی خب ظاهراً چشم‌اندازی نیست. اما چشم‌انداز را بخواهیم به طور خلاصه بیان کنیم، چشم‌انداز برای ایران، چشم‌انداز مثنی هست. به این مفهوم که هم‌چنان که جهان کوچک‌ها و متوسط‌ها، دینامیست داشتند و دارند، در ربع قرن گذشته در ایران ما هم، کوچک‌ها و متوسط‌ها دینامیسمی دارند. نام‌های بزرگ، جریان‌های به ظاهر بزرگ، اشخاص بزرگ، الان در ایران ما دینامیسم ندارند، اما کوچک‌ها و متوسط‌ها این دینامیسم را دارند. این یک بخش قضیه است. وجه دوم قضیه اینست که در ایران بر خلاف دوران‌های گذشته که نفی مطلقیت در یک سطحی بود، و در نخبگان بود و مشروطیت به مفهوم مشروط بودن حاکمیت به شروطها در جامعه ایران ذاتی شده است. درست است تشکیلات ندارد، درست است سخنگو ندارد ولی جامعه ایران الان مشروط است و جامعه ایران دیگر تحت هیچ شرایطی تن به مطلقیت نمی‌دهد. الان هم با مطلقیت مساله دارد. وجه اول دینامیک شدن کوچک‌ها و متوسط‌ها و وجه دوم همگانی شدن میل به مشروطیت؛ در گذشته مشروطیت در برابر سلطنت بود. سلطنت، یا هر چیزی، حاکمیت باید مشروط و پاسخگو باشد و باید مقابل آحاد و جمهور جواب پس بدهد. این میل به شکلی جدی الان در ایران وجود دارد. فقط روشن‌فکری و فرهیختگی نیست.

وجه سوم اینست که نیروهای در ایران در همین سه دهه گذشته بوده‌اند که بدون هیچ لجستیکی به جهان راه پیدا کردند. موسیقی و فیلم ما تا حدودی جهانی شد. اتفاق مهمی که در ایران افتاده است اینست که همیشه می‌گفتند ما فقط ورزش انفرادی داریم اما الان اینطور نیست. اتفاق‌ها را باید از آن قانون استخراج کرد. یک قانون در همین بسکتبال ایران خودش را در المپیک چین نشان داد. تنها بخش ورزش ایران که در اختیار خانواده واقعی ورزش است، فدراسیون بسکتبال است. خانواده مشهور - سه برادر رضا و کمال و محمود مشهور - و خانواده خوش‌نام در دو نسل، بسکتبالیست تیم ملی بودند. خوش‌نام، ملی‌پوش و تحصیل کرده دانشگاه ملی بود. این‌ها ۵-۶ سال گذشته که فدراسیون را در دست داشتند، یک کار کردند. محمود مشهور-رییس فدراسیون- و برادرش کوچک‌ترش رضا در

ایران به راه افتادند و صد نوجوان -در سن ورزشی می‌شود زیر ۱۶ سال- در ایران پیدا کردند که قدی بالای دو متر داشتند. روی آن‌ها سرمایه‌گذاری کردند. از آن‌ها آیدین نیک‌بخت بهرامی بیرون آمد که چند وقت پیش در تصادف فوت کرد و الان برادرش در المپیک حضور دارد و با یکی از باشگاه‌های فرانسه قرارداد بسته است. اتفاق خود به خودی نیست. اتفاق نمی‌افتد بلکه تکریم پیدا می‌کند. چه دلیلی دارد در بقیه عرصه‌های ایران این اتفاق رخ ندهد؟ الان رییس تربیت‌بدنی آسفالت‌کار است. دوران شهرداری احمدی‌نژاد با پیوندی که با احمدی‌نژاد داشت با پیمانکارها آسفالت بزرگ تهران را داشت. حالا چون جایی در شهرداری نیست برای او، رییس سازمان تربیت‌بدنی شده است. در اولین مصاحبه‌هایی که در تلویزیون می‌کرد فکر می‌کرد فوتبال ۱۲ نفره است. این هم قاعده و قانون است. یعنی یک نفر می‌تواند با بی‌دانشی همانطور که در المپیک رخ داد ورزش ایران را به پرتگاه برساند. یک خانواده هم مثل خانواده مشهور می‌تواند با قاعده، علم، قلق و کاردانی این نقطه را ثبت کند. در ایران برخلاف این که همه می‌گویند فردیت زیاد است، که هست اما از اینطرف ورزش‌های توپی که ورزش‌های جمعی است شاخص شد. مثل بسکتبال که در سطح جوانان قهرمان جهان شدند، در سطح ملی قهرمان آسیا شدند، در جهان تقریباً مطرح است که رنکینگ ۲۰-۲۵ است ایرانی که قبلاً والیبالیست فقط در سطح آسیا یک مقداری مطرح بود. الان واترپولو و هندبال به همین ترتیب است. این نشان دهنده اینست که می‌توان در ایران کار جمعی کرد به شرط مدیریت، سازمان و تشکیلات. این‌ها همه را اگر آجر به آجر کنار هم بچینیم، ایران ما می‌تواند در جهان جایی پیدا کند.

در حوزه اقتصادی هم این اتفاق صورت گرفته است. در حوزه اقتصادی تولیدکننده‌هایی در بیست سال اخیر در صنعت پوشاک، قطعات خودرو، نفت، سرمایه‌گذاری، لوازم بهداشتی بوده‌اند که توانسته‌اند بدون هیچ لجستیکی به جهان راه پیدا کنند و خرده بازار بگیرند. اگر در ایران دولت ملی مستقر شود با مدل مشارکتی مصدق، الان ظرفیت‌های این کشور برای نشو و نما در جهان خیلی بیشتر از آن دوره است. اگر در آن زمان فقط آقای عالی‌نسب گرایش‌های بورژوازی ملی داشت، الان بخشی از صنعت‌گران ما هستند که در کفش و قوس‌های رانته حاکمیت نرفته‌اند. در خیلی از دالان‌های سیاه رفته‌اند و خارج شده‌اند. ولی ظرفیت‌شان هنوز سر جای خودش است. یعنی یک حلقه‌ها و زنجیره‌هایی در دهه شصت ایران در همه شهرهای بزرگ و کوچک ایران شکل گرفت که فشار شرایط گلوبالیزم را فشرده و از جایگاه هم خارج شدند. آقای شریعتی که وزیر بازرگانی دولت خاتمی بود بهمن سال ۸۲ سخنرانی و مصاحبه کرده است که ما در بیست سال گذشته -۵۷ تا ۸۲- جریان خرده بورژوازی ایران را کشتیم. این حرف خیلی مهمی است. یعنی هیچ میدان بازی به آن ندادیم. کشتن اصطلاح واقعی‌ای است. دولت ملی نباید بکشد، باید احیا کند. این با عدالتی از نوع عدالت مصدق مقدر است. یک دولت ملی در کنار امکان کار جمعی با ظرفیت تشکیلاتی، در کنار امکان وصل شدن به جهان، در کنار امکان دینامیسیم کوچک‌ها و متوسط‌ها که در ایران هم مثل بقیه جهان هست. در ورای این میل به استقبال مشارکتی در سال ۷۲ تا سال ۸۴ ده هزار NGO ثبت می‌شود که اتفاق خیلی مهمی است.

حالا درست است ۲۵۰۰ تا بیشتر باقی نمانده است و دولت احمدی‌نژاد و وزارت کشورش قصد داشتند این‌ها را از عرصه خارج کنند، اما این نشان‌دهنده میل به مشارکت است. میل که همیشه پشت تریبون خود را نشان نمی‌دهد. از جاهای گوناگون خود را نمایان می‌کند. تصور بر اینست که اگر مجموعه ما در کنار هم قرار بگیرد ایران ما هم در جهان امروز جایی خواهد داشت. دیگر فقط برای نفت با درآمد سالی ۲۰۰ میلیارد دلار، جنگ‌طلبی و سلاح هسته‌ای شناخته نخواهد شد بلکه با بسکتبال، شهرام ناظری، فیلم مجیدی، خانواده مشهور و ... شناخته خواهد شد. ایران بر خلاف دهه‌های گذشته که در یکی دو حوزه می‌توانست شاخص و درآمد داشته باشد، الان قد و قامت‌هایی می‌توانند رشد کنند به شرط این که تا کمی رشد می‌کنند کسی توی سرشان نزنند. این دم‌کنی نفس نیروها را گرفته است. دم‌کنی کنار برود و دولت ملی بتواند با اسلوب مصدقی نیروها را بشناسد و زمینه حیات برایشان فراهم کند، این امکان هست که جهان جای ویژه‌ای در جهان داشته باشد.

در ابتدا هم عنوان کردیم، نه مورخیم، نه تاریخ‌دانیم، نه کلاسیکیم، شاید یک استاد کلاسیک هم بیاید سرتاپای ما را اشکال بگیرد اما بالاخره دغدغه‌ها مطرح شد.

پرسش و پاسخ

قبلاً گفتیم علت اصلی تحولات درونی است نه بیرونی. اما به نظر می‌رسد علت و عوامل درونی در اروپا به‌هرحال مؤثر بوده ولی مسئله تعیین‌کننده‌ای نبوده، چون اگر اینطور بود قرون وسطی هم پیشرفت می‌کرد نه بعد از برخورد با شرق. عوامل درونی برای خود شرق هم مؤثر نبود. این علت و عوامل درونی رنسانس به نظر شما چه بوده؟

علل و عوامل درونی، همان‌طور که شما می‌فرمایید اصل است، عامل درونی جوهری که آن‌ها در آن زمان به آن مبتلا بودند، ظرفیت‌گشی بود که در اروپا صورت می‌گرفت. بالأخره یک محوریت همه‌جانبهٔ تشکیلاتی و سیاسی و تا حدودی اقتصادی، و کاملاً ایدئولوژیک کلیسا داشت که اصلاً امکان فکر، پژوهش، تدقیق و تشکیک را از همه گرفته بود؛ و نیروها در حقیقت، تبدیل به نیروی روزمره شده بودند؛ یعنی یک بخشی از زمان مصرف معیشت می‌شود، بخشی دیگر زمان هم آن زمان ماقبل صنعت بوده اتفاق مهمی رخ نمی‌داده. این‌که آن‌ها مقدماتاً این فضا، به لحاظ درونی در ذهنشان بود، وقتی به آن سوی جهان رفتند، به کتاب‌ها مراجعه کنید مثلاً دو جلد روزولت پالمر کار کرده فکت‌هایی عینی از آن دوران هم داده. برای آن‌ها بسیاری از چیزها وقتی شرق را دیدند اهمیت پیدا کرد؛ رنگ، صنعت، کریستال، بلور، شیشه، چیزهایی که در اروپای آن هزاره نبود و رنگ قبرستانی و کلیسایی داشت. موسیقی کلیسایی، ایدئولوژی کلیسایی، تبیین جهان کلیسایی، فیزیک سماوی کلیسایی، خلاصه همه چیز کلیسایی بود. محور آن دوران کلیسا بود. همه راه‌ها بسته و همهٔ منفذها مسدود، وقتی آن شرایط بیرون از خود را دیدند، به لحاظ درونی دم‌به‌دم مقایسه صورت می‌گرفت؛ مثلاً آن‌جا کتاب‌خانه‌ای دیدند که در آن، در آن زمان سی و دوهزار جلد کتاب بوده، آزمایشگاه دیدند، چیزهایی که این طرف اصلاً وجود خارجی نداشت. وقتی این یافته‌های منجمد درونی مدام توسط آن مشاهدات درونی تلنگر می‌خورد، به‌هرحال یک فعل و انفعالاتی روی جوهر و عرض صورت می‌گیرد. این‌که رنسانس مقصود جوهر و عرضی بود که در دورهٔ جنگ‌های صلیبی فعال شد. این‌که فقط مشاهده کردند، به فکر تحول افتادند، مفهوم اصالت دادن به عرض یا عامل خارجی نیست. وضع موجود خودشان را به‌عنوان مبنا با وضع موجود شرق دم‌به‌دم مثل دو سنگ چخماق به هم‌دیگر ساییدند و از سایش دیالکتیکی این دو سنگ چخماق بالأخره عصر ادبیات طلایی و رنسانس از ایتالیا برآمد و به سایر جاها تسری پیدا کرد.

بحثی که حول محور تأثیر و تأثر بیان کردید، فقط تأثیرپذیری‌هایی که بود را مطرح کردید و حرفی

از تأثیرگذاری‌های احتمالی نبود.

نه، تأثیرگذاری هم داشتیم؛ گفتیم که دوران مصدق تأثیرگذاری بود. مدلی عرضه شد، مدل زیستی ملی و مدل مدیریت ملی عرضه شد. در سطح نیروها هم در حد توان خودشان مدلهایی عرضه کردند، مثلاً یک سری تئوری‌های تشکیلاتی آوردند و این‌جا عرضه کردند، سازمان‌دهی‌های بومی

صورت گرفت، یا مثلاً شریعتی درست است که رفت آن‌جا درس خواند و مثلاً تئوری‌های آن‌جا را گرفت ولی بحث‌هایش را در حسینیه مطرح کرد و بخشی از مخاطبین بیرونش هم نیروهای سنتی بودند. یک اتفاقات مثبت داخلی هم صورت گرفت، فرض کنید همان دهه پنجاه، شریعتی نمی‌گویم جهانی شد ولی منطقه‌ای شد که در اسناد سفارت آمریکا هم هست؛ روی ادبیات و ایدئولوژی‌اش حساس شدند که مثلاً در آن چیست که ساری است، توان دوندگی و ریشه دواندن دارد. چند تا از کتاب‌هایش را به سفارش سفارت این‌جا ترجمه کرده بودند، می‌خواستند ببینند جان‌مایه‌اش چیست. به تحلیل‌های سیاسی و ایدئولوژیک سفارت مراجعه کنید این‌طور نیست که ما فقط قائل به کار ایدئولوژیک هستیم، آن‌ها هم هستند. چند تحلیل وجود دارد که تحلیل‌های ایدئولوژیک شرایط ایران است. در تحلیل ایدئولوژیک شرایط ایران، مجاهدین و شریعتی در حد توان خودشان جدی بودند و برد منطقه‌ای پیدا کردند. مجاهدین در منطقه مطرح شدند و چون ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) هم رفته بودند شناخته شدند، یک تبادل عمومی در حد یک نیرویی که به‌هرحال یک نیروی زیرزمینی است [صورت گرفت]. مثلاً از شریعتی دانشگاه و حسینیه را که گرفتند، دیگر امکان ارتباط مثل الآن اینترنت و سایت و ... نبود که فرد در خانه بنشیند و کار انتشار تفکرش در همه جهان را به انجام برساند. در حد خودشان، این اتفاق صورت گرفت. وجه دیگر اینکه ایران ظرفیت‌هایی برای حداقل ارائه به جنوب داشته است. البته فضا خیلی مساعد نیست خود این‌ها هم خیلی خودشان را باور نکردند. فرض کنید در پاکستان نواز شریف آمد، اقتصاددان بود و به توسعه درون‌گرا فکر می‌کرد، فضا برایش مساعد بود، در جهان شناخته شد، به سازمان ملل دعوت می‌شد و برایش ورکشاپ‌های بسیاری می‌گذاشتند، دهه ۱۹۸۰ دوران اوج نواز شریف بود و حتی بخشی از کارشناسان سازمان برنامه هم تحت‌تأثیر نواز شریف قرار گرفتند. ولی در نظام کارشناسی ایران تیبی مثل آقای مردوخ‌ی بوده، کیفی هم بوده، ولی سازمان برنامه او را چهره نکرد یا در زمان دولت موسوی که دوران شکوفایی آقای مردوخ‌ی بود در دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه، و بعد از آن دکتر عظیمی آمد که خوش‌بین، خوش‌تیپ و ژورنالیست بود. در تلویزیون به او تریبون دادند و برای مبحث جمعیت در سال‌های شصت گل کرد. اما این مطرح‌شدن‌ها از کشور ما بیرون نرفت. در حاکمیت‌ها در ایران، چه در زمان جمهوری اسلامی و چه در زمان شاه، افراد تا یک حدی می‌توانند قد بکشند؛ شما نزد برخی از پزشک‌ها که بروید ترازویی دارند که متری هم بالای آن است و نهایتش ۱۷۰ سانتی‌متر است، چون بر این باورند که میانگین قدی ایرانیان ۱۷۰ است. الآن نسل شما بالاتر از ۱۷۰ هستید و باید این مقیاس را بالاتر برد، ولی حاکمیت‌ها در ایران نمی‌گذارند کسی از ۱۶۰ هم بالاتر بیاید. مثل قلم‌چی، یک توان تشکیلاتی ویژه‌ای دارد، در ایران تا به حال چنین اتفاقی نیفتاده، اتفاقی است که این ده سال گذشته روی داده، من دو پسر در مقاطع مختلف که به قلم‌چی می‌رفتند، برایم مهم بود که آن‌جا چه کار می‌کنند و به جلساتش می‌رفتم. اتفاق مهمی بود که در ۳۳۰ شهر ایران در سال ۱۳۷۹، هر دو هفته یکبار آزمون گرفته شود که بعد از ظهر

پاسخ‌نامه‌اش بیاید و کلاس رفع اشکال هم تشکیل شود. قلمچی بزرگ و بزرگ‌تر شد و به نظر من تجربه تشکیلاتی داشت. چهار سال پیش آمد و این‌جا را موقوفه کرد، موقوفه قابل مصادره نیست.

یک NGO وجود دارد به نام «تولد دوباره». آقای فروهر که از آمریکا به ایران آمد، خودش هم قبلاً پاک نبوده و حالا پاک شده و تمام افراد تشکیلات آن‌جا هم کسانی هستند که قبل‌تر خودشان معتاد بوده‌اند، در آن‌جا هم اتفاق مهمی رخ داده است. مثلاً تا دو سال پیش در ۵۲ شهر ایران ۵۲ کمپ زدند و شصت‌هزار نفر را هم‌زمان تحت بازپروری قرار دادند. برنامه‌شان برنامه‌ای کامل بود؛ ورزش، تغذیه، ترک تدریجی و بحث جهان‌بینی و ایدئولوژی را هم شامل می‌شد. از این‌جا با فرد شروع می‌کنند که تو انسان هستی یا نه؟ خیلی اتفاق مهمی در ایران افتاده، ولی نیروی سیاسی به دنبال این نبوده، نیروی سیاسی فکر می‌کند اتفاق مهم فقط از مجرای خودش قابلیت بروز دارد در حالی جریان‌های بسیاری قابلیت بروز دارند. «زندگی دوباره» از معتادان می‌پرسد آیا تو انسان هستی یا نه؟ نقشی در هستی داری؟ مسئولیتی داری؟ آیا در جهان معنایی هست؟ یک جزوه دارند؛ از این‌جا شروع می‌کنند که آن انسان را به خود می‌آورند، یک مرحله مرحله معناست، خیلی مهم بود، ماه رمضان و ماه‌های محرم و صفر برای این‌ها زمان تلنگرهای آموزشی جدی‌تری بود چون فضای جامعه هم معنوی‌تر است، مرحله بعد از معنا مذهب است، خیلی متدیک است؛ کنار این فیلد معنا می‌دهد، سیر ترک هم دارد، ورزش هم می‌کند، فکر می‌کنم، مطمئن نیستم، در نوشهر، در همان کمپ کارگاه قالبیابی هم زده‌اند. فرد باور می‌کند در جهان معنایی هست. یکی از آن‌ها، که از اعضای اصلی‌شان بود، منشعب شده و در گرگان یک تشکیلات موازی زده بود. من با او و دوستش قرار می‌گذاشتم، گفتم: چرا می‌خواهید موازی فعالیت کنید؟ گفت: «تولد دوباره» دارد بزرگ می‌شود، جمهوری اسلامی او را می‌زند. حرف بسیار کلیدی‌ای زد! فکر می‌کنید چون معتاد بوده درکش نمی‌رسد اما حرف بسیار کلیدی‌ای زد که به عقل من نمی‌رسید. خیلی پیشرفته‌تر فکر می‌کرد. عنوان کرد که اگر NGO ما بزرگ‌تر شود، جمهوری اسلامی احساس خطر می‌کند و کل آن را جمع می‌کند. چه فردی و چه جمعی، زمان شاه هم این‌گونه بود و الآن هم همین‌طور است. افراد، حتی مجری‌های تلویزیون، مگر که هستند؟ در کادر همین نظام هم هستند و در نهایت برای همین نظام هم تبلیغ می‌کنند و همین نظام را هم توجیه می‌کنند. ولی همین که چهره می‌شود - مثل بازی دومینو - می‌گویند شما فعلاً یک مرخصی برو. بعد از چند ماه دوباره برنامه اجرا می‌کند، سر مرز چهره شدن، فرد بیرون می‌رود. این در نظام کارشناسی، ورزش، در همه چیز ما بوده. به همین علت، تبادل چندانی نمی‌تواند صورت بگیرد.

در اروپا اگر ورزشکار یا هر چه باشید، بالأخره از همان ابتدا برایت یک شناسنامه درست می‌کنند. خیلی مهم است، مثلاً به سایت تیم منچستر یونایتد بروید؛ دیوید بکهام کی به آن باشگاه رفته، چند بازی و چند دقیقه در نوجوانان یا در نونهالان داشته، چند بازی در تیم بزرگسالان منچستر یونایتد کرده، در چند بازی، بازیکن ثابت و در چند بازی بازیکن ذخیره بوده، بازی‌هایی که ذخیره بوده دقیقه چندم به زمین رفته، چند پاس داده و چند پاس گل شده، چند گل زده، خیلی مهم است، یعنی فرد از

همان کودکی حس می‌کند که آدم است. آدم شناسنامه دارد، پدر و مادرش می‌روند سر تمرین‌های او می‌نشینند، این اتفاق در ایران به شکل نیمه و ناقص در دهه سی توسط آقای دکتر اکرامی در ایران شکل گرفت. دکتر اکرامی از صاحب‌منصبان آموزش و پرورش بود، اهل مدیریت علمی بود، چند طرح در مدیریت علمی دارد، رشته‌اش هم مدیریت بود، در گروه فرهنگ هدف شریف بود، یک مدرسه بسیار مدرن به نام مدرسه پویا زد، یک تیپ آموزشی بود. خودش هم ورزش می‌کرد. باشگاه شاهین را تأسیس کرد، من عکس دارم، سال ۱۳۲۳، خیلی مهم است، در آن سال. زمین امجدیه. حدود هزار و خورده‌ای بچه عضو باشگاه شاهین بودند، در تیم‌های پولاد، ستاره سرخ و... این‌ها را سامان داده. این عکس حرف بسیار دارد. فوتبال ایران در دهه ۱۳۲۰ سازماندهی داشته. این بچه‌ها تحت آموزش بودند. تبصره می‌زده: اگر معدلشان از ۱۶ کم‌تر باشد در مسابقه نمی‌توانند بازی کنند. متد داشت: صبح‌ها ساعت ۶:۳۰ زمین شماره ۹ امجدیه. بچه‌ها جمع می‌شدند، به آن‌ها شیرکاکائو و نان قندی می‌دادند، خانواده‌ها را هم به تماشای تمرین بچه‌ها دعوت می‌کردند. هر کسی که تجدید می‌شده، در بازه ۶:۳۰ تا ۷:۳۰ صبح، توسط بچه‌هایی که درسشان بهتر بوده آموزش می‌دیدند. این ادامه پیدا کرد و سال ۱۳۴۶ تیم چه شد؟ سال ۱۳۴۶ خسروانی رئیس سازمان تربیت بدنی بود، این‌ها گرایش‌های ملی هم برخی‌شان داشته‌اند، شاهینی هم بوده‌اند. باشگاه شاهین باشگاهی بود بسیار پرطرفدار، آن زمان در امجدیه روبه‌روی جایگاه تخته بود، خیلی از این‌ها هم توده‌ای بودند. واقعاً وقتی که این‌ها تشویق می‌کردند و می‌گفتند «شاهین، شاهین»، امجدیه می‌لرزید و از پایکوبی این‌ها تخته‌ها داشت می‌ریخت. می‌گفتند «آقا ما شاهین می‌خوایم، شاهین دهداری می‌خوایم». پرویز دهداری آن زمان خیلی محبوب بود. آن ظرفیت بازتوانی را رژیم شاه از بین برد. بعد پرویز دهداری آمد و بچه‌های تیم‌های پرستو و دیگر تیم‌ها را جمع کرد و تیم‌ها را تشکیل داد. یعنی تیم‌ها ۲۲ نفر از آن هزار و خورده‌ای نفری بودند که سال ۱۳۲۳ امجدیه نمایش می‌دادند. این‌که همیشه فرد و نیرو همین‌طور است، هر جا که می‌خواهد باشد، قاعده است. این قاعده را همه حاکمیت‌ها رعایت کرده‌اند، بعضاً هوشیاری هم داشته‌اند، مثل همین آقای قلم‌چی، یا مثلاً آن کسی که منشعب شده رفته در گرگان تشکیلات تولد دوباره را با یک اسم دیگر راه انداخته. در ایران خیلی ظرفیت و استعداد بوده. مثلاً انگلیسی‌ها یک بازیکن داشته‌اند به اسم هیدرانت. وقتی هیدرانت ۱۰۰ بازی ملی کرد، گفتند باشگاه صدها در جهان ایجاد شود. هر کسی صد بازی ملی کرده است عضو این باشگاه شود. در ایران پرویز قلیچ‌خانی ۱۳۳ بازی ملی داشته، کجا ثبت شده؟ رژیم شاه نمی‌خواست که پرویز قلیچ‌خانی بالا بیاید. پرویز قلیچ‌خانی دانشجوی دانشگاه تربیت معلم بود، در سال پنجاه، سال‌های جنبش مسلحانه او با یک بازیکن دیگر، لواسانی، در تظاهرات دانشگاه تربیت معلم که آن زمان دانشسرای عالی بود، شرکت کردند و چند شیشه شکستند. قلیچ‌خانی را گرفتند، توایش کردند و شب عید او را در تلویزیون آوردند، نه فوتبال می‌توانست بازی کند و نه در تیم ملی بود. وقتی آمد توبه کرد از اعلی حضرت معذرت خواست، دوباره بعد از فروردین سال ۱۳۵۱ یک تیم از اروگونه آمده بود پرویز قلیچ‌خانی هم بازی کرد.

پرویز قلیچ‌خانی هم آن موقع محلی از اعراب داشت، جمهوری اسلامی دایی را بزرگ می‌کند. پرویز قلیچ‌خانی قبل از این که دایی به دنیا بیاید ۱۳۳ بازی ملی داشت. کجای تاریخ ما پرویز قلیچ‌خانی ثبت شده؟ یک نفر به نام آقای احمد گلبود بوده در خزینه، همین دوونیم پیچ وارو که در ژیمناستیک و شیرجه از استخر بوده، داورها الآن می‌دانند دختر ژیمناست یا پسر ژیمناست یا دختر و پسر شناگر دوونیم پیچ وارو می‌زنند حرکت سوکوها را کامل اجرا می‌شود یا نه. حرکت سوکوها را الآن روی فنر اجرا می‌شود. احمد گلبو دو بشکه می‌گذاشته و دو الوار روی آن، حالت فنری هم که نداشته، در خزینه دوونیم پیچ وارو می‌زده. الآن احمد گلبو کجاست؟ یا فرض کنید فرحوشی بود که الآن مربی است. آن موقع کشتی ۹ دقیقه بوده در یکی از کشتی‌هایش ۲۱ فن اجرا کرد. مثلاً یک کشتی‌گیر در ترکیه شصت سال پیش بوده به اسم یاشار دوغو. برای یاشار دوغو هر سال مسابقات ملی می‌گذارند. در بلغارستان یکی دیگر. در ایران، تختی روی دست جمهوری اسلامی ماند. هر دفعه یک مسابقات کشتی تختی می‌گذارند. در ایران که ژن عقب‌مانده نبوده است/ کارشناسش می‌توانست از حد نواز شریف فراتر رود، قلیچ‌خانی‌اش از هیدرانت برتر قرار بگیرد، حرکت احمد گلبویش ثبت شود، ولی این‌جا اصلاً کشور ثبت و ضبط نیست و نمی‌گذارند کسی بالا بیاید. قدها صدو هفتاد است. دیدگاه دیدگاه رباتی و آهنربایی است. همه یک قد و اندازه، منتها یک روحانیتی بیاید که رشید شرایط باشد. یک نیروهای سیاسی حاکمیتی بیاید که سرگل کار تشکیلاتی باشند. در ایران ظرفیت جدی بوده در همه حوزه‌ها، نه می‌گذارند و نه گذاشتند، مگر این‌که فرد بیرون بیاید. یعنی ایران می‌توانست ضریب مبادله بالایی با جهان داشته باشد، کما این‌که زمان مصدق بود. در آن ۲۷ ماه و ۱۵ روز خیلی اتفاقات افتاد از دادگاه لاهه بگیر که ایران پیروز شده تا نیویورک. در همه جا، در اقتصادش و چهره‌های اقتصادی می‌توانسته رشد کند. فرض کنید دو برادر نیکخواه بهرامی مگر تا پنج شش سال پیش که بودند، کجا می‌شناختندشان، بالأخره آقای مشهور پیداشان کرد و آورد و به تغذیه و بدنسازی‌شان رسیدگی کرد، جفت بلد نبودند بزنند اسپک‌شان را درست کرد و شدند این دو نفر. نکته ویژه‌ای نداشتند. خیلی از این نیکخواه و بهرامی‌ها در همه حوزه‌ها وجود دارد. اتفاقی که می‌افتد چیست؟ سال ۱۳۷۹ تیمی از یکی از دانشگاه‌های آمریکا می‌آید، دو هفته در دانشگاه صنعتی شریف بودند. کانالشان هم لاریجانی برادر رئیس مجلس بود. دو هفته، هجده نفر را شناسایی می‌کنند با خانواده‌هایشان می‌برند. خب اگر در این‌جا ظرفیت وجود داشته باشد این هجده نفر مگر نمی‌توانند در چهره‌های مختلف چهره شوند؟ می‌رود آن‌جا چهره بین‌المللی می‌شود برای منافع آنان. این است که ظرفیت در ایران بسیار زیاد است. فرض کنید که من آدمم به ایران، در ظهر آفتاب گوشه خیابان بایستی بچه پابرهنه‌ای می‌بینی، پای چپ و راست دارد، هد و شوت می‌تواند بزند، محل را می‌تواند تشخیص دهد، طبیعتاً از او یک فوتبالیست درجه یک در می‌آید. ولی چه کسی هست برای شناسایی؟ حالا شناسایی هم شود و خودش هم قد بکشد که برود بالا، بالأخره او را باید پر دهند تا برود یک جای زمین.

ایران کشوری کیفی است؛ جنبش مسلحانه در بسیاری از جاها به راه افتاد، ولی آن‌هایی که در ایران در جنبش مسلحانه بودند کیفی‌تر بودند. یا مثلاً در مارکسیست‌ها هم همین‌طور، مثلاً در همه کشورهای جنوب حزب کمونیست راه افتاد. تپیی مثل احسان طبری دیده نشد. تپ‌های کیفی در ایران در حوزه‌های مختلف هستند، ولی ظرفیت وجود ندارد. نه تنها حاکمیت‌ها، جامعه ما هم همین‌طور است. نمی‌گویم همه، ولی جامعه ما اهل پشت پا هستند. اهل این که راه را باز کنند که کسی شاخص و چهره شود، نیستند. از محله بگیر تا دانشگاه. همه جا همین‌طور است. در نظام کارشناسی هم اگر کسی یک مقاله کیفی بدهد چون بقیه کار نمی‌کنند، بسیج می‌شوند نیروی کار را بزنند. الآن مشکل ایران در سی سال گذشته همین بوده. هر عنصر تولیدی که دنبال این بود از زمین بیاید بیرون، بقیه دست به دست هم می‌دهند آن عنصر تولیدی را بزنند. مثلاً در پنج-شش سال گذشته، آقای مجید جلالی را من چند بار با او نشست و برخاست کرده‌ام که بینم سیستم فکری‌اش چگونه است و فکرش چیست، اهل میدان خراسان است و تحصیلات دانشگاهی هم ندارد، ولی فوتبال جهان را خیلی خوب درک کرد و خودش کامپیوتر یاد گرفت. در ایران بحث آنالیز مطرح نبود و آنالیز نبود، یک بچه میدان خراسان و بدون تحصیلات دانشگاهی می‌تواند آنالیز شود و وقتی هم تیم پاس را به دستش می‌دهند، تیم را آن‌قدر کیفی درست می‌کند که برنده ایران می‌شود. از بیکاره‌ها آن‌قدر آنالیز درآوردند که مجید جلالی حذف شد و رفت. یعنی این‌گونه است، فقط حاکمیت نیست، نظام‌های سنتی مختلف ایران هم همین‌طوری است. یک شاخص در جایی اگر خوب کار می‌کند بقیه دست به دست هم می‌دهند از کار او را بیندازند. این اتفاقات از حوصله خارج است و مصادیق متعددی می‌توان برای آن در نظر گرفت؛ وگرنه ایران کشور ظرفیت است، جلدی هم ظرفیت دارد

نشست شصت و ششم : جمع‌بندی‌های کلان (۲)

شرایط داخلی و زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز

سه شنبه دوازده شهریور ماه ۱۳۸۷

نشست شصت و ششم: جمع‌بندی‌های کلان (۲) شرایط داخلی و زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز

بسم الله الرحمن الرحيم. به نام خدا. با سلام به جمع حاضر و با تبریک فرارسیدن ماه کیفی «ماه ارتباط» ماهی که محمد ظرفیت ارتقاء پیدا کرد و خدا هم طبیعتاً چون خودش، خودش را موظف کرده است تا پاسخگوی تقاضاها باشد عرضه کیفی را صورت داد. عرضه کیفی‌ای که در اختیار ما است و انشاءالله ما بتوانیم با آن رابطه جدی‌تر و جدیدتری پیشه کنیم.

خانم‌هایی که کدبانو هستند، در پخت مربای به، معتقدند مربا می‌بایست سه غل بخورد. غل اول را در حد بضاعت سعی کرده‌ایم برجسته باشد، غل دوم کیفی‌تر است. یعنی یک

مقدار فیتیلۀ چراغ پایین‌تر می‌آید و زمانی بیش‌تر به طول می‌انجامد. حال ما با همین روش سنتی پیش خواهیم رفت. بعضی از روش‌های سنتی نیز روش‌های کیفی بوده است، الان در جامعه ما یک زرورق مدرنی کشیده شده است و همه سنت را در واقع زیر آن زرورق بالاجبار پنهان کرده‌اند و خود این زرورق هم تا به حال هیچ چیز بسیار ویژه‌ای از خود صادر نکرده است. در مرحله دوم یا قل دوم، یک مرحله عمیق‌تر وارد شویم و ببینیم که این سینوس‌ها را چه طور می‌توانیم ترسیم کنیم. با ترسیم این سینوس‌ها است که می‌توانیم بگوییم ما نسبت به پدران مشروطه‌خواه‌مان عقب‌تر رفته‌ایم یا جلوتر آمده‌ایم. سه چهار جلسه پایانی را هم به جمع‌بندی‌های بسیار اخص اختصاص می‌دهیم. یعنی همه آن چه فراهم کرده‌ایم نهایتاً در این نشست تاریخ می‌چلانیم تا ببینیم آن عصاره‌ای که

از آن خارج می‌شود چه فایده‌ای برای امروز ما دارد. امروز ما سینوس شرایط داخلی را سعی می‌کنیم تا ترسیم کنیم.

شاخصه‌های کلیدی شرایط نیروهای اجتماعی

سازمان اجتماعی
 سازمان سیاسی
 موقعیت قدرت
 جایگاه بیگانه
 کانون‌های قدرت
 رابطه دولت - ملت
 تضاد اصلی دوره
 فرجام فراز پیشین
 فضای روحی - روانی اجتماع
 عرصه عمومی
 نیروگاه‌ها
 موقع سنت - مدرنیسم

برای این‌که بتوانیم این سینوس را رسم کنیم می‌بایست یک سری شاخص به دست آوریم. آن شاخص‌ها را در عرض منحنی می‌آوریم و در طول منحنی نیز هشت فراز قرار دارد. من تصور می‌کنم که اگر بخواهیم فرازها را با هم مقایسه و تحلیل کنیم و هشت عکس بگیریم و در پایان این هشت عکس را مقایسه تطبیقی کنیم به تعدادی شاخص نیاز خواهیم داشت. این‌که در هر دوره نیروهای اجتماعی چه کسانی بودند، سازمان اجتماعی چه نوع سازمانی بود، سازمان سیاسی بود یا خیر، اگر این‌طور بود کیفیتش چگونه بود؟ چهارمین مورد، موقعیت مستقر و پنجمین مورد جایگاه بیگانه است. یک دوره‌ای می‌گفتند «استعمار» و یک دوره‌ای هم می‌گفتند «امپریالیسم». در زمان حال لفظ ویژه‌ای به آن اطلاق نمی‌شود و بالأخره نیروهای بیرون از مرز منظور است. کانون‌های قدرت کدام‌ها بودند؟، رابطه دولت-ملت چه محتوا و مضمونی داشته است؟، تضاد اصلی دوره چه بود؟، فرجام فراز پیشین چه شده است؟ سمت آن چه بود؟ نهایت آن چه شده است؟ دهمین مورد فضای روحی روانی اجتماعی است و یازدهمین مورد این است که عرصه عمومی چه موقعیتی داشته است؟ دوازدهمین مورد این است که نیروگاه‌های جریان‌های نیروپخش‌کن جامعه کدام جریان‌ها بوده‌اند؟ و در نهایت، تقابل سنت و مدرنیسم چه شکل و محتوایی دارد؟

در فراز تنباکو از آن‌جا که اولین فراز است، ممکن است بعضی از این شاخصه‌ها را نتوان روی آن سوار کرد. برای مثال طبیعتاً قبل از تنباکو فراز پیشینی وجود نداشت یا قبل از تنباکو اساساً سازمان سیاسی بیرون از حاکمیتی وجود نداشت. تا حد امکان سعی می‌کنیم این خانه‌های فراز تنباکو را پر کنیم ولی بعد از تنباکو، از مشروطه به بعد همه فرازهای دیگر تا به امروز برسیم خانه‌پر است.

فراز تنباکو

نیروهای اجتماعی: روحانیت، تجار

در فراز تنباکو نیروهای اجتماعی در دو جریان شاخص متبلور بودند. یکی روحانیت بود که از دیرباز موجود بود و یکی هم جریان تجار بود. اقتصاد، فلاحتی بوده و مابین فلاح و بازارهای داخلی، و مابین فلاح و بازارهای خارجی، از دیرباز طبقه‌ای شکل گرفته بود و این طبقه، طبقه سازمان یافته‌ای است و در حد دوران آن روز، طبقه مدرنی بود. در حد اینکه فکر آن و ریشه‌اش سنتی است اما با این حال طبقه مدرنی نسبت به دوران خودش بود. دو نیروی اجتماعی داریم؛ یکی نیروی روحانیت و دیگری نیروی تجارت است. نیروی روحانیت که از ابتدای قاجارها با قدرت پیوند ایدئولوژیک برقرار کرد. برای مثال ملا احمد نراقی و دیگران. این نیروها هم مؤید ایدئولوژیک قدرت شدند و هم تاج بر سر اولین یا دومین شاه قاجار گذاشتند و در جوف قدرت قرار گرفتند و برای خودشان بیش از گذشته موقعیت اجتماعی و وزانت دست و پا کردند. تجار هم که توضیح مختصرش [ارائه] شد چرا که در درس‌های قبل به صورت مخصوص در مورد آن صحبت شده است.

سازمان اجتماعی: مدار روحانیت، بازار، هیئات

در مورد سازمان اجتماعی می‌توان گفت یک سازمان سه‌گانه بود. روحانیت برای خود یک مدار داشت و بازار هم همان‌طور که قبلاً صحبت کردیم تشکیلاتی مطبقی داشت. ملک التجاری بود و بعد تجار اصلی شهرهای مختلف و قطب‌ها بودند. ذیل آن‌ها بنکدارهای اصلی و بعد بنکدارهای فرعی، خرده‌فروش‌ها و نهایتاً شاگرد بازار و بچه بازار که در دوران اخیر تبدیل به زیر پله‌ای می‌شوند. این دو قطب، سازمان‌دهی اجتماعی خاص خودشان را داشتند. از حدوداً یکی دو دهه قبل از تنباکو یا دقیق‌تر اگر بخواهیم بگوییم در آستانه تنباکو و قبل از آن که تنباکو به عنوان یک نهضت اجتماعی ظهور و بروز پیدا کند، هیئات نیز در ایران ظاهر شدند. یکی از این هیئات‌ها هنوز هم پایدار است و سابقه ۱۱۵ ساله دارد. این تنها هیئتی است که سه نسل هدایت و مدیریتش کرده‌اند. قدیمی‌تر از این هیئت هم هیئتی وجود داشته است. آن هیئت‌ها، نسبتاً شکل یافته بودند و محله و منطقه را اداره می‌کردند. از سویی بخشی از معتمدین محل در آن هیئات بودند. بر خلاف آن که شما الان می‌بینید در تاسوعا و عاشورا از هر کوچه دو سه هیئت بیرون می‌آید و بخش مهمی از جریان لمپن محلی ارضاء می‌شود و مدیریت این هیئت‌ها را می‌کند، در آن موقع این هیئت‌ها نقش مدنی جدی‌ای داشتند. معتمدین محل در آن بودند، اختلاف‌ها را حل و فصل می‌کردند، در مسائل ریزمره و روزمره ورود پیدا می‌کردند و برای خودشان یک سازمان و یک تشکیلات بودند. بعد از این که هیئت‌های مردانه تأسیس می‌شود هیئت‌های زنانه‌ای هم که اصطلاحاً به آن گفته می‌شود جلسات زنانه نیز از این دوره پدیدار می‌شود. سازمان اجتماعی‌ای که سیاسی نبودند اما رتق و فتق محلی انجام می‌دادند و مشکلات خورد و متوسط را برطرف می‌کردند.

سازمان سیاسی: دربار

در دوران تنباکو جامعه بیرون از حاکمیت فاقد سازمان سیاسی بود. یک سازمان سیاسی بیشتر نبود، آنهم تولید شاه و پیرامون دربار که نمی‌توان نام آن را سازمان سیاسی-اجتماعی نهاد. آرام آرام می‌رفت که انجمن‌ها و ماسون‌ها شکل بگیرد که در حد فاصل تنباکو تا مشروطه در سه موج ما شاهد پیدایش انجمن‌ها هستیم و سازمان آدمیت که پیگیر بوده است. ما تصور می‌کنیم که فقط کسانی که ما به ایشان علقه‌ای داریم پیگیر و پای کار خودشان هستند. خیر، اینطور نیست. در ایران کسانی بودند که ما خیلی به ایشان علقه‌ای نداریم و رگ و ریشه‌ای بین ما وجود ندارد اما در حد خودشان عناصر تمام‌وقت، جدی و خستگی‌ناپذیری بودند. یکی از آن‌ها آدمیت بود که به رغم آنکه در دو موج با انسداد کارش مواجه شد، موج سوم را هم رقم زد. در بحث‌های پیش رو، به این مبحث خواهیم رسید. پس جامعه بدون سازمان سیاسی است.

موقعیت قدرت: سانترالیستی، بلارقیب، هاله قدسی

موقعیت قدرت نیز یک موقعیت پارادوکسیکال است. به این معنا که یک قدرت مرکزی وجود دارد که آن قدرت مرکزی یک سانترالیسم محض را در دوران پنجاه ساله ناصری با خودش حمل می‌کند. اما بیرون از این قدرت مرکزی قدرتهای محلی هم وجود داشتند اما قدرت اصلی که طرف ما است و مورد مخاطب موضوعی تاریخی ما قرار می‌گیرد، سانترالیستی و بلارقیب بوده است و نکته مهم آن است که وجه ایدئولوژیک نیز داشته است. یک وجه ایدئولوژیک که روحانیت و مراجع دوره به آن می‌دهد، از طرفی هم خودش تصور ظل‌اللهی داشته است. از دوران تنباکو و قبل از آن، حاکمیت و قدرت مستقر جدای از آنکه سانترالیستی و بلارقیب بوده است یک هاله قدسی نیز دور تاج و تخت و سر پادشاه وجود داشته است. هاله قدسی‌ای که بیش از هر چیزی، کارکرد ایدئولوژیک تحمیق و کارکرد ایدئولوژیک ارباب داشته است.

جایگاه بیگانه: صحنه گردانی سیاسی، تسلط اقتصادی، کسب بازار، اخذ امتیاز

جایگاه بیگانه به عنوان شاخصه پنجم چه بوده است؟ سرکردگی سیاسی می‌کرد، تسلط اقتصادی داشت، در کار سیطره اقتصادی امتیاز به دست می‌آورد و بازار اخذ می‌کرد. به قیمت فروپاشی بازارهای ملی ما، بازارهای همه جهانی آن‌ها شکل و شمایل پیدا می‌کنند.

کانون‌های قدرت: شاه، دربار، قدرت‌های محلی، سفارتخانه‌ها

کانون‌های قدرت در ایران شخص شاه، دربار، قدرت‌های محلی که حالا یا شاهزاده‌ها بودند یا اقوام محلی.

رابطه دولت-ملت: چوپان و رمه‌ای

در مورد رابطه دولت-ملت هم، شاید اصطلاح بدی است و در شأن نباشد اما کلمه واقعی این است که رابطه رابطه چوپان و رمه‌ای است و عوام کالانعامی که به کار می‌بردند نشان‌دهنده این رابطه

بود. یعنی در واقع یک طبقه ارشدی وجود داشت که شاه تاج آن طبقه ارشد بود و مابقی نیز به نسبت طبقه بندی می شدند که قبلاً گفته شده هم پس اذهان است و هم فرصت و حوصله‌ای نیست. جامعه نیز به اصطلاح رمه تلقی می شد. در ادبیات ناصرالدین شاه چوپان و رمه و گاه گله به شدت و به دفعات به کار برده شده است. «عوام کالانعام» در حقیقت کلید واژه ادبیات آن دوران بود.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت ویژه

تضاد اصلی دوره نیز مطلقیت ویژه است. از این به بعد تا به امروز، دیگر دور به دور می بینیم که تضاد اصلی جامعه ایران مطلقیت ویژه است. مطلقیت ویژه قاجارها که هم در آن ستم طبقاتی و ستم اجتماعی بود و هم استبداد سیاسی. از سویی هاله ایدئولوژیک مطلقیت را ویژه می کرد.

فضای روحی - روانی اجتماعی: سر در لاک، خمودگی، رعب

در آستانه تنباکو فضای روحی-روانی جامعه سر بر لاک، خموده و به لحاظ درونی هم مرعوب قدرت مستقر بوده است.

عرصه عمومی: محدوده سنتی: مسجد، بازار، گذر، هیئت

محدوده عرصه عمومی کاملاً سنتی است. مسجدی هست، بازاری، گذری و هیئت و تکیه‌ای. بیش از این در آن زمان عرصه عمومی وجود نداشته است. تا مشروطه که جلوتر بیایم خیابان، میدان و راسته بازارها نیز عرصه عمومی می شود. از سویی قهوه‌خانه‌ها هم عرصه عمومی می شود اما در این دوره فعلی عرصه عمومی به مسجد، بازار، گذر و هیئت اطلاق می شد.

نیروگاه‌ها: بازار

نیروگاه جامعه یعنی آن جریانی که می تواند موتور را روشن کند، [در نقش] استارتر ظاهر شود و پیش برنده باشد، فقط یکی بوده است. انرژی به لحاظ اجتماعی فقط در نیروگاه بازار بوده است. بازاری که قبل از تنباکو هم یکبار یک خیز تشکیلاتی برداشته که مجلس سراسری تجار را سامان بدهد. قبلاً با هم مرور کردیم فهرستی که ملک التجار دوره به شاه می دهد و تجاری در شهرستان‌ها را معرفی کرده که مجالسی محلی بزنند و از مجالس محلی یک مجلس مرکزی که بتواند مجلس ملی تجار تلقی بشود شکل بگیرد. امین الضرب فهرستی از تجار شاخص هفده شهر می دهد. خیلی اهمیت داشته است، او حدود ۳۲۰ نفر را معرفی می کند. می توان گفت در آن زمان تنها تشکیلات پای کار ایران بوده است. پس بازار نیروگاه بود و در تنباکو هم نشان داد که نیروگاه انرژی دهنده جدی جامعه است.

موقع سنت - مدرنیسم: منفردین حاکمیتی - صاحب مکتان مدرن، اکثریت قریب به اتفاق سنتی

موقعیت سنت - مدرنیسم موقعیت بسیار ساده‌ای بود. تک عناصری از حاکمیت، منفرد از حاکمیت و منفرد از طبقات صاحب مکتان مدرن شده بودند. افرادی تحصیل کرده بودند یا سفر کرده و از فرنگ برگشته بودند. اکثریت تقریباً قاطع جامعه نیز سنتی بودند. این وضعیت یا شرایط دوران تنباکو است.

فراز مشروطه

نیروهای اجتماعی: روحانیت، تجار، روشنفکری پدید

نیروهای اجتماعی دوره که همان روحانیت و تجار بودند، یک پدیده روشنفکری نیز به آن‌ها اضافه می‌شود. قبل از مشروطه در ایران پدیده روشنفکری به عنوان یک منزلگاه اجتماعی وجود نداشته است اما در حد فاصل تباکو و مشروطه اتفاقاتی رخ می‌دهد و طیفی از منورالفکرها در تهران و تبریز پدیدار می‌شوند و به اصطلاح گزاره‌های جدید را مطرح می‌کنند و تلنگری به اذهان می‌زنند و وقتی رسانه، کتب و ترجمه‌های دوره نیز به بضاعت ذهن آرایان مستقر در تهران و تبریز ضمیمه می‌شود، از این مجموعه یک روشنفکری به عنوان جریان جدید پدید می‌آید.

سازمان اجتماعی: مدار سنتی روحانیت، بازار، هیئات، مدارس، مطبوعات

سازمان اجتماعی مدار سنتی روحانیت کمافی‌السابق، بازار و هیئات است. در این دوره دو نهاد اجتماعی سازمان‌یافته نیز به بضاعت دوره پیشین اضافه می‌شود. یکی از آن‌ها مدارس و دیگری مطبوعات است. مدرسی که دوباره با همت تشکیلاتی مرحوم رشدیه شکل می‌گیرد. رشدیه هم از آن افراد معدود در ایران بوده است که اعتقاد به شروع از نو داشته است. یعنی بلافاصله بعد از شکست دوباره از نو آغاز می‌کند. مدارس او را در تبریز و مشهد و تهران تخریب می‌کنند اما این مسئله باعث نمی‌شود که زنجیره‌اش را در دل شرایط نکارد. هم رشدیه و هم عناصر شاخصی مثل مرحوم تربیت و ناطق در تبریز مدارس را پایه‌گذاری می‌کنند. تاسیس مدارس خود باعث می‌شود یک طبقه اجتماعی جدید در ایران شکل بگیرد و آن طبقه اجتماعی سازمان‌یافته یا منزلگاه تشکیلاتی مدارس می‌شود. آرام آرام از زمانی که مدارس در ایران تاسیس می‌شود می‌توان گفت تا پنج سال قبل از مشروطه یک جامعه دو هزار نفره دانش‌آموزی فقط در تهران پیدا می‌شود که جامعه گسترده‌ای بوده است. در کنار مدارس مطبوعات نیز به عنوان یکی دیگر از سازمان‌های اجتماعی آن دوره جلوه‌گر می‌شود.

سازمان سیاسی: ماسون، انجمن، فرقه

سازمان سیاسی در دوران مشروطه و قبل از مشروطه ما داریم. موج اول آن سازمان ماسونی است که آدمیت این سه موج-انجمن آدمیت، انجمن غیبی و فرقه- را راه می‌اندازد. بخشی از جریان‌های تشکیلاتی یا سازمان‌های سیاسی این دوره، کاملاً مخفی است و بخشی نیز بیش‌تر مخفی و کم‌تر علنی است. برای مثال یک هشتم کوه یخ روی آب و هفت هشتم آن زیر آب است. سازمان‌های ماسونی دوره نیز همین‌طور بودند. چیزهایی در بیرون وجود داشته اما جلسات و تعلیماتشان زیر آب به اصطلاح اقبانوس یخ زده بود. فرقه‌هایی هم پیدا می‌شود که دیگر فکری نیستند و عملگر هستند اما با این حال یک سازمان سیاسی محسوب می‌شوند.

موقعیت قدرت: سانترالیسم تحلیل رفته، هاله قدسی در حال محو

در مورد موقعیت قدرت نیز، قدرت همچنان سانترالیستی است اما تحلیل رفته است. هاله قدسی نیز آرام آرام بعد از ترور ناصرالدین شاه از بین می‌رود. ترور توسط میرزا رضا صورت گرفت. با

توجه به این که او به عنوان سرایدار خانه حاج علی نصرت شخصی مذهبی و مدتی هم سفره‌سید جمال و چهره نسبتاً شناخته‌شده‌ای بود، وقتی گلوله از اسلحه او به سمت شاه که ظل الله بود بیرون آمد، خود این حرکت یک حرکت سمبلیک است و باعث می‌شود هاله‌ی قدسی فرو بریزد. این که قدرت آرام آرام یک حالت تحلیل‌رفته پیدا می‌کند و هاله‌ی قدسی هم در حال محو شدن است.

جایگاه بیگانه: فتنه‌گری سیاسی، سلطه اقتصادی، کارپردازی استراتژیک

جایگاه بیگانه در این دوره پیچیده‌تر می‌شود. بیگانه سلطه اقتصادی را داشته و در کنار آن کارپردازی‌های استراتژیک هم می‌کند و در مشروطه فعال می‌شود و فتنه‌گری‌های سیاسی را نیز داخل کارپردازی‌های استراتژیک خود مخلوط می‌کند.

کانون‌های قدرت: شاه، دربار، قدرت‌های محلی، روحانیت

کانون‌های قدرت کماکان شاه، دربار، قدرت‌های محلی است. روحانیت نیز بعد از تباکو به خاطر تنه‌ای که به قدرت می‌زند و وزانت اجتماعی‌ای که پیدا می‌کند تبدیل به یک کانون قدرت می‌شود در این دوره.

رابطه دولت-ملت: چوپان و گوسفندی رو به افول

رابطه دولت-ملت، همان رابطه چوپان و رمه‌ای اما رو به افول است. در این مرحله گوش‌ها آرام آرام باز می‌شود. پس پیشانی‌ها پژواکی برقرار می‌شود و واژگانی مثل ملت، دولت، حقوق، مشروطیت، پارلامنت و قانون به وجود می‌آید و این‌ها دیگر کار خودش را می‌کند. این تلنگرها در هر دوره به کریستال کپک‌زده دوره پیشین ضربه وارد می‌کند و شرایطی را فراهم می‌کند تا کریستال نوینی در پس پیشانی‌ها و وسط جامعه شکل بگیرد.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت

تضاد اصلی دوره کماکان مطلقیت است یعنی جنبش مشروطه آنچه را که عمده می‌کند مقدمتاً تقابل مشروطیت با مطلقیت است. پس اینجا رد پای مطلقیت را کماکان داریم.

فرجام فراز پیشین: پایان اداری

فراز پیشین که تباکو است در اینجا یک پایان اداری پیدا می‌کند. به این معنا که قرارداد لغو می‌شود و رهبری به خانه مجدداً باز می‌گردد، تجار به کار گذشته خودشان مشغول می‌شوند و حاکمیت با پول ملت و قرض گرفتن، به کمپانی خسارت می‌دهد. کاملاً مثل یک فیلمی که همه چیز به سر جای اول خود باز می‌گردد و فقط یک قرارداد لغو می‌شود. این که فراز پیشین فرجامش پایان اداری است به اضافه این که تأثیراتی را نیز به جای گذاشته است. اولین حرکت بوده است، اولین تحکیم قدرت به ملت بوده است، اولین تنه تاریخی بوده است و جنبش اولین‌ها که قبل از این در مورد آن بحث کرده‌ایم.

فضای روحی - روانی اجتماعی: کنجکاوای های ذهنی، گوش های شنوا

فضای روحی روانی جامعه در حد فاصل تنباکو تا مشروطه دگرگون می‌شود؛ اذهان کنجکاو می‌شود و گوش‌ها شنوا. بالآخره متعدد رمان و رساله می‌آید و آرام آرام در این حد فاصل سینما و سینماتوگراف و کافه‌های جدید به ایران وارد می‌شود. اتفاقات نسبتاً ویژه‌ای در این دوره روی می‌دهد. فضای روحی-روانی جامعه خیلی قابل مقایسه با فضای روحی-روانی قبل از تنباکو نیست. بالآخره در تنباکو زنان که روبنده داشته‌اند با کامران میرزا درگیر شده و او را تهدید به قتل کردند، از میرزا دفاع کردند و عیال میرزا در حرمسرای شاه نیز بین زنان سمپاتی ایجاد کرد. اتفاقاتی افتاد که آن اتفاقات منجر به این شد که حاکمیت آن‌طور که می‌گویند قدسی نیست و آن‌طور که می‌گویند در قدرت نیست. به هر حال تنباکو یک ترکی در دیوار ناصری و دیوار قجرى انداخت. آن ترک کارساز شد و در بهبود فضای روحی-روانی حد فاصل تنباکو تا مشروطه موثر واقع شد.

عرصه عمومی: مسجد، بازار، گذر، مدرسه، جلسه

عرصه عمومی در این جا باز هم مسجد، بازار، گذر است. مدرسه در این دوره یکی از عرصه‌های عمومی است. در این مدرسه بجز رشديه، [مدارس دیگر] تاسیس می‌شوند مثل مدرسه مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی و دختر ایشان که از زنان منور الفکر، پراتیک و تشکیلاتی دوره، محفل راه انداز و جریان راه انداز است. مدرسه‌ها محل جولان تیپ‌های جدید است. عرصه عمومی بسیار بازر از دوره گذشته است و قهوه‌خانه هم به آن اضافه می‌شود. قهوه‌خانه، میدان و خیابان ماقبل مشروطه و در مشروطه تبدیل به نهادهای جدیدی از عرصه عمومی می‌شود.

نیروگاه‌ها: بازار، مادون بازار

نیروگاه‌های ویژه جامعه در دوران ماقبل مشروطه و خود مشروطه یکی بازار و یکی هم مادون بازار است. یعنی حالا بازار را اصطلاحاً در ادبیات طبقاتی می‌گویند بورژوازی تجاری اما زیر بازار هم دینامیست خودش را در مشروطه نشان می‌دهد و خرده بورژوازی تجاری ایران برای بار اول بعد از رد پای اولی که در تنباکو به جای می‌گذارد در این جا دیگر صاحب قدرت مانور و جولان می‌شود.

موقع سنت - مدرنیسم: اقلیت مدرن رو به رشد - اکثریت سنتی

آن تیپ‌های منفردی که در دوران ما قبل تنباکو بودند در اینجا تبدیل به یک قشر می‌شوند. در حقیقت شاکله یک قشر مدرن و رو به رشد در ایران بسته می‌شود اما یک اکثریت سنتی هم در مقابلش وجود داشته است.

فراز جنگل

نیروهای اجتماعی: روحانیت رو به تحلیل و مهار، تجار رو به ضعف، روشنفکری پرتشتت

در مورد نیروهای اجتماعی، روحانیت رو به تحلیل و مهار است. بالآخره رضا خان وارد عرصه شده است. می‌توان گفت رضا خان با درایتی که پیرامون خود داشته و با توجه به جوهر نظامی و تشکیلاتی‌اش

سفره‌های پیشین را جمع می‌کند. روحانیتی که موضع قضا و قضاوت بوده است، مدارس قدیمه یا مکتب‌خانه‌ها و مساجد را در دست داشته است و یک مرجع اجتماعی بوده است، توسط وی حذف می‌شود. رضاخان جای قضا، دادگستری و جای مکاتب، مدارس جدید و آموزش و پرورش نوین را می‌گذارد و لباس از تن روحانیت در می‌آورد و بخشی از روحانیت و طلبه‌ها را به سربازی می‌فرستد. آرام آرام در حد فاصل ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ که جنگ جهانی تمام می‌شود، روحانیت از قضیت و بضاعت سابق خود تقلیل پیدا می‌کند و یک جریان اجتماعی رو به تحلیل و به مهار می‌شود. تاجر هم رو به ضعف هستند و دیگر مانور و قدرت مانور تشکیلاتی دوره قبل را ندارند. در پرتو قانون ملی کردن یا دولتی کردن تجارت خارجی خود رضا شاه تاجر اول دوره می‌شود. روشنفکری نیز که یک جریان نوظهور در دوران مشروطه بود در با تشست درون خود و فشار بیرونی، سیری همچون سیر روحانیت را طی می‌کند و آرام آرام رو به تحلیل و مهار است.

سازمان اجتماعی: رو به محو

سازمان اجتماعی در دوران مشروطه صنوف قد علم کرده‌اند و بالای سر صنوف اتحادیه‌ها آمده‌اند و بخش مهمی از صنوف نماینده‌های خود را به مجلس اول فرستاده‌اند. حدود ۱۶۰ انجمن تنها در تهران قبل از استبداد صغیر ثبت و ضبط شده است. ثبت و ضبط به معنای پروانه داری نیست، به این معنا که از آن‌ها هنوز چیزی باقی مانده است. در دوره رضاخان حتی در دوران سردار سپهی او [این انجمن‌ها] آرام آرام جمع می‌شوند و می‌توان گفت سازمان اجتماعی که پیش از حکومت رضا خان وجود داشته است، محو می‌شود.

سازمان سیاسی: رو به تحلیل - تعطیل

سازمان سیاسی نیز با تعطیل احزاب تا سال ۱۳۰۹ جمع می‌شود و رو به تعطیل و تحلیل می‌رود.

موقعیت قدرت: استبداد سازمان یافته‌تر - پیچیده‌تر، هاله باستانی

استبداد نو که استبداد رضا خانی است سازمان یافته‌تر و پیچیده‌تر از قبل است. اگر حول سر و تاج ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه هاله قدسی وجود داشت، در این دوره، حول تاج و سر رضا شاه هاله باستانی وجود دارد. باستانی‌گری نیز در این مورد برای خودش یک ایدئولوژی است.

جایگاه بیگانه: صحنه آرائی استراتژیک - تاریخی، غارت منابع

کارکردی که در این دوره جریان خارجی یا بیگانه دارد، صحنه آرائی استراتژیک در ایران است. سعی می‌کند به تفرقه شبه‌فئودالی دوران قاجار پایان بدهد و یک نفر را محور شرایط قرار دهد و با یک نفر طرف باشد و مجبور نباشد اگر بخواهد لوله نفت بکشد با خزع‌ل و... وارد گفت‌وگو شود و با یک نفر طرف نباشد. آرایش صحنه را از نظر استراتژیک طراحی می‌کند، ضمن این که منابع را غارت می‌کند، نفت را بیش از گذشته و بازارها را نیز به همین ترتیب. نقش بیگانه از ابتدای دوره رضا خان، کیفی‌تر و استراتژیک‌تر می‌شود.

کانون‌های قدرت: شاه، پیرامون نظامی

کانون‌های قدرت یکی شخص شاه و دیگری هم پیرامون نظامی اوست که طیف قزاق است، یک هسته فرهیخته هم وجود دارد- داور، تدین و تیمورتاش - که در حقیقت قدرت تصمیم‌ساز اداری هستند.

رابطه دولت-ملت: ارباب - رعیتی

رابطه دولت-ملت، رابطه ارباب-رعیتی می‌شود. در آن دوره چوپان و رومه‌ای بوده است و در این دوره ارباب-رعیتی می‌شود. باور ایدئولوژیک رضاشاه در مورد مردم و رابطه خودش با مردم نیز ارباب-رعیتی است.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت مدرن‌تر - استبداد ویژه

تضاد اصلی مطلقیت مدرن‌تر است. مطلقیت قاجارها، مطلقیت عقب‌مانده‌تری بود، یک هاله ایدئولوژی قدسی هم به آن ضمیمه می‌شد. در این جا مطلقیت مدرن‌تر و استبداد ویژه‌تر است.

فرجام فراز پیشین: فروکش، بلبشو، بی‌نهاد

فراز مشروطه فروکش کرده و به بلبشویی دچار شده است و بدون نهاد هم است. هیچ کدام از نهادهایی که با مشروطه آمدند، نتوانستند پایدار بمانند، نه احزابش و نه اصنافش، نتوانستند پایدار بمانند.

فضای روحی-روانی اجتماعی: یأس، امنیت خواهی

وجه دیگر این است که وضعیت روحی-روانی جامعه چه بود. جامعه از هم‌بودگی قبل از تنباکو در آمد و به کنجکاوی ذهنی و بشاشیت دوران مشروطیت رسید. در این جا آن فواره پایین کشیده می‌شود و جامعه، جامعه‌ای مأیوس و امنیت‌خواه است.

عرصه عمومی: ماکت نهادهای پیشین

در عرصه عمومی ماکت‌های نهادهای پیشین هنوز هست، احزاب هنوز تا سال ۱۳۰۸ هستند، اصناف هستند، باشگاه‌های ورزشی جدید هستند اما ماکت هستند و دیگر محتوای سابق را ندارند. بعد هم که رضا خان می‌آید و آن ماکت‌ها را هم جمع می‌کند.

نیروگاه‌ها: مهار نیرو

نیروگاهی که در تنباکو و مشروطه، با بازار قابل تفهیم بود، نیروگاه اجتماعی‌ای بازار تفهیم کرده بود، دیگر آن نیرو هم در اینجا نیست و نیرو مهار می‌شود.

موقع سنت-مدرنیسم: جریان مدرن رو به رشد - اکثریت سنتی تحت فشار

موقعیت سنت-مدرنیسم به نفع مدرن‌ها به اصطلاح مغلوبه می‌شود. خود رضا شاه پرچم مدرنیته را بالا می‌برد. اگر دقیق‌تر بخواهیم بگوییم مدرنیسم جامعه، یک شبه مدرنیسم تحمیلی است. یعنی حجاب را بردارید، عبا و عمامه را بردارید، کلاه پهلوی و کلاه زنانه بیاور و... این‌ها نشان‌دهنده تحول مکانیکی و غلبه مکانیکال مدرنیسم و سنت است. اکثریت سنت هم که کاملاً تحت فشار هستند.

فراز نهضت ملی

در دوران فراز نهضت ملی، جامعه اساساً در جوهر و عرض تحول پیدا می‌کند.

نیروه‌های اجتماعی: روحانیت باز پدیدار، تجار مهیا، روشنفکری، صنوف، نفتگران

روحانیت به عنوان یک نیروی اجتماعی که در دوران رضا شاه محو شده بود در این دوره باز پدیدار می‌شود. درست است تجار که زیر ضرب و زور دوران رضا خانی بودند اما آماده و مهیا هستند. چون شکل‌بندی حرفه‌ای تجاریشان وجود داشته است، آن شکل‌بندی در حقیقت خود یک الگوی تشکیلاتی می‌شود و سریع می‌شود روی آن تشکیلات سوار کرد. کما این که تجار در دهه بیست سریع تشکیلات سیاسی و اجتماعی خودشان سوار کردند. روشن‌فکرها دوباره به میدان می‌آیند و این بار سازمان یافته‌تر می‌شوند. می‌توان گفت صنوف گسترده‌تر از دوران مشروطه به عرصه پا می‌گذارند. در این جا به نیروهای اجتماعی یک نیروی جدید نیز اضافه می‌شود که نفت‌گرا هستند. قبل از آن نفت‌گرا یک طبقه اجتماعی در ایران نبودند اما از آن جا که به تعبیری و اعتباری دهه ۱۳۲۰ دهه نفت در ایران است، نیروی کارگر نفتی نیز در این دوره تبدیل به یک نیروی اجتماعی می‌شود. این مسئله بالأخص در جنوب به خوبی دیده می‌شود. متعدد تحصن، اعتصاب و... دارند و به نوعی کمک کار نهضت ملی دکتر مصدق می‌شوند.

سازمان اجتماعی: مدار سنتی روحانیت، بازار، محفل‌ها، مطبوعات، دانشگاه

سازمان اجتماعی بعد از نیروهای اجتماعی، مدار سنتی روحانیت و بازار دوباره احیا می‌شوند. محفل‌های جدیدی هم شکل می‌گیرند در این دوره، مثلاً موج جدید باشگاه‌های ورزشی که در حد فاصل ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ باشگاه‌های اصلی ایران شکل می‌گیرد. آارات ارانمنه، چاه عزیز ارانمنه، سیرکان ارانمنه و... این‌ها همه متعلق به ارانمنه هستند. باشگاه دارایی، باشگاه شاهین، باشگاه دوچرخه‌سواران که بعدها تبدیل به باشگاه تاج می‌شود. این‌ها بضاعت‌های اجتماعی دوره جدید هستند. مطبوعات و بعد دانشگاه در دهه ۱۳۲۰ بر خلاف حد فاصل ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ به بضاعت تشکیلاتی اجتماعی ایران ضمیمه می‌شود. دانشگاهی که رضا شاه در زمان بنیانگذاری در سال ۱۳۱۳ هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد تبدیل به یک نیروگاه اجتماعی در ایران شود.

سازمان سیاسی: احزاب، جبهه، باند

سازمان‌های سیاسی که در دوران قبل محو شده بودند، این بار شکل می‌گیرند. احزاب متعدد و یک جبهه فراگیر نیروهای ملی شکل می‌گیرد. در کنار احزاب و جبهه، باندهای متعدد نیز در ایران شکل می‌گیرد. باند صندوق‌خانه‌ای آمریکا و انگلیس در ایران، برادران رشیدیان، خانواده مسعودی، مادر شاه، خواهر شاه و... همه باندهای خودشان را شکل می‌دهند. در دهه ۱۳۲۰ که شرایط نسبتاً دموکراتیک در جامعه ایران بوده است مشخص می‌شود که ایران چه قدر ظرفیت تأسیس باند دارد. شرایط نسبتاً دموکراتیک است و ظرفیت برای تأسیس حزب علنی و دموکراتیک تقریباً به طور جدی باز است اما در همان ظرفیت باز بسیار مهم است

که باندها جدی‌تر، پیچیده‌تر و پیگیرتر از جریان‌های علنی و شفاف در ایران شکل می‌گیرد. از این به بعد باندها را در شرایط ایران همیشه داشتیم و الان هم شاهد و ناظر هستیم. هم باندهای ایدئولوژیک، هم باندهای اقتصادی و هم باندهای سیاسی که بسیار جدی‌تر از تشکیلات علنی، ساز و کار عینی سوار کرده‌اند.

موقعیت قدرت: پاشیده، مترصد بازسازی، مجبور به تمکین عام

شیرازه قدرت در ایران در این دوره برای اولین بار پاشیده است. محور قدرت، رضا شاه، فرار می‌کند. شاه جوان و ۲۲ ساله است و پیچیدگی‌ای ندارد. درست است که مارخورده‌ها و افعی‌شده‌های زمان رضا شاه مثل قوام و وثوق دور او هستند اما خود او کمبودهای زیادی برای محور قرار گرفتن دارد. بعد از کودتا به طور شکلی محور می‌شود. شاه حد فاصل ۲۰ تا ۳۲ ظرفیت محور شدن را ندارد اما ارتجاع مترصد بازسازی است. قدرت که این بار که شیرازه پاشیده شده و فاقد محور تشکیلاتی است مجبور به تمکین می‌شود. شاه مجبور است نهضت ملی را بپذیرد و بر قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت در ایران صحنه بگذارد. قدرت موقعیت متزلزلی دارد. در همین دوره گفتیم یازده بار کابینه عوض می‌شود و ۱۴۸ وزیر جا به جا می‌شود. این‌ها شاخصه‌های متزلزل قدرت سیاسی در ایران هستند.

جایگاه بیگانه: حضور نظامی، سهم خواه، فتنه گر

اما جایگاه بیگانه در این دوره یک حضور نظامی است. پنج سال اول دهه، ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به عنوان نیروی نظامی در ایران مستقر هستند. هم آمریکا، هم انگلستان و هم شوروی سهم‌خواه هستند. شوروی تا آن موقع سابقه استعماری نداشته و بعد از آن هم نداشته است اما نفت شمال را می‌خواهد. آمریکا بخشی از نفت بیرون از جنوب را می‌خواهد و انگلستان هم امکانات ویژه‌تر از امکانات نفت جنوب را می‌خواهد. پس نیروی بیگانه حضور نظامی دارد و سهم‌خواه است و آشوب‌گر و فتنه‌گر دوره نهضت ملی تلقی می‌شود.

کانون‌های قدرت: شاه و دربار، طیف‌های دوره قبل، روحانیت

در این دوره خود شاه و دربار به نوعی کانون قدرت هستند. درست است که قدرت رضا شاه و پیرامون رضا شاه را ندارند، اما به هر حال قدرتی هستند. طیف‌های دوره قبل مثل وثوق، قوام، علی‌دشتی، سیدضیا و... همه احزاب خودشان را تشکیل داده‌اند. حزب دموکرات، حزب برادران، حزب حیات و... در کنار این‌ها، روحانیت هم به یکی از کانون‌های قدرت بیرون از حاکمیت تبدیل می‌شود.

رابطه دولت-ملت: مختل، دفرمه

رابطه دولت-ملت مختل و دفرمه است. در دوران تنباکو و ماقبل تنباکو چوپان و رمه‌ای بود که در دوران مشروطه رو به تحلیل می‌رود. در دوران رضاخان ارباب و رعیتی می‌شود اما در این دوره دیگر شیرازه پاشیده و تور پلیسی-نظامی پاره شده و جامعه در جوهر و عرض دگرگون شده است. رابطه دولت-ملت مختل و دفرمه است. تا اینکه در ۲۷ ماه و ۱۵ روز که حدود یک پنجم از دوران دوازده سال مورد بررسی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است، یک دولت مصدقی پیدا می‌شود که برای اول بار رابطه دولت-ملت را در ایران

تعریف می‌کند. دولت به منزله قدرت مجریه است. قدرت مجریه‌ای که تحت نظارت پارلمان قرار دارد. مصدق تمام سعی خود را می‌کند که قوه قضاییه را مستقل کند. قبل از آن هم در زمان قاجار و هم در زمان رضا شاه سه قوه در هم ادغام بوده است. این میل همیشه در ایران بوده است که سه قوه در یک قوه ادغام شود و الان هم به طور جدی وجود دارد اما مصدق هنر و تکنیک تاریخی‌اش این است که سه قوه را از یکدیگر تفکیک می‌کند و حد خودش را به عنوان رئیس دولت می‌شناسد. پارلمان تا حدی سر جای خودش، قوه قضائیه تا حدی سر جای خودش. ملت تعریف شده است و امکان مشارکت و رأی دادن واقعی را دارد. مجلس تا حد امکان واقعی است و در کنار مجلس، انجمن‌ها و شوراهای ده و دهستان شکل می‌گیرد. یعنی یک دموکراسی کلاسیک با سیستم نمایندگی در بالا و یک دموکراسی خرده‌ریز مشارکتی تا حد امکان در پایین شکل می‌گیرد. این اتفاق مهمی بود. در این جا مصدق به رابطه مختل و دفرمه دولت-ملت پایان می‌دهد اما بعد از او باز همان آش و همان کاسه است.

تضاد اصلی دوره: منافع ملی، استبداد - آزادی

تضاد اصلی دوره در دوره نهضت ملی، منافع ملی است. در این دوره دیگر با رفتن رضا شاه مطلقیتی وجود ندارد. شاه هم در حد و اندازه و قد و قواره‌ای نیست که جانشین پدرش شود و مطلقیت پیشه کند. در اینجا اتفاقی که می‌افتد این است که تضاد جابه‌جا می‌شود. تضاد اصلی دوره منافع ملی و استبداد-آزادی است.

فرجام فراز پیشین: سرکوب خونین، بقای نوستالوژیک

فرجام فراز پیشین که جنگل بود، سرکوب خونین است اما به رغم سرکوب خونین بقایای نوستالوژیک جنگل در هیئت میرزا و آرمان‌های بلندش وجود دارد و در دوره‌های بعد باز احیا می‌شود.

فضای روحی-روانی اجتماعی: امیددار، مطالبه‌گر، ترقی‌خواه

فضای روحی-روانی جامعه نیز قانون است؛ هم قانون و هم سنت. در جامعه‌ای که فکر و اندیشه بیاید و ارتجاع عقب برود، نیروهای جدید نوپدید باشند، سازماندهی جدید شود، مردی بیاید و طرح نوعی در بیاندازد، آسمان را در حقیقت منقش‌تر از گذشته بکند، مردم هم طبیعتاً برخلاف دوره قبل امیدوار و مطالبه‌گر و ترقی‌خواه هستند. جامعه ایران در دهه ۲۰ امید دارد و مطالبه‌گر است و ترقی می‌خواهد. به اعتبار امید، مطالبه و ترقی است که حمایت اجتماعی از مصدق صورت می‌گیرد.

عرصه عمومی: جریان مدرن رو به گسترش - اکثریت سنتی

در دوران نهضت ملی، یعنی در حد فاصل ۲۰ تا ۳۲ و به طور دقیق در حد فاصل ۳۰ تا ۳۲ می‌توان گفت جامعه ایران نسبت به گذشته خودش اینطور قابل مشاهده است که سفره مدنیت بسیار بسیار گسترده‌تر از قبل می‌شود. بازار و مساجد که از قبل بودند، مدارس این دوران تبدیل به یک منزلگاه اجتماعی می‌شود. مدرسه مروی، مدرسه دارالفنون، مدرسه ناصر خسرو و... همه مدارس اصلی تهران، مدرسی هستند که در آن‌ها بحث‌های سیاسی، اجتماعی و... شکل می‌گیرد و روشن‌فکرها سخنرانی می‌کنند و...

دانشگاه‌ها هم بسیار جدی تر از قبل هستند. پاتوق‌های جدیدی هم در دوران نهضت ملی به وجود آمده است. کافه‌هایی، باشگاه‌های جدیدی و... عرصه عمومی گسترده‌تر از گذشته می‌شود.

نیروگاه‌ها: بازار، دانشگاه

کماکان نیروگاه بازار است و یک نیروگاه جدید هم اضافه می‌شود که نیروگاه دانشگاه است. یعنی اینجا دیگر نیرو و انرژی صرفاً از بازار ساطع نمی‌شود و از دانشگاه نیز به اصطلاح تشعشع پیدا می‌کند.

موقع سنت - مدرنیسم: بازار، مسجد، مدرسه، دانشگاه، پاتوق‌ها، باشگاه، خیابان

در دهه ۲۰ جریان مدرن گسترش می‌یابد و اکثریت سنتی نیز کماکان به زیست خود ادامه می‌دهند.

فراز ۴۲ - ۳۹

نیروهای اجتماعی: روحانیت باز پدیدارگسترده‌تر، تجار، روشنفکری باز حاضر، خرده بورژوازی

روحانیت گسترده‌تر از گذشته بازپدیدار است. می‌توان گفت که نسبت به قبل، به عنوان یک نیروی اجتماعی وزانت جدی‌تر پیدا می‌کند. تجار هم هستند که در این جا مذهبی‌تر می‌شود. در این دوره تجار مذهبی نسبت به تجار ملی وزانت بیش‌تری پیدا می‌کنند. گویی نسبت به الان، در این دوره تفاوت خیلی جدی‌ای بین مذهب و ملیت نبوده است. روشنفکری دوباره حاضر می‌شود، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی و نیروی سوم مرحوم خلیل ملکی. نیروهای بازپدیدار این دوره هستند. به اضافه اینکه در این دوره خرده بورژوازی که جریان بازار، کف بازار و بچه‌های بازار تشکیلاتی‌تر از گذشته بروز و ظهور پیدا می‌کنند. برای اولین بار از دل بچه‌های بازار و کف بازار تشکیلات سیاسی-فکری مؤتلفه اسلامی در می‌آید. این اتفاق مهم این دوره است.

سازمان اجتماعی: شبکه روحانیت، بازار، محافل، دانشگاه

سازمان اجتماعی، شبکه روحانیت است. در اینجا دیگر آقای خمینی آمده است. یک مرجعی که قبلاً نه خیلی فکری و نه سیاسی بوده است در اینجا سیاسی می‌شود و به اعتبار سیاسی شدنش و جریزه و جسارتش، حوزه نیز تا حدود زیادی سیاسی می‌شود. هشت-نه مرجع دیگر حوزه نیز موضع سیاسی می‌گیرند. روحانیت به نسبتی که سیاسی می‌شود، جرئت و جسارتی به نسل نو خودش که طلاب جدید هستند می‌دهد و با سیاسی شدن مراجع و سیاسی شدن طلبه‌ها به عنوان بدنه توده روحانیت، شبکه روحانیت هم مدام گسترده‌تر می‌شود. بازار نیز شبکه‌بندیش جدی‌تر از گذشته است. محافل دوره را هم داریم. دانشگاه هم در این جا خودش یک سازمان اجتماعی است.

سازمان سیاسی: احزاب

سازمان‌های سیاسی در این دوره احزاب هستند. اگر در دوران ماقبل مشروطه مثلاً ماسون، فرقه و انجمن بود و بیش‌تر مخفی بودند و کم‌تر علنی در این دوره همه احزاب، احزاب رو و علنی هستند. احزاب درون جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، نیروی سوم و... در حقیقت محتوای کار سیاسی و سازمان سیاسی در این دوره، احزاب هستند.

موقعیت قدرت: سانترالیسم نو، هاله قدسی - باستانی، سازمان عقب مانده، فرزند خوانده

موقعیت قدرت در این دوره چیست؟ بعد از کودتا ایران صاحب یک سانترالیسم نو می‌شود. این مهم است که این سانترالیسم نو هم هاله قدسی و هم هاله باستانی پیدا می‌کند. اگر رضاخان فقط هاله باستانی داشت، پسرش مدعی هاله قدسی نیز می‌شود. شعار «خدا، شاه، میهن» به میان آید. هر سال به حرم امام رضا می‌رود، نذر می‌کند و... در کتاب مأموریت برای وطنم می‌گوید که من دوازدهم می‌رفتم در جاده ته دره، یک دستی من را از وسط دره گرفت و آورد گذاشت بالا. آن دست، دست امام رضا بوده است. اسم پسرش را رضا می‌گذارد و اسم پسر دومش را علی رضا می‌گذارد و... یعنی فقط روحانیت نیست که تحلیل ایدئولوژیک می‌کند، هر کس که دستش رسیده، تحلیل ایدئولوژیک کرده است. آن‌هایی که نتوانستند دستشان رسیده است وگرنه همه تحلیل ایدئولوژیک کرده‌اند. این اتفاق مهم است. هاله پادشاه هم قدسی و هم باستانی می‌شود. سانترالیسم نو با هاله‌ای دو وجهه، دو پهلو و دو نبش با یک سازمان عقب مانده، ماهیت فرزندخواندگی دارد. یعنی جریان کودتا شاه را می‌آورد، دوباره مستقرش می‌کند و در نرمی تاریخ می‌گذارندش و تابش می‌دهند و تاتی تاتی اش می‌کنند تا خودش در حقیقت قدی پیدا کند. قدرت در دوران ۳۹-۴۲ این وضعیت را دارد.

جایگاه بیگانه: امپریالیسم مسلط، غارت منابع

جریان خارجی در این جا دیگر امپریالیسم مسلط می‌شود. آمریکا در این جا اتراق کرده است. ارتش، سرمشاری ارتش، بخشی از اقتصاد، بخشی از نظام آموزشی و موسسه فرانکلین، کانون پرورشی کودکان و نوجوانان و... را در اختیار دارد. آرام آرام بعد از این امپریالیسم مسلط می‌شود و غارت منابع نیز از مجرای کنسرسیوم در نفت و از مجرای بازار و خدمات وجود دارد.

کانون‌های قدرت: شاه، دربار، طیفی از ملاکان، قوا

کانون‌های قدرت، شاه و دربار است، طیفی از ملاکان که قبل از اصلاحات ارضی بودند مثل خانواده اعلم و خانواده باتمانقلیچ به اضافه قوا. قوا در دوران رضا شاه کانون قدرتی بود که منهای رضا شاه امکان ظهور و بروز پیدا نمی‌کرد اما در دوران به اصطلاح جدید تا قبل از کودتا، قوا خودش کانون قدرت است. بخشی از آن را آمریکا سامان می‌دهد، سرمشاری آمریکاست و ارتش نیز آرام آرام صاحب چهره می‌شود. در دوران رضا شاه مثلاً امیر رحمتی، کوپال و... بودند اما رضا شاه نمی‌گذاشت این‌ها خیلی چهره شوند. در دوران شاه آرام آرام این‌ها در حد خودشان تبدیل به چهره می‌شوند. مثلاً طوفانیان تبدیل به چهره و

مقاطع کاراصلی می‌شود. یا ارتشبدآریان‌ها که کبریت بی‌خطر بودند. در ایران در هر حوزه اگر کسی بخواهد رشد کند این امکان هست به شرطی که کبریت بی‌خطر باشد. کبریت بی‌خطر به کبریت‌هایی می‌گویند که عموماً در گیلان است. هوا نمناک است و کبریت مرطوب می‌شود و خیلی باید انرژی مصرف کنید تا کبریت جرقه بگیرد، بی‌خطر است و منشأ انفجاری نمی‌شود. طیف ارتشبدها، آریانان و هدایت و... طیف‌های بی‌خطری بودند که چهره می‌شوند و به بخشی از کانون قدرت تبدیل می‌شوند.

رابطه دولت-ملت: ارباب-رعیتی مدرن‌تر

رابطه دولت-ملت در دهه ۳۰ و ابتدای دهه ۴۰ همان ارباب-رعیتی دوران رضا شاه است که مدرن‌تر شده.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت سلطنتی، استقلال، عقب‌افتادگی

تضاد اصلی دوره، مطلقیت سلطنتی است که جلوتر جای پای آن را می‌بینیم. تضاد دیگر هم بر سر استقلال و هویت ملی وجود داشته و تضاد دیگر عقب‌افتادگی تشکیلاتی-اداری حاکمیت و جامعه ایران است.

فرجام فراز پیشین: سرکوب، بقای آرمان‌ها-آموزه‌ها

فرجام فراز پیشین سرکوب است. نهضت ملی سرکوب می‌شود، اما آرمان‌ها و آموزه‌هایش باقی هستند.

فضای روحی-روانی اجتماعی: ذهن زخمی، بغض‌دار

وضعیت روحی جامعه یک ذهن زخم‌دار و گلولی بغض‌دار است که آمادهٔ ترکیدن است و در ۳۹-۴۲ می‌ترکد.

عرصه عمومی: بازار، مسجد، حوزه، دانشگاه، باشگاه، سینما، تئاتر، ورزشگاه

عرصهٔ عمومی در ۳۹-۴۲ بازار است، مسجد هم هست. حوزه هم در اینجا دیگر تبدیل به عرصهٔ عمومی می‌شود. آقای خمینی بخش قابل توجهی از سخنرانی‌هایش در حوزه شکل می‌گیرد، حوزه محل تجمع و پخش اعلامیه و تبدیل به یکی از نهادهای عرصهٔ عمومی می‌شود. باز دوباره دانشگاه، باشگاه و... هم هستند. در این دوره سینما، تئاتر و ورزشگاه هم به گسترهٔ عرصهٔ عمومی ایران اضافه می‌شود.

نیروگاه‌ها: بازار، دانشگاه

دو موتورخانه یا دو نیروگاه کماکان بازار و دانشگاه هستند. در دهه ۳۰ و ابتدای دهه ۴۰. تضاد جریان سنت-مدرنیسم عود می‌کند. در دورهٔ رضا خان خیلی عود نمی‌کند چرا که از بالا، مشرف و بخش‌نامه‌ای بوده است و از طرفی نیرویی هم نبود که بخواهد درگیری ایجاد کند. اما در این جا بالآخره روحانیت به عنوان نیروی سنتی وسط می‌آید، بازار و نیروهای به اصطلاح توده‌ای سنتی وسط می‌آید.

موقع سنت-مدرنیسم: جریان رو به رشد مکانیکی-اکثریت تحت‌تهاجم

در میانهٔ ۳۹-۴۲ یک تضاد مکانیکی بین جریان مدرنیسم و سنت پیدا می‌شود. جریان مدرنیسم رو به رشدی مکانیکی- و نه ذاتی- است. از طرفی هم جریان سنتی هم یک اکثریت تحت‌تهاجم هستند.

فراز ۵۰-۴۰

حالا آرام آرام می‌رسیم به فراز ۴۰-۵۰ و دیگر از میانه و کمرکش این دوره عبور می‌کنیم و به مدارهای فوقانی دوره صد ساله راه می‌بریم.

نیروه‌های اجتماعی: نهاد روحانیت، بازار، طیف نو سازمان اجتماعی: شبکه تقلیل یافته روحانیت، بازار، هیئات

در حد فاصل ۴۰ تا ۵۰ نیروی اجتماعی ایران، نهاد روحانیت است. درست است که روحانیت سرکوب شده و آقای خمینی تبعید شده است. قبل از آقای بروجردی و تا زمانی که او زنده بود روحانیت، نهاد بود. بعد از آقای بروجردی هم آقای حکیم، میلانی و مثلث قم... هستند. این‌ها همه باعث می‌شود که روحانیت به عنوان یک نهاد در ردیف نیروهای اجتماعی ایران باقی بماند اما نه با پر و بال و قدرت گذشته. بازار تحت ستم است و کماکان یک بازار هم ملی و هم مذهبی است. این جا در حقیقت اگر نهضت ملی پشت جبهه مبارزه دموکراتیک دکتر مصدق بود، بازار پشت جبهه مبارزه مسلحانه است؛ هم پول می‌دهد، هم بچه‌هایش را می‌دهد، هم شاگرد بازارش را به تور مسلحانه راه می‌دهد. اتفاق مهمی می‌افتد و بازار کمی طور به طور می‌شود. البته نیروهای اجتماعی این دوره فقط روحانیت و بازار به عنوان دو نیرو از نیروهای سنتی اجتماعی نیستند؛ در این جا یک نیرو به جامعه اضافه می‌شود و آن نیروی نسل نو است. نیرویی که در ۳۹-۴۲ یک بازی تمرینی می‌کند و در تمرین دوره حاضر می‌شود و در ۴۰-۵۰ به وسط عرصه می‌آید و تبدیل به یک نیروی اجتماعی می‌شود. این اولین باری است که در ایران یک میانگین سنی پایین محوری می‌شود که براده‌ها دورش جمع می‌شود. یعنی قبلاً یک مصدقی، یک پیری، سید محمد طباطبایی و یاران مشروطه و تقی‌زاده و ملکم و سیدجواد می‌آمد؛ یعنی میان‌سال به بالاها و پنجاه سال به بالاها تا هفتاد هشتاد ساله‌ها می‌آمدند. در اینجا یک معدل سنی ۲۵، ۲۶ سال می‌رود و وسط شرایط می‌ایستند. مهم این است که صلاحیتشان را نیروهای ماقبل تأیید می‌کنند. بنیان نهضت آزادی صلاحیت جریان جدید را تأیید می‌کنند. بازار پشت این جریان قرار می‌گیرد. بخشی از روحانیت در سطح مراجع، پشت آن‌ها می‌ایستند. درست است که آقای خمینی نمی‌آید اما بالأخره زمانی که حکم اعدام‌ها صادر می‌شود، بسیاری از اقطاب مثلاً آقای دستغیب، آقای محلاتی و... می‌آیند پشت این جریان می‌ایستند و نیروی جوان و ۱۵ خردادی روحانیت هم تا حد امکان به ایشان می‌پیوندد. دانشگاه می‌آید و بخشی از طبقه متوسط رزمنده. این اتفاق مهمی است. برای اولین بار یک نسل نو با میانگین سنی پایین می‌آید و تبدیل به یک نیروی اجتماعی می‌شود.

سازمان سیاسی: سازمان

در این دوران دیگر احزاب تعطیل شده‌اند. دیگر دوران سازمان‌ها است. سازمان‌های مجاهدین و فدائیان و... به وسط می‌آیند و بعد دیگر سازمان‌های متوسط و کوچک مثل سیاهکل، گروه اشرف، آرمان خلق، گروه فلسطین و... این دوره از نظر سازماندهی سیاسی، دوره سازمان‌ها است.

موقعیت قدرت: سانترالیسم نوین، هاله قدسی-باستانی

موقعیت قدرت یک سانترالیسم نوین است که بعد از دههٔ چهل پیدا می‌شود. شاه قدرقدرت‌تر از گذشته می‌شود؛ یک سرکوب کرده است، تبعید کرده است، اصلاحات ارضی کرده است، بهداشت و به اصطلاح سواد و ترویج را به روستاها برده است و برای خودش فکر می‌کند دستاوردهایی دارد. او بیش از گذشته در حاکمیت تقلیت دارد. در اینجا هالهٔ شاه باز همان هالهٔ قدسی-باستانی است. با تاجگذاری سال ۴۶ و جشن‌های ۲۵۰۰ سالهٔ سال پنجاه این هالهٔ باستانی تا حدودی بر هالهٔ قدسی غلبه پیدا می‌کند. هالهٔ قدسی هم مثل عکس‌های او با لباس احرام در مکه و رفتن به حرم امام رضا، عاشورا و تاسوعا شرکت کردن در مسجد سپهسالار و... سر جای خودش باقی است.

جایگاه بیگانه: امپریالیسم مسلط و مسئولیت واگذار، غارت منابع

این جا دیگر در حوزهٔ قدرت خارجی امپریالیسم، امپریالیسم مسلط آمریکا است. امپریالیسمی که در منطقهٔ ما مسئولیت به رژیم شاه واگذار می‌کند و در مورد منابع هم که هم‌چنان شیر غارت باز است.

کانون‌های قدرت: شاه، دربار، کمپرادوریسم، مراجع، قوا

کانون‌های قدرت در این دوران کمی جابه‌جا می‌شود، شاه و دربار و از طرفی هم کمپرادوریسم. کمپرادوریسمی که از دل حاکمیت در می‌آید. یک وجه آن برای مثال غلامرضا یا پیرامون شاه است و وجهی هم کلان زمین دارانی بودند که زمین‌ها را به دولت فروختند و تقدینگی جدید پیدا کردند و تقدینگی جدید، کمپرادوریسم یعنی سرمایه‌داری وابسته‌ای که ذیل چند شرکت چند ملیتی خود را تعریف می‌کند، به عنوان یک کانون قدرت ذیل حاکمیت شاه و نه بیشتر شکل گرفت. مراجع در این جا کماکان کانون‌های قدرت هستند و تا حدودی قوا که قبلاً توضیح آن داده شده است.

رابطه دولت-ملت: ارباب-رعیتی در زورق نو

رابطهٔ دولت و ملت در دههٔ ۴۰ تا ابتدای دههٔ ۵۰ کماکان ارباب-رعیتی است اما در زورق حزب رستاخیزی به وجود می‌آید که مردم مجبورند عضو شوند و تا قبل از سال ۵۳ انتخابات پارلمانی تشریفاتی برگزار می‌شود. جلوه‌هایی از مدرنیسم و دموکراتیسم در ایران هست اما نظام ارباب-رعیتی است که در زورق پیچیده شده است.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت سلطنتی، استقلال، پیوند اقتصادی

تضاد دوره مطلقیت سلطنتی کماکان پارادوکسیکال استقلال و ایرانیت است و پیوند ویژه اقتصاد با جریان مسلط خارجی.

فرجام فراز پیشین: سرکوب خونین، بقای پرتو

فرجام فراز پیشین که ۳۹-۴۲ بوده است، سرکوب خونین است اما از پرتو آقای خمینی دیگر چیزی باقی نیست. بچه‌های ۳۹-۴۲ آماده شدند و دستاورد داشته‌اند و سازماندهی کرده‌اند این به جای خودش اما از جنبش ۳۹-۴۲ فقط یک بقایی از پرتو آقای خمینی را شاهد هستیم.

فضای روحی-روانی اجتماعی: ذهن زخمی، موضع‌دار

جامعه به لحاظ روحی روانی ذهنش زخمی و موضع‌دار است و بخش‌هایی از جامعه از جنبش مسلحانه حمایت کرده‌اند. جامعه خودش جابه‌جا در دهه ۴۰ واکنش‌هایی نشان داده است. سر مراسم مرحوم تختی، مرحوم شمشیری، فوت دکتر مصدق، فوت صمد بهرنگی، افزایش قیمت بلیط اتوبوس در سال ۴۹، بازی‌های ایران و اسرائیل، جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷. در ضمن این که ذهن جامعه زخمی است، موضع‌دار است و در جاهایی در بزنگاه‌ها واکنش‌های جدی نشان داده است.

عرصه عمومی: مسجد، بازار، دانشگاه، باشگاه، محافل نو، حسینیه، سینما، تئاتر، ورزشگاه نیروگاه: بازار، دانشگاه

موقع سنت - مدرنیسم: جریان مدرن سراسری-جریان غالب سنتی تحت‌تهاجم

عرصه عمومی در دهه ۴۰ ایران، مسجد، بازار، دانشگاه و باشگاه‌های جدید است. طیفی از باشگاه‌های جدید در دهه ۴۰ مثل پرسپولیس و عقاب و بخشی از باشگاه‌های دولتی مثل تراکتورسازی و ماشین‌سازی تبریز، نیرو و نبرد اهواز، ذوب‌آهن و سپاهان اصفهان این‌ها همه عرصه عمومی را نسبت به گذشته مجزوتر می‌کنند. محافل نوی روشنفکری، سینمای جدید، تئاتر و ورزشگاه هم سر جای خود است. در دوره کوتاهی هم یک امکان به امکانات عرصه عمومی اضافه می‌شود که همین حسینیه ارشاد است که پاتوق فکری و آموزشی می‌شود.

فراز انقلاب ۵۷

نیروهای اجتماعی: روحانیت، تجار، طیف نو، هسته‌های نو

نیروی اجتماعی روحانیت است با همان مدل کلاسیکی که گفتیم. روحانیت دهه پنجاه ایران خیلی فعال نیست. دهه پنجاه ایران در اختیار نسل نو است. در اختیار جنبش مسلحانه و شریعتی است. روحانیت به اعتبار رابطه‌ای که با جنبش مسلحانه مذهبی و جریان شریعتی برقرار می‌کند خودش را تعریف می‌کند. نیروی حاشیه و متصل به متن است اما بالاخره هنوز یک نیروی اجتماعی است. تجار هنوز نیروی اجتماعی‌اند. تجار در زمان مصدق چهره پیدا کردند؛ حاج تقی امان‌اللهی و حاج محمود مانیان و لباسچی و دستمالچی در دهه چهل چهره‌های بازار هستند. در دهه پنجاه هم آقای شالچی و دیگران به این‌ها اضافه می‌شوند. طیف نو تا سال ۵۵ خودش را می‌کشاند. سه اتفاق می‌افتد: ضربه ۵۰، ضربه ۵۴ به مجاهدین و ضربه ۵۵ به چریک‌های فدایی. بعد حسینیه ارشاد هم تعطیل می‌شود و شریعتی با هستی وداع می‌کند. طیف نو تا نیمه دهه پنجاه به عنوان یک نیروی اجتماعی حضور دارند اما از ۵۵ تا ۵۷ هسته‌های نو می‌آیند. درست است جنبش مسلحانه سرکوب شده است اما هسته‌های نو مثل گروه ابوذر و گروه‌های دیگر در آستانه انقلاب ۵۵-۵۶ تشکیل می‌شوند و در تهران و شهرستان‌ها به نیروهای اجتماعی افزوده می‌شوند.

سازمان اجتماعی: شبکه در حال احیای روحانیت، بازار، محافل

سازمان‌های اجتماعی سال ۵۰ تا ۵۷ شبکه در حال احیای روحانیت است. همچنین سازمان بازار و محافل جدیدی که به اعتبار فضا و گفتمان مسلط میل آنتاگونیست و میل مسلحانه دارند.

سازمان سیاسی: شبه سازمان، احزاب باز پدیدار

شاکله سازمان سیاسی در دهه پنجاه بخشی سازمانی است که از ۵۵ تا ۵۷ شبه سازمانی می‌شود اما ۵۶-۵۷ احزاب دوباره به صحنه می‌آیند. جبهه ملی، نهضت آزادی و جریان حقوق بشر می‌آید و جریان حزبی را در ادامه جریان سازمانی نیمه دهه پنجاه و جریان شبه سازمانی ۵۵ تا ۵۷ ادامه می‌دهند.

موقعیت قدرت: ساتنرالایسم آسیب دیده - بحران دار

از ۵۵ به بعد ساتنرالایسم شاه آسیب می‌بیند. کارتر می‌آید و به حاکمیت شاه [در مورد] نفت، حقوق بشر و خریدهای نجومی تسلیحاتی تلنگر می‌زند. ساتنرالایسم آسیب می‌بیند و به خصوص از ۵۵ تا ۵۷ بحران دار هم می‌شود. این دوره دیگر هاله قدسی هم ندارد. هاله باستانی هم ندارد. همه جشن‌ها و تاجگذاری‌ها کتش نهایتاً تا سال‌های ۵۳-۵۴ بود که رونق اقتصادی هم بود. دیگر از ۵۵ که هم بحران‌های تشکیلاتی شروع شد هم کارتر آمد و هم بحران‌های اقتصاد هر دوی این هاله‌ها به کناری رفتند.

جایگاه بیگانه: امپریالیسم مسلط و منتقد، غارت منابع

جایگاه بیگانه امپریالیسم مسلطی است که امریکاست ضمناً منتقد به ساخت و ساز رژیم شاه است. غارت منابع هم کماکان ادامه دارد.

کانون‌های قدرت: شاه، دربار، کمپرادورایسم، قوا رابطه دولت - ملت - ارباب - رعیتی مخدوش

کانون‌های قدرت همان کانون‌های دوره قبلی اند: شاه، دربار، کمپرادورایسم و قوا. رابطه دولت - ملت ارباب رعیتی و در حال فروریزی و مخدوش است. دیگر به قول ورق‌بازان قدیم آخرین پیک خاجی که شاه رو می‌کند در رابطه خودش با ملت، همین پیک حزب رستاخیز است. یعنی اعلام می‌کند باید عضو این حزب شوید هرکس هم که نمی‌خواهد شناسایی می‌شود و گذرنامه‌اش را می‌دهیم برود. این آخرین عربده‌های قدرت بود اما دیگر بعد از ۵۵ نمی‌توانست اینطور برخورد کند. بعد از این رابطه ارباب - رعیتی در حال تنزل و مخدوش شدن بود.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت سلطنتی، نهاد سلطنت

تضاد اصلی دوره مطلقیت سلطنتی بود و در [آستانه] انقلاب تضاد اصلی دوره فراتر از مطلقیت سلطنتی، نهاد سلطنت است. یعنی جامعه ایران و رهبریش سر این که نهاد سلطنت را دیگر نمی‌خواهیم [توافق دارد]. تضاد اصلی دوره فراتر از مطلقیت سلطنتی می‌رود و لایروبی و جارو کردن نهاد سلطنتی می‌شود.

فرجام فراز پیشین: سرکوب خونین، بقای اسطوره‌ای - آرمانی و خرده‌سازمانی

فراز پیشین که فراز جنبش مسلحانه دهه ۵۰ است سرکوب خونین می‌شود. یک بقای اسطوره‌ای-آرمانی و خرده‌سازمانی دارد. مجاهدین و فداییان در بیرون زندان خرده‌سازمان دارند و سازمانی که در زندان دارند، بیرون قدرتی مانوری ندارد.

فضای روحی-روانی اجتماعی: موضع‌دار آنتاگونیستی، رادیکال

جامعه ایران در نیمه دهه ۵۰ یا فراز انقلاب موضع دارد. موضعش آرام آرام رادیکال و آنتاگونیستی می‌شود.

عرصه عمومی: مسجد، بازار، دانشگاه، محافل، خیابان

نهادهای، نهادهای عرصه عمومی، مسجد در دوران حیات جدیدش است. بازار است، دانشگاه است، محافل نو هستند. و خیابان و راسته بازار و گذر هم در دوران انقلاب به این نهاد اضافه می‌شوند.

نیروگاه‌ها: بازار، دانشگاه، هسته‌ها، طیف‌ها، مسجد

نیروگاه‌ها متنوع‌تر می‌شوند. بازار، دانشگاه، هسته‌های نوپدید، طیف‌های جدید و این‌ها همه نیروگاه‌های دهه ۵۰ تا ۵۷‌اند.

موقع سنت - مدرنیسم: جریان سراسری تحول خواه مرکب

موقعیت سنت - مدرنیسم اینجا مقداری با دوران قبل تفاوت دارد. در سرفصل انقلاب مجموعه مدرن‌ها و سنتی‌ها سر رفتن شاه به اتفاق می‌رسند. بخش مهمی از مدرن‌ها و بخش اکثریت سنتی‌ها تحول خواهند که این در سیر تخصیص سنت مدرنیسم در ایران اتفاق ویژه‌ای است.

فراز اصلاحات

به فراز آخر می‌رسیم که تاریخی نیست. از ۵۷ سی سال گذشته است و تاریخی شده است اما این فراز هنوز هم ادامه دارد خودمان هم در آن هستیم.

نیروهای اجتماعی: روحانیت حاکم، تجار و روشنفکری هم‌پیوند، روشنفکری محدود و مستقل

در این سی سال گذشته تا الان، شاخص‌ترین نیروهای اجتماعی روحانیت است. اما روحانیت مظلوم و بیرون از قدرت نیست بلکه روحانیت حاکم است. بازار دیگر کنار می‌رود و تجار هم‌پیوند با حاکمیت یک نیروی اجتماعی می‌شوند که سازوکار خود را دارند؛ اتاق بازرگانی دارند، انجمن اسلامی اصناف و بازار و بخشی از کرسی‌های مجلس را دارند. بخشی از کرسی‌های دولت در دهه شصت و بعد از آن را دارند. شبکه خودشان و شبکه بانکی قرض‌الحسنه‌ای دارند که جاهایی هم فراتر از قرض‌الحسنه شکل ربوی پیدا می‌کند. تجار هم دیگر تجار بازار ملی دست به جیب خودکفا نیستند. تجار هم‌پیوند [با حاکمیت] هستند که هم امکانات قبل از انقلاب را دارند هم رانت‌های بعد از انقلاب را.

یکی دیگر از نیروهای اجتماعی دوران جمهوری اسلامی بعد از سال شصت روشنفکری همپیوند [با حاکمیت] است. تا سال شصت روشنفکری مستقل عقب زده می‌شود و به سه کنج فرستاده می‌شود. مستقل از آن‌هایی که اسلحه به دست گرفتند، اسلحه به دست نگرفته‌ها زیر دست و پای حاکمیت له و لورده می‌شوند. روشنفکری‌ای هم که در این دوره وجود دارد و یک نیروی اجتماعی محسوب می‌شود، روشنفکری هم‌پیوند است. یعنی کسانی که مثلاً بخشی از آن‌ها در روزنامه‌اطلاعات و روزنامه کیهان رفته‌اند. تیپ‌هایی هم مثل حسن حبیبی دولت‌مرد شده‌اند یا مثل عباس شیبانی مجلس مرد شده‌اند. این‌ها قبلاً روشنفکر بودند که بخشی از آن‌ها از روشنفکری مستقل گذشته تواب شدند و با حاکمیت جمهوری اسلامی که از سال شصت صریح اعلام کرده بود روشنفکری ذیل روحانیت است، هم‌پیوند شدند. این بخش از روشنفکرانی که از حیات ذیل روحانیت استقبال کردند برای خودشان یک نیروی اجتماعی شدند.

بعد از به اصطلاح قضایای سال شصت، دیگر چه به لحاظ تشکیلاتی و غیر تشکیلاتی راه نفس‌کشی برای جریان‌های روشنفکری باقی نماند. از سال ۷۲-۷۳ به بعد که آرام آرام یک نفس‌کشی پیدا شد و با موج جدید مبارزه اجتماعی-سیاسی یک روشنفکری محبوب مستقلی هم پیدا شد که به عنوان یک نیروی اجتماعی تریبونک‌هایی داشت؛ مجله ایران فردا، مجله گفتمان وگو، مجله دریچه گفتمان وگو، آدینه، دنیای سخن، چشم انداز و چهار تا پاتوق و باز احیای نصفه و نیمه‌کانون نویسندگان [نمود آن بود].

پس ترکیب نیروهای اجتماعی کاملاً به نفع نیروهای رسمی و روحانیت رسمی است. آقای منتظری هم که آرام آرام از قدرت فاصله گرفت و تبدیل به یک قطب غیر رسمی شد در بزنگاه این دوره زدندش. در بزنگاه‌هایی که نیروهای درون حاکمیت به سر مرز می‌رسند و می‌خواهند از قدرت فاصله بگیرند، زده می‌شوند. یک دور مثلاً آقای منتظری زده شدند. یک دور هم در همان دوران اصلاحات، احساس شد، که کسانی که لب مرز حاکمیت و بیرون حاکمیت هستند، سر بزنگاه -فیزیکال یا غیر فیزیکال- زده شدند. این که پدیده این دوره سی ساله جمهوری اسلامی این هست که نیروهای اجتماعی هم نیروهایی هستند که نیروهای دولتی و حاکمیتی هستند. نفس‌کشی خیلی برای نیروهای اجتماعی بیرون واقع نشد. هیچ باشگاه خصوصی به غیر از باشگاه آارات باقی نماند. همه لیگ‌ها هنوز هم همینطور است، دیگر دولتی است. یک نماینده ورزش خصوصی ما دیگر پیدا نمی‌کنیم. مگر اینکه مثلاً یکی مثل استقلال اهواز که اصلاً معلوم نیست شفیعی‌زاده کیست و کجای اطلاعات بوده و بیرون اطلاعات بوده یا... یعنی این‌ها هم استثنائات هستند. اینکه این پدیده بود نیروهای اجتماعی دوره، عمدتاً نیروهای حاکمیتی بودند. تقریباً هنوز هم هستند.

سازمان اجتماعی: کلان نهادهای حاکمیتی، خرده نهادهای مستقل

جامعه ایران بعد از سال شصت دیگر سازمان اجتماعی نداشت. سران بازار را زدند، لباس‌چی، دست‌مال‌چی وقتی اعدام می‌شوند، عجمانیان وقتی منزوی می‌شود، آقای شانه‌چی وقتی که به بیرون

از ایران می‌روند و... این‌ها نشان دهنده این است که هر روز از سال شصت به این طرف جا برای به اصطلاح عناصر مستقل سازمان‌دهی اجتماعی پیشین کوچک و کوچک‌تر می‌شود. نهادهای حاکمیتی، کلان‌نهادهای حاکمیتی تبدیل به سازمان اجتماعی سوری می‌شوند. مثلا [رئیس] نظام پزشکی یک دور ولایتی است، یک دور زرگر است که هر دو پزشک‌های دولت مرد و درون حاکمیتی هستند. در نظام مهندسی هم غرضی می‌آید و... همه چیز را که می‌بینید، همه نهادها یا سازمان‌های اجتماعی تبدیل به کلان‌نهادهای حاکمیتی می‌شود به غیر از خورده نهادهای مستقلی که از سال ۷۲ به بعد در هیئت‌های NGO ای خودش در ایران شکل گرفتند.

سازمان سیاسی: احزاب حاکمیتی

سازمان سیاسی دوره از ۵۷ تا ۶۰ سازمان مرکب است. هم سازمان‌ها و هم احزاب هستند ولی بعد از سال ۶۰ دیگر نه سازمانی در وجه علنی مبارزاتی ایران هست و نه حزبی وجود دارد. چه کسی که اسلحه به دست گرفته و چه کسی که اسلحه به دست نگرفته اما موضع انتقادی دارد، تقریباً با همه یک‌جور برخورد می‌شود و خلع امکان می‌شوند. با کسانی که در کادر جنبش مسلحانه هستند در زندان و بیرون از زندان شدیدتر برخورد می‌شود و با آن‌هایی که اسلحه به دست نگرفتند برخورد ملایم‌تری شده است اما از حیث امکان، همه آن‌ها خلع امکان شدند. چه کسی که فاز [مسلحانه] را شروع کرد و چه کسی که به آن فاز نپیوست. اما از سال ۶۰ به بعد دوباره اتفاقی صورت می‌گیرد. سازمان سیاسی ایران، مثل دوران قاجار، مثل دوران رضاخان، سازمان کاملاً حاکمیتی می‌شوند. دوران رضا خان هیچ حزبی وجود نداشت. از سال ۱۳۰۸ به بعد اصلاً هیچ حزبی وجود نداشت، خودش هم که اصلاً حزبی نیست و مرادف کل حاکمیت است. مجلس و... فرم‌اسیون‌ها را حفظ می‌کند اما خودش قدر قدرت است. حالا در دوره محمدرضا شاه چند تا حزب ایران نوین، پان ایرانیست و مردم و ملیون و... را به شکل سوری درست کردند اما رضاشاه اصلاً اینطور نبود. در دوره جمهوری اسلامی هم احزاب همه احزاب حاکمیتی‌اند. حزب جمهوری، مجاهدین انقلاب و مولفه از دل حزب جمهوری اسلامی منحل شده بیرون می‌آید. احزاب، احزاب حاکمیتی است. هنوز هم ما یک حزب رسمی شناخته شده صاحب امکان و تربیون حتی در دوران اصلاحات که اصلاح طلب‌ها سرکار بودند، نداریم. شرایط برای تنفس حزب مستقل در ایران فراهم نیامد.

موقعیت قدرت: ساتراولیسم پدیده، تابشگری قدسی

موقعیت قدرت در دوران سی ساله بعد از سال شصت، ساتراولیسمی بود که نسبت به دوران قبل خودشان پدیده شدند. این که ساتراولیسم، سازمان بدهند یک پدیده شد. حالا آن هاله قدسی و باستانی که در دوران گذشته وجود داشت دیگر در این دوران از شصت به بعد تبدیل به یک تابش‌گر الهی شد. اگر در دوران قاجار یک هاله قدسی بود، اگر در دوران شاه پهلوی دوم هاله قدسی - باستانی بود. در اینجا دیگر یک نورافکن پروژکتور شد و تبدیل به یک تابش‌گر قدسی و از قدسی هم فراتر، الهی شد. اینکه ساتراولیسم این دوره هم یک پدیده سیاسی، هم پدیده تشکیلاتی و هم پدیده ایدئولوژیک بود.

جایگاه بیگانه: منفعت خواه، امتیازگیر، تهدید کننده

وقتی انقلاب شد، دوران امپریالیسم مسلح تمام شد. این‌ها دستاوردهای انقلاب ۵۷ بود ولی از این به بعد رابطه بیگانه با ایران، منفعت خواهی و امتیاز دهی و تهدید کنندگی شد. حالا در ایران دیگر نه امپریالیسم وجود دارد، نه امپریالیسم مسلح و... جمهوری اسلامی نیروی مستقلی است، حتی جریانی که روی آن اسلحه کشید هم من تا حالا ندیده‌ام که روی وابستگی جمهوری اسلامی مانور بدهد. بله، وابسته نیست منتهی پدیده است؛ رابطه نیروهای بیگانه و مسلط قبلی با این پدیده رابطه‌ای هست که در پی منافع خودشان امتیاز می‌گیرند و تهدیدکننده شرایط هم هستند.

کانون‌های قدرت: ولایت، روحانیت، محافل، قوای خاص

کانون‌های قدرت در دوران جدید ولایت فقیه و روحانیت است؛ چه روحانیت هم پیوند با ولایت فقیه و چه مستقل از ولایت فقیه. محافل و اطلاعات، اطلاعات موازی و سپاه است. اینجا دیگر نیروهای نظامی هم تبدیل به قوای خاص می‌شوند و در حوزه کارگروه‌های قدرت می‌آیند.

رابطه دولت-ملت: ولایتی

رابطه دولت-ملت اگر که در دوران قاجار چوپان و رمه بود، در دوران رضاشاه ارباب و رعیتی شد، در دوران شاه ارباب و رعیتی درون زورورق شد و در دوران جمهوری اسلامی ولایتی شد.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت ولایتی، انحصار، خودی- غیر خودی

تضاد اصلی دوره، مطلقیت ولایتی، انحصارطلبی محض و پدیده خودی و غیر خودی است. در دوران قبلی هم خودی و غیر خودی بوده است اما در دوران جمهوری اسلامی خودی و غیر خودی همان طور که قبلاً صحبت شد هم به یک ایدئولوژی تبدیل شد و هم به یک استراتژی.

فرجام فراز پیشین: نافرجامی، مصادره

فرجام فراز پیشین اصلاحات که انقلاب بود، نافرجام ماند. انقلاب به پایان نرسید و توسط جریان حاکم جمهوری اسلامی مصادره شد. انقلاب نه کار روحانیت بود، نه کار صرف عناصر درون جمهوری اسلامی. نه! انقلاب متصل به مشروطه بود. در دهه ۴۰ و ۵۰ نیروهای نو-چه نیروهای عمل کننده و چه نیروهای آموزش دهنده- آن را آغاز کردند. این نیروها بودند که انقلاب را پیش آوردند. در انقلاب ۵۷ هم تقریباً همه آحاد مردم ایران شرکت داشتند. اما بعد از سال ۶۰ که مصادره شد، میدا تاریخ سال ۴۲ شد و انگار که حد فاصل ۴۲ تا ۵۶ و ۵۷ اتفاقی رخ نداده و جامعه ایران دینامیسمی نداشته، خونی نمانده است، حنیفی، شریعتی‌ای، امیرپرویز پویانی اصلاً وجود نداشته و یکباره روحانیت جلا پیدا می‌کند و ناجی نهایی ملت ایران می‌شود. انقلاب مصادره و تبدیل به یک نظام رسمی شد و در نهایت وجه انقلابی خودش را آرام آرام از دست داد.

فضای روحی-روانی اجتماعی: موضع دار، تحول خواه، مشارکت جو

فضای روحی-روانی جامعه بعد از سال ۶۰ هم موضع دار است و هم تحول خواه و مشارکت جو. موضع دار بودن و تحول طلب بودن و مشارکت خواه بودنش را همه را در همان سرفصل ۲ خرداد ۷۶ هم زمان نشان داد.

عرصه عمومی: دانشگاه، محافل نو، بسترهای نو

عرصه عمومی در ایران عرصه عمومی کوچکی است. یعنی همه چیز دولتی است. مسجد دولتی می شود. به هر حال قبل از انقلاب مساجد یک کانون مستقل بودند. فرض کنید قبلاً اتوبوس اتوکل که یک شرکت اتوبوس رانی بود یک جا مهری ای به همه مساجد می داد، یکی دیگر رحل قرآن می داد، یکی قرآن می داد. مردم مساجد را تجهیز می کردند. اما در اینجا دیگر همه مساجد و پیش نمازها اوقافی شدند. مساجد از عرصه عمومی به عرصه حاکمیت جمهوری اسلامی آمد. دانشگاه به همین ترتیب، مدرسه به همین ترتیب، سینماها به همین ترتیب. در دهه ۶۰ که اصلاً فیلم های مستقلی نبودند [فقط] چند تا از فیلم های آخر دهه ۶۰ مستقل بودند. سینماهای دهه ۶۰ سفارشی آقای عبدالله اسفندیاری بود که با همان تیم [محمد] بهشتی بود. سال ۶۵ یا ۶۶ [عبدالکریم] سروش یک مصاحبه تاریخی دارد از موضع یکی از مدیران بنیاد فارابی که کل سینماهای ایران را به دست خودش گرفته بود، صحبت می کند و می گوید ما دیکتاتور مصلح سینمای ایران هستیم. یعنی در ورزش دیکتاتور مصلح داریم، در سینما داریم و خلاصه در همه جا دیکتاتور مصلح پیدا می شود و قد علم می کند. خیلی عرصه عمومی باقی نمی گذارند تا این که باز از سال ۷۰ اتفاقاتی می افتد و آرام آرام محافل شکل می گیرد و عرصه عمومی ایران بازسازی می شود. از سال ۷۲ به بعد هم باز دانشگاه از درون جمهوری اسلامی، از درون قدرت در می آید و به عرصه عمومی می پیوندد. محافل و بسترهای جدیدی هم شکل می گیرند.

نیروگاه ها: دانشگاه

در ربع قرن گذشته، نیروگاهی باقی نماند. بازار دیگر شکل سابق خودش را نداشت. وقتی بخشی از سرانش را گرفتند، بخشی را اعدام کردند و بخشی هم از ایران رفتند و فرار کردند چون دیگر اینجا امنیتی نداشتند. از سال ۷۰ هم، بچه های بازار باعث شدند بازار پوست بیندازد و دیگر در بازار نه عرقچین به سری هست، نه دمپایی به پایی هست و... نه مسجد شاه سر ظهر کسی وضوئی می گیرد و نه خیلی حلال و حرامی وجود دارد و... بخشی از بچه های بازار که اصلاً از بازار مسقف بیرون زدند و آمدند شمال شهر و سرخه بازار و بازار گلستان درست کردند و پاساژ سازی کردند. رمق بازار در ایران کشیده شد. حالا یک وجه آن با زندان های دهه ۶۰ و اعدام ها بود و یک وجه آن با تحولات درونی خودش و یک وجهش هم با مهار جمهوری اسلامی. سمبل بازاری شد خاموشی، امانی و خانواده عسگر اولادی یعنی بازاریهایی که از دل جریان موتلفه بیرون آمدند. در حالی که بازار در ایران مستقل بود، ملی و مذهبی بود. در دوران گذشته شاخص آن کسی مثل عالی نسب بود و... اما الان دیگر بازار نه چهره دارد و نه چیز ویژه ای. فقط یک بازار فیزیکی مسقفی از آن باقی مانده. از سال ۳-۷۲ به بعد دانشگاه باز دوباره نیروگاهی شد که تا [واقعاً] کوی [دانشگاه سال ۱۳۷۸] یک مقدار جوشش داشت. از واقعه کوی دیگر فیتله پایین کشیده شد و الان هم که

هم فیتله پایین است و هم روغن‌دان خالی است و چیز ویژه‌ای وجود ندارد. اصلاحات از معدود فزاینده‌هایی هست که ایران نیروگاه ندارد. نه روحانیت به دلیل اتصالش به حاکمیت و رانت‌ها می‌تواند نیروگاه باشد، نه بازاری وجود دارد و نه دانشگاهی. الان این پدیده است که جامعه ایران نیروگاهی ندارد.

تطور شرایط داخلی در هشت فراز

نیروهای اجتماعی: ثبات و تطور دو نیرو، کم‌ثباتی روشنفکری، رفت و آمد دیگران

اگر تصویر نیروهای اجتماعی این هشت فراز را پشت سر هم بچسبانیم، دینامیسم خاص خودشان را دارند. این دینامیسم‌ها پس‌ذهن ما هستند و رژه می‌روند. این تصاویر متحرک را اگر پشت سر هم بگذاریم: محور اول، نیروهای اجتماعی در طول هشت فراز یا در طول ۱۱۵ سال [آخر] دو نیرو ثابت است: روحانیت و بازار. همان دو نیرو هم تطور پیدا کردند. بازار به سیر ناپیدایی [به‌طوری که] الان بازار ایران ناپدید است. روحانیت هم به سیر رسمی شدن خودش. روحانیتی که افتخار می‌کرد در بیرون از قدرت و در موضع تظلم خواهی است و مرجع تظلم است و واقعا هم در دورانی برای جامعه ایران مثبت هم بوده است حالا دیگر آن ویژگی را ندارد. تنها موردی که از حاکمیت بیرون زد و تا حدودی در دهه ۶۰ مرجع تظلم شد، یک فرد یعنی آقای منتظری بود که با او هم برخورد شد. این دو نیرو در هشت فراز ثابت بودند اما بازار با استدلالاتی که عنوان شد و عللی که در درون خودش دارد رو به محو شدن رفت و روحانیت هم در حقیقت با قدرت دلخوش شد. این خیلی نازل است. کما اینکه برای روشنفکر هم بسیار نازل است که بدود و بدود و بدود تا آخر سر به یک کرسی کلاسیک برسد. یک فیلمی بود که مرحوم علی حاتمی سال ۵۰ اگر اشتباه نکنم ساخت. ما تازه از دبستان در آمده بودیم و می‌خواستیم دبیرستان برویم. فیلم را هم همین سینمای سیلور سیتی که الان فرهنگ است نمایش داد. اسم فیلم خواستگاری بود. پرویز صیاد و زری خوشکام می‌کردند. این پرویز صیاد از جوانی هفت بار رفت خواستگاری این خانم و این خانم هم ۶ بار به او جواب منفی داد و با کس دیگری ازدواج کرد. بار هفتم خواستگاری در تخت بیمارستان صورت گرفت. زمانی که آن خانم دیگر گیس سفید کرده است به قول قدیمی‌ها و لوله اکسیژن در بینی‌اش بود. این هم دیگر گیزی نداشت و سرش خالی بود و با عصا پیر شده بود. آخر فیلم وقتی که او می‌آید تا پاسخ بله را بدهد تنفسش قطع می‌شود و از بین می‌رود. یعنی باید بدوی و بدوی و بدوی تا آخر سر به چه برسی؟ چه روشنفکر و چه آخوند. ما در حوض آب تنی می‌کردیم و بعد رفتیم استخر و بعد زدیم به اقیانوس. همه برای این بود که اینطور به قدرت بچسبیم؟ یا روشنفکری که آخر سر به تربیون‌های کلاسیک خودش دلخوش شود؟ ستون روزنامه‌های، سایتی، وبلاگی، تربیونی، کتابی و رسانه‌ای و کرسی و ساحتی؟ ته جهان برای روشنفکر ساحتی است. ته جهان برای روحانیت که در دوران قاجار و رضا شاه و شاه، با قدرت مقابله کرد و آسیب‌هایی هم دید، هزینه‌هایی هم در حد خودش داد- البته نه در حد جریان روشنفکری مبارز و رزمنده- آخرش این بود که نهاد ولایت فقیه را پایه‌گذاری کرد؟ نهاد ولایت فقیه را که می‌شد با قاجارها هم پایه‌گذاری که گذاشته شد. با رضا شاه هم پایه‌گذاری می‌شد. می‌شد و ایتکان درست کنی و هزینه‌ای هم نداشت و سر ملت هم این همه بلا نمی‌آمد. این است که سیر این دو نیرو در ایران آموزشی است.

در کنار این‌ها که تطور طی کردند، جریان روشنفکری در ایران نوپدید است. قبل از مشروطه کم ثبات است، یعنی با ضرب تاریخی و با سیلی تاریخی قدرت از عرصه خارج می‌شود. این سیلی تاریخی را یک دفعه رضا شاه زد و دو، سه دفعه شاه زد. همه آن‌ها سیلی از رو زدند. به نظر پشت دستی جمهوری اسلامی، ضربش خیلی بیشتر از آن‌ها بود. بعضی از ناظم‌های قدیمی بودند، بی‌هوا... مثلاً دانش آموز حرف می‌زد، به یکباره این دست در می‌آمد و پشت دستی ای زده می‌شد که این پشت دستی از کف گرگی رضاخانی بدتر است. شتابش بیشتر است. می‌گویند محمد علی کلی یکی از ویژگی‌های این بود که برد مشتش چهارصد کیلوگرم بود. خیلی بود! برد شوت اوه زیلر که کاپیتان تیم آلمان هم خیلی بود. با یک شوت خود یک دیوار چهار تنی را می‌ریخت. یک دیوار چهار تنی می‌گذاشتند تا مثلاً شوت زن‌ها شوت بزنند. اوه زیلر قد کوتاهی داشت ولی کل هیکلش عضله بود و چهار تن را می‌ریخت. این پشت دستی دهه شصت به بعد و حتی در دوران اصلاحات، پشت دستی‌ای که به صورت نیروها زده شد، بخشی از گیج و منگی نیروها به خاطر آن ضربه‌ها بود. بخش مهمی از آن، جوهرش به خاطر آن بود که دیگر خودشان در موضع تولید نیستند اما بخش کوچکی از آن هم محصول این پشت دستی است. دیگر نیروهای اجتماعی [مثل] اصناف هم رفت و آمد داشتند و ثبات آن‌ها چیزی شبیه ثبات همین نیروهای سیاسی بود.

سازمان اجتماعی: سازمان سنتی پایدار، تبصره بر بازار، نوپدیدهای مهاردار

ما دو سازمان اجتماعی پایدار سنتی داریم؛ یکی حوزه و دیگری بازار است. منتهی بر بازار جمهوری اسلامی تبصره زد و دیگر بعد از سال شصت بازار مبارزی نتوانست وجود داشته باشد. سازمان‌های اجتماعی نوپدید هم مهاردار شدند. به اصناف و NGO و حتی باشگاه‌ها و همه چیز مهار زده شد.

سازمان سیاسی: فصل به فصل

سازمان‌های سیاسی در ایران فصل به فصل آمدند و رفتند. فقط دو جریان سیاسی در ایران داریم که به اصطلاح سابقه دارند. یکی حزب توده است که از سال ۲۱ تا حالا یک سابقه حدوداً ۷۷ ساله دارد و یکی هم مجاهدین هستند که از ۴۴ تا الان یک سابقه ۴۳ ساله دارند. نهضت آزادی هم هست که نیروی تاریخی است منتهی با انقطاع جدی. این دو جریان الان در ایران خیلی وجود ندارند. حزب توده بقایای منفرد یا کوپه‌های تشکیلاتی دارد ولی دیگر جریانی نیست. در ایران سازمان‌ها و احزاب فصل به فصل آمدند و رفتند.

موقعیت قدرت: پوسته رو به قطوری، سنت تحت تهاجم، ظرفیت آنتاگونیسم جایگاه بیگانه: سیطره تاریخی، گسست، پیچیدگی در حفظ منابع اقتصادی، تنش

جایگاه بیگانه از سیطره تاریخی و امپریالیسم مسلط در سر فصل ۵۷ به گسست رسید ولی در دوران بعد در حفظ منافع پیچیدگی به خرج داد و رابطه جمهوری اسلامی هم با آن در تنش است.

کانون‌های قدرت: مرکز و پیرامون

کانون‌های قدرت همیشه در ایران مرکز و پیرامون بوده‌اند. از شاه و پیرامونش در دوران قاجار و پهلوی تا به الان که همان شاکله مرکز پیرامونی حول ولایت فقیه وجود دارد.

رابطه دولت-ملت: ارباب رعیتی ساده مبدل به پیچیدگی در حفظ منافع اقتصادی، تنش

رابطه دولت و ملت از ارباب رعیتی ساده به پیچیدگی دوران رضا شاه و شاه رسید. دوران مصدق [رابطه ارباب رعیتی] خیلی کوتاه شکست و رابطه برابانه و شرافتمندانه شکل گرفت. اما در سیر خودش منجر به پدیده رابطه ولایی شد.

تضاد اصلی دوره: مطلقیت، استبداد-آزادی، منافع ملی

تضاد اصلی دوره در ایران عنصر ثابتش همیشه مطلقیت بوده است. یک دور مطلقیت قجری، مطلقیت پهلوی اول و دوم و در این سی سال مطلقیت ولایت فقیه. تضاد استبداد-آزادی هم همیشه بوده است. تضاد منافع ملی هم یک دوره‌ای بوده است اما عنصر پایدارش مطلقیت است.

فرجام فراز پیشین: زدایش، سرکوب، بقایای فعال

فرجام فرازهای پیشین زدایش و سرکوب است. اما به رغم سرکوب یک بقایای فعالی هم داشتند. بقایای فکری، مدلی، اسطوره‌ای یا نوستالژیک بوده است اما بالاخره بقایایی داشتند.

فضای روحی-روانی اجتماعی: موضع‌داری، مترصدی

فضای روحی و روانی جامعه ایران در این فاصله هشت فراز همیشه موضع‌داری و مترصدی بوده است. این سیکل ایران است. اتفاقی می‌افتد و همه موضع پیدا می‌کنند و مترصد ورود ضربه هستند. این سیکل مدام و مدام تکرار شده است، حالا دوم خرداد شکل مسالمت‌آمیز خودش را پیدا کرده الان حالا معلوم نیست چه شکلی از آن در بیاید؟ مسالمت‌آمیز است؟ غیر مسالمت‌آمیز است؟ فعلا همه چیز ایران ناقص‌الخلقه است. تا ببینیم از این دوران گذار ناقص‌الخلقی که چه چیزهای کامل‌الخلقه‌ای بیرون خواهد آمد؟

عرصه عمومی: نهادهای سنتی پایدار- مدرن ناپایدار

عرصه عمومی باز نهادهای سنتی پایدار بودند. نهادهای مدرن ناپایدار بودند. الان دیگر بازاری به آن مفهوم وجود ندارد که پشت جبهه مشروطیت، پشت جبهه آقای خمینی در ۳۹-۴۲ باشد یا پشت جبهه نهضت ملی و پشت جبهه جنبش مسلحانه و جبهه انقلاب باشد. نه! اصلاحات که آخرین مدل بود، پشت جبهه بازار و پشت جبهه بورژوازی نداشت. حالا ممکن است چهار تا مقاطعه کار برای انتخابات به قول قدیمی‌ها زیر میزی داده باشند - که داده‌اند - اما این که بیایند پول بدهند و نفر بدهند و حجره بدهند و خانه امن بدهند و بچه بدهند به جنبش مسلحانه و حتی در جنگ... نه دیگر از آن خبرها نیست.

نیروگاه‌ها: بازار تاریخی، دانشگاه زخمی

نیروگاه‌ها یک بازار تاریخی داریم و یک دانشگاه زخمی بی رمق.

موقع سنت - مدرنیسم: سانت‌الیسم‌های هاله‌دار مایل به تابشگر قدسی

مدرنیسم در ایران قبل از مشروطه یک پوسته بود و رو به فطوری رفت و الان بخش مهمی از جامعه ما را تسخیر کرده است. این تسخیر در جامعه ما یک تسخیر طبیعی از نوع تسخیری که در انگلستان صنعتی و فرانسه صنعتی و یا حتی در کشورهای درجه دوم اروپا مثل ایتالیا و اسپانیا و پرتغال شکل گرفت، نبود. اینجا در دوران قجری، شکلک بود. دوران رضا شاه در رقابت با آتاتورک و شبه مدرنیسم تحمیلی بود و در دوران شاه باز شبه مدرنیسم تهاجمی بود. دوران جمهوری اسلامی هم همه چیز در هم آمیخت و ابتدایش نظام مقابل انواع مظاهر مدرنیسم حتی کراوات موضع گرفت و... این پوسته مدرنیسم قطور شد و قطور شد تا این که الان حتی شهرهای درجه دو و درجه سه را هم در اختیار قرار گرفته است. سنت همیشه تحت تهاجم بوده است. این خیلی مسئله مهمی است. سنت از مشروطه به بعد تا الان تحت تهاجم بوده است. حتی الان هم از طرف جریان‌های مدرن داخل جمهوری اسلامی که در دوره اصلاحات سر کار آمدند تحت تهاجم تقریباً بی‌رحمانه‌ای قرار گرفت. ظرفیت آنتاگونیسم هم بین سنت و مدرنیسم از ۳۹-۴۲ خودش را نشان داد و الان هم به نظر من ادامه دارد.

این توضیح جمع‌بندی‌تر شده شرایط داخلی بود که باهم در فرازهای قبلی مرور کردیم. حالا الان در ۱۳ شاخص شکل‌بندی شد و سینوسش رسم شد؛ مکان اولیه، سیر آن و مکان کنونی‌اش در حد امکان ترسیم شد. ان‌شاء‌الله در جمع‌بندی‌های بعدی وقتی می‌خواهیم در یک پاراگراف شرایط را جمع‌بندی کنیم، جمع‌بندی خیلی کیفی‌تر از جمع‌بندی‌های باشد که تا حالا صورت گرفته است.

پرسش و پاسخ

یکی از مشکلات ما نداشتن شاخص‌ها در هر مقطع تاریخی بوده. شاخص مبارزاتی افراد، احزاب و سازمان‌ها، فرض بفرمایید ضدیت با سلطنت، اگر در کل ببینیم یک امر مثبت می‌شود، اگر درون یا ماهیت فرد، گروه یا جریان را بررسی کنیم که آیا موافق‌گسترش نهادهای مشارکتی و شوراهاست، همان‌جا مشخص می‌شود ضدیتش با شاه نه از موضع ضد استبداد، بلکه از موضع یک رقیب است.

شاخص‌های کیفی و محتوایی برای ما در این صد سال خیلی تعریف و مکتوب نشده است. شاخص اصلی همیشه نفی مطلقیت بوده است و دوم تصادم استبداد و آزادی. در دل این شاخص‌های محتوایی، شاخص‌های جریان فردی هم داشتیم؛ مثلاً یک دوره مصدق بوده، یک دوره جنبش مسلحانه بوده، یک دوره‌ای آقای خمینی بوده. در ایران شاخص کم نداشتیم؛ متد، سازماندهی، پیش‌برندگی و استمرار کم بوده است. فرض کنید ایران نسبت به هند، هم سرفصل‌های مبارزاتی‌اش بیش‌تر است و هم شاخص‌های محتوایی و کیفی‌اش زیادتر بودند. مثلاً اگر در هند گاندی، نهر و و خانم گاندی هست و در حوزه غیرسیاسی نیز تاگور، ولی در ایران در حوزه‌های متعدد ما شاخص‌های فردی و گروهی زیاد داشتیم. به نظر نمی‌رسد مشکل مشکل شاخص باشد، مشکل متد، پیگیر، سازماندهی و طراحی است.

رژیم شاه، یک وضعیت در و هم برهم در مورد دنیای کهن و مدرنیسم داشت. برخی نیروها از زاویه دنیای کهن با آن برخورد کردند و خواستشان این بوده که قید و بندهای بیش‌تری بگذارد. به آنها هم در زمینه تاریخی ارج نهاده شده، از همین‌جاست که می‌گویم شاخص مبارزه نبوده است.

بله این بوده ولی نیروهای سنتی هم بوده‌اند که گرایش، زاویه دید یا زاویه برخوردشان با رژیم شاه [به تدریج] ارتقا پیدا کرده است. برخی از نیروی سنتی همین نیروهایی بودند که شما می‌گویید و نمی‌توان چندان به مبارزه‌شان هم‌پای مبارزات دیگران ارج نهاد. ماقبل مشروطیت هم روحانیونی بودند که می‌آمدند سیم تلگراف پاره می‌کردند و تا همین دهه ۱۳۴۰، بخشی از این روحانیون سنتی جنوب تهران قرص مصرف نمی‌کردند؛ می‌گفتند این قرص را خارجی ساخته است. یا مثلاً تلفن را اگر مجبور می‌شدند استفاده کنند با دستمال در دست می‌گرفتند، انگار که این تلفن بالذاته نجس است. اگر این‌ها با رژیم شاه تصادشان را عمده کنند، خیلی قابل ارج نیست. یا بخشی از بازار، تضادش در دهه چهل و پنجاه با شاه، تضاد عرق‌چین‌پایون و تضاد زیرپله و حجره و غرفه با زنجیره‌ای بود. فرق دارد کسی مثل آقای عالی‌نسب یک تحول کیفی در دیدگاه خودش ایجاد می‌کند و در دوران مصدق از تجارت به صنعت شیفت می‌کند. یا مثلاً فرض کنید کسانی مثل حاج محمود مانیان یا بسیاری از بازاری‌ها که زندگی و سرمایه گذاشتند و خانه و نفر دادند. در مقاطع مختلف در اشکال و به اصطلاح فرامسیون‌های مختلف مبارزه‌های ایران، بازار نقش لجستیکی ایفا کرده؛ [در همراهی] با مصدق، مجاهدین، انقلاب،

جنگ، بازار خیلی خوش‌نفس بوده است. چنین بازاری با آن بازاری‌ای که فقط تضاد عرق‌چین‌پاپیون دارد، که چندان تضاد قابل‌ارتقایی هم نیست، تومنی صنّار تفاوت دارد. در دهه پنجاه، یا در همان سرفصل انقلاب، در دل همان بازار افعی‌های نزول‌خواری نیز بودند که در مبارزه هم نبودند. ظهر، در مسجد شاه، می‌آمد صف اول نماز پشت سر این عالم و آن عالم هم می‌ایستاد. نه! منظور آن‌ها نیستند. آن‌ها را می‌توان منفک کرد. جریان‌های اصلی ایران می‌توان گفت که مسیر را اصلی تشخیص داده‌اند ولی در سازماندهی، طراحی، اتود و ایده مشکل دارند.

در آن جلسات اول هم مطرح شد که بالاخره شاخص‌هایی وجود دارد که ما می‌توانیم فضای عمومی را ببینیم. فکر می‌کنم که شما فقط به سیر آن نیروهایی که اهمیت داشتند یا فقط برای خودتان اهمیت دارند، نگاه می‌کنید. همین اصلاحات که می‌گویید، مثلاً در اصفهان، به وجود آمد واقعاً این جور نبود، در مسجدها بودند و پای کار ایستادند، ما در یادمان هست. حتی بازاری‌هایی بودند که خانه‌هایشان آتش گرفت، من خودم یادم نیست. حتی دکه‌هایی بودند که عکس آقای خاتمی را سیاه و سفید نکشیر می‌کردند که چهارراه تختی اصفهان بود، سه بار آتش زدند. باز هم آمدند درستش کردند و رنگ زدند و پوستر پخش می‌کردند. این اتفاقات مجلس پنجم هم بود. اصفهان این‌طور نبود که کسی پای کار نباشد، یا مثلاً در بازار که می‌گویید، به هر دلیلی، سر قضیه حصر آقای منتظری سه بار مثلاً نجف‌آباد تعطیل کرد. اصفهان یک روز بازارش را تعطیل کرد. این اتفاقات افتاده، این با آن چیزی که شما می‌گویید رشد داشته است نمی‌خواند. ثانیاً یک اتفاق دیگر هم در حال وقوع است، خارج از مرکز و خارج از نیروهایی که تا حالا در ایران مانده بودند. شاید آن مانده‌ها الآن دیگر نیستند، ولی نیروهای دیگری حاشیه‌نشین هستند که کارهایی دارند صورت می‌دهند.

انتقادات خیلی خوب بود، یعنی درست هم بود، امروز همه‌جانبه پرداخته نشد. امروز می‌خواستیم سیرها را بگوییم و سینوس‌ها را ترسیم کنیم تا به جایی برسیم، و هفته دیگر که موضوع زمینه‌های بروز حرکت است، همه چیزهایی که شما می‌گویید در آن قابل مشاهده و رؤیت است. درباره همین تکاپوهای خرد و کوچک که از سال ۱۳۷۲ در ایران مشاهده کردیم، هفته بعد صحبت خواهیم کرد. تذکر درستی بود، اگر فرصت فراهم شد دفعه بعد بحث را تکمیل می‌کنیم.

شاخص سنت و مدرنیته را من به چند جهت نه می‌فهمم نه می‌پذیرم، یکی این‌که دو مقوله ایدئولوژیکی که تا به حال در تحلیل انسان، تاریخ و نیرو آوردید، با سنت و مدرنیته نمی‌خواند. بالاخره آن انسانی که می‌گویید و رابطه‌اش با خدا او با این شاخص‌هایی که شما از سنت و مدرنیته گفتید من نمی‌توانم تحلیلش کنم. بسیاری از نیروهای مذهبی در مقاطع مختلف داشتیم که ویژگی‌های مدرن داشتند، خیلی نیروهای مدرن داشتیم که در مقاطع مختلفی سنتی بود، کمی این را از شاخص‌ها و تقسیم‌بندی‌های این دوران جدید می‌دانم. نکته دیگر هم این‌که اصولاً شاخص زمانی که شما مطرح

کردید و بر طبق آن تحلیل کردید [مفهوم نیست]. اگر بخواهیم از این سیر صد و پنجاه ساله ویژگی بیابیم، مثلاً فرض کنید دانشگاه یا یا ویژگی ایران این‌گونه است که یک سری انفجار و انتظار به هم برخورد می‌کند، از کجا معلوم که این استدلال درست باشد؟ آیا ما همیشه باید منتظر باشیم یک سیر انفجار و انتظاری در کار باشد؟ آیا خودمان را با این سیر باید هماهنگ کنیم؟ بعد هم دقیق متوجه نشدید سنتی‌ها چه کسانی‌اند و مدرن‌ها چه کسانی؟

نکته اول اینکه، بحث امروز ما همه‌اش توصیفی بود؛ توصیف تقابل سنت و مدرنیسم. نه جانب این گرفته شده و نه جانب آن، همان‌طور که می‌گویید همه انسان‌اند و در تحول اجتماعی و فکری ایران مشترکاً نقش داشتند. توصیف شد که این لایه نازکی که قبل از تباکو در جامعه ایران ظهور و بروز پیدا کرد، الان در کجا قرار دارد و به چه قطری رسیده و جامعه سنتی در کجا قرار دارد. بحث ارزش‌داوری نبود، بحث توصیفی است.

این که سنتی و مدرن چه کسانی هستند تعریف شده است. ما در هر جلسه کلیدواژه تعریف نمی‌کنیم، امروز جلسه شصت و ششم است. اساساً این که چه کسی سنتی و چه کسی مدرن است، در تعریفش همه به یک توافق عمومی رسیده‌اند و احتیاج ندارد از فاز صفر شروع کنیم. بحث امروز در روش تحقیق در جمع‌بندی‌ها، توصیف است. در مراحل بعدی جمع‌بندی ما می‌توانیم اکتشاف کنیم، هنوز اکتشافی صورت نگرفته که بگوییم باید منتظر انفجار باشیم، وقتی بخش توصیفی تمام شود، بعد از بخش توصیفی که همراه با پیمایشی هم هست، برسیم به بحث اکتشافی. در جمع‌بندی نهایی اکتشافی با عقل متوسط خود صورت دهیم و ببینیم که قانون‌ها و جوهرها چیست، الآن نه پیش‌گویی و نه نتیجه‌گیری کردیم، توصیف که تمام شد به پیمایش می‌رسیم.

نشست شصت و هفتم : جمع‌بندی‌های کلان (۳)

زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز

سه شنبه نوزدهم شهریورماه ۱۳۸۷

نشست شصت و هفتم: جمع‌بندی‌های کلان (۳) زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز

نشست ۶۷ام و دور دوم بحث‌هاست. سراغ جمع‌بندی‌های کلان رفته‌ایم. از بیست موضوعی که از جلسات یک تا شصت و چهار باهم مرور کردیم، یک به یک جلو می‌آییم. موضوع اول فضای بین‌المللی بود. موضوع دوم شرایط داخلی بود. الان سر زمینه‌های بروز حرکت می‌رویم.

عناصر محرکه

موقعیت ملی	✓
بذر پاشی فکری	✓
آموزش و آگاهی بخشی	✓
فساد و رانت حاکمیتی	✓
پیوندهای بین‌المللی	✓
ستم اجتماعی-سیاسی	✓
وضعیت اقتصادی	✓
ویژه رخداد	✓
حساسیت ضد اجنبی	✓
حسایت شرعی	✓
ذهن تاریخی	✓
بغض پیشینی	✓

با یک نگاه عام به هشت فرازی که پشت سر گذاشتیم اینطور درک می‌کنیم که ۱۲ عنصر محرکه وجود دارد که به طور میانگین همیشه در فرازها عمل کرده است. اول بینیم موقعیت ملی ایران در هشت فراز چه بوده؟ آیا بذر پاشی فکری صورت گرفته؟ آموزش و آگاهی بخشی منتشر شده؟ فساد و رانت و حاکمیتی به چه ترتیب بوده؟ پیوندهای بین‌المللی ایران به خصوص نظام حاکم به چه ترتیب بوده؟ دوز ستم اجتماعی-سیاسی چقدر بوده؟ وضعیت اقتصادی بحرانی بوده یا نبوده؟ مشکلات قامض و پیچیده اقتصادی هر دوره چه بوده؟ رخداد ویژه آن دوره در کدام اتفاق تجلی پیدا می‌کرده؟ آیا حساسیت ضد اجنبی وجود داشته یا نه؟ حساسیت‌های شرعی به چه ترتیب بوده؟ ذهن تاریخی چطور عمل کرده و نهایتاً، بغض پیشینی. در حقیقت همه عوامل عینی و ذهنی جمع شده‌اند و خودشان را در حرکت‌ها و هشت فراز گوناگون متجلی کردند و باعث بروز و ظهور پدیده‌های این دورانی شده است.

عناصر محرکه در تنباکو

فراز اول که تنباکو بود، فراز مقدم و فراز طلایه هست، بینیم عناصر محرکه به چه ترتیب عمل کرده‌اند.

موقعیت ملی: شرایط شبه‌استعماری / استبداد قجری

موقعیت ملی دو ویژگی داشته است: شرایط شبه‌استعماری بوده و روس و انگلیس به شدت در ایران فعال بودند. اما شرایط مثل هند یا مثل بخش مهمی از آفریقا یا آسیا هیچوقت استعماری نبوده که جریان مسلط، سلطه اداری و تشکیلاتی داشته باشد. شرایط ایران شبه‌استعماری بوده از منظر حاکمیت هم استبداد دورانی، استبداد قجری با ویژگی‌هایی که قبلاً مرور کردیم، بوده است.

بذرپاشی فکری: تراوشات ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف خان و سید هاتف

[پیش از تنباکو] بذرپاشی فکری تاحدودی صورت گرفت؛ تراوشات اولیه‌ی انگاره‌های ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا یوسف خان در داخل و بعضی هم در خارج، منتشر شده بود. یک مهمان ویژه هم این دوره داشت که سید جمال بود و نقش یک سروش یا هاتف را داشت. او دوره‌های کوتاهی به ایران آمد و در سفرهایش، تراوشاتی را منتشر کرد و رفت. در فراز اول، بذرپاشی فکری در سطوح محدودی انجام گرفت.

آموزش و آگاهی بخشی: روشنگری‌های روزنامه اختر اسلامبول / کارتوضیح سیدجمال

[از جمله] آموزش و آگاهی‌بخشی که کمک‌کار دوره شد، روشن‌گری‌های روزنامه‌ی اختر استانبول بود که روی شرایط ایران و شرایط قرارداد نوشت و شرایط قرارداد شرکت تالبوت در ایران و عثمانی را مقایسه کرد. سرریز این مقایسه به داخل ایران آمد و اذهان را روشن کرد. کارتوضیح‌های سید جمال با اقطاب روحانیت هم جزو آموزش‌ها و آگاهی‌بخشی‌های دوره هست که در دو نامه معروف سیدجمال به مراجع خصوصاً میرزای شیرازی متجلی است که قبلاً مرور کردیم.

فساد و رانت حاکمیتی: عصر تیول و سیور غال و خراج / شاه فریه و پیرامون سفله / زیست حرمسرای / روند استقراض

فساد و رانت حاکم است. عصر، عصر جنون است. تیور و سیول غار را قبلاً مرور کردیم. سیستم اجاره‌داری دوران قاجار بوده که این سیستم به قدرت‌های محلی یا طیف شاهزادگان و پیرامونیان شاه، اختیارات ویژه اقتصادی-سیاسی اعطا می‌کرده است. خراج هم بوده. شاه فریه است و پیرامونش سفله، ناکار و خورنده است. زیست حرمسرای شاه به اضافه روند استقراض‌ها از روس و انگلیس با دو بانکی که در ایران استقرار داشتند، ذهن‌ها را در دوره خاص خودش زخمی کرده است.

پیوندهای بین‌المللی: سفارتخانه‌های فعال، سیاست خارجی تابع / واگذاری‌های عصر امتیازات / تصرف بازارها

پیوندهای بین‌المللی در این دوره برقرار و سفارتخانه‌ها فعال بودند. سفارتخانه روس و انگلیس و پروس و فرانسه. سیاست خارجی ایران، سیاست خارجی تابعی بوده که در کادر عصر امتیازات تعریف شده

بود و با آن ارتباط برقرار شده است. انواع امتیازات معدن و راه و جنگل و... که شاهدش بودیم. در سال‌های پایانی دوران قاجار به [واگذاری] امتیاز نفت. و نهایتاً تصرف بازارهای ملی هم سر کشید.

ستم اجتماعی-سیاسی: انسداد کامل مجاری / بی حقوقی صنوف / غارت بر بستر فلاحت / نظام گزومه‌ای و شکنجه‌های قجری

ستم اجتماعی سیاسی دوره که به لحاظ تاریخی زیانزد است. انسداد کامل مجاری فعالیت صنفی-سیاسی را شاهد بودیم. حتی کلویی که جوانان درباری زدند را شاه برتیباید. کلوپ تشکیل شد و چند بار برای کار حزبی خیز برداشت و هر چند بار تعطیل شد. صنوف حقوقی نداشتند و مساعی امین‌الضرب و ملک‌التجارهای منطقه‌ای برای تأسیس مجلس تجار ناکام ماند. بر بستر اقتصاد کشاورزی و بر بستر فلاحت غارت صورت می‌گرفت. نظام پلیسی دوره یک نظام گزومه‌ای بود و شکنجه‌های معروف قجری هم رواج داشت.

وضعیت اقتصادی: قرض برای سفر / گرانی / قحطی

یک وجه وضعیت اقتصادی، سه بار استقراض برای سفرهای سه گانه شاه بود. گرانی و قحطی را هم ماقبل جنبش تنباکو در ایران شاهد بودیم.

ویژه رخداد: عقد قرارداد با رژی با بازتاب‌های اقتصادی-اجتماعی گسترده

رخداد ویژه دوره، عقد قرارداد با رژی هست که بازتاب‌های اقتصادی اجتماعی گسترده‌ای داشت. صنوف پرتعدادی درگیر مسئله تنباکو بودند. در مرحله کشت و داشت و برداشت، در مرحله تجارت کوچک، در مرحله تجارت بزرگ و نهایتاً تجارت خارجی و صادرات.

حساسیت ضد اجنبی: برج و باروسازی کمپانی / نیروی نظامی در اصفهان / تسلط بر تولید و تجارت داخله و خارجه / ضبط اجناس

حساسیت ضد اجنبی در آستانه جنبش تنباکو به طور جدی بروز و ظهور پیدا کرد. کمپانی، برج و بارو ساخته بود. یک دژ ساخته بود. ساختمانی که ستادش یا دفتر مرکزیش آنجا بود، دژی بود مانند کشتی که کسی را به آن راه نبود. در اصفهان عده و عده پیاده کرده بود. هزار و پانصد نفر نیروی نظامی در اصفهان داشت که از مراکز اصلی کشت و تجارت تنباکو بود. بر تولید و تجارت داخلی تنباکو هم سلطه برقرار کرده بود و در مواردی، اجناس و موجودی انبار تنباکوکاران و تجار خرد و کلان را هم ضبط کرده بود. خود این باعث حساسیت جدی‌ای شده بود.

حساسیت شرعی: عوامل کمپانی، موضوع هندلینگ / فتوای تحریم

کمپانی به حساسیت شرعی هم دامن زده بود. بخشی از کارمندان کمپانی خانم بودند که با شرایط عرفی و مذهبی ایران سازگار نبودند و مسئله ایجاد کرده بود. موضوعی دیگر آن زمان، موضوع هندلینگ بود. عنوان می‌کردند که از وقتی که دست انگلیسی یا غیرمسلمان به تنباکو خورده، تنباکو

نجس است. یعنی اوج افراط برخورد شرعی و حساسیت شرعی را هم در آن دوره شاهد بودیم. فتوای معروف تحریم میرزای شیرازی هم به حساسیت‌های شرعی دوره به طور جدی دامن می‌زد.

ذهن تاریخی: ستم قجری / سلطه اجنبی

در پس ذهن تاریخی که در تنباکو عمل کرد، ستم قجری و سلطه دیرینه اجنبی در ایران بود.

بغض پیشینی: نظام چوپان و رمه‌ای

بغض پیشینی هم وجود داشت که ناشی از نظام چوپان و رمه‌ای بود که قاجارها در ایران مستقر کرده بودند.

عناصر محرکه در مشروطه

دوازده عنصر محرکه را در فراز دوم مرور می‌کنیم تا در انتهای فراز هشتم بتوانیم جمع‌بندی کنیم.

موقعیت ملی: شرایط شبه استعماری، قرارداد تقسیم ۱۹۰۷، استبداد کم‌رمق

موقعیت ملی در آستانه مشروطه بازهم شرایط شبه استعماری ایران بود. قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلستان و روسیه نقطه عطف جدی‌ای بود که در خفا منعقد شده بود. بنا بود ایران دو نیم شده و بین این دو تقسیم شود. استبداد هم استبداد کم‌رمقی بود. ناصرالدین شاه ترور شده بود و فرزندش مظفرالدین شاه هم در سنین بیماری و کهولت به سلطنت رسیده بود. ردای پدر را تن کرده بود ولی رمق پدر را نداشت.

بذرپاشی فکری: تراوشات و رسوب اندیشه‌های ملکم، طالبوف، آخوندف، میرزا آقاخان، سیدجمال / نسیم جهانی مشروطیت / کتب، رسائل و نوواژگان

بذرپاشی فکری در حد فاصل تنباکو تا مشروطه خیلی جدی‌تر از قبل صورت گرفته بود. اگر در دوران ماقبل تنباکو اندیشه‌های ملکم خان و میرزا آقا خان کرمانی و تا حدودی میرزا یوسف خان و بعضاً سیدجمال، تراوش پیدا کرده بود، در این دوره تراوشات بیشتر شد و تراوشات رسوب هم داد؛ اندیشه‌های ملکم بیش از گذشته. بخصوص که ملکم، کتب و رسائل جدی‌ای در ایران داشت. بیرون از کشور هم کار سیاسی تشکیلاتی می‌کرد و روزنامه داشت. غیر از ملکم و میرزا آقاخان کرمانی که قبلاً صحبت‌شان شده بود، دو صاحب‌نظر و اندیشمند دورانی دیگر هم پا به عرصه گذاشتند. یکی طالبوف که هم گرایشات ملی و هم گرایشات تاحدودی مذهبی داشت. دیگری آخوندوف یا میرزا فتحعلی آخوندزاده که گرایش لاییک داشت و مایل به چپ بود. شیرابه‌های اندیشه سید جمال هم از طریق تحرک سیاسی در کادر تشکیلات اتحاد اسلام و بعد هم نشریه‌ای که خارج از کشور با عبدو منتشر می‌کرد، در ایران می‌ریزد. نسیم جهانی مشروطیت هم برقرار بود. این نسیم آرام آرام جدا از مساعی ملکم و طالبوف و آخوندوف و میرزا آقا خان و امین‌الدوله و دیگران و سیدجمال، به ایران می‌رسید. دیدیم که در دوران مشروطه، موج جدید انطباعات در چارچوب کتاب و نشریه در ایران برقرار بود. حدود هشتاد رساله که قبلاً صحبتش شد و بخشی از چکاوک‌ها و چکیده‌ها را اینجا خدمتتان معرفی کردیم، در تنویر افکار مؤثر بودند و نوواژگانی هم به فرهنگ اجتماعی سیاسی دوره وارد شده

بود مثل ملت، دولت، حقوق ملت دولت، پارلمنت، حزب، مشروطه، قانون، عدالتخانه و... لذا بذریاشی فکری دوره بسیار بسیار جدی بود.

آموزش و آگاهی بخشی: زنجیره مطبوعه‌ها / شنیده اندر شنیده‌ها / توضیحات در چادر / نقدهای درون حاکمیتی / مدرسه / رساله تنظیمات

آموزش و آگاهی بخشی هم به طور نسبی وجود داشت. زنجیره مطبوعات و شنیده‌ها که شنیده اندر شنیده از خارج و از عثمانی و از روسیه آمده بود و منورالفکرانی فرنگ رفته به ایران آورده بودند. بخشی دیگر از آموزش‌ها همان دوران سی و چند روز در سفارت انگلیس بود که در چادرها امکان کار توضیحاتی پیدا شد. توضیحات آگاهی بخش چادری. نقدهایی درون حاکمیتی هم در حد فاصل تباکو تا مشروطه از جانب تیپ‌هایی مثل سپهسالار، امین‌الدوله، مستشارالدوله برقرار بود. سرخ مدرسه‌ها را که را مرحوم رشیده در ایران مستقر کرد و بعد از رشیده، دیگران [نظیر] تربیت و ناطق هم در تبریز و برخی دیگر هم در تهران و سایر مناطق پشت بند مرحوم رشیده آمدند. مدرسه به طور جدی از عناصر آگاهی بخش دوره بود. در سرآغاز مشروطه ما دو هزار دانش آموز در تهران و شهرستان‌ها داشتیم که در مقایسه با امکانات آموزشی و سطح سواد آن دوره رقم جدی‌ای بود. یک رساله تنظیمات هم ملکم قبلا داده بود که دستورالعمل تشکیلاتی اداری دوران مدرن بود برای حکومت عقب‌مانده قجری که استارت اجرا زدند ولی با فرهنگ و روش و منش‌شان هم‌خوانی نداشت.

فساد و رانت حاکمیتی: سفره برقرار، فساد پایدار

رانت حاکمیتی ۵۰ ساله ناصری برقرار بود. سفره برقرار و فساد پایدار بود.

پیوندهای بین‌المللی: چهار راه منافع / کاپیتولاسیون تجاری

پیوندهای بین‌المللی مثل سابق بود. یک چهارراه منافع بین انگلستان و روسیه و پروس-یا آلمان- و فرانسه در ایران برقرار بود. این چهار سفارت نقش ویژه داشتند و بعدی هم سفارت عثمانی بود. در آستانه مشروطه بین ایران و روسیه یک کاپیتولاسیون تجاری هم برقرار شد.

ستم اجتماعی-سیاسی: ادامه وضعیت / روی کار آمدن عین‌الدوله

ستم اجتماعی سیاسی ادامه وضعیت گذشته بود به اضافه این که در آستانه مشروطه عین‌الدوله هم روی کار آمد که هم هیبت و هم قدرت داشت و به شدت سرکوبگر بود.

وضعیت اقتصادی: تورم دهه‌های ۷۰-۱۲۶۰ / بیکاری / مالیات در گیلان / قحطی نان در تبریز

وضعیت اقتصادی در آستانه مشروطه وضعیت بحرانی بود. تورم در دهه‌های ۱۲۶۰ و ۱۲۷۰ قیمت اجناس سبد مصرف را به طور جدی بالا برده بود. بیکاری خیلی جدی بود به طوری که امواج مهاجرتی به باکو و بادکوبه و مناطق نفت‌خیز شمال ایران وجود داشت. مالیات جدید در گیلان برقرار کرده بودند که به نارضایی جدی منجر شده بود و نهایتاً قحطی نان در تبریز و بلوای نان در مشهد بود.

ویژه‌رخداد: تنباکو / ترور ناصرالدین شاه / کوچ و مهاجرت تحولات همسایگان

ویژه‌رخداد حد فاصل تنباکو تا مشروطه، مشخصاً ترور ناصرالدین شاه، دو واقعه کوچ و مهاجرت به شهر ری و قم و تحولات همسایگان بود. در همسایگی ما در عثمانی اتفاقات ویژه‌ای رخ داده و به آستانه مشروطیت و مدرنیسم رسیده بودند. در شوروی نیز تحولات انقلابی در حال رخ دادن بود. این‌ها ویژه‌رخدادهای دوره بود.

حساسیت ضد اجنبی: ماجرای پریم در آذربایجان / پیمان جدید تجاری با روسیه

حساسیت ضد اجنبی از قبل در ایران وجود داشت، با ماجرای پریم که مالیات چپی و مامور وصول مالیات در آذربایجان بود و ستم پیشه می‌کرد، اوج گرفت. پیمان جدید تجاری با روسیه هم خود مزید بر علت شد و حساسیت‌های ضد اجنبی را دامن زد.

حساسیت شرعی: دستگیری طلاب / چوب خوردن مجتهد کرمانی / بنای بانک در گورستان / نوز در لباس روحانیت

حساسیت‌های شرعی در این دوره پرتعداد بود. طلاب در تهران دستگیر شدند. سرشان را از ته تراشیدند. مجتهد کرمانی توسط علاءالدوله حاکم کرمان چوب خورد. بانک شاهی بنای جدیدش را در یک گورستان پایه گذاشت که به حساسیت شرعی منجر شد. مردم ریختند با یک سری طلاب آنجا تخریب شد. نهایتاً نوز بلژیکی با عمامه آخوندی، عکس یادگاری در جمع خانواده و دوستانش گرفت. اینها همه تلنگرهای حساسیت‌آفرین شرعی در یک دوره تلقی می‌شدند.

ذهن تاریخی: دو شکست و دو تحقیر / شکست بوشهر / فرجام اصلاحات درون حاکمیتی

ذهن تاریخی هم وجود داشت که عمل کرده و شکست خورده است. دو تحقیر که منجر به عهدنامه‌های ترکمانچای و گلستان شد. شکست بوشهر از انگلستان و فرجام اصلاحات درون حاکمیتی که در امواج قائم‌مقام، امیر کبیر و سپهسالار ناکامی‌های خود را به جلوه‌های گوناگون نشان داده بود.

بغض پیشینی: فلک کردن تجار / اقتدار اصغر گاریچی

یک بغض پیشینی هم در آستان مشروطه به‌وجود آمد؛ فلک کردن تجار در تهران و اقتدار اصغر گاریچی در جاده تهران به قم.

عناصر محرکه در جنگل

موقعیت ملی: فروکش يك انقلاب تاریخی، بلبشوی دورانی، نظم و امنیت‌خواهی، آغاز سیطره، استقرار نوین

عناصر محرکه در جنگل تا حدود زیادی با عناصر محرک در مشروطه تفاوت پیدا می‌کند. موقعیت ملی بر خلاف دوران مشروطه که دوران امید و ورود به یک زیست جدید تاریخی بود، فروکش

یک انقلاب تاریخی را شاهد بودیم. حالا مشروطه فروکش پیدا کرده بود، دوران بلبشو بود، نظم سازمانی و اداری نداشت. جامعه ایران همزمان هم نظم می‌خواست و هم امنیت. سیطره جدید انگلستان هم در غیاب اتحاد شوروی که جانشین حکومت سیصد ساله خاندان رومانوف و تزارها در روسیه شده بود و منافع تاریخیش را در ایران و نهاد و رفت. در آستانه جنبش جنگل، ایران یکسره به دست انگلستان افتاد. آغاز سیطره جدید انگلستان و استقرار نوینی را داریم که نامزد تاریخیشان رضاخان را از طریق آبرونساید پیدا کردند.

بذریاشی فکری: بقایای مساعی دوران پیشین

بذریاشی فکری در این دوران صورت نگرفت الا بقایای مساعی دوران پیشین. به اضافه این که سرریز اندیشه‌های تنوریک، تشکیلاتی و ایدئولوژیک انقلاب شوروی هم به دو استان شمالی ایران یعنی گیلان و آذربایجان وارد می‌شد.

آموزش و آگاهی بخشی: هشدارهای تاریخی منفردین

آموزش و آگاهی‌بخشی‌های این دوره فقط هشدارهای تاریخی منفردینی مثل مصدق و بهار بود که بهار و مصدق زمانیکه مجلس مؤسسان تشکیل شد و قبلاً شاهدش بودیم. تنها آنها به خصوص مصدق بود که هشدارهای تاریخی داد. آموزش و آگاهی‌بخشی به هشدارهای تاریخی منفردینی مثل مدرس، مصدق و ملک‌الشعرا منحصر می‌شد.

فساد و رانت حاکمیتی: ایجاد سازه دوگانه، چپوی تازه

فساد و رانت حاکمیتی سابق برچیده شد. دیگر سلطنت قاجار و رافتاد سلطنت پهلوی تشکیل شد. دو سازه تشکیل شد. یکی سازه نظامی رضاشاه و یکی سازه اداری که در مثلث داور، تدین و تیمورتاش تجلی پیدا می‌کرد. در درون اقتصاد ایران هم چپوگری تازه‌ای پیدا شد. رضا شاه بزرگ مالک، بزرگ تاجر و کارخانه‌دار دوره شد که اطرافیانش هم با مجوز نهاد رضاخان، چپو می‌کردند. امورات مرور شد. رضاخان به پیرامونیانش خیلی چیزی نمی‌داد اما به آنها می‌گفت برای خود چیزی، ملکی دست و پا کنید. آنها هم دست و پا می‌کردند.

پیوندهای بین‌المللی: اجرای پازل "تمرکز-امنیت-کمر بند"، نفت، بازار

پیوندهای بین‌المللی با گذشته تفاوت کرد. یک پازلی در ایران اجرا شد، پازل سه گانه‌ای بود. انگلستان در ایران تمرکز می‌خواست که به تفرقه شبه‌فئودالی دوران قاجارها پایان بدهد. امنیت می‌خواست، هم در مرکز هم در مناطق و کمر بند ضد کمونیستی می‌خواست پیرامون اتحاد شوروی تازه شکل گرفته. نفت آرام آرام از این به بعد در اقتصاد ایران معنا پیدا می‌کرد و بازارها در دوره رضاخان کماکان مثل سابق مورد ظلم بود.

ستم اجتماعی-سیاسی: سعی در محو دستاوردهای مشروطه، آستانه انسداد نو، تسطیح سیاسی-قومی

ستم اجتماعی-سیاسی دوره، ستم نوینی شد. سعی در محو دستاوردهای مشروطه شد؛ احزاب و اصناف و مطبوعات تا سال ۱۳۰۹ تعطیل شدند. انسداد نوینی می‌رفت که در ایران شکل بگیرد و یک تسطیح سیاسی قومی صورت گیرد. رضا خان بلدوزر و غلتکش را انداخت در مناطقی از مهاباد و آذربایجان و... همه اقوام و محلی‌های سر به شورش برداشته در سال‌های بی‌رمقی قاجارها را سرکوب خونین کرد.

وضعیت اقتصادی: خزانه نیم تهی

وضعیت اقتصادی وضعیت به سامانی نبود. خزانه نیم‌تهی بود و بخش مهمی از امکانات اقتصادی از کانال بودجه جاری به نظامی‌گری تخصیص پیدا می‌کرد.

ویژه رخداد: کودتای اسفند ۹۹، انقلاب شوروی

دو ویژه رخداد داریم. یک کودتای اسفند ۱۲۹۹ که کودتای مشترک سید ضیا با رضاخان بود. سید ضیا کاتالیزوری بیش نبود. رضاخان بیست سال کامل از اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ پایدار شد. و دومین رخداد هم که تأثیرات جانبی بر شرایط ایران گذاشت، انقلاب شوروی بود.

حساسیت ضد اجنبی: انگلستان؛ آقای محورین

حساسیت ضد اجنبی اینجا دیگر روی انگلستان شیف‌ت پیدا کرد. روس‌ها بیرون رفته بودند و انگلستان آقای محوری این دوره بود.

حساسیت شرعی

این دوره حساسیت شرعی از نوع عمامه به سر گذاشتن نوز که در دوره قبل مرور کردیم، مشاهده نمی‌شد.

ذهن تاریخی: فرجام مشروطه و مشروطه‌خواهان، قرارداد و ثوق الدوله

ذهن تاریخی اینجا شکل بسته بود. فرجام مشروطه و مشروطه‌خواهان و قرارداد خائنانه ۱۹۱۹ و ثوق الدوله ذهن‌ها را زخمی می‌کرد.

بغض پیشینی: بازتولید سیطره - استبداد

آستانه جنگ و بغضی که بازتولید سیطره استبداد توسط انگلستان و رضاخان و پیرامون فاسدش بود.

عناصر محرکه در نهضت ملی

آرام آرام به میانه سده می‌رسیم. از تنباکو، مشروطه و جنگل عبور کردیم. در میانه دوران مورد بررسی می‌رسیم به نهضت ملی دهه ۱۳۲۰.

موقعیت ملی: فروپاشی استبداد بیست ساله، تزلزل حاکمیت سیاسی، ورود به فاز حزبی و صنفی، حضور متفقین در ایران

موقعیت ملی ما به این ترتیب بود که استبداد بیست ساله فرو ریخته بود. حاکمیت سیاسی متزلزل بود. جامعه ایران به فاز حزبی و صنفی جدیدی ورود کرده بود و به لحاظ خارجی هم متفقین در ایران حضور داشتند.

بذری پاشی فکری: نهضت ترجمه حزب توده، اندیشه ملی، نحله نیرو سومی، نواندیشی مذهبی، خداپرستی سوسیالیستی

بذری پاشی فکری دوره بذری پاشی خیلی کیفی بود. حزب توده نهضت ترجمه راه انداخت که قبلاً شاهدش بودیم و نیم جلسه‌ای درباره‌اش صحبت کردیم. اندیشه‌های ملی از کانال دکتر مصدق و احزاب ملی دوره به خصوص حزب ایران منتشر شد. نیروی سوم از دل حزب توده با مساعی مرحوم خلیل ملکی بیرون آمد که خود یک مهره فکری شد. نواندیشان مذهبی مثل مرحوم آقای طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی به عرصه آمدند و تراشات جدی‌ای داشتند. و نهایتاً نحله خداپرستان سوسیالیست هم در همین دهه بیست پدیدار شد. دوره، دوره پر و پیمانی بود. مارکسیست‌ها و ملی‌ها و مذهبی‌های مدرن و مذهبی‌های سوسیالیست و همه خط تولید راه انداختند و تولیدشان را منتشر و وارد بازار پرولع دوره کردند.

آموزش و آگاهی بخشی: روشنگری و آموزگاری مصدقی، افشای بیست ساله، روشنگری عمومی نیروها، کارکرد مطبوعات ملی

آموزش و آگاهی بخشی به طور مشخص حول روشنگری‌ها و آموزگاری‌های مصدق در تمامی دهه بیست، جاری و ساری بود. افشای بیست ساله صورت گرفت. همه مطبوعات به افشا دست زدند. میلیون دست به افشاگری زدند و مطبوعات ملی هم کارکرد خاص خود را داشتند.

فساد و رانت حاکمیتی: شاه بی یال و کوبال، دربار سهم‌خواه

فساد و رانت حاکمیتی در آغاز دهه بیست تقریباً محو بود. شاه جوان و بی یال و کوبال بود ولی دربار و پیرامون شاه و اطرافیان شاه پیشین، سهم‌خواه بودند.

پیوندهای بین‌المللی: امریکای نووارد، انگلستان پیشینه‌دار - منفعت‌دار، غارت B.P

پیوندهای بین‌المللی تا حدودی در این دوره، طور به طور شد. امریکا به جامعه ایران نورود بود و انگلستان پیشینه‌دارتر هم در دوره حاضر بود. شرکت بریتیش پترولیوم هم که غارت خود را ادامه می‌داد.

ستم اجتماعی-سیاسی: سعی بر بازتولید استبداد

ستم اجتماعی سیاسی دوره قابل مقایسه با دوران پیشین یا بیست ساله رضاشاه نبود اما دو سه بار دربار برای بازتولید استبداد پیشین خیز برداشت و بعد هم که رزم‌آرا آمد. یک موج [استبداد] ۱۳۲۷ بود که احزاب به خصوص حزب توده منحل شدند و یک موج هم رزم‌آرا بود که منجر به ترورش شد.

وضعیت اقتصادی: بحران مالی ابتدا تا نیمه دهه ۲۰، قحطی، بحران نان

وضعیت اقتصادی اینجا بسیار بحرانی بود. بحران مالی از ابتدای دهه ۲۰ تا سال ۱۳۲۵ را داشتیم که خزانه تهی بود و بودجه‌ها یک دوازدهم بسته می‌شد و عنوان شد که در ماه‌هایی کارمندان دولت به جای حقوق، آجر تحویل می‌گرفتند. قحطی را داشتیم. شکر و نان سیاه و بحران نان و... به خصوص نیمه اول دهه بیست.

ویژه رخداد: سقوط و فرار رضاخان، جنگ دوم، پدیده اقلیت کیفی مجلس

رخدادهای ویژه سقوط و فرار رضاخان، جنگ دوم و ورود متفقین به ایران و پدیدار شدن یک اقلیت کیفی ملی در مجلس بود. که این ویژه رخدادها روی دوره تأثیرگذار بود.

حساسیت ضد اجنبی: روی خوش به آمریکا، روی ترش به انگلستان

امریکایی‌ها تازه آمده بودند. جامعه ایران به آن‌ها روی خوش نشان داد. سابقه استعماری هم در جهان و در ایران نداشتند. مبشر صلح و آزادی بودند. اما به موازات روی خوش به امریکایی‌ها، روی ترش به انگلستان، در نتیجه عملکرد پر پیشینه‌اش وجود داشت.

حساسیت شرعی

حساسیت شرعی که منجر به تحریک در فاز جدید بشود، در این دوره دیده نشد.

ذهن تاریخی: ستم رضاخانی، صحنه‌آرایی انگلستان

ذهن تاریخی از ستم رضاخانی و صحنه‌آرایی انگلستان در آستانه سده نو در ایران، تار عنکبوت بسته بود.

بغض پیشینی: نظام ارباب-رعیتی، استبداد نفس‌گیر

بغض پیشینی هم در خصوص نظام ارباب-رعیتی پهلوی اول و استبداد نفس‌گیرش وجود داشت.

عناصر محرکه در ۳۹-۴۲

عناصر محرکه ۳۹-۴۲: باز هر دوره که جلوتر می‌آییم، عناصر متحول می‌شود و کیفیتش تغییر می‌کند.

موقعیت ملی: فضای سرکوب، سلطه امپریالیستی ایالات متحده، نظام هم‌پیوند-مستحیل، روزنه باز و تحرك نو

موقعیت ملی، فضای سرکوب است. سلطه امپریالیستی ایالات متحده است. نظام ایران نظام هم‌پیوند و مستحیل در اقتصاد سرمایه‌داری است. یک روزنه‌ای هم باز می‌شود که منجر به تحرك نو می‌گردد. احزاب ملی، باز هم پدیدار می‌شوند. نهضت آزادی شکل می‌گیرد. آن روزنه باز منجر به تحرك نو می‌شود.

بذرپاشی فکری: بقایای تفکر ملی-مصدقی، نواندیشی مذهبی رو به تعمیق، ادبیات مهاجم

شاهد بذرپاشی فکری در این دوره هستیم. بقایای تفکر ملی و تفکر ملی-مصدقی را داریم. نواندیشان مذهبی کماکان در خط تولیدند. بخشی از ادبیات ایدئولوژیک مهندس بازرگان در این دوره

است. در این دوره شاهد و ناظر بخشی از پرتو و نوآوری‌های دورانی آقای طالقانی هستیم. یک ادبیات مهاجم هم داریم که بعد از کودتا بیشتر توسط چپ‌ها در ایران باب شد.

آموزش و آگاهی بخشی: روشنگری‌های عام نیروها

در افشای شرایط ۳۲-۳۹، نیروها روشنگری‌های عام داشتند. کنسرسیوم افشا شده بود. مهندس حسینی یک [جزوه] نقد و افشگری ۳۲۰ صفحه‌ای روی قرارداد کنسرسیوم داشتند. نهضت مقاومت ملی فعال بود. آموزش و آگاهی بخشی به تناسب وجود داشت که بیشتر در حد افشگری و کارت توضیح بود تا در حد تئوریک.

فساد و رانت حاکمیتی: رانت نو، فسادنو، شاه و پیرامون، پستوهای هم‌پیوند

برخلاف دهه بیست که شاه کم‌تجربه یا بی‌تجربه بود، فساد و رانت حاکمیتی صاحب تجربه شده بود. خودش و پیرامونش هم رانت‌خوار بودند و هم فساد نویی در ایران آوردند.

پیوندهای بین‌المللی: پدرخواندگی آمریکا، منافع کنسرسیوم، واگذاری بازار، پدیداری کمپرادور

پستوهای هم‌پیوند با امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در ایران مثل خانواده‌های رشیدی‌ها، آموزگار، اعلم، امینی و باتمانقلیچ در ایران وجود داشت. پیوندهای بین‌المللی دگرگونه شده بود. امریکا در حد فاصل ۳۲ تا ۳۹ پدرخوانده شده بود. منافع کل اروپا و امریکا در کنسرسیوم تأمین شده بود. بازارهای جدید با جمعیت زیادتر از قبل واگذار شده بود و از منظر اقتصاد ایران که ربطی به اقتصاد جهانی هم داشت، برای اول بار پدیده کمپرادور یعنی جریان سرمایه‌داری زیر مجموعه سرمایه جهانی در ایران پدیدار شد و در دهه‌های بعد قوام گرفت.

ستم اجتماعی-سیاسی: انسداد حزبی-صنفي، سرکوب ملئون و تبعید مصدق، تصفیه خونین سازمان افسری، ستم روی زمین

ستم اجتماعی سیاسی در انسداد حزبی صنفی بعد از کودتا متجلی می‌شد. سرکوب ملی بود، تبعید مصدق، تصفیه خونین سازمان افسری و ستمی که روی زمین و اقتصاد فلاحی جریان داشت.

وضعیت اقتصادی: بحران اقتصادی، زنجیره ورشکستگی شرکت‌ها

وضعیت اقتصادی این دوره هم بحرانی است. بحران مالی دولت را در آخر دهه ۳۰ و ابتدای دهه ۴۰ داریم. ورشکستگی‌های زنجیره‌ای شرکت‌های تجاری و تولیدی تا سال ۴۱ هم ادامه داشت. سال ۳۹ تا ۴۱ [شاهد] یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های دوره‌ای اقتصاد ایران در عصر جدید هستیم.

ویژه‌رخداد: کودتا، کنسرسیوم، تاسیس ساواک

سه رخداد ویژه کودتا، کنسرسیوم و تأسیس ساواک است که رژیم شاه را به فاز امنیتی و پلیسی رهنمون کرد.

حساسیت ضد اجنبی: امریکای همه‌جا حاضر، کاپیتولاسیون

حساسیت ضد اجنبی این دوره برخلاف دوره‌های قبل که روی انگلستان بود، روی امریکایی‌ها آمد. [آمریکایی‌ها] شبکه تلویزیونی داشتند، در ارتش سرمستشاری داشتند، نشریه و انجمن داشتند. بساط

امریکایی‌ها در ایران گسترده‌تر از بساط انگلیسی‌ها شد. همه‌جا حاضر بودند و یک حساسیت ضد اجنبی هم روی قانون کاپیتولاسیون برای امریکایی‌ها بوجود آمد. حقوق شهروندی ویژه برای آن‌ها قابل بودند. یک امریکایی در ایران مرتکب هر خطایی می‌شد، در دادگاه‌های ایران نمی‌توانست محاکمه شود.

حساسیت شرعی: دستگیری و تبعید رهبری روحانی

حساسیت شرعی دوره در دستگیری و تبعید رهبری روحانی جنبش روحانیت یعنی آقای خمینی بود.

ذهن تاریخی: کودتا، هم‌پیوندی

در آستانه ۳۹-۴۲، ذهن تاریخی به کودتای ۳۲ و هم‌پیوندی شاه و امریکا فوکوس شده بود.

بغض پیشینی: سرکوب ۱۵ خرداد، نظام ارباب - رعیتی

بغض پیشینی هم وجود داشت که ناشی از نظام ارباب - رعیتی حد فاصل ۳۲ تا ۳۹ بود.

عناصر محرکه در ۵۰-۴۰

به دوران بعد می‌رسیم. دوران دوران نوینی است. نسل نو دوران را تحویل گرفته و آرام آرام نیروهای سنتی عقب رفتند یا خانه‌نشین شدند و یا زندان رفتند.

موقعیت ملی: سیطره امپریالیستی، شرایط پلیسی - نظامی، استحاله نظام در کمپ سرمایه‌داری، دوران سازمانی

در موقعیت ملی، سیطره امپریالیستی را داریم. شرایط پلیسی - نظامی مستقر است و نظام در کمپ سرمایه‌داری جهانی حل شده. دوران دیگر دوران سازمان‌ها و مبارزه مخفی است. مبارزه دیگر علنی و حزبی نیست.

بذریاشی فکری: فزونی گستره مارکسیسم، ادامه تعمیق نواندیشی دینی، پدیداری شریعتی، ادبیات سازمانی، ادبیات استعاره

بذریاشی فکری در این دوره الامشالله صورت می‌گیرد. گستره مارکسیسم از گذشته افزون‌تر می‌شود. مدار انتشارات فکر مارکسیستی در دهه چهل ایران خیلی بیشتر از گذشته است. نواندیشی دینی نه به شکوفایی دهه بیست و سی اما مسیر ترمیمش را ادامه می‌دهد. در نیمه دوم دهه چهل، معلم دورانی شریعتی پدیدار می‌شود [البته] در این دوره آموزش‌هایش کلاسیک است. ادبیات سازمانی آرام آرام آخر دهه چهل از دو سازمان نوت‌آسیس مجاهدین و فداییان و سازمان‌های کوچک جنب آن‌ها منتشر می‌شود. به اضافه ادبیات استعاره دوره که ادبیات بسیار غنی است و در انتهای دهه ۴۰ دیگر خود را فقط در ادبیات نوشتاری نشان نمی‌دهد بلکه در فیلم و سایر مجاری هنری هم می‌آید.

آموزش و آگاهی بخشی: افشاگری‌های خارج از کشوری، آغازگری شریعتی

آموزش و آگاهی بخشی وجود دارد. افشاگری‌های جدی کنفدراسیون خارج از کشور، نهضت آزادی و جبهه ملی خارج از کشور را داریم. اینجا پمپاژ اطلاعاتی از خارج از کشور با مضمون افشاگری،

خیلی جدی است. گفتیم که شریعتی در حوزه آگاهی‌بخشی، آغازگری کرد اما هنوز به بلوغ دهه پنجاه نرسیده است.

فساد و رانت حاکمیتی: رانت سازمان یافته، فساد رو به تعمیق شاه و پیرامون، سهم همه از نفت
فساد و رانت حاکمیتی برقرار است. رانت سازمان‌یافته‌تر از گذشته است. شاه و پیرامونش نسوجشان بیش از گذشته فاسد شده است. همه هم از نفت سهم دارند. هم کمپرادور سهم دارند هم بخش نظامی رژیم که شاخصش طوفانیان است. همه از نفت سهم دارند.

پیوندهای بین‌المللی: عامل منطقه‌ای امریکا، امریکای مهاددار، نفت جاری، بازار واگذار
پیوندهای بین‌المللی، در آخر دهه ۴۰ اینجا دیگر ایران عامل منطقه‌ای امریکا است. امریکا مهاددار مجموعه است. نفت جاری است. بازار هم کماکان واگذار شده است.

ستم اجتماعی-سیاسی: انسداد

اوضاع اجتماعی سیاسی کماکان اوضاع انسدادی سابق است.

وضعیت اقتصادی: تحکیم موقعیت نفت در اقتصاد، برنامه سوم ترمیمی، تعادل نسبی برنامه چهارمی، موج بلند مهاجرت، حاشیه‌نشینی

موقعیت نفت در بودجه و در کلیت اقتصاد تحکیم شده است. برنامه سوم ترمیم فسیل‌های رژیم عقب‌مانده شاه به خصوص در روستا است. برنامه [شامل] ادغام در جهان و بهبود نرم‌های بهداشتی و آموزشی در ایران بود. برنامه چهارم با خود یک تعادل نسبی آورد اما دو موج بلند مهاجرتی بعد از اصلاحات ارضی در ایران شاهد بودیم که منجر به حاشیه‌نشینی‌های گسترده شد.

ویژه رخداد: دو جشن، دو سازمان، سیاهکل

ویژه رخدادهای دهه چهل دو جشن است: جشن تاجگذاری ۴۶ و جشن ۲۵۰۰ ساله مهر پنجاه. دو سازمان متولد می‌شوند: فداییان و مجاهدین و نقطه عطف سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۴۹.

حساسیت ضد اجنبی: امریکایی‌های منتشر

حساسیت‌های ضد اجنبی اینجا منتشر است. امریکایی‌ها بیش از گذشته منتشرند. در بعضی شهرهای ایران مثل تهران، اصفهان بسیار گسترده‌اند و بخشی از محلات را به خود اختصاص داده‌اند.

حساسیت شرعی: تهاجم ویژه بر سنت

حساسیت‌های شرعی هم بروز و ظهور پیدا می‌کند. تهاجم ویژه بر سنت وجود دارد. فیلم‌های هجده سال به بالا، تأسیس سینماهای جدید، opening که در جامعه ایران صورت گرفت؛ کاخ جوانان، علنی‌تر شدن ورزش زنان و... این که جامعه ایران در این دوره حساسیت‌های شرعی به طور جدی در حوزه‌های مختلف غلیان پیدا می‌کند. حوزه‌هایی که غیر مذهبی هم هست. مثلاً یک مثال بخواهیم بزنیم.

در بازی‌های آسیایی ۱۹۶۶ بانکوک تایلند، هم تیم ملی والیبال زنان ایران رفته بود و هم والیبال مردان ایران. والیبال زنان ایران اولین بار بود که روی سکو رفت. فقط یک بار والیبال زنان ایران روی سکو آسیا رفت. همان سال ۱۳۴۵ یا ۱۹۶۶ که دیگر تکرار نشد. یکی از والیبالیست‌های تیم در سطح کاپیتانی، خانم مهری خرازی بود که خانواده‌اش خیلی مذهبی بودند. مجموعاً زنان ایران حدود شش بازی انجام دادند. خانم خرازی یکی دو بازی اول را به جای شلوار کوتاه، از شلوار گرمکن استفاده کرد. بعد متصدیان بازی‌ها به او اجازه ندادند که دیدار سوم را با شلوار بلند حاضر شود. ایشان هم چون خانواده‌اش مذهبی بود، حاضر نشد. رسیدند به دیدار نیمه نهایی که دیدار حساسی بود و به او فشار آوردند که باید بیایی. ایشان هم حاضر شد و در آن بازی و در بازی سوم و چهارمی هم که ایران سوم شد، شرکت کرد. شوهر خانم خرازی هم بسیار مشهور بود. حسن گُرد کاپیتان تیم ملی والیبال مردان و از افراد شاخص والیبال ایران بود. حسن گُرد بعد از بازی نیمه نهایی در ورزشگاه و جلوی جمعیت سیلی می‌زند به گوش خانم خرازی که چرا شلوارک پابت کردی؟ آن موقع از مناظر گوناگون که نگاه کنیم، جامعه ایران روی تهاجم ویژه به سنت حساسیت ویژه‌ای پیدا کرده بود. تهاجم خیلی عامدانه‌ای هم بود که حالا دهه پنجاه جدی‌تر شد.

ذهن تاریخی: سرکوب ۴۲، سیطره آمریکا

ذهن تاریخی ایران از سرکوب ۴۲ و سیطره آمریکا بعد از سرکوب ۴۲ ملکوک و مضروب بود.

بغض پیشینی: نظام ارباب-رعیتی نوین، تبعید آقای خمینی، کاپیتولاسیون

یک بغض پیشینی هم روی نظام ارباب رعیتی نوین، تبعید آقای خمینی و قرارداد کاپیتولاسیون وجود داشت.

عناصر محرکه در انقلاب ۵۷

موقعیت ملی: ادامه سیطره امپریالیستی، شرایط پلیسی نظامی امنیتی، امتداد حیات سازمانی، به‌سوی حرکت اجتماعی

موقعیت ملی، ادامه سیطره امپریالیستی است، شرایط ایران بیش از گذشته بعد از سیاهکل و در آستانه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تهاجم اول به سازمان در شهریور ۴۱، پلیسی-نظامی-امنیتی می‌شود. حیات سازمانی در نیمه دهه پنجاه ادامه دارد. در این دوره شاهد حزبی نیستیم. در آستانه انقلاب احزاب پدیدار می‌شوند. جامعه ایران آرام آرام از نیمه دهه پنجاه به سمت یک حرکت اجتماعی می‌رود.

بذرپاشی فکری: تراوشات و رسوب حسینیه‌ای، نشر ادبیات سازمانی، فزونی گستره مارکسیسم، ادبیات پشت جبهه

بذرپاشی فکری دوره ادامه دهه چهل است. تراوشات و رسوب حسینیه‌ای را داریم که خیلی جدی است. ادبیات سازمانی که یک دوره‌ای مخفی بوده است، منتشر می‌شود: [جزوه] مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک، ادبیات کتاب‌های اربعه یا چهارگانه مجاهدین، ادبیات سازمانی بقیه گروه‌ها مثل ستاره صبح، جنگل و سیاهکل و... گستره ادبیات مارکسیسم در این دوره جدی‌تر از گذشته

است. یک ادبیات پشت جبهه هم داریم که در هیئت فیلم و پی‌اس (نمایشنامه) و داستان، رمان و شعر پشت جبهه مبارزه مسلحانه دهه پنجاه آمد.

آموزش و آگاهی بخشی: آموزه‌های حسینی‌ای، آموزه‌های استراتژیک، روش و منش

آموزش و آگاهی‌بخشی به طور جدی در حسینیه صورت گرفت. آموزه‌های حسینی‌ای، آموزه‌های استراتژیک نسل جنبش مسلحانه و بخشی از آموزش‌های دیگر پای تابلوی کلاس نبود، پای تابلوی دوران بود و در روش و منش بنیانگذاران به ویژه مرحوم حنیف نژاد آمد.

فساد و رانت حاکمیتی: رانت پیچیده‌تر، فساد گسترده‌تر

فساد و رانت حاکمیتی پیچیده‌تر و گسترده‌تر از قبل شد.

پیوندهای بین‌المللی: کارپذیری منطقه‌ای، جریان جدی‌تر نفت، بازارها

در سال ۵۱، ایران به اصطلاح پاسدار منطقه شد. کارپذیری منطقه‌ای را شاهدش بودیم. جریان نفت بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۵۲ جدی‌تر از قبل شد. بازارها هم بیش از گذشته واگذار شدند.

ستم اجتماعی-سیاسی: انسداد کامل مجاری، سرکوب نو، زندان‌ها

ستم اجتماعی و سیاسی دوره در انسداد کامل مجاری صنفی و حزبی تجلی پیدا می‌کرد. از سال ۴۹ به بعد سرکوب نو شد و مسئله زندان‌ها و تعفن شکنجه و...

وضعیت اقتصادی: جشن نفت، برنامه تهوع، بحران‌های سلسله‌ای

ابتدای دوره (سال ۵۲) با جشن نفت آغاز شد و به برنامه تجدیدنظر شده پنجم منتهی شد که تهوع اقتصادی را برای ایران به بار آورد. قبلاً یکی دو جلسه روی آن متمرکز شدیم. آن برنامه تهوع یا بالا آوردن اقتصاد ایران، منجر به بحران‌های سلسله‌ای شد که خودش را در مهاجرت‌های جدی از روستا به شهر، روستاهای کم‌سکنه و بی‌سکنه، بحران مسکن، گرانی مسکن، آب و برق [نشان می‌داد]. آب و برق در ۵۶ به طور جدی قطع می‌شد و تورم در این سال به ۲۵ درصد رسید.

ویژه رخداد: سرکوب ۵۰، پاسدار منطقه، شوک نفتی ۵۲، برنامه تجدیدنظر شده پنجم، ضربه ۵۴، حزب رستاخیز، حقوق بشر کارتر

ویژه رخدادها در این دوره خیلی زیاد بود. سرکوب سال ۵۰، پاسدار منطقه شدن رژیم شاه در سال ۵۱، شوک نفتی ۵۲، جنگ اعراب و اسرائیل که همین زمان بود، برنامه تجدیدنظر شده پنجم، ضربه ۵۴، تأسیس حزب رستاخیز و حقوق بشر کارتر. همه این ویژه رخدادها در بروز و ظهور نقطه عطف انقلاب ۵۷، تأثیرهای متناسب خودشان را بر جای گذاشتند.

حساسیت ضد اجنبی: امریکایی‌های منتشرتر

حساسیت ضد اجنبی روی منتشرتر شدن امریکایی‌ها در ایران، سازمان پیدا می‌کرد.

حساسیت شرعی: زیست آمریکایی، آزادباش‌ها، جشن هنر، شراب شب عاشورا

نوع زیست آمریکایی‌ها در ایران که قبلاً صحبتش شد. در همین منطقه پاسداران، تجریش و فرمانیه و... با زیست آمریکایی opening به طور جدی گسترش پیدا کرد. آزادباش‌ها در جامعه ایران [دیده شد]. جشن هنر شیراز که قبلاً صحبتش شد و شراب نوشی شب عاشورا در دی ماه ۵۶ که کارتر به ایران سفر کرد. تلویزیون برای اول بار شراب را سر میز نشاند و حساسیت‌ها را دامن زد.

ذهن تاریخی: سرکوب ۵۰، شکنجه- اعدام‌ها، وابستگی

ذهن تاریخی از سرکوب سال‌های پنجاه- شکنجه و اعدام‌ها و وابستگی ویژه- شکل بسته و تاول زده بود.

بغض پیشینی: ادامه ارباب- رعیتی

بغض پیشینی هم ادامه همان نظام ارباب- رعیتی نوین بود.

عناصر محرکه در اصلاحات

به دوره اخیر که در دسترس تر است می‌رسیم که دهه شصت و هفتاد بعد از انقلاب بود.

موقعیت ملی: انقلاب، استقلال، شرایط خود ویژه ۶۰-۷۰، جنگ، درگیری

موقعیت ملی، انقلاب شد. مرور با هم کردیم. نظام مستقل شد، این انقلاب استقلال با خودش آورد و شرایط خود ویژه سال‌های ۶۰ تا ۷۵ را داریم. جنگ و درگیری‌های بعد از خرداد ۶۰.

بذرپاشی فکری: بقایای اندیشه شریعتی، پرتو کوتاه، موج کوتاه مطهری، موج بلند سروش، دیدگاه اقتصاد سیاسی، نیمه نهضت ترجمه، سر ریزهای پست مدرن

بذرپاشی‌های فکری این دوره کمی متفاوت با ادوار پیشین بود. بقایای اندیشه شریعتی را داریم. بذرپاشی‌های فکری گروه‌ها، چه چپ و چه مذهبی چپ در حد فاصل ۵۷ تا ۶۰ هست. پرتویی از قرآن آقای طالقانی که موجش کوتاه بود و آمد وصل شد به [برنامه] قرآن در صحنه که از تلویزیون پخش می‌شد و چند نماز جمعه‌ای که ایشان برگزار کرد، پرتو افشانی‌هایش کوتاه بود. یک موج کوتاه اندیشه‌های مطهری را داشتیم که بیشتر دولتی بود. خود ایشان تا اردیبهشت ۵۸ بیشتر زندگی نکرد و ترور شد. اما رسالت جمهوری اسلامی این بود که چون خالی از ایدئولوگ بود، ایدئولوگ دوره‌اش را تا دوره‌ای ایدئولوگ غایب کرد. در این دوران به طور بسیار بسیار افراطی شروع کردند به انتشار فله‌ای کتاب‌های مرحوم مطهری که اتفاقاً به اندیشه ایشان ضربه زد. تلویزیون آن سال شصت یک برنامه‌ای را نشان می‌داد که گروه جهاد سازندگی تهیه کرده بود و وضعیت روستاهای سیستان و بلوچستان را نشان می‌داد. یک روستا بود که فکر می‌کنم در زابل بود. نشان می‌داد برای آن که کار فرهنگی بکنند در روستاهای زابل که فقر مفرط بود و گاو و چهارپا با روستایی یک جا زندگی می‌کردند کتاب‌های مرحوم مطهری و روش رئالیسم علامه طباطبایی را برده بودند. بعد آن وقت نشان می‌داد که آن گاو علوفه

نداشت بخورد. روستایی این کتاب‌های مرحوم مطهری و روش رئالیسم علامه را ریخته بود جلوی گاو و داشت می‌خورد. به حد افراط همه کتابخانه‌های مدارس و دانشگاه‌ها سرتاسر همه قفسه‌ها از کتاب‌های مطهری بود. موج کوتاه مطهری و بعد دکتر سروش آمد و تبدیل به ایدئولوگ جمهوری اسلامی شد که موج بلندی بود. این موج بلند درون حاکمیتی از همان ۵۹-۶۰ شروع شد تا حدوداً ۶۷. بعد از این یک دوره دیگر هم هست که جلوتر اشاره می‌کنیم. یک دیدگاه به اصطلاح بیرون از حاکمیت هم آمد که به سهم خودش بذریابی فکری کرد. دیدگاه اقتصادی-سیاسی آقای مهندس سبحانی بود که در ایران فرداهای به اصطلاح جزوه‌ای-سه چهار جزوه تولید شد- و در یک مقاله امپریالیسم که در فصل نامه توسعه در نقد جریان تعدیل هاشمی رفسنجانی منتشر شد [آمد] و بعد هم مجله ایران فردا که دیدگاه اقتصادی-سیاسی با مضمون توسعه درون‌گرا از آقای مهندس را منتشر کردند. از سال ۷۰ به بعد یک نیمه نهضت ترجمه، چپ‌ها و لاییک‌ها راه انداختند و سرریز انگاره‌های پست مدرن هم به ایران به خصوص از سال‌های ۶۸ به بعد آمد.

آموزش و آگاهی بخشی: آموزش رسمی، جنب آموزش رسمی، آموزش آزاد

در این دوره آموزش، آموزش رسمی بود. یعنی دو تا شبکه تلویزیونی بود و احزاب هم تعطیل بودند. بخشی از آموزش شبکه‌های تلویزیونی دست فلسفی بود و بخشی دست قرائتی بود که تا هنوز هم ادامه دارد و روحانیون مختلف هم از این کادر استفاده می‌کردند. یک آموزش رسمی هم در جنب این آموزش رسمی به وجود آمد که دکتر سروش از سال ۶۷ به بعد راه انداخت. [آن زمان] هنوز هم پز درون حاکمیت داشت اما آموزه‌هایش آرام آرام از آموزه‌های حاکمیت فاصله گرفت. یک آموزش آزاد توسط نیروهای بیرون از حاکمیت هم بود که اشاره شد. بخشی از ملی-مذهبی‌ها که ایران فردا ارگانشان بود، آموزه‌های تاریخی استراتژیک آقای میرسلیم، خاطرات و بازگو کردن جریان شکل‌گیری مجاهدین و بعد هم آموزش‌های لاییک‌ها و چپ‌ها که از دل نشریاتی مثل گفت و گو، دنیای سخن و آدینه برمی‌تراوید.

فساد و رانت حاکمیتی: فضای انقلاب، فضای جنگ، نو طبقه‌ها، سازمان رانت

دهه اول انقلاب که جنگ هم بود خیلی امکان برقراری رانت سازمان یافته نبود. اما از دل جنگ یک طبقه درآمد. از نیمه جنگ ایران و عراق تا سال ۷۵، جمهوری اسلامی دو طبقه از خودش بیرون داد؛ یک طبقه نو کسبه‌ها و یک طبقه بقیه سفیدهای جدید. پیرامون هاشمی و خانواده‌اش هم رانت سازمان یافت. قبلاً هم در دولت موسوی، رانت آرام آرام می‌رفت که سازمان یافته شود. مثلاً جوراب استارلایت را دولت موسوی برای این که منبع مالی پیدا کند به همین آقای هادی غفاری داد که بنیادی داشت به اسم بنیاد الهادی یا بخشی از ماسه‌های سواحل شمال را داده بودند به یکی از جریان‌های آن زمان پیرامون دولت یا کارخانه‌هایی بود که مدام دست به دست می‌شد. کارخانه‌هایی که سرپا بودند آن موقع مثل کارخانه آلبرو در سه سال یک دفعه به کمیته امداد و یک دفعه به کمیته ۱۵ خرداد داده شد. ما کارمان پژوهش صنعت بود، هر یک سالی که آنجا می‌رفتیم، می‌دیدیم مدام دست به دست می‌شود

و در هر دوره‌ای یک بنیادی، نحله‌ای، یک کُپه‌ای و باندی از آن سود می‌برد و بعد به دست تیم بعدی می‌داد. رانت از نیمه جنگ و نیمه دهه ۶۰ آرام آرام رفت که سازمان یافته شود.

پیوندهای بین‌المللی: تقابل، ایزولگی، نفت - کالا، تعدیل

پیوندهای بین‌المللی با دوران قبل تفاوت پیدا کرد. اگر قبلاً استحاله و وابستگی و... بود در این دوره تقابل و ایزولگی بود. اما رابطه نفت-کالا ادامه داشت. از اول دولت هاشمی هم پیوند بین‌المللی در کادر اجرای برنامه تعدیل ساختار اقتصادی شایع شد.

ستم اجتماعی-سیاسی: انسداد دهه ۶۰، ایدئولوژی و استراتژی خودی-غیر خودی، مهار صنوف، غارت تجاری

ستم اجتماعی-سیاسی دوره در انسداد دهه شصت متجلی بود. قبلاً اشاره شد، خودی-غیر خودی که در این دوره به وجود آمد، هم ایدئولوژی بود و هم استراتژی. صنوف مهار شدند و غارت جامعه ایران در اینجا نه توسط کمپرادور گذشته، بلکه توسط باندهای تجاری درون قدرت شکل می‌گرفت. شرایط ویژه‌ای بود.

وضعیت اقتصادی: اقتصاد جنگی - معیشتی، چند موج تورم، بیکاری، مهاجرت - حاشیه نشینی

وضعیت اقتصادی یک دوره هشت ساله اش جنگی-معیشتی بود. در همین اقتصاد چند موج تورم داشتیم و بیرون از اقتصاد، بی‌کاری، مهاجرت و حاشیه‌نشینی [بود].

ویژه رخداد: انقلاب، جنگ، درگیری، پایان جنگ، فوت رهبری، تغییر دولت

ویژه رخدادها انقلاب، جنگ، درگیری‌های سال شصت، پایان جنگ، فوت آقای خمینی و تغییر دولت بود.

حساسیت ضد اجنبی

[رابطه‌ای] با اجنبی وجود نداشت که حساسیت به وجود بیاید.

حساسیت شرعی

حساسیت شرعی هم دیگر از آن طرف خیلی غلیان پیدا کرد. روی ریش، کراوات، زن، حجاب و... دیگر از آن طرف قطار راه افتاد.

ذهن تاریخی: دهه ۶۰ و رخدادها

ذهن تاریخی قبل از اصلاحات زخم بود؛ دهه ۶۰، شرایط زندان‌ها، اتفاقی که سال ۶۷ در اعدام چهار هزار و خورده‌ای در چند روز در زندان تهران، اوین و شهرستان‌ها تجلی پیدا کرد و سایر رخدادها دهه ۶۰.

بغض پیشینی: شرایط ۷۵-۶۰، گزینش‌ها، تصفیه‌ها، قطع رابطه فعال با جهان، بغض‌های بزنگاهی

بغض پیشینی هم روی شرایط ویژه ۶۰ تا ۷۵ وجود داشت. گزینش‌ها، امور پرورشی‌ها، تصویرها و قطع رابطه فعال با جهان. قبلاً هم صحبت شد که بغض‌ها در چند مرحله در نظام شهری

تهران - در امجدیه ۶۳، ۶۵ و ۶۷ - خودش را نشان داد و در شورش‌های شهری مثل قزوین و زنجان و... این‌ها عناصر محرکه‌ای بود که منجر به بروز و ظهور پدیده جنبش موسوم به اصلاحات در سال‌های ۷۵، ۷۶ ایران شد.

جمع‌بندی زمینه‌های بروز حرکت در هشت فراز

موقعیت ملی خطیر	✓
بذر پاشی‌های به تناسب	✓
آموزش‌های موسمی	✓
فساد جاری - رانت باقی و رو به پیچیدگی	✓
همبستگی‌های بین‌المللی	✓
ستم برقرار	✓
بحران اقتصادی	✓
ویژه رخدادهای موثر	✓
حساسیت‌های پایدار ضد بیگانه	✓
تلنگرهای شرعی	✓
ذهن زخم‌دار	✓
بخض برقرار	✓

اگر این هشت فراز تابلوی بزرگی بود که همه را می‌توانستیم نخ‌کوب کنیم و به هم بدوزیم [این تصویر به دست می‌آمد که] قبل از بروز هر یک از این هشت فراز، شرایط ملی ما شرایط خطیری بوده است. این خیلی مهم است. جنبش از شرایط آرام در نیامده است، از شرایط خطیر جنبش و انقلاب و حرکت در آمده است. بذرپاشی همیشه بوده؛ کم یا زیاد و به تناسب. یک وقت بذرپاشی در آستان مشروطه و خیلی گسترده است. یک‌بار بذرپاشی دهه بیست است که خیلی کیفی است. یکی هم بذرپاشی دهه چهل است که مثلاً شاید کیفی‌تر از دوران‌های قبل است. اما یک دوره‌هایی هم بذرپاشی‌ها کوچک و کوتاه است. یک دوره‌ای به اصطلاح بذر حضور اصلاح شده پاشیده می‌شود؛ مثل حضور اصلاح‌شده فکر ملی دکتر مصدق در دهه بیست یا حضور اصلاح‌شده دهه چهل و پنجاه. بخشی از بذرپاشی‌ها هم اصلاح شده نیست. آموزش‌ها بعضی دوره‌ها کیفی و بعضی دوره‌ها کوتاه است. ولی آموزش‌ها همیشه به طور موسمی و به طور نسبی وجود داشتند.

فساد هم که همیشه در ایران، حالا اول یک باریکه‌ای بوده است، بعد یک نه‌ری می‌شود، دوران‌هایی مثل دهه پنجاه یک دریایی می‌شود و... جریان فساد و تعفن ناشی از آن همیشه وجود داشته و رو به پیچیدگی هم رفته است. الان که در ایران هستیم آنقدر پیچیده شده که رانت دارد به حوزه نظامی

سر می‌کشد. همبستگی‌های بین‌المللی غیر از دوران بعد از انقلاب، به طور جدی وجود داشته است و خودش یکی از عوامل جدی محرک [فساد] بوده است. ستم همیشه برقرار بوده است و این ستم به باربری شرایط عینی کمک جدی می‌کرده است. نکته مهم این است که تقریباً ماقبل هر هشت فراز، ما بحران اقتصادی داریم که خودش را یا در گرانی و تورم یا در بیکاری یا در مهاجرت و حاشیه‌نشینی و... نشان می‌دهد. ویژه رخداد اقتصادی داشتیم که بخشی از آن بین‌المللی بوده است مثل انقلاب شوروی و فرم‌کنندگی اول دههٔ چهل و مثل حقوق بشر کارتر و... بخشی هم داخلی بوده است مثل ملی شدن نفت، جنبش مسلحانه و... ویژه رخدادها در حد خودشان به بروز و ظهور سرفصل‌ها و فرازها کمک مؤثری کردند. حساسیت ضد بیگانه هم پایدار بوده، البته منهای سی سال گذشته که [برخورد با بیگانه] امکان و وجودی نداشته است. تلنگرهای شرعی که منجر به ایجاد حساسیت‌ها و بغض‌های متشرعان در جامعهٔ ایران می‌شده، همیشه قبل از ۵۷ وجود داشته است. ذهن جامعهٔ ایران هم همیشه زخم‌دار بوده است. این ذهن زخم‌دار و بغض‌برقرار کمک‌های مؤثری بودند بر این که روندها شکل بگیرند و روندهای شکل‌گرفته منجر به نهضت یا جنبش یا انقلاب یا حرکت‌هایی از این نوع بشوند.

نشست شصت و هشتم : جمع‌بندی‌های کلان

آهنگ، مطالبات و شعارهای فرازا

سه شنبه بیست و ششم شهریورماه ۱۳۸۷

نشست شصت و هشتم: جمع‌بندی‌های کلان (۴)

آهنگ، مطالبات و شعارهای فرازاها

[در هر یک از فرازاها] فضای بین‌المللی را در حد امکان توصیف می‌کردیم. به شرایط داخلی، با چهار برش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌آمدیم. زمینه‌های بروز حرکت را مرور می‌کردیم. فراز را روایت می‌کردیم. می‌رسیدیم به مطالبات و شعارها و نهایتاً مجموعه دست‌اندرکاران حرکت، رهبری، نیروی آغازگر و نیروهای دست‌اندرکار و مردم. سازماندهی، استراتژی، مشی، ایدیولوژی، بُردهای اجتماعی و جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی، دست‌آوردها و ناکامی‌ها را بررسی می‌کردیم و نهایتاً جمع‌بندی با اسلوبی که توافق کرده بودیم و آموزش‌های فراز. در سه جلسه گذشته، رابطه هشت فراز با فضای بین‌المللی، شرایط داخلی و زمینه‌های بروز حرکت را از سر گذراندیم. امروز روی مطالبات و شعارها می‌آییم.

✓ آهنگ فرازاها

✓ مطالبات فرازاها

✓ شعارهای فرازاها

فرازاها آهنگی دارند. به مفهوم آهنگ حرکت‌شان، سرعتشان، تندی و کندی‌شان، مطالباتی دارند و شعارهایی.

فراز	طول مدت	تعداد رخدادها	متوسط زمانی هر رخداد
تباکو	کمتر از يك سال	۹ رخداد	۱/۲
مشروطه	۶ سال	۲۰ رخداد	۳/۷
جنگل	۷ سال	۱۷ رخداد	۴/۷
نهضت ملی	۹ سال	۲۶ رخداد	۴/۱
۳۹-۴۲	۴ سال	۳۲ رخداد	۱/۵
۴۰-۵۰	۱۲ سال	۳۰ رخداد	۴/۶
انقلاب	۲۰ سال	۶۰ رخداد	۰/۳
اصلاحات	۸ سال	۳۰ رخداد	۳/۲

آهنگ فرازاها

آهنگ فرازاها را تا حد امکان ریاضی کردیم. البته طبیعتاً یک ضریب خطایی دارند. با یک انعطاف و پذیرش ضریب خطا آمدیم شاخص برایشان تعیین کردیم و بارم دادیم. نتابکو مدت زمانی کمتر از یک سال بود، مشروطه از تند آهنگ حوادث چهل ماه قبل از خودش تا بعد از استبداد صغیر، شش سال، جنگل از زمانی که میرزا تصمیم به عمل می‌گیرد و مشاوره‌اش را آغاز می‌کند و با دیوسالار هماهنگ می‌کنند که برای آغاز حرکت بروند تا زمان شهادتش هفت سال طول می‌کشد. نهضت ملی اگر مبدأش را آغاز بحث نفت از مجلس چهارم یعنی سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۲ بگیریم، نه سال می‌شود. ۳۹-۴۲ یک دوره چهارساله می‌شود. ۴۰-۵۰ اگر از رسیدن بنیان‌گذاران به جمع‌بندی در سال ۴۳ و بنیان‌گذاری مجاهدین سال ۴۴ نقطه چین بزینم و بیابیم به تمام شدن فاز مسلحانه در سال ۵۵، دوازده سال به طول می‌انجامد. انقلاب از حدوداً رحلت شریعتی تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ زمانی حدود بیست ماه را به خودش اختصاص می‌دهد و اصلاحات هم اگر از دوم خرداد نقطه عطف آغازین را تلقی کنیم، دوم خرداد ۷۶ تا انتخابات ۸۴ حدوداً ۸ سال را به خود اختصاص می‌دهد.

نتابکو ۹ سرفصل یا واقعه کلیدی در کمتر از یکسال داشت که قبلاً مرور کرده بودیم. الان تندخوانی می‌کنیم چون دیگر نمی‌خواهیم در آن درنگ کنیم. قراردادی بسته می‌شود، نسبت به قرارداد اعتراضی صورت می‌گیرد، اعتراض اولیه، مواجهه نیروها با حاکمیت و انتشار حکم معروف میرزا را داریم. قرارداد وجه داخلش لغو می‌شود. بعد از لغو وجه داخلی قرارداد، شایعه حکم جهاد را داریم. مرحله بعد یا نقطه عطف هشتم لغو تمامیت امتیاز است و در نهایت خسارت و تمام شدن مسئله. در مشروطه هفده نقطه عطف داشتیم که از چهل ماه قبل از صدور فرمان مشروط آغاز شد و به خود مشروطه و به فرمان رسید. هفده سرفصل و بعد از آن هم رخدادهای کلیدی داشتیم تا استبداد صغیر، حدوداً بیست رخداد هست که در طول شش سال صورت می‌گیرد. در جنبش جنگل از آغاز میرزا و سامان دادن سرپناه تا چهار نبردی که قبلاً مرور کردیم. هفده رخداد در طول هفت سال [داریم]: ریزش جنگل، بازیافتش، شکست منجیل، بازخیز جنگل بعد از شکست منجیل، تشکیل حکومت گیلان، کودتا علیه میرزا، آشتی و توافق بعد از کودتا، تشکیل حکومت شورایی، شکافی که بین سران جنگل افتاد، رخ به رخ آخر نظامی و نهایتاً شهادت میرزا. نهضت ملی هم خدمتان عنوان شد از زمانی که در سال ۱۳۲۴ بحث نفت در مجلس چهاردهم مطرح و تئوری موازنه منفی دکتر مصدق ارائه می‌شود تا زمان کودتا، یک چیزی حدود نه سال- با ۲۶ رخداد- طول می‌کشد. ۳۹-۴۲ از زمان روی کار آمدن کندی و بعد تشکیل جبهه ملی دوم این زنجیره را با هم مرور کردیم. تا می‌رسیم به دستگیری دوم و تبعید آقای خمینی بعد از سخنرانی معروف علیه کاپیتولاسیون، سی و دو رخداد در چهارسال را در برمی‌گیرد. از سال ۴۳ که جمع‌بندی اولیه بنیان‌گذاری سازمان مجاهدین صورت گرفت، اول مجاهدین تشکیل می‌شود، بعد فداییان و جاما، عمل مؤتلفه علیه حسن علی منصور... تا سال ۵۵ می‌آییم که خانه مرکزی فدایی‌ها که حمید اشرف هم در آن بوده، لو می‌رود و بعد از درگیری حمید اشرف هم با هستی وداع می‌کند. حدود سی رخداد کیفی است که شامل دادگاه‌ها و اعدام‌ها و حسینی‌ه و بسته شدن حسینی‌ه و سیری که با هم مرور کردیم. ۴۰-۵۰ اعم از جنبش مسلحانه و حرکت شریعتی در دانشگاه و حسینی‌ه، سی رخداد کلیدی را در خود جای می‌دهد. اما بیشترین رخداد و

بیشترین انباشت اتفاق را در ۲۰ ماهه خرداد ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷ داریم. که شصت رخداد است و این شصت رخداد هم خدمتتان قبلاً سه برگ یا چهار برگ رخدادهای سرفصل انقلاب داده شده بود. اصلاحات هم باز از دوم خرداد تا بعد تشکیل دولت خاتمی و بعد به ترتیب قتل‌ها و ترور و خون و خرم‌آباد و عراق و دستگیری‌ها و تعطیلی مطبوعات و... تا انتخابات ۸۴ که احمدی‌نژاد از صندوق بیرون آمد، سی رخداد اتفاق افتاد.

اگر این‌ها را زمان را به ماه تبدیل کنیم بر رخداد تقسیم کنیم، متوسط زمانی هر رخداد در می‌آید. یعنی در حرکت تنباکو ما در مدت ابتدا تا انتهای تنباکو، متوسط در هر ماه دو رخداد داریم. در مشروطه بطی‌تر می‌شود هر ۳/۶ ماه یک رخداد است. در جنگل تائی جدی‌تر می‌شود. هر هفت ماه و چهار دهم ماه ما یک اتفاق داریم. در نهضت ملی به ۱/۴ می‌رسد. در ۳۹-۴۲، ۵/۱ و به ترتیب می‌رسد به ۲/۳.

تحلیل آهنگ فرازاها

تنباکو: بس تند آهنگ، شبه انفجاری، زود خاموش

اگر بخواهیم عدد و رقم‌ها را تحلیل کنیم، آهنگ فرازاها به این ترتیب قابل تحلیل هست: تنباکو بسیار تندآهنگ است. یعنی در هشت نه ماه شروع می‌شود و به اتمام می‌رسد. حرکت شبه انفجاری است و زود هم خاموش می‌شود پس تند آهنگ، پر رخداد و شبه انفجاری است و زود خاموش می‌شود.

مشروطه: تند آهنگ نسبی، نیمه انفجاری، استحال - سرکوب با فاصله

مشروطه به طور نسبی تندآهنگ است. از تنباکو کندتر است اما در ذات خود آهنگ نسبتاً تندی دارد. نیمه انفجاری است یعنی از ابتدا تا انتهایش چیزی در حدود شش هفت سال طول می‌کشد. پایانش بر خلاف تنباکو که شعله مشتعل شده با آب‌پاش پرداخت خسارت زود خاموش می‌شود، ولی مشروطه مدتی سیر استحاله را طی می‌کند و با فاصله سرکوب می‌شود. یعنی رضاخان با یک فاصله‌ای حدوداً ۱۵ ساله بعد از فرمان مشروطه سرکوب را سازمان می‌دهد. تندآهنگ، نسبی و نیمه انفجاری است. دفعتاً صورت نمی‌گیرد. زمینه‌هایی دارد و ابتدا خود دچار استحال و استهلاک می‌شود و سپس تسمه آن را رضاشاه سرکوب می‌کند.

جنگل: متوسط آهنگ، غیر انفجاری، استهلاک - سرکوب

جنگل آهنگ متوسطی دارد و با تائی پیش می‌رود. هفت سال طول می‌کشد و غیرانفجاری و آرام آرام است. مرحله اول ساماندهی است، بعد جنگ‌های چهارگانه صورت می‌گیرد، بعد بقا و قوام جنبش و بعد هم شکست منجیل است. این سیری است که قبلاً مرور کردیم و امروز هم تلنگر زدیم..

نهضت ملی: متوسط آهنگ، غیر انفجاری، سرکوب

نهضت ملی هم دوره‌اش ۹ ساله، متوسط آهنگ و غیرانفجاری است و در سال ۳۲ با سرکوب مواجه می‌شود.

۳۹-۴۲: بس تند آهنگ، انفجاری، سرکوب

۳۹-۴۲ خیلی تندآهنگ و انفجاری است و با سرکوب پایان پیدا می‌کند.

۴۰-۵۰: متوسط آهنگ، غیر انفجاری، فروکش - سرکوب

۴۰-۵۰ متوسط آهنگ است یعنی ۳۰ رخداد بین ۱۲ سال توزیع و تقسیم می‌شود. یعنی با این که فاز، فاز جنبش مسلحانه است و به نظر می‌رسد باید انفجاری باشد اینطور نیست. حرکت‌های اولیه مثل ترور منصور، به دامن کوه زدن جریان حزب ملل و... تندآهنگ است. ولی میانگین جنبش مسلحانه و حرکت دانشگاه و حسینیه، آهنگ متوسطی دارد. بعد خودش با ضربه ۵۴ فروکش می‌کند و نهایتاً سال ۵۵ سرکوب می‌شود.

انقلاب: بس تند آهنگ، کامل انفجاری، تند استحاله

انقلاب بسیار تندآهنگ است. در بیست ماه اتفاقات بسیار بسیار پرتعدادی رخ می‌دهد. کاملاً انفجاری است. یعنی نه رژیم شاه فکر می‌کرده سال ۵۶ و حتی تا نیمه ۵۷ تصور این را داشت که تا آخر سال سقوط می‌کند و نه جریان انقلاب این باور را داشت که رژیم شاه به این سرعت از هستی ساقط می‌شود. به نسبتی که تندآهنگ و انفجاری است، به همان نسبت هم تنداستحاله است یعنی از همان سال‌های ۶۱، استحاله‌اش شروع می‌شود و تبدیل به یک نظام می‌شود و خصلت انقلابی خود را تقریباً تند از دست می‌دهد.

اصلاحات: تند آهنگ نسبی، نیمه انفجاری، استهلاک - تهاجم - فروکش

اصلاحات به طور نسبی تندآهنگ است، مثل مشروطه نیمه‌انفجاری است. منتها بعد از سال ۸۰ که ناکارایی دولت و ترور و دستگیری‌ها و کوی و تعطیلی مطبوعات و... از درون مستهلک می‌شود، از بیرون هم تحت تهاجم است و دچار فروکش می‌شود.

پس حرکت‌ها اگر بخواهیم با دو مدل قرار گرفتن ماهواره در مدار زمین مقایسه کنیم، بخشی‌شان شبیه آرن فرانسی انفجاری هستند و بخشی‌شان هم شبیه تکنولوژی استقرار ماهواره امریکایی‌ها مرحله‌ای و آرام هستند. معمولاً اگر میانگین بخواهیم بگیریم، شبه انفجاری‌اند و عموماً هم با سرکوب مواجه شده‌اند اگر بخواهیم از دل‌شان میانگینی در بیاوریم.

مطالبات فرازاها

تباکو: لغو قرارداد (حفظ حریم شرع، سمت استقلال)

مطالبه اصلی تباکو لغو قرارداد است. مطالبات جانبی هم دارد، که حریم شرع حفظ و رعایت شود، مورد صیانت قرار بگیرد و سمت کشور هم سمت استقلال باشد. این‌ها خواسته‌های فرعی‌اند.

مشروطه: نفی مطلقیت - مشروط شدن قدرت (هم نفسی با جهان، امنیت، قانون، عدالت)

مشروطه سرگُل مطالبات تاریخی ایران است. نفی مطلقیت و مشروط شدن حاکمیت یا قدرت. در دل همین، هم نفس شدن با جهان و با کاروان مشروطیت - جمهوری‌یتی که در جهان به راه افتاده بود [قرار داشت]. تا حدودی با جهان همراه و هم‌نفس شدیم و همراه با کاروان امنیت، قانون و عدالت.

جنگل: استقلال- امنیت- عدالت / الغای سلطنت- بنای جمهوریت- سوسیالیسم

مطالبات جنگل در دو فاز- یکی فاز ماقبل تشکیل حکومت و یکی فاز مابعد تشکیل حکومت در دوران اتحاد اسلام که دوران آغازین جنبش جنگل حول میرزا کوچک خان است- استقلال و خروج بیگانه است، امنیت برای همه ایران و عدالت برای همه مردم. اما فاز دوم که به خصوص حکومت شورایی یا شوروی را تشکیل می‌دهند، آنجا دیگر مطالبات رادیکال است. سلطنت ملغی شود، جمهوریت در ایران با مدل گیلان بناگذاری شود و سوسیالیسم. یعنی الغای سلطنت برای جمهوریت و سوسیالیسم، جای خود را به استقلال، امنیت و عدالت می‌دهد.

نهیضت ملی: ملی شدن سراسری صنعت نفت- آزادی انتخابات (منافع ملی، حیات آزاد، توسعه- ترقی)

نهیضت ملی دو شعار اصلی دارد که شعار اول در حقیقت گوهرین ملی شدن سراسری صنعت نفت و آزادی انتخابات یا انتخابات آزاد. در دل این دو شعار کلیدی، منافع ملی، حیات آزاد، توسعه و ترقی نهفته است.

۳۹-۴۲: نفی مطلقیت- مشروطیت (حاکمیت قانون، دموکراسی، حریم شرع)

۳۹-۴۲ نفی مطلقیت و مشروطیت سلطنت است که ابتدا با آناگونیسم مواجه می‌شود. میانگین ۳۹-۴۲ تا قبل از خرداد ۴۲، مطالبه اصلی نفی مطلقیت سلطنتی و استقرار مشروطیت سلطنتی است. حاکمیت قانون، دموکراسی، حریم شرع، در پراختیاری است که ذیل معادله اصلی دوره قرار می‌گیرد.

۵۰-۴۰: نفی موجودیت- انقلاب

۵۰-۴۰ خیلی شسته‌رفته و خلاصه است. نفی موجودیت رژیم. منتها آن موقع نه مجاهدین ادعای بدیل بودن داشتند و نه فداییان فاز انقلاب را می‌خواستند آغاز کنند. موجودیت رژیم، نفی، انقلاب، پروسه است که به جای وضع موجود قابل تبیین است.

انقلاب: سرنگونی سلطنت- بدیل جمهوریت (کرامت، هویت، عدالت، حریت)

انقلاب خیلی مشخص و شعارش سرنگونی سلطنت است. و بدیهی‌سازی است که بنا بود جمهوری مستقر شود که آن هم ۳۰ سال روایت خاص خود را داشت. در دل سرنگونی سلطنت، بدیل جمهوریت، کرامت، هویت، عدالت، حریت که از مشروطه پدران شعارش را سر دادند تا به فرزندان نسل انقلاب رسید، کماکان در لوح تاریخ قرار دارد.

اصلاحات: نفی مطلقیت (پاسخگویی قدرت، امنیت، مدنیت، مشارکت)

اصلاحات هم نفی مطلقیت از نوع جمهوری اسلامی‌اش بود. در دل نفی مطلقیت، پاسخگویی قدرت، امنیت، مدنیت و مشارکت تعبیه شده بود.

مضمون مطالبات فرازاها

اکنون می‌شود با همه این مواد و مصالحی که از قبل تهیه کرده بودیم، بازی ماتریسی کرد. یکی از این بازی‌های ماتریسی این است که ببینیم مضمون مطالبات فرازاها چه بود.

تنباکو: اصلاحی

تنباکو اصلاحی بود. یک قراردادی تحمیل شده بود و باید لغو می‌شد. قرار نبود کن فیکونی صورت بگیرد، انقلابی شکل بگیرد، قدرتی ساقط شود.

مشروطه: اصلاح انقلابی

مشروطه، یک اصلاح انقلابی را در لوح دوران قرار داده بود. انقلابیون اصلاح طلب دوران مشروطه در پی سرنگونی حکومت نبودند. اصلاح انقلابی می‌خواستند. در چهارچوب حاکمیت قاجار، بنا بود اصلاحی صورت بگیرد اما آن اصلاح انقلابی بود. حاکمیت پاسخگو باشد و قدرت مشروط بشود.

جنگل: انقلابی

جنگل اساساً انقلابی بود. نه به قاجارها، نه به رضا خان و نه به حکومت رضاشاه پایبند نبود. دنبال انقلاب منطقه‌ای بود که آن انقلاب منطقه‌ای بتواند سرایت کند که البته در سرایت-حتی به همسایه‌شان که مازندران یا آذربایجان بود- موفق نشدند.

نهیضت ملی: اصلاحی رادیکال

نهیضت ملی اصلاح رادیکالی بود. در دل مشروطه سلطنتی، می‌خواست یک نظام مستقل و مستقزی برپا کند که به منافع ملی و به مدیریت منابع ملی بیاندیشد. اصلاحات رادیکال. یعنی یک توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی رادیکال. حرکت اصلاحی بود اما رادیکال نه مثل تنباکو.

۳۹-۴۲: اصلاحی # آنتاگونیستی

۳۹-۴۲ ابتدا اصلاحی بود. یعنی شعارها [این بود]: دیکتاتوری نه، سلطنت آری! اصلاحات آری، سلطنت آری، دیکتاتوری نه! شعارها اصلاحی بود اما در سیر خود آنتاگونیستی شد و رخ به رخ بی‌برنامه‌ای صورت گرفت که قبلاً نقل کردیم.

۴۰-۵۰: انقلابی

۴۰-۵۰ مضمون مطالبه، انقلابی بود. فاز در جهان و در ایران فاز انقلاب بود. می‌باید انقلابی صورت بگیرد.

انقلاب: انقلابی کامل

انقلاب ۵۷ هم یک پروژه انقلابی کامل تر بود. یک رژیم را ساقط کرد و بدیلی را سرچایش نشانده.

اصلاحات: اصلاحی

اصلاحات هم اصلاح‌طلبانی که عموماً درون حاکمیتی بودند با حفظ کادر حاکمیت جمهوری اسلامی، تمایل داشتند اصلاحاتی را درون نظام صورت بدهند. آن‌هایی هم که بیرون نظام بودند، اصلاحات بیرون نظام را طلب می‌کردند. لذا پروژه، پروژه اصلاحی بود.

ویژگی مطالبات فرازاها

مطالبات فرازاها را اگر بخواهیم تحلیل دقیق‌تری بکنیم و یک لایه عمیق‌تر شویم، می‌شود برایشان ویژگی‌هایی را برشمرد.

تباکو: عینی، مشخص-موردی، با قابلیت فراخوان

ویژگی مطالبه تباکو که لغو قرارداد بود، خیلی خیلی عینی بود. یعنی یک مورد مشخص بود. تعین خارجی کاملاً مشخصی داشت. این مطالبه قابلیت فراخوان هم داشت کم‌این‌که طیف‌های مختلفی با این فراخوان، قابلیت سازمان‌یافتگی پیدا کردند.

مشروطه: ذاتی، عینی-ذهنی، آرمانی، دورانی

مشروطه، مطالبه، ذاتی بود. یعنی بعد از حکومت حدوداً نیم قرن ناصری، عبور از مطلقیت هم سیاسی و هم ایدئولوژیک قاجارها در دل‌ها و ذهن‌ها خانه کرد. مشروطه، ویژگی مطالبه‌اش ذاتی بود. هم عینی بود و هم کار ذهنی پشت سرش داشت. ذهن‌آرایان از حدود دو دهه قبل از مشروطه، ذهن‌ها را در حد امکان تاریخی خودشان، آرایش جدید دادند. واژگانی مثل حقوق ملت، مثل ملت، مثل دولت، مثل پارلمنت، مثل مشروطیت در اذهان ایرانی رفته بود. وجه دیگر یا ویژگی دیگر مطالبات فراز مشروطیت، آرمانی بودنش بود. تباکو خیلی آرمانی نبود، نقطه‌ای بود ولی مشروطه آرمانی حمل می‌کرد و مطالبه‌اش دورانی هم بود. یعنی در جهان مطالبه مشروط شدن قدرت، سایه گسترده و چتر افکنده بود. از این طرف در منطقه آسیا به ژاپن رسید بود، از این سو، روسیه را احاطه و عثمانی را هم فتح کرده بود. لذا آرمان یا مطالبه مشروطیت جدا از این که ذاتی بود، محصول شرایط عینی و ذهنی و آرمانی هم بود، دورانی هم تلقی می‌شد.

جنگل: عینی-ذهنی، آرمانی، اقتباسی

جنگل، [حرکت] سراسری نبود اما در آن منطقه، عینیتی داشت. منطقه، منطقه‌ای بود که تحت ستم سه‌گانه بود: ستم روس‌های قبل از انقلاب شوروی و قزاق‌های باقیمانده از دوران روسیه تزاری در شمال، ستم حکومت قاجار و یک وجه‌اش هم ستم اربابی-فئودالی خود منطقه بود که قبلاً مرور کردیم. ویژگی بعدی مطالبات جنگل، آرمانی بود؛ میرزا و همراهان آرمان‌خواه بودند. تا حدودی هم اقتباسی بود. یعنی مطالبه تشکیل حکومت شوروی اقتباس از حکومت‌های محلی منطقه‌ای اتحاد جماهیر نوت‌آسیس شوروی بود.

نهضت ملی: کاملاً عینی، در بستر ذهنی، ملموس، مشخص، هم ذات با دوران

نهضت ملی، مطالبه کاملاً عینی بود. نفت حدود نیم قرن غارت شده بود و می‌بایست به صیانت ملی در می‌آمد. انتخاباتی هم بود که همیشه مورد صندوق‌سازی قرار می‌گرفت و تحت اختیار حاکمیت بود که می‌بایست سامان ملی پیدا کند. لذا دو خواسته کاملاً عینی بود. در بستر ذهنی ابتدای دهه بیست، پروراند شده بود. آموزه‌هایی از طرف گروه‌ها آمده بود. کار فکری که گروه‌ها کرده بودند و تا حدودی شخص خود مصدق آموزه‌هایی دورانی داشت. لذا بستر ذهنی داشت. مطالبه خیلی ملموس و لمس شدنی بود. هم نفت لمس شدنی بود و هم آزادی مشخص. [مطالبه] هم ذات با دوران هم بود. یعنی دوران هم دوران جنبش‌های ملی و گفتمان حقوقی بود که قبلاً مرور کردیم.

۳۹-۴۲: عینی-ذهنی، حسی، خروج از کادر

مطالبات ۳۹-۴۲ تا حدودی عینی-ذهنی بود که از شرایط عینی ایران و شرایط ذهنی بعد از کودتا آبخور می‌گرفت. مطالبات تا حدودی حسی بود. خیلی روشن نبود مطالبه چیست. غیر از این که تصریح می‌شد سلطنت آری، دیکتاتوری نه یا اصلاحات آری، دیکتاتوری نه. این جنبش خیلی در آن حس تزیق شده بود. بر خلاف نهضت ملی که بیشتر عقلی بود یا تنباکو که موردی بود، اینجا حسی هم بود و آخرالامر مطالبه از کادر اولیه خود خارج شد و به رخ به رخ با سلطنت و شعاع علیه شخص شاه و سلطنت رسید.

۵۰-۴۰: ذاتی، عینی-ذهنی، آرمانی، دورانی

۵۰-۴۰ در ذات بود. بالاخره مشروطه‌ای بود، قبلاً تنباکویی بود. جنگلی، نهضت ملی، سرکوب، سرکوب، سرکوب... آرمان دگرگونی در ذات رفته بود که این آرمان ذاتی را نسل نو در دهه‌های ۴۰ تا نیمه ۵۰ حمل کرد. عینی ذهنی بود. از عینیت هم اقتصادی، اجتماعی مایه می‌گرفت هم عینیت سیاسی. ذهنیت هم که الاماشالله در دهه ۴۰ تا نیمه ۵۰، کار تئوریک صورت گرفته بود. هم کار تئوریک حسینی‌ای و دانشگاهی هم کار تئوریک جنبش مسلحانه. آرمانی بود و دورانی. دوران هم از دهه شصت تا دهه هفتاد و هشتاد، فاز جهان فاز مسلحانه بود. مبارزه ایدئولوژیک، جهت‌گیری طبقاتی، مشی مسلحانه، شبکه‌بندی سازمان‌یافته مخفی و....

انقلاب: ذهنی تاریخی، ذاتی، آرمانی، دورانی

انقلاب، ذهنی-تاریخی بود. یعنی یک دوران حدوداً هفت دهه‌ای از تنباکو تا آن زمان را حمل می‌کرد. ذهن مردم ایران در دوران انقلاب تاریخی بود. سرنگونی سلطنت در فاز دهه چهل و پنجاه و انقلاب ذاتی شده بود. آرمانی و دورانی هم بود. این دوران هنوز در جهان فاز انقلاب بود و با انقلاب ایران و انقلاب نیکاراگوئه فاز انقلاب نهایتاً تا سرفصل ۱۹۸۰ بسته شد.

اصلاحات: عینی-ذهنی، حسی، دورانی

اصلاحات عینی-ذهنی بود و به دوران ۱۵ ساله ۶۰ تا ۷۵ برمی‌گشت. مطالبات حسی و تا حدودی و دورانی هم بود. جهان هم نیروها به دنبال حرکت‌های اصلاح طلبانه بود. NGOها به جای احزاب و سازمان‌ها نشسته بودند. مشارکت و مدنیت، چیزهایی بود که در ایران مورد مطالبه بود و در کشورهای جنوب و حتی شمال هم در تابلوی دوران نصب شده بود.

مطالبه محوری؛ نفی مطلقیت - مشروطیت حکومت مطالبات تمام‌دورانی؛ کرامت، هویت، عدالت، حریت، مشارکت

اگر از همه این‌ها عصاره بگیریم، مطالبه محوری کل هشت فراز نفی مطلقیت و مشروطیت حکومت است. حالا یک دورانی مطلقیت قاجار و یک دورانی مطلقیت پهلوی اول، دوران بعد مطلقیت پهلوی دوم، در جمهوری اسلامی هم مطلقیت از نوع نوپدید ولایت فقیه. [همچنین] حکومت هر شکلی که دارد، می‌باید مشروط باشد؛ حکومت قاجارها که دیگر مندرس و نخ‌نما شده بود، حکومت نوت‌آسیس رضاشاه، حکومت پهلوی دوم و حکومت جمهوری اسلامی در فازهای مختلفش. خواست محوری این بود که این حاکمیت‌ها با هر شکل و شمایل و محتوایی هستند، مشروط به شروطی باشند که بخشی از جهان پذیرفته بود. حکومت‌ها دوره‌ای باشند، چرخشی باشند، پاسحگو باشند و نظارت پارلمان و نهادهای مردمی و مطبوعات مستقل نسبت به آن‌ها اعمال شود... این مطالبه محوری از دیرباز، از صد و اندی سال پیش وجود داشته است، الان هم وجود دارد. در تمام دوران از تنباکو که نگاه کنیم تا الان، مردم ایران در میانگین حرکت خودشان، یک ستاره پنج پر زدند: کرامت، هویت، عدالت، حریت و مشارکت. یعنی بالاخره انسانیت لگدکوب شده انسان ایرانی رعایت شود. مثل بقیه اغلب جاها انسان صاحب کرامت شود. هویت ملی و ایرانی حفظ شود. استقلالی وجود داشته باشد. عدالتی، حالا یا به شکل سوسیالیسم دهه‌های قبل که شعار دورانی بود یا سوسیالیسم تعدیل شده دوده قبل یا عدالتی که دیگر الان خیلی رقیق شده است. به هر حال همیشه عدالت، از صدر مشروطه تا الان، مورد طلب بوده است. حریت، آزادی یا در ترجمان امروزی‌ترش، دموکراسی پیشرفته و توسعه سیاسی و نهایتاً مشارکت. این مشارکت در مشروطه در مشارکت جدی مردم در انجمن‌ها دیدیم تا خیره‌ها و NGOهایی که تشکیل شدند تا دوران اخیر که میل جدی به مشارکت وجود داشت که دولت اصلاحات به آن پاسخ جدی نداد و بعد از اصلاحات هم با بی‌اعتنایی شبه انسدادی مواجه شد.

پس مطالبه محوری نفی مطلقیت به هر شکل و لباسش و مشروط شدن حکومت [بود] و مطالبه دورانی هم ستاره پنج‌پری که گفتم. هر کس در جهان ستاره‌ای دارد، ما هم یک ستاره پنج‌پری داشته‌ایم که فعلاً در آسمان محو شده است و با این دود و دم خیلی قابل رؤیت نیست ولی بالاخره قابل رؤیت نهایی خواهد بود.

شعارهای فرازاها؛

هشت فراز، شعارهای متفاوتی داشته است. اگر یک شعار آهنگین داشتند که ما از همان شعار استفاده می‌کنیم یا خودمان با اجازه آن دورانی‌ها، شعارها را شسته‌رفته‌تر می‌کنیم.

تباکو: قطع ید اجنبی

در تباکو شعار ویژه‌ای نبود. همه می‌خواستند که ید اجنبی قطع شود. ما هم این قطع ید اجنبی را آوردیم. حالا در دل تباکو مثلاً شعارهایی بود و اسلام‌ها و وا شریعت‌ها که قبلاً با هم مرور کردیم.

مشروطه: توقف مطلقه دو قبضه / بنای عدالتخانه

شعار مشروطه، توقف مطلقه دو قبضه است. مطلقه آن زمان، یک وجه سیاسی و تشکیلاتی داشت و یک وجه ایدئولوژیک؛ شاه ظل‌الله بود و تاج را ابتدای حکومت قاجارها روحانیت بر سر فتحعلی شاه گذاشت و ولایت فقیه دوره مؤید و حامی سلطنت شد. لذا مردم خواهان بودند که این مطلقیت دو قبضه، هم سیاسی-تشکیلاتی و هم ایدئولوژیک، متوقف شود و عدالتخانه‌ای بنانهاده شود.

جنگل: ایران، مال ایرانی / جنگ برای صلح / بشر برادر بشر / امکانات برای همه

جنگل، شعارهایی داشت که هم خودشان می‌دادند هم ما می‌توانیم بسازیم. ایران مال ایرانی، شعار جنگلی‌ها بود. جنگ برای صلح. ما می‌جنگیم تا صلح در ایران مستقر شود، شعار میرزا بود. بشر برادر بشر از ادبیات کوچک خان به طور غلیظ درمی‌آمد و امکانات برای همه هم از ادبیات مکتوب و شفاهی میرزا برمی‌آمد و هم از چپ‌ها یا سوسیالیست‌ها یا غیرموحدین چپ درون جنبش جنگل.

نهضت ملی: موازنه منفی / اقتدار ملی / پایان سلطه / مالکیت و مدیریت ایرانی / جبهه فراگیر / دموکراسی

شعارهای نهضت ملی خیلی مدرن شد. موازنه منفی، شعاری بود که قائم مقام سر داده بود، مصدق تئوریزه و کیفی‌ترش کرد. نه امتیاز به انگلستان! نه امتیاز به امریکا! نه امتیاز به اتحاد شوروی! موازنه منفی برخلاف موازنه مثبت شاه بعد از کودتا و موازنه مثبت رزم‌آرا و قوام در دهه ۱۳۲۰. [خواست‌های دیگر] اقتدار ملی، پایان سلطه، مالکیت و مدیریت ایرانی، جبهه فراگیری که تعیینش در جبهه ملی اول بود و دموکراسی برای همه توده‌ها بود.

۳۹-۴۲: اصلاحات آری-دیکتاتوری نه / سلام بر خمینی-درود بر مصدق، دیکتاتور خون می‌ریزد / خمینی، خمینی ملت هوادار تو بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو

۳۹-۴۲ شعارها اصلاحات آری، دیکتاتوری نه بود که بعد از انقلاب بر سر در دانشگاه تهران آمد. اعلام اصول شش گانه اولیه انقلاب سفید شاه. بقیه شعارها هم که آهنگین بود: «سلام بر خمینی، درود بر مصدق» در طول جنبش بود قبل از این که آنتاگونیستی بشود. در دوران آنتاگونیسم، روز ۱۵ خرداد، نهضت آزادی بیانیه مشهور دیکتاتور خون می‌ریزد را داد که تبدیل به شعار دوره شد. شعار روز ۱۵ خرداد هم در خیابان‌های تهران «خمینی خمینی، ملت هوادار تو، بمیرد دشمن خون‌خوار تو» بود که شعارها از مسالمت شروع شد به آنتگونیسم ختم شد.

۵۰-۴۰: پایان دیکتاتوری / پایان وابستگی / نفی استعمار / برابری

۵۰-۴۰ اما جنبش مسلحانه هیچ وقت خیابان و عرصه‌ای دستش نبود که بخواهد شعاری را مطرح کند. حسینیه هم راه به شعار نمی‌برد و آن‌جا محتوا مطرح بود. ولی شعار مجموعه نیروهایی که جنبش مسلحانه را سامان دادند، اعم از مؤتلفه که میل به ترور منصور داشت تا حزب ملل و جاما و بعد هم مجاهدین و فداییان و گروه‌های خرده‌ریزی که تشکیل شدند به اضافه حرکت آگاهی‌بخش شریعتی، این چهار مورد از دلش درمی‌آمد: پایان دیکتاتوری، پایان وابستگی، نفی استعمار و برابری. یعنی شما دفاعیات مجاهدین و فداییان در همان دادگاه‌های شکلی که تشکیل شد را بخوانید و کُل دفاعیه را اگر مثل یک درخت توت بتکانید و زیر آن چادر شب بگیرید، این چهارتا می‌ریزد: دیکتاتوری پایان پیدا کند. وابستگی اتمام پیدا کند. استعمار چه در سطح ملی و داخلی نفی شود و برابری و سوسیالیسم دورانی [ایجاد شود].

انقلاب: مرگ بر شاه / مرگ بر این سلطنت پهلوی / استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی

شعارهای انقلاب اساساً براندازانه بود. خُلدست «مرگ بر شاه» شعار محوری بود. بعد از آن «مرگ بر سلطنت پهلوی» بود. یعنی هم شاه برود و هم سلطنتش و شعار ایجابی‌اش هم که «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی».

اصلاحات: ایران برای همه ایرانیان

شعار اصلاحات «ایران برای همه ایرانیان» بود و حالا تا چه حد تحقق پیدا کرد، مسئله دیگری است.

ویژگی شعارهای فرازا

ویژگی شعارها را هم برمی‌شماریم و آرام آرام به سمت تمام کردن بحث می‌رویم.

تباکو: ساده / با جوهر مذهبی / برخاسته از فرهنگ بومی

شعارهای تباکو که قبلاً مرور کردیم، ساده بود، جوهر مذهبی داشت و برخاسته از فرهنگ بومی در آن لعن، نفرین و توهین بود.

مشروطه: مردمی / با جوهر مذهبی - ملی

مشروطه شعارها مردمی بود، جوهری داشت که بیشتر مذهبی و تا حدودی هم ملی بود.

جنگل: آرمانی / برتر از سطح عام ملی / با جوهر ملی - سوسیالیستی

جنگل شعارها آرمانی بود و از سطح آگاهی‌ها و دانش عام مردم ایران آن زمان، بیشتر بود. یعنی ادبیات میرزا را که نگاه بکنیم، سطحش برتر از دوران میانگین ایران بود. یکی هم ادبیات مرحوم شیخ محمد خیابانی که خیلی تحت تأثیر ادبیات انقلاب شوروی و چپ‌ها بود. یعنی چیزها و واژه‌هایی را در آن جا می‌بینید که نیم قرن بعد در دهه ۴۰ و ۵۰ به ایران وارد شد. مثلاً اولین کسی که در ایران واژه

اپورتونیسیم را به کار برده است، مرحوم شیخ محمد خیابانی است. ادبیات خیابانی از ادبیات دورانش خیلی ارتفاع داشت. از تبریز خیلی نه! نُرم آگاهی در تبریز - گیلان هم همین‌طور - آن دوران، خیلی بیشتر از نُرم متوسط ایران بود. آخرالامر، هم جوهر ملی داشت و هم جوهر سوسیالیستی.

نَهضت ملی: مجهز به مبانی تئوریک / آرمانی هم تحقیقی / جوهر ملی-مذهبی / ملت بسیج کن

شعارهای نهضت ملی چند ویژگی داشت. برای اولین بار در ایران، شعار مجهز به مبانی تئوریک شد. شعار ملی کردن، مجهز به تئوری موازنه منفی بود. شعار دموکراسی یا توسعه سیاسی هم مبتنی بر تئوری مصلدق در مورد تشکیل جبهه در ایران بود. شعارهای نهضت ملی هم آرمانی بود و هم تحقیقی. یعنی آسمانی و کهکشانی نبود. قابل دسترسی بود کما این‌که دسترسی هم پیدا شد. اگر در مشروطه بالانس شعارها به نفع مذهب بود، در نهضت ملی، شعارها بیشتر ملی و مذهبی هم هست. مثلاً فرض کنید «نصر من الله و فتح قریب، مواظب باش ندهندت فریب» شعار دوران نهضت ملی بود. «الیس الصبح بقریب» در دیوارنویس‌های دوران نهضت ملی بوده است. شعارها ملت بسیج کن هم بود. یعنی ایران و قطب‌های ایران بسیج شدند.

۳۹-۴۲: خود جوش / با جوهر مذهبی-ملی / از مسالمت جوئی تا آنتاگونیسم / مردمی

۳۹-۴۲ به دلیل حسی بودن، شعارها خودجوش بود. جوهر مذهبی و ملی هم داشت. از مسالمت‌آمیز میل به رخ به رخ و آنتاگونیسم و پنجه‌اندازی بر چهره رژیم مسلط کرد. شعارها مردمی هم بود و از فرهنگ عامه هم درمی‌آمد.

۴۰-۵۰: روشنفکری انقلابی

فرض کنید فدایی‌ها، سال‌های ۵۱-۵۲ زیر بیانیه‌هایشان می‌نوشتند «مرگ بر شاه، سگ زنجیری امریکا». این شعار روشنفکری پرکینه بود. شعار روشنفکری انقلابی بود و خیلی مردمی نبود. مجاهدین هم به همین ترتیب. شعارها روشنفکری بود اما نه روشنفکری محض از نوع شعارهای دوران اصلاحات. روشنفکری انقلابی بود.

انقلاب: مردمی / خودانگیخته / با جوهر مذهبی-ملی / از درون فرهنگ جاری

در انقلاب، شعارها مردمی و خودانگیخته بود. با جوهر مذهبی و ملی بود اما بیشتر مذهبی و کمتر ملی. از درون فرهنگ جاری هم درمی‌آمد. مثلاً در برخوردی که با ازاری و بختیار می‌شد، بخشی از فرهنگی که در کوچه و بازار بود، جزء شعارهای انقلاب آمد.

اصلاحات: روشنفکری / فرهنگی

شعار اصلاحات هم، شعارهایی بود که بیشتر روشنفکری و فرهنگی بود.

ویژگی‌های میانگین شعارهای فرازا

- ✓ مردمی
- ✓ خودانگیخته
- ✓ باجوهر مذهبی - ملی
- ✓ از درون فرهنگ جاری

اگر شعارها را هم اگر که در یک الک بریزیم و یک چیز فشرده‌ای از هشت فراز دربیابیم، شعارها مردمی بود و چهار ویژگی داشت؛ خودانگیخته، با جوهر مذهبی-ملی و از درون فرهنگ جاری. شعارها را اینطور می‌شود جمع‌بندی کرد.

نشست شصت و نهم : جمع‌بندی‌های کلان (۵)

رابطه انباشت و مطالبات در هشت فراز

سه شنبه دوم مهرماه ۱۳۸۷

نشست شصت و نهم: جمع‌بندی‌های کلان (۵) رابطه انباشت و مطالبات در هشت فراز

نشست ۶۹ هست و بحثمان تکمله بحث جلسه قبل است که مطالعه شعارها و مطالبات هشت فراز بود. یک ربط کیفی وجود داشت که به دلیل وقت نتوانستیم بگوییم و بحثی هم نبود که بخواهیم از روی آن پرش کرده یا مختصر و مفید بررسی کنیم. رابطه انباشت مطالبات در هشت فراز هست که امروز در خدمتان هستیم. چارچوب موضوعی و ارسای تاریخی هر یک از فرازها را یک بار دیگر مرور می‌کنیم. ابتدا از جهان شروع می‌کردیم. وارد ایران می‌شدیم. چهار برش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به ایران می‌زدیم. زمینه‌های بروز و ظهور فراز مورد نظر را و ارسای می‌کردیم. فراز تا حد امکان روایت و نقطه عطف‌ها و مطالبات و شعارها و رهبریش مرور می‌شد. نیروی آغازگر و دست اندرکار و مردم را که وجوه انسانی کار بودند می‌گفتم. بعد سراغ وجه تشکیلاتی می‌رفتیم. استراتژی، مشی، ایدئولوژی و تفکر و مرحله اعتقادی فراز را می‌گفتم و نهایتاً برد اجتماعی و جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی، دستاوردها و ناکامی‌ها و جمع‌بندی و آموزش نهایی هر کدام از فرازها را داشتیم. این روایت را در هشت فراز در ۶۴ جلسه صورت دادیم و از جلسه ۶۵ به بعد سعی کرده‌ایم که سینوس هر کدام از این موارد رسم شود و بتوانیم یک تحلیل نهایی داشته باشیم. جهان را از سر گذرانندیم، شرایط داخلی و زمینه‌های بروز، روایت، مطالبات و شعارها را گفتم. امروز روی رابطه انباشت و مطالبات در هر کدام از فرازها متمرکز می‌شویم.

یک گریز به گذشته‌های بحث: عناصر دست اندکار تحول

- | | |
|--------------|---------------|
| ✓ کاربست روش | ✓ اندیشه ورزی |
| ✓ سازمان دهی | ✓ انباشت فکری |
| ✓ نهادسازی | ✓ تولد ایده |
| ✓ پیش برد | ✓ تولید نظریه |

گریزی به جلسه ششم می‌زنیم که شرایط بین المللی را در آستانه تنباکو بررسی می‌کردیم و بعد از آن که سیر تحول غرب درآمد، ما به یک زنجیره رسیدیم که درحقیقت دانه‌هایی از تسبیح ۸-۷ گانه سیر غرب هست. البته نمی‌شود انحصاراً به آن، عنوان سیر غرب را داد. سیر بشر از ابتدا این بوده و در دوران نسانس به بعد تثبیت شد. ویژگی آنها اینست که برخلاف بقیه جهان، تحولات را ثبت می‌کنند. از ثبت و ضبط سیر بشر

از ابتدای خلقت تاکنون و نیز تحولاتی که ایران خودمان از سر گذرانده می‌شود چند دانه این تسیح تحول را درآورد. عناصر دست اندرکار این تحول به ترتیب؛ اول اندیشه‌ای ایجاد می‌شود و ورزش می‌خورد و این ورزش خوردن خیلی مهم است. به هر حال هر انسانی اندیشه‌ای دارد و حتی انسان‌های امروزی ماقبل تمدن هم که به شکل کمونی زندگی می‌کنند، اندیشه دارند. در ایران ما هم همیشه اندیشه بوده ولی مهم، ورزش اندیشه است. برخی حلوها را می‌شود مثل چوب خشک درآورد و بعضی‌ها هم به اعتبار ورزشان طعم می‌گیرند. ماده اولیه یکی است ولی تاب خوردن و ورزش دادن آنها خیلی مهم است. طبیعتاً به نسبتی که ورزش طولانی می‌شود این عناصر با هم به یک انسجامی می‌رسند؛ زعفران رنگ می‌اندازد، روغن تاب می‌خورد و آرد هم به اعتبار این دینامیسم به وجد می‌آید و حلوایی به دست می‌آید. گاهی هم هست که این حلوها او می‌رود. به قول کشتی‌گیران، بعضی از بدن‌ها ترکه‌ای و عضلانی است و بعضی‌ها حلواست. بنابراین، ورزش خوردن و قوام آمدن اندیشه خیلی مهم است. بعد از اندیشه‌ورزی، انباشت فکری صورت می‌گیرد و غیرممکن است که بعد از آن، انباشت رخ ندهد. از دل انباشت، ایده می‌آید و از دل آن، نظریه و بعد روشی را متفکران برمی‌گزینند تا این اندیشه ورزش‌خورده منجر به انباشتی که از دلش ایده و نظریه درآمده قابل به کار بستن باشد و سر طاقچه نماند. بعد از به دست آمدن روش کار، سازماندهی صورت می‌گیرد. حال یا همان کسانی که متفکر بودند آنها را سازماندهی می‌کنند یا مردان سازمانده وسط آمده و اندیشه‌های دورانی را سازماندهی می‌کنند و از دل ازدواج کار تشکیلاتی و فکری، نهاد مابازائی بیرون می‌آید و وقتی که جنس جور شد فکر و سازماندهی و روش و نهاد هست، پیشبرد صورت می‌گیرد. اینکه مردمان اروپای غربی از دل هزاره وسطی یا قرون وسطی بیرون زدند و از دوران گذار، پرشتاب به قرون جدید وارد شدند با همین سیر بود. بشر کمون اولیه هم به دوران‌های بعدی ورود پیدا کرد جز این سیر نبود. ایران ما هم اگر بعد از تنباکو به امروز رسید چیزی نبود الا این سیر. این یادآوری برای ورود به بحث لازم بود. انسان مغولی، اروپایی، ایرانی و تبتی هیچ تفاوتی با هم ندارند. امروز در همان قبایل مادون تمدن هم اگر این سیر طی شود دلیلی ندارد که پس از مدتی به کره امروز نرسند. ژن بشر با هم تفاوت ندارد. موسیقی، ادبیات و آواشناسی با هم مشابهاتی دارند. روش شناسی گذر از اندیشه به تحقق بین همه بشر مشترک است.

شاخصه‌های ارزیابی انباشت‌ها در هر فراز

- ✓ نوع
- ✓ انباشت
- ✓ طول دوره انباشت
- ✓ حجم انباشت
- ✓ ایده‌های ناشی از انباشت
- ✓ پراکنش ایده‌ها
- ✓ ضربت توده‌ای شدن
- ✓ اثر بخشی دورانی

حال به ایران خودمان و شاخصه‌های ارزیابی انباشت‌ها در هر فراز می‌رسیم. امروز می‌خواهیم انباشت‌های هر فراز را با این شاخص‌ها بررسی کنیم و ببینیم نوع و جنس انباشت در هر دوره چه بوده؟ انباشت حول چه تشکیل شده؟ طول دوره انباشت چه قدر بوده؟ یعنی پدران و برادران بزرگ ما چه انباشت کرده‌اند؟ چه قدر طول کشیده که سیلوی دوران تشکیل شود؟ حجم انباشت چه قدر بوده؟ عمقی یا سطحی بوده؟ چه ایده‌هایی از آنها بیرون زده؟ پراکنش ایده‌ها چه بوده؟ آیا فقط بین نخبگان نشست کرده یا بین گروه متوسط و توده‌ها هم آمده است؟ ضریب توده‌ای شدن آن چه قدر بوده؟ چه قدر توانسته مسئله مردم را حل کند؟ در دوره‌ای مسئله نخبگان حل می‌شود (مثل همین دوره اصلاحاتی که پشت سر گذاشتیم) ولی مردم، فایده تاریخی نمی‌برند. ببینیم این ضریب توده‌ای شدن در ادوار مختلف هشت فراز به چه ترتیب بوده و نهایتاً کم و کیف تاثیرگذاری‌های دورانی انباشت مورد نظر، چه بوده است؟

فراز تنباکو

به فراز اول یا تنباکو می‌رسیم، جنبش اولین‌ها. اولین ایده و تلنگر، اولین حرکت جمعی، اولین تنه به قدرت، اولین ترک در قدرت، اولین تمکین قدرت، اولین پیروزی توده‌ای.

دست‌اندرکاران انباشت: میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف خان + سیدجمال الدین اسدآبادی + روزنامه اختر

این جنبش اولین‌ها قبل از اینکه تحقق پیدا کند ۱۰-۸ سال قبل از آن، در ایران، انباشت دست‌اندرکارانی داشته است. فارغ از قضاوت ما، مردانی آمده‌اند که سیلوی دوران را در حد توانشان پُر کرده‌اند. ملکم‌خان آمده است، میرزا آقا خان کرمانی، میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود که تبریزی غیوری بود. اینها بودند که استارتر اندیشه در ایران بودند. حال چه قدر بومی بود یا نبود مهم نیست؛ در تحلیل ایدئولوژی به آن می‌رسیم. مهم این است که اندیشه‌ورزانی پیدا شدند و از بیرون ایران هم سید جمالی آمد و جاپاهایش مهم است. بعضی از انسان‌ها مرتب در رفت و آمدند ولی اثری از پایشان نمی‌ماند ولی بعضی انسان‌ها یکی دو بار می‌آیند و می‌روند اما بالاخره اثری از پایشان بر آن میدان به جا می‌ماند که نه برف زمستانی و نه طوفان پاییزی هیچ کدام آن جاپا را نمی‌تواند ببرد. جای پای سید جمال هم از این نوع بود. در همان دوره دو روزنامه هم منتشر می‌شد: یکی روزنامه قانون که چند شماره در خارج از سوی ملکم خان چاپ شد و یکی هم اختر بود که در استانبول چاپ می‌شد. این مجموعه، انباشتی را فراهم کرد.

نوع انباشت: اندیشه، نقد، رهیافت، روش، الگو

از مجموع انباشتی که اینها صورت دادند گونه‌هایی بیرون زد. گونه انباشتی که در این دوره صورت گرفت، در کمتر از یک دهه، یک وجهش اندیشه بود. ملکم خان، انتشار اندیشه داشت. آقا خان و سید جمال هم همگی منتقد بودند. بخشی از انباشتشان نقد بود، نقد جدی به نظام حاکم در ایران، مذهب مستقر، خرافه، ساختار تشکیلاتی جامعه ایران، و ساختار تشکیلاتی قاجارها. رهیافت هم بود. رهیافت‌هایشان

تفاوت داشت. رهیافت ملکم تقریباً غربی بود. آقا خان کرمانی هم مذهبی و هم ایرانی بود و تاحدودی با ملکم تفاوت داشت. یوسف خان رهیافتش نزدیک‌تر به آقا خان بود. رهیافت‌های سید جمال هم کیفی‌تر از بقیه بود؛ در عین تضاد با غرب، دنبال وحدت هم بود، دنبال برابری و برادری بود، در برخی حوزه‌ها با غرب هم بود. به یک پان‌اسلامیسم عمومی می‌اندیشید. لذا رهیافت در دیدگاه‌های همه شان بود، روش هم به همین ترتیب. بعضی مثل ملکم خان، روش غرب را توصیه می‌کردند. دوز ایرانی روش پیشنهادی آقا خان و یوسف خان بیشتر از ملکم خان بود. سید جمال هم روی هویت کشورها هم ملی و هم مذهبی می‌ایستاد. هرکدام از انباشت‌گران و اندیشه‌ورزان دوره، الگوهای خاص خودشان را هم عرضه می‌کردند. پس اگر بخواهیم انباشت دوره را آنالیز کنیم پنج عنصر دارد: اندیشه، نقد، رهیافت یا استراتژی ملی، روش و الگو.

طول دوره انباشت: کمتر از یک دهه

طول دوره انباشت، کمتر از یک دهه بود و اول بار هم بود که در دوران جدید، در ایران انباشت صورت می‌گرفت. قبل از این هم انباشت‌هایی صورت گرفته بود و همزمان با آن هم بعضی انباشت‌ها مثل انباشت بقایای خط حرکت جوهر و عرض ملاصدرا بود. خود حاج ملاهادی سبزواری، اندیشه‌هایش در این دوره هنوز زنده بود ولی این انباشت‌ها خیلی به تحول دورانی منجر نشدند.

حجم انباشت: قلیل - صاحب‌پژواک نسبی

حجم انباشتی که در این یک دهه صورت گرفت در مقایسه با دوران‌های بعد قلیل بود. انباشت‌های تپه گونه یا کوه پیکری نبود. به قول آقای طالقانی در تفسیر قرآن، ربوه بود. منظور از ربوه هم این است که در عربستان که صحرا بوده، جاهایی در طوفان شن زمین برجسته‌تر می‌شده و به آن ربوه می‌گفته‌اند. اگر این اصطلاح را از ایشان عاریت بگیریم حجم انباشت این دوره در حد ربوه بوده و پژواکش هم نسبی بوده است. نمی‌شد گفت نداشته، بالاخره همین که سید جمال ۳-۴ بار به ایران آمد و رفت انباشت است. درست است که بیشتر در حاکمیت می‌گشت ولی همین که میرزا رضای کرمانی ناصرالدین شاه را در زاویه حرم حضرت عبدالعظیم ترور کرد پژواکی پخش شد که او تحت آموزش سید جمال بوده است. آن زمان تازه توده‌ها فهمیدند سید جمال کیست یا اسم ملکم خان آرام آرام سر زبان‌ها افتاده بود یا اسم یوسف خان آرام در تبریز می‌رفت که شاخص بشود. لذا انباشت گران و انباشت‌ها حجم کارشان قلیل بود. ربوه‌ای بود و پژواک ناشی از انباشت‌ها نسبی بود. اگر در سلسله جبال پای دامنه فریاد بکشید به نسبتی که سلسله بزرگتر است، پژواک صدایتان هم بیشتر است. اگر پای کوه بروید، پژواک یکی دو دفعه است و سطحش هم کمتر است. حالا این هم در حد برخورد صدا با یک ربوه، صاحب‌پژواک عمومی در جامعه ایران شد.

ایده‌های ناشی از انباشت: عقل، نظم، قانون، ترقی، نفی خرافه، استقلال، مذهب نو

ایده‌هایی که از این انباشت درآمد تعقل، نظم، قانون، ترقی و نفی خرافه بود. [همچنین] استقلال و مذهب نوی جانشین مذهب پرخرافه و کهنه.

پراکنش ایده‌ها: در سطح نخبگان حاکمیت

پراکنش ایده‌ها در دوران ماقبل تنباکو، در سطح نخبگان و حاکمیت بود. حتی انباشت دوره به سطح قشر متوسط هم نیامد. نخبگانی بودند که امکاناتی فراتر از مکتب‌خانه داشتند، مثلاً معلم سرخانه یا معلم زبان داشتند. حکیمی فیلسوفی در خانه به آنها درس می‌داد یا خارج رفته و آمده بودند و فکرشان تنویر پیدا کرده بود.

ضریب توده‌ای شدن: بس قلیل

ضریب توده‌ای شدن انباشت در این دوره حداقلی بود. نمی‌شود گفت هیچ نبود ولی بس قلیل بود. کمتر توده‌ای در آن زمان پیدا می‌شد که توصیه‌ها و رهیافت‌های انباشت‌گران را فهم کند و به ذات بسپرد.

اثر بخشی دورانی: تلنگرهای نخستین، افق بخشی

ولی این انباشت به هر روی اثر بخشی دورانی داشت و تلنگرهای نخستین را زد. تلنگرهای نخستین خیلی مهم هستند و فکر را فعال می‌کنند و فسفر را مصرف می‌کنند و آشپزخانه پس‌پیشانی را راه می‌اندازد. این تلنگرهای انباشت‌گران در این دوران را باید جدی تلقی کرد تا افق خیلی دوردستی را هم ترسیم کردند که ایران باید منظم و قانون‌مند شده و شکل و شمایلی پیدا کند. سلسله مراتبی پیدا کند. حاکمیتش از تشکیلات پوسیده بیرون بیاید و جامعه‌اش از تشکیلات عقب افتاده خارج شود. افق‌هایی را در حقیقت برای ایران ارزانی کردند.

فراز مشروطه

تنباکو نهنضت و مشروطه انقلاب است و تفاوت‌هایی کیفی بین آنها وجود دارد.

دست‌اندرکاران انباشت: میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، امین‌الدوله و سیدجمال

- ✓ خط تبریز: میرزا یوسف‌خان، ثقة‌الاسلام، تربیت، ناطق، عدالت، حاج میرزا ابراهیم خان
- ✓ کتب، رسائل، مطبوعات

ما می‌بینیم که دست‌اندرکاران انباشت، پرتعدادتر می‌شوند. یک پنج ضلعی در ایران رسم می‌شود. ملکم خان، میرزا آقا خان کرمانی، آخوندزاده یا آخوندوف، طالبوف، و امین‌الدوله که همه اندیشه‌ورز و تاحدودی مصلح بودند. سید جمال هم انگاره‌هایش ضمیمه مشروطه می‌شود. به اضافه اینکه ما برای اولین بار یک خط داخلی هم پیدا می‌کنیم؛ خط تبریز که سرسلسله‌های خود [را دارد]: میرزا یوسف خان مستشارالدوله، مرحوم ثقة‌الاسلام، تربیت، ناطق، عدالت و حاج میرزا ابراهیم خان تبریزی. اینها زنجیره بسیار کیفی‌ای را در تبریز تشکیل می‌دهند. زنجیره مرکز نشین هم آقا خان، ملکم خان، امین‌الدوله، طالبوف، و آخوندوف هستند. دو مورد آخر درست است که تبریز بودند ولی تشخص مرکزی را هم پیدا کردند، به اضافه امین‌الدوله که بعداً به نخست‌وزیری هم رسید و سید جمال الدین اسدآبادی. اینها با

خود اندیشه‌هایی را آوردند که در دوره مشروطه از آنها صحبت شد. خط تبریز با خودش و انباشش هم نهاد را آورد و هم تکرار. تبریزی‌ها جدا از اینکه رساله و کتاب و اندیشه‌های بومی خاص خودشان را آوردند، انجمن و تشکیلات و مدرسه را هم آوردند. انجمن حمایت از بانوان را هم مرحوم تربیت آورد. قبلا یک جلسه جداگانه تبریز را مرور کردیم و به پر و پیمایش راه بردیم. تبریز انصافا در خط انباشت هم پر و پیمان کار کرد.

نوع انباشت: اندیشه، نقد، دریافت، روش، الگو، مذهب نو، استراتژی ملی، آرمان

انباشت فقط مربوط به اندیشه نیست. تجربه، ساخت، ساز، نهاد، روش، منش، فرهنگ و... مجموعه اینهاست. انباشت صرفا فکری و اندیشه‌ای نیست. عنصر شاخص و بارز و عرووش اندیشه است ولی کنارش چیزهای دیگری هم می‌خواهد. همچنان که عروس در کنارش دامادی می‌خواهد، ساقدوشی می‌خواهند، عده‌ای باید کل بزنند، قند بسابند، پول بریزند و... بساط اگر جور نباشد عروسی تحقق پیدا نمی‌کند. انباشت هم همین است. یک عروس لباس سفیدپوش دارد که نگاه‌ها را معطوف خودش می‌کند و اگر نباشد بقیه چیزها هم نمی‌آیند. این، اندیشه است. تبریز با خودش هم عروس داشت و هم پیرامون و ساقدوش. جنسش جور بود. جنس مرکز نشین‌ها بیشتر اندیشه بود. ملکم خان هم اندیشه داشت و هم روزنامه و دو سه حزب که البته ناکام ماندند و با انسداد سیاسی ایران مواجه شد. به همین ترتیب، سیدجمال هم چندوجهی بود. ناشر بود، اهل کتابت بود، اهل مقاله و حزب بود و... در کنار صاحب نظران انباشت‌گر تهران و تبریز، کتب و رسائل بودند که با هم مرور کردیم. از یک دهه قبل مشروطه تا یک دهه بعد از آن، ۸۰ رساله در ایران به طبع رسید که خیلی اهمیت داشت. ترجمه و کتاب‌هایی که قبلا با هم مرور کردیم مانند بوسه عذرا و... به اضافه مطبوعات دوره. دست اندرکاران انباشت هم اندیشه‌ورزان بودند، هم نویسندگان، هم صاحبان رسائل و هم ژورنالیست‌ها و ارباب مطبوعات آن دوره. نوع انباشت این دوره، پر و پیمان‌تر و کیفی‌تر از ماقبل تنباکوست. اندیشه هست، نقدهای جدی و جاندار هم هست که در داستان‌ها، رمان‌ها، سیاحت نامه ابراهیم بیگ دیدیم. مذهب ثقه الاسلام در تبریز یا مذهب سیدجمال با مذهب حوزوی و سنتی دوره، تفاوت ماهوی داشتند. مذهب نویکی از انباشت‌ها بود. استراتژی ملی بالاخره درآمد. مشروطیت، استراتژی ملی‌ای بود که از دل انباشت‌های دوران درآمد. به اضافه آرمان؛ ملت تحقق یافت و دیگر واژگانی مثل رعیت و عوام برافتاد. این انباشت‌ها جنبه آرمانی و افق ساز هم داشتند.

طول دوره انباشت: دوده

طول دوره انباشت هم در مشروطه دو برابر تنباکوست. دو دهه قابل توجهی بود که همه مردان میدان اندیشه هر کدام در حوزه خودشان کار کردند. درست است بخشی از کارشان ترجمه و اقتباس بود ولی اینها هم خوب انجام شدند و سعی می‌کردند اقتباس نویی کنند. به هر حال، مانند الان بیکاره نبودند. الان جامعه فکری، روشنفکری و اندیشه‌ورز ایران، کمیتش از همه دوره‌های مورد بررسی ما

خیلی بیشتر است، تعداد نهادها، دانشگاه‌ها و مدارس و... ولی در این میان بیکاره خیلی زیاد است. پاگرد و کناره‌نشین خیلی زیاد داریم ولی ویژگی مشروطه اینست که همه کسانی که از فکر ارث برده بودند در این دودمه بسیار پرکار بودند.

حجم انباشت: قابل توجه، پر پژواک

حجم انباشت اگر در دوران تنباکو قلیل بود در این دوران بسیار قابل توجه و پرپژواک است.

ایده‌های ناشی از انباشت: نفی مطلقیت، مشروطیت، راقیت، ملیت، قانونیت

ایده‌هایی که از دل انباشت مشروطه درآمد خیلی کیفی بود و ایران را به سمت تغییر کیفی برد. نفی مطلقیت، مشروطه شدن قدرت و راقیت یا همان توسعه و ترقی مطرح شد. ممالک راقیه یعنی ممالکی که سیر ترقی را دارند پیش می‌برند. راقیه، فعل مضارع است، یعنی پایان ناپذیر و آرام آرام رفتن. راقیت یکی از ایده‌های مهم بود؛ ملیت و نهایتاً قانونیت.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، حاکمیت، عقول متوسط، عامه

پراکنش ایده‌ها صرفاً در سطح نخبگان و حاکمیت نبود. به عقول متوسط آمد و تاحدی هم به سطح عامه نشت پیدا کرد. حداقل واژگان جدید، توده‌ای شد. مشروطیت، پارلامنت، مجلس و حزب و صنف، این کلیدواژه‌های ادبیات دوران نو به سطح زیرین جامعه ایران هم نفوذ یافت.

ضریب توده‌ای شدن: دامنه‌دار - در سطح

ضریب توده‌ای شدن انباشت‌ها در این دوره، دامنه داشت ولی دامنه پرچین و شکنی نبود. در سطح بود و خیلی به عمق نفوذ پیدا نکرد.

اثر بخشی دورانی: تغییر نسبی جهان بینی، ایده‌پردازی، الگوسازی، آرمان‌سازی، مابازاء سازی

اثر بخشی دورانی قابل توجهی داشت. جهان بینی ایران را به طور نسبی تغییر داد. به ایده پردازی منجر شد؛ ایده مشروطیت و نفی مطلقیت. الگوسازی‌هایی از مشروطیت اروپا صورت گرفت. آرمان‌سازی و مابازا سازی داشتیم. حزب و پارلمان به ایران آمد و نهایتاً صنف در وجه مدرنش به ایران آمد. مابازا سازی‌هایی صورت گرفت که حالا پایداری شان بحث بعدی است.

فراز جنگل

به فراز جنگل می‌رسیم که منطقه‌ایست و منطقه‌ای هم باید تحلیل شود.

دست‌اندرکاران انباشت: انباشت‌گران پیشین، کوچک‌خان، چپ داخلی، سرریز انقلاب شوروی

دست‌اندرکاران انباشت هنوز بارقه‌هایی از مشروطیت دارند. لذا دستاوردهای انباشت‌گران پیشین هنوز به قوت خودش باقی بود ولی فروکش کرده بود. در کنار آنها کوچک‌خان بود که یک محلی فعال در جنبش مشروطه گیلان بود و بعد به تهران آمد و به تبعیدی‌ها و دولت در تبعید پیوند نسبی خورد و خودش

هم انباشت تجربی داشت. اینجا به انباشت، یک عنصر اضافه می‌شود؛ اگر در دوران قبل بیشتر اندیشه بود اینجا پای تجربه هم به وسط می‌آید که بعداً به آن خواهیم پرداخت. چپ داخلی هم در انباشت مشارکت داشت. فرض کنید حیدرخان و برادرش در تبریز خانه‌ای داشتند که پاتوق بود. آنجا بحث‌های فکری می‌شد و تیپ‌هایی مثل استالین - که بعداً مشهور به ژوزف استالین شد - یک تیپ تئوریک بود و به این خانه رفت و آمد داشت. اورژینیکدزه به همین ترتیب. می‌آمدند و بحث‌های کیفی و فکری می‌کردند. برادر حیدرخان اولین بنیان‌گذار حزب به شکل نوینش در آذربایجان است. خودش هم تیپ نسبتاً فکری و بیشتر تشکیلاتی دارد. اینکه چپ داخلی هم آرام آرام در ایران صاحب انباشت می‌شد. به اضافه سرریز انقلاب شوروی که بالاخره انقلاب شده بود، ایدئولوژی و استراتژی آمده بود، دانش تشکیلاتی آمده بود. سرریز انقلاب شوروی به دو استان شمالی ایران، یعنی گیلان و آذربایجان به طور جدی رخ داد، هم در جریان مشروطه و هم در جنبش جنگل.

نوع انباشت: اندیشه، تجربه، روش، الگو، آرمان

وجه اول انباشت اندیشه بود و وجه دوم، تجربه. اینکه نهاد مسلحانه مقاومتی باید تشکیل شود محصول تجربه انباشته کوچک‌خان در مشروطه تا روی کار آمدن رضاخان بود. وجهی هم روش و الگو بود. اگر آرمان در دوران مشروطه، مشروطیت و راقیت بود در اینجا آرمان عدالت پررنگ می‌شد.

طول دوره انباشت: کمتر از یک دهه

طول دوران کمتر از یک دهه بود یعنی از زمانی که کریستال‌های پس‌پیشانی کوچک‌خان نقش بست تا زمانی که به گیلان آمد و ارتشی را شکل داد کمتر از یک دهه بود.

حجم انباشت: کمتر از متوسط، صاحب پژواک

اگر در تنباکو حجم انباشت قلیل بود و در دوران مشروطه، تبدیل به یک تپه شد اینجا چیزی بین ربه و تپه بود، نه خیلی کم و نه خیلی سترگ که از دوردست‌ها هم مشخص باشد. چیزی بین ربه و تپه بود ولی صاحب پژواک منطقه‌ای جدی و اندک پژواک سراسری در ایران بود.

ایده‌های ناشی از انباشت: استقلال، عدالت، ایرانیت، مذهب نو

ایده‌هایی که از این انباشت بیرون آمد استقلال، عدالت و سوسیالیسم بود. کوچک‌خان با اینکه مذهبی بود یک سوسیالیست فهیم و ساده بود. ایرانیت و مذهب نو هم بود. یعنی رگه‌هایی از مذهب نو در انگاره مذهبی کوچک‌خان بود که جا به جا خودش را با اسلام سنتی تمیز می‌داد که قبلاً مرور کردیم.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، عقول متوسط، عامه

پراکنش ایده‌ها در سطح نخبگان و عقول متوسط منطقه خیلی جدی بود. معلمان و دانش‌آموزان و نویسندگان و اداری‌ها را فراگرفت. فقط هم در منطقه جنگل نبود. کل گیلان و به خصوص رشت را فراگرفت و ایده‌ها به عامه هم نفوذ جدی کرد. ارتش جنگل، دهقانی بود و لجستیکش هم دهقان‌هایی [بودند که]

آرماندار شده بودند که پشت میرزا و جنبش جنگل آمدند. اگر ایده‌ها به ذهنشان نشت پیدا نمی‌کرد طبیعتاً به جنبش نمی‌پیوستند.

ضریب توده‌ای شدن: پردامنه - از سطح به عمق

ضریب توده‌ای شدن در منطقه پردامنه بود و آرام آرام از سطح به عمق شیب پیدا کرد همچنان که منطقه کوهستان بود، خصلت کوهستان در اندیشه هم اثرگذار بود و آرام آرام به عمق جنبش جنگل راه می‌برد.

اثر بخشی دورانی: تغییر جهان بینی، الگوسازی، آرمان‌سازی

اثر بخشی دورانی در منطقه تغییر جهان بینی دهقانانی بود که جهان کوچکی داشتند ولی فهمیدند مشروطیتی در همه جا بوده و در ایران هم آمده است. استعماری مسلط است. آرمانی مطرح است. سوسیالیسمی دارد جهانگیر می‌شود. جهان بینی‌ای آرام آرام تغییر پیدا کرد. الگوسازی‌هایی صورت گرفت، مثلاً حکومت شوروی و شورایی که در اواخر جنبش جنگل شکل گرفت، یک الگو برداری از حکومت‌های منطقه‌ای اتحاد شوروی بود و نهایتاً خط تولید آرمان‌سازی هم کار می‌کرد.

فراز نهضت ملی

دست‌اندرکاران انباشت: حزب توده، ملیون، مصدق، مذهبی‌های نواندیش، نیرو سوم، جامعه ادبی، عنصری از روحانیت، سرریز جهان

دست‌اندرکاران انباشت اینجا آرام آرام از افراد به درمی‌آیند. حزب توده‌ای آمده که در انباشت دوره خیلی سهم دارد، اگرچه سهمش بیشتر ترجمه است ولی جدی است. ملیون و حزب ایران آمده‌اند و یک ایدئولوژی حداقلی دارند. همزمان با آن مرور کردیم که جامعه مهندسی‌ن شکل می‌گیرد که شعار دورانی‌اش کار ایرانی به دست ایرانی و برای ایرانی است که ایدئولوژی بورژوازی ملی آرام آرام از همین اندیشه شکل می‌گیرد و مصدق آن را ارتقا می‌بخشد. خود مصدق خیلی اهل گفتن نیست، برعکس کوچک‌خان که سخنرانی‌های سه ساعته دارد. مصدق بیشتر جمع‌بندی‌های ناگفته‌اش را به دوران عرضه می‌کند که یکی تشکیل جبهه است، دیگری موازنه منفی و اقتصاد بدون نفت. پرو پیمان در انباشت شرکت می‌کند. اینجا دیگر مذهبی‌های نواندیش هم هستند. آقای طالقانی در مسجد حوض سلطان و بعد مسجد هدایت می‌آید. مهندس بازرگان و تاحدودی دکتر سبحانی می‌آید. اینها در انباشت دوره، نقشی کیفی ایفا می‌کنند. مرحوم خلیل ملکی و نیروی سومی می‌آید و انصافاً نقشی ویژه دارد. جامعه ادبی ایران تشکیل می‌شود. همچنان که در مشروطه هم نقش داشتند و از قلم افتاد. آنجا ملک الشعرا و... نقش داشتند، اینجا هم امثال دهخدا نقش ایفا کردند.

تک‌عنصری از روحانیت هم در انباشت این دوره سهیم است. ما نباید به اپیدمی روحانیت دچار شویم که همه دوران‌ها خودش را وسط می‌گذارد و خودش را محور دوران می‌گذارد و بقیه را نمی‌بیند. ما سعی کنیم بقیه را هم ببینیم. اینجا یک شریعت سنگلجی بود که ۱۳۱۸ مرحوم شد. شریعت با اینکه خودش آخوند بود

ولی به شدت رویکرد ضدآخوند داشت. به شدت ضدخرافی بود. سنگلج که پشت پارک شهر تهران است مسجدی داشت که مرحوم شریعت در آنجا بحث‌ها را اداره می‌کرد. ضمن بحث‌هایش دو سه اثر هم از او به جا مانده است که اگر ببینید از آثار کیفی، توحید و کلید فهم قرآن است. هر دوی این کتاب‌ها نسبت به دوره خودش خیلی روش مند است و حرف‌های مغزدار دارد که اگر کسی بخواهد امروز هم قرآن کار کند آن مغزها را می‌تواند به کار بگیرد. مغز فقط از گردوی مهر و شهریور ۸۷ ما بیرون نمی‌آید بعضی از گردوها هستند که نپوسیده‌اند و نپوکیده‌اند و ما به عنوان دستمایه به سراغ آن مغز گردوهای ماقبل خودمان هم باید برویم. گردوی مرحوم شریعت یکی از همین هاست. به اضافه، سرریز جهان در آن زمان را هم باید ببینیم، مثلاً گفت‌مان گاندی، نهر، سوکارنو و... اینهایی بودند که گفت‌مان حقوقی و ادبیات مبارز حقوقی شان به ایران نشت پیدا کرد.

نوع انباشت: اندیشه، ایدئولوژی، نظریه، تجربه، رهیافت، روش، الگو، آرمان

اینجا نوع انباشت، متفاوت از دوران‌های قبلی است. اندیشه است و اولین بار در ایران، ایدئولوژی هم می‌آید. یعنی یکی از وجوه انباشت در اینجا ایدئولوژی است. حزب توده با خودش نظریه‌های ترجمه‌ای می‌آید و بومی ندارد. مرحوم خلیل ملکی با خودش نظریه نیروی سوم را می‌آورد که نظریه پرمغزی است. مصدق با خودش چند نظریه می‌آورد. تجربه دکتر مصدق می‌آید. رهیافت‌های نیروها، روش، الگو و آرمان می‌آید.

طول دوره انباشت: دو دهه

طول دوره انباشت، قابل توجه است. مثل مشروطه دود دهه است. سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۲ را در بر می‌گیرد.

حجم انباشت: بس قابل توجه، بس پرپژواک

حجم انباشتی که در این دوره صورت گرفت، در دوره‌های قبل و بعد صورت نگرفت. فقط دهه چهل با آن قابل مقایسه است که می‌رسیم. اگر بخواهیم یک یا دو دوره را دوران طلایی انباشت در ایران تعریف کنیم، اولی دوران نهضت ملی است، بسیار هم پرپژواک است.

ایده‌های ناشی از انباشت: هویت، استقلال، مدیریت ملی، توسعه، عدالت، مشروطیت، قانون، دموکراسی، مشارکت، نفی خرافه، مذهب نو

ایده‌هایی که از این انباشت‌ها بیرون می‌آید هویت ملی، استقلال، مدیریت ملی، توسعه، عدالت، باز دوباره مشروطیت، نفی مطلقیت رضاخانی و قانون است. دموکراسی اینجا برای اولین بار می‌آید. در مشروطه، آزادی‌ها مطرح است ولی اینجا دموکراسی به عنوان یک دستگاه که آزادی هم درش هست وسط می‌آید. مشارکت، نفی خرافه و نیز مذهب نو هم مطرح است.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، عقول متوسط، توده

پراکنش ایده‌ها اینجا قابل توجه است. نخبگان را که شامل می‌شود و عقول متوسط را در آغوش می‌گیرد و برای اول بار ایده‌ها در ایران توده‌ای می‌شود. شاید هنر مصدق و نیز توده‌ای‌ها بوده است. هنر بوده که ایده‌ها را تا حد امکان توده‌ای کرده و به روستا آورده و شورای ده و دهستان و سطح کارخانه و...

ضرب توده‌ای شدن: بس پر دامنه - عمیق تر از قبل اثر بخشی دورانی: تغییر جهان بینی، الگوسازی، آرمان‌سازی، مابازاء سازی

ضرب توده‌ای شدن تا اینجا کار با دوران‌های قبل قابل مقایسه نیست و بسیار پر دامنه و عمیق‌تر است.

فراز ۴۲-۳۹

تا میانه و کمرکش بحث آمدم و به فراز ۴۲-۳۹ می‌رسیم که دوره کوتاهی است.

دست‌اندرکاران انباشت: ملیون، مذهب نواندیش، نیرو سوم، جامعه ادبی، دانشگاه، نشت جهان

دست‌اندرکاران انباشت تقریباً همان قبلی‌ها هستند. ملیون و احزابی که می‌آیند خیلی ایده ندارند ولی تبیین‌های دورانی دارند. مذهبی‌های نواندیش [مثل] مهندس بازرگان و آقای طالقانی هنوز تولید کننده‌اند. ایدئولوژی علمی و توحیدی مهندس بازرگان اینجا کامل می‌شود. دکتر سبحانی هم به جرگه تولیدکنندگان می‌پیوندد. آقای طالقانی با تفسیرش در بیرون و درون زندان همچنان فعال است و منتشر می‌شود. ایده‌های نیروی سوم مثل خلیل ملکی همچنان در قید حیات است. جامعه ادبی بعد از کودتا تا ۴۲ در یک دهه بسیار فعال است. شعر شاملو، اخوان و... همه مال این دوره است. اینجا برای اولین بار، دانشگاه هم به انباشت گران اضافه می‌شود. یک نسل کیفی دانشجویی حالا چه مذهبی، چه ملی، و چه مارکسیست شکل گرفته و به انباشت می‌پیوندد. مقاله‌های کیفی، قرآن به دست شدن‌هایشان و تبیین شرایطشان در حد خودشان در انباشت مشارکت میکنند. نشت جهان هم وجود دارد. دوران ایدئولوژی و چگوارا، ماندلا و... سرریز همیشه در ایران وجود داشته است.

نوع انباشت: اندیشه، ایدئولوژی، رهیافت، الگو، تبیین، جمع‌بندی، هنر

نوع انباشت، اندیشه است و ایدئولوژی و رهیافت هم جدی‌تر می‌شود. یعنی نیروها در سال‌های ۴۲-۴۳ به استراتژی و تبیین می‌رسند. به اضافه جمع‌بندی که به حوزه انباشت‌ها اضافه می‌شود. اول بار مرحوم حنیف نژاد که یک جوان بیست و چند ساله است این کار را انجام می‌دهد. مارکسیست‌های هم سن و سالش هم به همین ترتیب. هنر هم در کنار همه اینها به عناصر انباشت اضافه می‌شود.

طول دوره انباشت: یک دهه

طول دوره انباشت، یک دهه است، ۴۲-۳۲.

حجم انباشت: قابل توجه نسبی

ایده‌های ناشی از انباشت: نفی مطلقیت، مشروطیت، قانونیت، عدالت، مذهب نو

ایده‌های ناشی از آن، نفی مطلقیت پهلوی دوم، مشروطیت، قانونیت و عدالت است.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، عقول متوسط، عامه

پراکنش ایده بیشتر در نخبگان و عقول متوسط است و خیلی کم در سطح عامه.

ضریب توده‌ای شدن: صاحب دامنه - در سطح

با توجه به اینکه آقای خمینی هم به عرصه سیاسی و نه فکری [می‌پیوندد] جنبش تاحدودی توده‌ای می‌شود. ایده‌ها تاحدودی صاحب دامنه توده‌ای می‌شوند ولی در سطح. کینه ضداستعماری و ضداستبدادی در اینجا بیشتر در سطح است و در دهه‌های بعدی وارد عمق می‌شود.

اثر بخشی دورانی: فاصله با حاکمیت - کینه، افق سازی نوین

اثر بخشی دورانی، یک حالت عمده داشته و فاصله جامعه و حاکمیت را خیلی بیشتر کرد و کینه‌ای بین مردم و حاکمیت انباشت. وجه بعدی، افق سازی نوین است. همچنان که پدرانی در دوران مشروطه صاحب افق شدند اینجا هم فرزندان که حالا برادران بزرگتر ما می‌شوند، صاحب افق جدیدی می‌شوند. صاحب استراتژی می‌شوند، دریچه‌ای باز میکنند و افق سازی نوین صورت می‌گیرد.

فراز ۵۰ - ۴۰

دست‌اندرکاران انباشت: نمایندگان نسل نو (سازمانی، فردی)، مذهبی‌های نواندیش، جامعه ادبی، دانشگاه، عناصری از روحانیت، نشت جهان

اینجا دست‌اندرکاران انباشت به طور جدی معدل سنیشان پایین می‌آید. در ردیف اول، نمایندگان نسل نو هستند. برخی مانند بنیان‌گذاران مجاهدین و فدایی‌ها سازمانی هستند و بخشی هم غیرسازمانی و فردی مانند شریعتی. همه اینها در این دوره دست‌اندرکار انباشت می‌شوند. مذهبی‌های نواندیش که نسل قبلی‌ها بودند (طالقانی، بازرگان، سحابی) تولیدشان به صورت نسبی ادامه دارد. مهندس بازرگان دیگر آرام آرام به پایان خط می‌رسد ولی پرتوی از قرآن‌کماکان ادامه دارد. دستاوردهای تبیین جهان و زیست‌شناسانه دکتر سحابی هم تاحدودی خط نقطه چینش را ممتد می‌کند. جامعه ادبی بسیار فعال‌تر از دوران‌های قبلی است. دانشگاه به همین ترتیب. در انباشت این دوره، عناصری از روحانیت مانند آقای مطهری که انباشت فردی و نه جریانی دارد هم هست. نشت جهان هم کماکان ادامه دارد.

نوع انباشت: اندیشه، ایدئولوژی، نظریه، رهیافت، دانش تشکیلاتی، دانش امنیتی، هنر

نوع انباشت، بخشیش مشابه دوران قبلی است، مانند اندیشه، ایدئولوژی و نظریه، رهیافت و استراتژی ولی اینجا دو انباشت به انباشت‌های دوران اضافه می‌شود، یکی دانش تشکیلاتی و یکی دانش امنیتی. راهکارهای امنیتی و راهکارهای مبارزه درمی‌آید. ادبیاتی تحت عنوان پنهان‌کاری و پنهان‌پژوهی، ادبیات این دوره است یا جزواتی که مثلاً مجاهدین بیرون می‌دادند، روی تاکتیک یا استراتژی. هنر هم کما فی السابق جای خاص خودش را دارد.

طول دوره انباشت: یک و نیم دهه

طول دوره انباشت حدودا یک و نیم دهه - بین سالهای ۴۱ تا ۵۶- است. حجم انباشت بسیار قابل توجه و پرپژواک است. انباشت گروه‌ها انباشت قابل توجهی است، با اینکه به نظر می‌آید راه‌اندازان فاز مسلحانه در ایران باید حتما نظامی و پراتیک و سازمانده باشند ولی ویژگی ایران که همیشه فکری بوده باعث شد فاز مسلحانه اش هم عنصر فکر را با خودش حمل کند. مثلا مجاهدین حدودا یک دهه کار فکری کردند که از دل آن چهار کتاب یا اربعه درآمد: راه طی شده، راه انبیا راه بشر، شناخت، جهان سه عنصره، تکامل و جزوه‌های متعدد دینامیس و قرآن و تفاسیر و... از فدائیان هم به همین ترتیب کار مرحوم احمدزاده را داشتیم: مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی و هم تاکتیک، تحلیل اصلاحات ارضی و جزوات متعدد. گروه‌های دیگری هم غیر از مجاهدین و فدائیان در انباشت مشارکت داشتند.

حجم انباشت: بس قابل توجه - پر پژواک

حجم انباشت قابل توجه بود. وجه حسینی ارشاد از سالهای ۴۶ و ۴۹ شروع می‌شود که بسیار قابل توجه است و در دهه ۵۰ و فاز انقلاب جدی‌تر می‌شود. حجم خیلی قابل توجه و پرپژواک است.

ایده‌های ناشی از انباشت: انقلاب، هویت، آزادی، استقلال، عدالت، مذهب نو

اندیشه‌های ایده‌های ناشی از انباشت، پیام انقلاب است که در دوره قبلی نبوده است. هویت، آزادی، استقلال، عدالت و مذهب جدید به جای مذهب سنتی است.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، عقول متوسط، سطحی از توده

پراکنش ایده، نخبگان را کامل و نیز عقول متوسط را نیز در بر می‌گیرد. به سطحی از توده‌ها هم راه می‌برد. اینکه جنبش مسلحانه از بازار و زیربازار عضو می‌گیرد نشان می‌دهد که این ایده‌ها آرام آرام در شبی قرار می‌گیرند که نشت شبه توده‌ای هم داشته است.

ضریب توده‌ای شدن: نشت به توده متوسط - تاحدودی توده صنفی

نشت به توده متوسط و تاحدودی به توده صنفی مثل بازار و کسبه و پیشه‌وران است.

اثربخشی دورانی: فاصله افزون‌تر با حاکمیت، کینه - مهر، افق سازی مشخص‌تر، ما به آراء سازی، استراتژی - مشی، زمینه انقلاب

اثربخشی دورانیش جدی است. فاصله‌اش با حاکمیت افزون‌تر می‌شود. اگر ۴۲-۳۹ فقط کینه آورد، اینجا هم کینه و هم مهر آورد. زمان افق‌سازی‌ها مشخص‌تر از قبل است. ماباآرا سازی هم صورت می‌گیرد و سازمان‌ها و نهادها درست می‌شوند. استراتژی و مشی دوران مطرح شده و زمینه انقلاب فراهم می‌گردد.

فراز انقلاب ۵۷

دست‌اندرکاران انباشت: شریعتی، نمایندگان نسل نو، مذهبی‌های نواندیش، جامعه ادبی، دانشگاه، چپ غیر سازمانی، طیفی از روحانیت

دست‌اندرکاران انباشت، شریعتی است که شاخص‌تر از دوره قبل ظاهر می‌شود و هم حسینی‌ه و هم دانشگاه را دارد. درست است تا ۵۴ بیشتر نمی‌آید ولی دوره را تقریباً به خودش اختصاص می‌دهد. نمایندگان نسل نو از قبل هنوز وجود دارند. اینجا مهندس بازرگان خیلی فعال نیست ولی پرتو آقای طالقانی هنوز هست. جامعه ادبی خیلی خیلی فعال است و از فعال‌ترین دوران‌های انباشت ادبی در ایران است. این انباشت ادبی و هنری رفته رفته از سال ۴۹ سینما را هم دربرمی‌گیرد، با فیلم‌های گاو، گوزن‌ها، شوهر آهو خانم و... دانشگاه در انباشت مشارکت دارد. فصلنامه‌ها مثل آذرخش، رعد یا گاهنامه دانشگاه ادبیات مشهد هستند. چپ‌های غیرسازمانی هم در این دوره فعالند. کانون نویسندگان شکل گرفته و آنها مثل آقایان دولت آبادی و درویشیان در آن سهم دارند. نهایتاً طیفی از روحانیت، آقای عاشوری روی توحید کار کیفی می‌کند. همین آقای خامنه‌ای، صلح امام حسن را ترجمه کرد. آقای هاشمی نسبتاً فعال بود. انباشت‌هایی در حد روحانیت دوره در مجموعه انباشت‌های این دوره هست.

نوع انباشت: اندیشه، ایدئولوژی، فرهنگ، منش، هنر

نوع انباشت، جدای از اینکه اندیشه و ایدئولوژی و فرهنگ و هنر برای دوره‌های پیشین هم هست یک تفاوت دارد، اینجا منش هم می‌آید. به خصوص بیشتر بنیان‌گذاران منشی با خودشان آوردند. خصوصاً مجاهدین اولیه که مسئولیت کل سازمان را به عهده گرفتند، چند نفر زیر طناب و جلوی تیر رفتند و به شهادت رسیدند. ۱۸۰- ۱۷۰ نفر کادر سازمانی را از نابودی نجات دادند و این اتفاق ویژه‌ای بود و منشی و روشی را به انباشت دوره اضافه کرد؛ چیزی که الان وجود ندارد. روش که نداریم. منش هم این قدر زیر زلزله دوران مدفون شده است و خیلی صدایی از آن بلند نمی‌شود. تا منشی هم نباید مبارزه سیاسی هم رونق ندارد و اگر صورت هم بگیرد مفت گران است و شاید بهتر باشد اصلاً صورت نگیرد. اینکه منش به انباشت اضافه شد، نسل‌ها بعدی آن را به غنیمت شمرد. اسم حنیف نژاد، اسم بچه‌های نسل‌های بعدی شد. نشست این منش خیلی مهم است.

طول دوره انباشت: کمتر از یک دهه / حجم انباشت: بس قابل توجه - بس پر پژواک

دوره انباشت کمتر از یک دهه ولی حجم قابل توجه بود. انباشت‌های حسینی‌ه‌ای که بسیار پر پژواک بودند.

ایده‌های ناشی از انباشت: انقلاب، دگرگونی، هویت، استقلال، توسعه، عدالت، معنا، مذهب نو

ایده‌هایی که از آنها در آمد هم اگر در دوره قبل، پیام انقلاب بود، اینجا خود انقلاب بود. دگرگونی ماهوی در جامعه ایران، هویت، استقلال، توسعه، عدالت، معنا و مذهب نو آمد. نه مذهبی که نو نمایاند ولی تبدیل به یک مذهب رسمی از نوع جمهوری اسلامی شد و روی دست جامعه ایران ماند. مذهبی که انقلاب کرد آنی نبود که این ۳۰-۲۰ سال نشست کرد.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، عقول متوسط، توده

پراکنش ایده‌ها مثل دوران نهضت ملی، نخبه، عقول متوسط و توده‌ها را درنوردید.

ضریب توده‌ای شدن: بس پردامنه، عمیق‌تر از قبل

ضریب توده‌ای شدن با توجه به اینکه انقلاب بود بسیار پدیده و عمیق‌تر از قبل بود.

اثر بخشی دورانی: واژگونی سلطنت، برپایی جمهوریت، میل سراسری به مشارکت

فراز اصلاحات

حال به فراز آخر می‌رسیم که همه شاهدش بودیم.

دست‌اندرکاران انباشت: روشنفکران دینی، سروش، ملی-مذهبی‌ها، چپ‌ها، لائیک‌ها، جامعه ادبی

دست‌اندرکاران انباشت روشنفکران دینی بودند، یعنی برشی از روشنفکران که از دل جمهوری اسلامی و حاکمیت و نظام مستقر درآمدند. شاخصشان دکتر سروش بود. ملی‌مذهبی‌ها به سهم خودشان در انباشت دوره شریک بودند. جامعه ادبی هم کماکان فعال بود.

نوع انباشت: اندیشه، نظریه، الگو، روش، فرهنگ، هنر

نوع انباشت در اینجا اندیشه، نظریه، الگو، روش، فرهنگ و هنر است. انباشت این دوره دارای عنصر جدیدی نبود.

طول دوره انباشت: یک دهه

طول دوره انباشت، یک دهه بود از ۷۷-۱۳۶۷.

حجم انباشت: قابل توجه نسبی

حجم انباشت در مقایسه با دهه ۴۰ و ۵۰ و ۲۰ به طور نسبی قابل توجه بود.

ایده‌های ناشی از انباشت: اصلاحات درون و بیرون از حاکمیت، نفی مطلقیت، مشروطیت، توسعه، معنا، مشارکت

ایده‌های ناشی از آن اصلاحات در درون و بیرون حاکمیت، نفی مطلقیت جدید، مشروطیت حاکمیت، توسعه، معنا، مشارکت بود.

پراکنش ایده‌ها: نخبگان، عقول متوسط، در سطوحی توده‌ای

پراکنش ایده‌ها بیشتر نخبگان و در مرحله بعد عقول متوسط بود. سطحی از توده‌ها را هم به خودش جذب کرد.

ضریب توده‌ای شدن: صاحب دامنه، در سطح

ضریب توده‌ای شدن صاحب دامنه بود اما در سطح ماند. همچنان که واژه مشروطیت در سطح توده عمیق نشد، پروژه مدنیت و اصلاحات و مشارکت هم در این دوران جدید و صد سال بعد از مشروطه در سطح توده‌ها خیلی عمق پیدا نکرد.

اثر بخشی دورانی: فاصله با حاکمیت، امید مجدد به زندگی، میل ویژه به تحول، میل ویژه به مشارکت

اثر بخشی دورانیش، فاصله جامعه با حاکمیت بود. امید مجدد به زندگی، میل ویژه به تحول و مشارکت.

نظری به هشت فراز

در اینجا ما هشت فراز را پشت سر گذاشتیم. در پایان، نگاهی عمومی و اجمالی به آن می‌اندازیم.

دست‌اندرکاران انباشت: جریان روشنفکری، جریان روشنفکری مذهبی، جریان نوظهور روشنفکری دینی، طیفی از روحانیت

دست‌اندرکاران انباشت به ترتیب در ایران، جریان روشن فکری بوده و این جریان، مستقل از اینکه مذهبی یا غیر مذهبی باشد فعال‌ترین جریان انباشت بوده است. جریانی که با ملکم شروع شد و هنوز هم نمایندگانی دارد. جریان روشنفکری مذهبی هم بوده و هنوز هست. حالا با مثلث طالقانی، بازرگان و دکتر سبحانی شروع شد و بعد به مجاهدین و شریعتی پیوست و بعد به ملی مذهبی‌ها. این جریان را هم اگر بخواهیم جایگاهی برایش تعیین کنیم، منصفانه آنست که بگوییم روشن فکری عام، جریان اول در انباشت ایران است و روشنفکری مذهبی مذکور، صاحب جایگاه دوم است. روشنفکری دینی‌ای که از دل حاکمیت جمهوری اسلامی درآمد، چیزی حدود بیست سال در ایران سابقه دارد و با کیان و بحث‌های مسجد اقصیه دکتر سروش که از سال ۶۷ شروع شدند و دو دهه صاحب جایگاه بودند. طیفی هم از روحانیون داریم؛ شریعت، مطهری، عاشوری، هاشمی، خامنه‌ای، الان آقای کدیور و مجتهد و طیفی از روحانیت. جریان روشن فکری، مارکسیست‌های ایران چه تشکیلاتی و چه غیرتشکیلاتی را هم در برمی‌گیرد. منفردینی هم در این جریان هستند. سعی شد چیزی از قلم نیفتد. اگر افتاد، لطفاً تذکر دهید.

نوع انباشت: اندیشه، ایدئولوژی، نقد، رهیافت، تجربه، الگو

اگر میانگین بگیریم اندیشه همیشه وجود داشته است. ایدئولوژی از دهه بیست آمده و پیوسته است. نقد همیشه بوده، رهیافت‌های استراتژیک همیشه بوده، تجربه با میرزا آمد و با مصدق کامل شد و در کنار تجربه، جمع‌بندی با مجاهدین در دهه چهل آمد. الگو هم همیشه بوده است. اگر انباشت‌ها را در سیلو بریزیم و با الک بزرگ سَرنَد کنیم دانه درشت‌ها شامل اندیشه، ایدئولوژی، نقد، رهیافت، تجربه و الگو می‌شوند.

طول دوره انباشت: یک تا یک و نیم دهه: دوازده

طول دوره انباشت‌ها میانگین یک تا یک و نیم دهه بوده. اگر واژه کج و معوج بسازیم، دوازده است.

حجم انباشت: قابل توجه - پر پژواک

حجم انباشت‌ها مثل دهه بیست و نهضت ملی یا مثل دهه چهل و پنجاه سلسله جبال نبوده ولی در مجموع قابل توجه بوده است. در حد کوه بوده است. پر پژواک هم بوده است.

ایده‌های ناشی از انباشت: نفی مطلقیت، مشروطیت، قانونیت، عدالت، مشارکت، مذهب نو

ایده‌های ناشی از انباشت، نفی مطلقیت همیشه بوده است. مشروطیت همیشه بوده و هست. قانون مند شدن هم به همچنین. عدالت، مشارکت و مذهب نو هم همیشه بوده است. مذهب نو و مشارکت، تک مضراب هم نبوده و همیشه جزو سازهای اصلی این سمفونی دوران بوده‌اند.

پراکنش ایده‌ها: طبقه متوسط

پراکنش ایده‌ها اگر که نخبه، متوسط و توده را در چرخ گوشت بریزی و چیزی بیرون بیاوری، یک طبقه متوسط درمی‌آید. بیشتر در این هشت‌فراز، بیشتر متمرکز در پس‌پیشانی و سه کنج قفسه سینه طبقه متوسط بوده است. هم وجه ذهنی و هم آرمانی.

ضریب توده‌ای شدن: کمتر از متوسط

ضریب توده‌ای شدن خیلی بالا نبوده است. نهضت ملی و انقلاب توده‌ای شده ولی میانگین، کمتر از متوسط است.

اثر بخشی دورانی: تلنگر، افق بخشی، تحول

اثر بخشی دورانی تلنگرزن، افق بخش و تحول آفرین بوده است.

قانون تاریخی

✓ انباشت ← مطالبه ← تحول

یک قانون تاریخی همچنان که از قانون بشر درمی‌آید، از کمون نشین‌های اولیه تا ماه نشینان، از سیر اروپا و خودمان که بگیریم، اگر انباشتی صورت بگیرد قدر مسلم از آن مطالبه بیرون می‌آید. اگر مطالبه‌ای هم بر روی انباشت سوار شود، تحول، لامحاله است و هیچ جریانی جلودار آن نیست. ان‌شاء‌الله که ما هم در حد توانمان به جرگه انباشت‌کنندگان پیوندیم و انباشت‌هایمان از آن نوعی باشد که بر آن مطالبه سوار شود و چرخه تحول روزگار را که پدران قبل از ما در آنها فعال بودند ما هم بتوانیم در آن فعال باشیم.

نشست هفتادم : جمع‌بندی‌های کلان (۶)

رهبری در هشت فراز

سه شنبه نهم مهرماه ۱۳۸۷

نشست هفتادم: جمع‌بندی‌های کلان (۶) رهبری در هشت فراز

هشت فراز، هزار نیاز را کماکان پیگیری می‌کنیم. تیترا امروز، جمع‌بندی رهبری در هشت فراز است. چارچوب موضوعی را دوباره مرور می‌کنیم؛ بعد از اینکه فضای بین‌المللی را باز می‌کردیم. به داخل می‌آمدیم. زمینه‌های بروز حرکت را می‌گفتیم. روایت را به حد اختصار از فراز، مطالبات و شعارها داشتیم. امروز هم به رهبری می‌رسیم. هشت عنصر رهبری را بررسی می‌کنیم و با استفاده از آنها نهایتاً یک ارزیابی کلان و عمومی در هشت فراز ارائه می‌دهیم.

- ✓ الگو
- ✓ ساختار
- ✓ ابزار
- ✓ ادبیات
- ✓ جوهر بر خورد
- ✓ ویژگی‌ها
- ✓ رابطه با توده‌ها
- ✓ کار ویژه

فراز تنباکو

الگو: قطبی

در فراز تنباکور رهبری قطبی بود و مرحوم میرزای شیرازی قطب بود. اینجا یک قطب داریم و تعدادی پیرامون.

ساختار: مرکب؛ روحانی-بازاری / مرجع، اقطاب، اهالی منبر

ساختار رهبری مرکب است به این مفهوم که هم روحانیت و هم بازار در رهبری دخیل است. بازاری‌ها که آغازگر و هدایت‌کننده بودند و کار تشکیلاتی می‌کردند روحانیت را جلو انداختند و لذا یک ساختار ترکیبی [شکل گرفت]. خود روحانیت هم یک ساختار درونی داشت به این معنا که یک مرجع اعلم در فوق قرار می‌گرفت و بعد قطب‌های مرکز نشین و شهرستانی و نهایتاً اهالی منبر. این، سازوکار سنتی روحانیت در حرکات بعدی است.

ابزار: نشریه، تریبون

ابزاری که رهبری جنبش تنباکو در دوران ۹-۸ ماهه جنبش به کار گرفت، نشریه و تریبون بود. فقط اطلاعیه و بیانیه صادر می‌کرد، فتوا می‌داد و نهایتاً شب‌نامه [توزیع می‌شد]. تریبون هم یا نجف بود که میرزا استفاده می‌کرد یا تریبون‌های مساجد و منابر برای بقیه روحانیون.

ادبیات: فقهی

ادبیات مجموعه اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های دوره-چه مضمون‌هایی که از میرزای شیرازی در نجف صادر شد و چه آنهایی که در ایران انتشار یافت- فقهی است و خیلی مردم فهم و روشنفکری نیست.

جوهر بر خورد: تهییج، تحریک، تهدید، تحیب

جوهر بر خورد رهبری خیلی ساده بود یعنی مردم را تهییج و تحریک کردند و حاکمیت را تهدید و تحیب. یک فرمولاسیون دوگانه [داشتند].

ویژگی‌ها: تاخیری، دوراز متن، متشرع، نافذ، نخبه‌گرا، قانع، بی‌افق

ویژگی‌هایی که رهبری میرزای شیرازی در نهضت تنباکو داشت تاخیری بود. نهضت شروع شد و میرزا به آن دعوت شد. رهبری، دور از متن و در نجف بود. متشرع بود و نفوذ کلام داشت. نخبه‌گرا بود و خیلی به مردم کاری نداشتند. مسائل را یا با شاه و دربار حل و فصل می‌کردند و یا با قطب‌های روحانیت. رهبری حرکت قانع بود یعنی به موازاتی که خواسته اصلی نهضت تحقق یافت، حرکت متوقف شد. قرارداد که لغو شد، رهبری قانع بود در صورتی که با توجه به فضا می‌توانست خواست‌های جدید و آموزش‌های جدی‌تر را مطرح کند و فضای ایران را به سمت تحول جدی‌تر پیش برد اما نبرد. می‌شود گفت رهبری، بی‌افق بود. فقط روی یک مورد و مناسبت دست گذاشت و بعد از تحققش افق و پرده بعدی مفهومی نداشت.

رابطه با توده‌ها: يك سويه، فتوائی، تکلیفی

رابطه‌ای که رهبری با محوریت میرزا با توده‌ها برقرار کرد یک سویه بود. یعنی از آن طرف فرمانی صادر می‌شد و از این طرف رابطه‌ای نبود. رابطه مبتنی بر فتوا و تکلیف بود و همه مکلف بودند استعمال دخیانیات را تحریم کنند.

کارویژه: بسیج سرعتی، عرض اندام تاریخی، تلنگر به قدرت

اما کارویژه‌ای که رهبری میرزای شیرازی و روحانیت پیرامونش در ایران از خود نشان دادند این بود که به سرعت مردم را بسیج کردند. هیچ جریان دیگری نمی‌توانست این سرعت عمل را در بسیج داشته باشد. دوم اینکه یک عرض اندام تاریخی در مقابل استبداد چهل و چند ساله ناصری ابراز کردند و اولین تلنگر را به قدرت زدند.

فراز مشروطه

الگو: چند قطبی، روشنفکران، روحانیون، اهالی میدان

همچنان که محتوای مشروطه پروپیمان‌تر و آرمان‌هایش فراتر از تنباکو بود الگو و ساختارش هم متفاوت هست. اگر تنباکو تک قطبی بود، در جنبش مشروطه رهبری چندقطبی بود. به این مفهوم که روشنفکران آغازگر بودند و بخش قابل توجهی از رهبری را در اختیار داشتند. روحانیون هم روحانیون تهران و نجف-دخیل بودند. به اضافه اهالی میدان که مردانی [بودند که] در دوران استبداد صغیر آمدند و شرایط

را عوض کردند. آنها در ابتدای مشروطه نقش نداشتند و روشنفکر و روحانی نبودند. مثل ستار خان و باقر خان، حیدر خان، علی موسیو و... پس الگو چندقطبی بود. با اینکه طباطبایی و بهبهانی در تهران و مرکز مهار را در دست داشتند اما نمی‌شود گفت رهبری به طور انحصاری دست آنها بود.

ساختار: ترکیبی؛ دوسید، مثلث نجف، محور روشنفکری، اقطاب مناطق، نافذ کلامان، مردان فاز بحران، بازار

ساختار رهبری هم ترکیبی بود. دو سید طباطبایی و بهبهانی در تهران و مثلث نجف که تهرانی، آخوند خراسانی و مرحوم مازندرانی بودند، به سهم خودشان در ترکیب رهبری نقش داشتند. محور رهبری روشنفکری تقی زاده بود که از استارترها بود و نقش ویژه تشکیلاتی و پیش برنده هم داشت. اقطاب روحانیت مثل آقاجانی در اصفهان و اقطاب کرمان و شیراز به سهم خودشان حرکت را در مناطق پیش می‌بردند. بخشی از این ترکیب هم به نافذ کلامانی مثل سید جمال واعظ، ملک‌المتکلمین، تقی در تبریز اختصاص داشت. اینها در تجمیع و بسیج و به حرکت واداشتن مردم نقشی ویژه داشتند. به اضافه مردان فاز بحران که قبلا اسم برده شد، مردان تبریز و گیلان که از توده‌های عامی بودند و نهایتا بازار. لذا ترکیب متنوعی بود که اقطاب روحانیت و قطب‌های روشنفکری و مناطق و اهالی کلام و منبر و مردان فاز بحران و بازار را در بر می‌گرفت.

ابزار: نشریه، تریبون، میدان: کوچ و بست، سازمان، انجمن، پارلمان

ابزار در دوران مشروطه متنوع‌تر شد. نشریه بود، جدا از اعلامیه و اطلاعیه و شب نامه، روزنامه هم به کار آمده بود که در آرمان‌سازی و پیشبرد و روشن کردن اذهان موثر بود. تریبون‌ها هم برقرار بود. اینجا میدان هم ضمیمه ابزار سنتی مثل نشریه و تریبون شد [که اوجش در] دو حرکت کوچ به قم و بست‌نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم بود. سازمان‌ها اینجا فعال شدند. سازمان‌های علنی و مخفی و غیبی و نیمه علنی و نیمه مخفی در چارچوب احزاب، سازمان‌های ملی، انجمن‌ها و نهایتا نهاد نوتاسیس و مدرنی هم به بقیه ابزار ضمیمه شد که نهاد پارلمان بود. نشریه و تریبون از دوران تنباکو قرض گرفته شد ولی میدان داری، سازماندهی و انجمن‌سازی و استفاده از تریبون پارلمان در این دوره به ابزارهای سنتی گذشته اضافه شد.

ادبیات: منورالفکری، به نسبتی فقهی، ترکیبی، رگه فلسفی

ادبیات دوره دیگر [مشابه ادبیات] فقهی دوره تنباکو نبود. ادبیات منورالفکری بود. چون روحانیت در ماقبل مشروطه، نقشی در آگاهی بخشی، ایده پردازی و آرمان‌سازی نداشت لذا منورالفکران، کباده کش ادبیات مشروطه بودند. ادبیات، به نسبتی فقهی هم بود. یعنی بخشی از ادبیات دو سید در تهران و مثلث نجف، و اقطاب در مناطق آغشته به ادبیات حوزوی و فقهی بود. ادبیات بعضی هم مثل مرحوم نائینی ترکیبی بود؛ بخشی ادبیات حوزوی و بخشی هم عاریت گرفته از ادبیات منورالفکری دوران بود. یک رگه فلسفی هم وجود داشت که بیشتر در اثر تاریخی میرزای نائینی می‌بینیم. لذا ادبیات هم نسبتا ادبیات مرکبی بود با وزن مخصوص منورالفکری.

جوهر برخوردار: تحریکی، ترغیبی، روشنگری، آگاهی بخشی، تصویرسازی

جوهر برخوردار رهبران در مشروطه، تحریکی، ترغیبی، روشنگری و تاحدودی آگاهی بخشی بود. بخش مهمی هم تصویرسازی بود؛ یعنی افقی ترسیم می‌کردند که خیلی چند و چون و اجزا و اضلاعش مشخص نبود.

ویژگی‌ها: مردان مرحله، کمتر استراتژیک، ناپیگیر (رگه پیگیر)، مردان دوران باز (رگه دوران بسته)

ویژگی‌های رهبری، چه روشنفکران و چه روحانیون، بیشتر مردان مرحله باز و دموکراتیک بودند. تا قبل از استبداد صغیر، دوسید در تهران و تیپ‌هایی مثل تقی‌زاده توان رهبری در تهران را داشتند ولی در دوران بعد نه. رهبران، رهبران مرحله دموکراتیک بودند و به نسبتی که [فضا] بسته می‌شد مشکل پیدا می‌کردند و بحران زده می‌شدند. رهبران مشروطه کمتر استراتژیک بودند. یعنی رهبر استراتژیک، رهبری است که بتواند دو سه مرحله بعد را ترسیم کند ولی رهبری مشروطه، به نسبت پیشرفت شرایط پیش می‌رفت و خودش خیلی امکان پیشروی و پیش بردن نداشتن و ناپیگیر هم بود. فقط یک رگه پیگیر در آن بود که رگه تبریز بود که در پراوتز آوردیم. اما جدای از این مردان مرحله که ناستراتژیک و کمتر پیگیر بودند، عموماً مردان مشروطه، مردان دوران باز بودند. باز یک رگه مستثنی داریم که رگه تبریز و گیلان بود و آنها مردان دوره بحران و غیردموکراتیک و سرکوب بودند.

رابطه با توده‌ها: به میزانی تکلیفی، کمتر آموزشی

رابطه رهبران مشروطه با مردم به میزانی تکلیفی بود و کمتر آموزشی.

کارویژه: آرمان‌سازی، تابع‌سازی حاکمیت، فرمان مشروطیت

کارویژه رهبران مشروطه، آرمان‌سازی، تابع‌سازی حاکمیت بود. بعد از فوت ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه، بالاخره حاکمیت را مغلوب و تابع آرمان دوره کردند. بالاخره فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه تودیع شد.

فراز جنگل

الگو: یک قطبی و چند محوری

به فراز جنگل می‌رسیم که دیگر سراسری نیست و منطقه‌ای است. تحلیل هم از رهبری طبیعتاً منطقه ایست. الگو یک قطب (میرزا) و چند محور (کسمایی، حشمت) بود. بعداً حیدرخان، خالو قربان، احسان الله خان بهشان اضافه شد. به هر حال در دو مرحله جنبش جنگل - چه مرحله‌ای که حشمت و حاج احمد کسمایی بودند چه مرحله‌ای که آنها نبودند و حیدر خان و خالو قربان و احسان الله خان جای آنها را گرفتند - همواره الگو همین بود؛ یک قطب و چند محور.

ساختار: ترکیبی - شورائی

ساختار، ترکیبی بود به این مفهوم که هم میرزا بود و هم پیرامونش. وجه دیگری از این ساختار، شورا بود. جنبش جنگل همیشه با تصمیمات شورایی پیش می‌رفت و اولین تجربه شورایی در ایران بود. در دوران اولیه که میرزا کریستال‌های پس ذهنش بسته می‌شد و با دیوسالار مشورت می‌کرد و هر دو به گزینه مقاومت مسلحانه رسیده بودند. اما یکی اصرار داشت نهاد مقاومت مسلحانه در مازندران تشکیل شود و میرزا هم تاکید داشت که جنگل‌های گیلان شرایط مساعدتر و مستعدتری دارد. مرحله اول که مرحله انعقاد نطقه بود شورایی بود. مرحله دوم هم که میرزا اولین کمپ را در فومن برپا کرد و حشمت و حاج احمد کسمایی به اپ پیوستند باز سازو کار شورایی بود. بعد از شهادت حشمت و کناره‌گیری حاج احمد کسمایی و هم زمانی که چپ‌ها به جنبش پیوستند باز سازو کار شورایی بود. اولین تجربه سازوکار شورایی پایدار در ایران بود و به هر حال هفت سال این مناسبات شورایی به رغم ضرباتی که به آن وارد شد به طول انجامید و این مهم بود.

ابزار: نشر، کار توضیح، میدان، سلاح

ابزار در این دوره، نشر بود. در حد امکان، کار انتشاراتی می‌کردند اما ابزارهای اصلی‌تر کار توضیح در میدان بود. برای اولین بار، رهبری خیلی نزدیک بود. رهبری کاملاً کلوزآپ شده بود. میرزا را همه می‌دیدند و در دسترس بود، به جز دورانی که در اختفا و استتار بود. اما در مواقع تجمع معمول، او در دسترس بود و ابزار اصلیش هم کار توضیح بود. به این معنا که با سخنرانی‌های دو سه ساعته شرایط را کاملاً توضیح می‌داد و جمع را مجاب می‌کرد. در چهار نبردی که قبلاً شاهدش بودیم و قبل از شکست منجیل، چند ساعت کار توضیحی می‌کرد؛ شرایط ما و میدان چیست، دشمن پیش رو کیست و... این اولین بار بود که در کنار شورا، توضیح هم کار بست پیدا کرد. تا قبل از آن کسی توده‌ها را مخاطب قرار نمی‌داد و کار توضیحی نمی‌کرد ولی میرزا این سنت را گذاشت. وجه بعدیش هم میدان بود و وجه بعدی، سلاح.

ادبیات: روشنفکری ایرانی - ایمانی، آرمانی - سوسیالیستی، رگه اپورتونیستی

یک وجه ادبیات میرزا بود که روشنفکری ایرانی-ایمانی بود. قبلاً اشاره شد که انقلاب شوروی با خود ادبیاتی را در سطح گسترده‌ای به جامعه ایران و به خصوص دو استان شمالی گیلان و مازندران ترشح کرد و پاشاند. کسانی که در تبریز یا گیلان بودند، چه روحانی و چه روشنفکر از این ادبیات متأثر شدند. مثلاً شما ادبیات مرحوم خیابانی را ببینید، ادبیات پیچیده سوسیالیستی است و با ادبیات ایران، تفاوت کیفی و ماهوی دارد. فکر می‌کنید یک نفر از دهه پنجاه دارد با شما صحبت می‌کند. یعنی ادبیات، این قدر پیچیده است. بخش مهمی از ادبیات میرزا هم روشنفکری دورانی بود اما سعی وافر داشت که آن را هم ایرانی کند و هم ایمانی. در ادبیاتش علی و حسین بود، اسطوره‌های ایرانی و شاهنامه هم بود. اما وجهی از ادبیات دوره که هم میرزا در آن مشارکت داشت و هم چپ‌ها، ادبیات آرمانی - سوسیالیستی بود. ادبیات حشمت این طور بود. ادبیات حیدرخان و خالو قربان و احسان الله خان و چپ‌های پیوسته به جنبش این طور بود. البته در تشکیلات جنگل یک رگه فرصت طلب هم وجود داشت و در تیپ‌هایی مثل خالو قربان و احسان الله دیده می‌شد.

جوهر برخوردار: روشننگری، آگاهی‌بخشی، ترغیبی، آramی

جوهر برخوردار رهبری در جنبش جنگل، روشننگری بود. میرزا انصافا برای روشن کردن افکار منطقه و توضیح شرایط استعماری ایران خیلی وقت گذاشت. انگلستان مسلط بود و در شوروی انقلاب شده بود. استعمار دوقطبی روس و انگلیس در ایران تبدیل به استعمار تک قطبی انگلستان شده بود و مسائل ویژه‌ای سر زده بود. برای توضیح این شرایط، آگاهی‌بخشی کرد و به عنوان یک فرد کم فروشی نکرد. بخش دیگر کار او، ترغیب و آram افشانی بود.

ویژگی‌ها: ضد ظلم، در میدان، دسترس، جمع‌گرا، شفاف، صاحب‌منش، آغازگر / طیف خصلت‌دار

اگر رهبری را در کوچک خان جمع‌کنیم، باید بگوییم ویژگی‌اش ضد ظلم و در میدان بود. اول بار بود که رهبری در ایران در میدان آمد. مایه‌گذار و در تیررس بود و این خیلی مهم بود که خودش هم در وسط میدان بود. در دسترس، جمع‌گرا و شفاف بود و منش آورد. می‌شود گفت استارتر منش در جنبش مبارزاتی ایران در رفتار و کردار و گفتار کوچک خان جمع‌پیدا می‌کرد و وجه دیگر رهبری او این بود که خودش آغازگر جنبش هم بود. در کنار او بقیه که عموماً چپ بودند یا در مرحله اول، حاج احمد کسمایی که یک کلان زمین دار منطقه بود، همه طیف‌های خصلت‌دار بودند؛ چه [خصلت] فتووالی از نوع حاج احمد و چه فرصت طلبانه از نوع احسان الله خان و خالو قربان که هر دو آشفته، شورشی، آناارشیستی و غیرخویشتن دار بودند.

رابطه با توده‌ها: رخ به رخ، غیر تکلیفی، با کار توضیح، با بسترسازی برای مشارکت

رابطه‌ای که رهبری با توده‌ها برقرار کرد رخ به رخ بود. گفتگو و آموزش مستقیم امکان‌پذیر بود. در هر کدام از نبردها میرزا به سنت امام حسین تصریح می‌کرد که هنوز اتفاقی نیفتاده و هرکسی تمایل دارد می‌تواند برود اما چون ما کمبود سلاح داریم، کسی سلاح را با خود نبرد. این، اولین سنت غیر تکلیفی در جنبش مبارزاتی ایران بود که توسط کوچک خان بنا گذاشته شد. ضمن اینکه بسترسازی هم برای مشارکت مردم صورت گرفت. لاجستیک جنبش جنگل با مردم بود. تهیه آذوقه با مردم بود. لباس ارتش جنگل را مردم می‌دوختند. خیاط‌خانه مردمی تشکیل شد. بهداری مردمی تشکیل شد. درحقیقت، تجربه کیفی مردمی‌ای بود. اینکه رهبری‌ای بیاید کرسی را توسط بگذارد، با مردم رخ به رخ شود، تقسیم کار داوطلبانه کند و غیر تکلیفی باشد، اتفاقات مهمی بود. میرزا در هفت سال امتحان پس داد. خطایی نکرد. تصمیم فردی نگرفت. غیر شفاف برخوردار نکرد. توده را جلو نینداخت که خودش پشت سر مردم سنگر بگیرد. به خاطر منش و رویه‌های دموکراتیک از ناحیه رهبری کوچک خان، اتفاقات خیلی مثبتی در این دوره شکل گرفت.

کارویژه: بنای نهاد مقاومت، نمادسازی، بسیج محلی

کارویژه‌ای که رهبری جنبش جنگل بنا نهاد، بنای نهاد مقاومت بود. بالاخره در یک جایی از ایران یک سرعت‌گیر در مقابل امپریالیسم تُرک تاز آن دوره درست کرد. نماد مقاومت ساخت و نهایتاً بسیج را در محل سامان بخشید و دست به بسیج محلی زد.

فراز نهضت ملی

الگو: قطب اصلی و قطب کمک کار

نهضت ملی هم شرایط خاص خودش را دارد؛ یک قطب اصلی دارد و یک قطب کمک کار. مصدقی هست که خودش آغازگر بوده و از سال ۲۳-۲۲ شروع کرده و زمینه سازی کرده و افکار را منور و کار توضیحی کرده است. قطب اصلی اوست. در یکی دوره‌ای هم از ابتدای دولت ملی تا سی تیر ۱۳۳۱ کاشانی هم قطب کمک کار است.

ساختار: ترکیبی-جبهه‌ای؛ دو قطب، مردان کمک کار، جبهه ملی، دانشگاه، بازار

ساختار رهبری، ترکیبی-جبهه ایست. ترکیبی به این معنا که دو قطب - اصلی و کمک کار- دارد. مصدق مردان کمک کاری مانند فاطمی، صالحی، صدیقی و... دارد که بیشتر دولتمردانش بودند. در این ترکیب، برای اول بار در ایران جبهه هم شکل می‌گیرد. جبهه در جنگل درست شد و ناموفق بود. در این دوره هم شکل گرفت. از این به بعد همیشه دو نهاد دانشگاه و بازار را هم در ترکیب داریم. البته بازار را در سرفصل مشروطه داشتیم، در تنباکو بسیار فعال داشتیم. بورژوازی محلی را در جنبش جنگل داشتیم ولی اینجا دیگر بازار به عنوان یک نهاد سیاسی، مذهبی و تشکیلاتی به نهضت ملی می‌پیوندد و کمی با دوران قبلی متفاوت است. از ابتدای دهه بیست که دیگر تور پلیسی، امنیتی و نظامی رضا خان پاره شده، دانشگاه غیرسیاسی به سرعت سیاسی می‌شود و کمک کار رهبری [می‌شود].

ابزار: نشریه، تریبون، پارلمان، میدان، سازمان، دولت

نشریه و تریبون از گذشته در میانه میدان حضور دارند. از پارلمان هم به عنوان یک ابزار دورانی استفاده می‌شود. یک فراکسیون ملی اقلیت در مجلس تشکیل می‌شود که همان ۸-۷ نفر مجلس و بعد دوران را از آن خودشان می‌کنند. میدان هم در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد. چهارراه‌ها، میداين، خیابان‌ها و خیابان دانشگاه هم به میدان مانور احزاب، دولت ملی و رهبران وقت تبدیل می‌شود. سازمان هم به کار می‌آید. احزاب درون نهضت ملی فعال هستند. خود نهضت ملی هم یک سازماندهی جدید است. به اضافه اینکه برای اول بار در ایران، دولت هم برای پیشبرد آرمان دوره یک امکان تاریخی است. دولت ملی ۲۷ ماه و ۱۵ روزه دکتر مصدق، ابزاری بود که به سهم خودش نقش ویژه‌ای در پیشبرد بازی کرد.

ادبیات: روشنفکری ایرانی، مویگر روحانی

ادبیات دوره، متأثر از ادبیات جبهه ملی و رهبری دکتر مصدق، ادبیات روشنفکری ایرانی است که از سال‌های ۲۲-۲۱ توسط انجمن مهندسين باب شد و بعد به حزب ایران منتقل شد و نشر کرد که بانیانش

همان بانیان انجمن مهندسين بود. ادبيات روشنفکری ایرانی به وسط ميدان آمد و مصدق هم به آن دامن زد. اما به لحاظ ادبی، یک مويرگ روحانی هم در دوره داريم. آقای ترکمان در سال ۶۳-۶۲ مجموعه ادبيات کاشانی را اعم از اطلاعیه‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌های را جمع آوری کرده و در چند جلد منتشر کرد. اگر آن ادبيات را ببينيد، ادبياتش بيشتر روشنفکری است و رگه‌هایی از ادبيات فقهی و روحانيت سنتی هم درش مندرج است.

جوهر برخوردار: روشنگری، افشاگری، آگاهی‌بخشی، ترغیبی، آرمانی، ارتقائی

جوهر برخوردار رهبری نیز روشنگری، افشاگری و آگاهی‌بخشی بود که از قبل وجود دارد. ترغیبی و آرمانی [بود] اما یک مولفه به آن اضافه شد که نبود و آن ارتقائی بود. به هر حال رهبری مصدق در این دوران جامعه ایران را در طول یک دهه ارتقاء بخشید. اگر دوز آگاهی جامعه ایران در سرفصل کودتای ۳۲ با شهرپور ۱۳۲۰ که رضا خان مجبور به ترک صحنه شد مقایسه شود اصلا قابل مقایسه نیست. نمی‌گويم همه اش مرهون مصدق است، نه! احزاب آمدند. در آن دوران در پیشبرد اندیشه، حزب توده نقش اول را ایفا کرد؛ خیلی مهم‌تر از نقش مليون. اما مصدق با ادبيات خاص خودش و با کار توضیح و آگاهی‌بخشی جامعه ایران را به طور جدی ارتقاء بخشید.

ویژگی‌ها: روشنفکر، مجهزه تجربه و کارشناسی، صاحب ایده‌وتئوری، شفاف، صادق، آغازگر / طيفدار، سیاسی، توان بسیج، پاشنه آشیل دار

ویژگی‌های رهبری مصدق آنچنان که قبلا مرور کردیم این بود که جدا از اینکه روشنفکر بود کاربرد هم بود. تجربه مشروطه به بعد و تجربه حزبی و کار کارشناسی داشت. اول بار بود که رهبر، کارشناس مالی، سیاسی و حقوقی هم بود. اول بار بود که رهبری مجهز و صاحب ایده و تئوری‌های دورانی و همچنین شفاف و صادق و استوارتر بود. ویژگی‌های منفی‌ای هم داشت؛ مثل اهمال‌هایش و لیبرالیسم تشکیلاتی‌ای که بروز داد. بعد از قضیه تیر ۱۳۳۱ می‌توانست مانع بروز خیلی اتفاقات شود ولی با لیبرالیسم فردی [مانع] نشد و هم کار دست خودش داد و هم دست جنبش ملی و شرایط را برای سرکوب آماده کرد. اما وجه دیگر رهبری کاشانی بود که یک آخوند سیاسی بود. [سابقه] مبارز ضد انگلیسی داشت و در لبنان و عراق فعال بود. شرایط سیاسی ایران را می‌شناخت و هم سیاسی بود و هم سیاسی کار. طیف و پیرامون جدی‌ای داشت. خانه‌اش، خانه آقا بود و مدام پر و خالی می‌شد. توان بسیج جدی‌ای داشت. انصافا اعلامیه سی تیرش در اسناد تاریخی ایران جا می‌گیرد ولی یک پاشنه آشیل هم داشت که قبلا گفتیم. آقای طالقانی در روز ۳۱ تیر ۱۳۵۸ بود که اولین سی تیری بود که در آن همه گروه‌ها منهای راست‌ها و قشریون در میدان بهارستان جمع شدند سخنرانی‌ای کرد و حرف کیفی‌ای زد. ایشان گفت من رفتم پیش کاشانی گفتم سید زیر پایت پوست خربزه گذاشتند، مراقب باش سر نخوری. این پاشنه آشیلش بود. روی پوست خربزه خوب می‌رفت و همین هم کار دست خودش داد و هم دست جنبش ملی و شیب کودتا در ایران را هم تندتر کرد.

رابطه با توده‌ها: دو سویه، غیر تکلیفی، با کار توضیح مکفی، گزارش دهی، پیشبرد مشارکتی

رابطه توده‌ها در این دوره، برای اولین بار دو سویه بود. بالاخره رهبری هم به توده‌ها ملاط می‌داد و به هر روی آموزشی می‌گرفت. مصدق این ویژگی را داشت که برای اولین بار، سنت گزارش‌دهی به توده‌ها را پایه گذاشت. چهارپایه را در بهارستان گذاشت و گفت هرکجا که ملت هست، مجلس همان جاست و گزارش می‌داد. هر وقت که با بحرانی مواجه می‌شد، بحران را به مردم گزارش می‌داد و با فشار اجتماعی آن را حل می‌کرد. از سمت مصدق، رابطه با توده‌ها غیرتکلیفی بود. کارتوضیح مکفی کرد. یک دهه وقت گذاشت برای شناساندن مکانیسم‌های غارت در ایران و مشارکتی پیشبرد که قبلاً مفصل صحبت کردیم.

کارویژه: دولت ملی، بسیج سراسری، خلع ید، ملی کردن، توسعه موازی، آموزش ملی

کارویژه‌های رهبری در این دوره، تشکیل دولت ملی، بسیج سراسری، خلع ید از استعمار انگلستان و اخراج آنها از ایران، ملی کردن سراسری صنعت نفت، توسعه موازی (اقتصادی و سیاسی) و نهایتاً آموزش سراسری ملی بود.

فراز ۴۲-۳۹

الگو: مشاع آغازین / قطبی فرجامین

فراز ۴۲-۳۹ ویژگی‌های خاص خود را دارد. الگو در ابتدا مشاع بود. جبهه ملی وسط آمده بود. نهضت آزادی وسط آمده بود. روحانیت تازه به عرصه آمده بود. اما در دو سال آخر سال‌های ۴۳-۴۲ الگو قطبی شد. رهبران گروه‌ها را دستگیر و سرکوب کردند. بیرون عملاً فقط روحانیت به محوریت آقای خمینی بود.

ساختار: قطب، نیروها، سازمان سنتی روحانیت، دانشگاه، بازار

ساختار این بود که یک قطب در وسط بود؛ آقای خمینی در وسط عرصه آمده بود و قبلاً سابقه سیاسی نداشت. در نهضت ملی هیچ بروز و ظهوری از او دیده نشده بود و در کودتا موضعی نگرفته بود. در سال ۴۱-۴۰ روی دو مسئله زن و زمین حساسیت روحانیت عود کرد. در این عود کردن [حساسیت]، آقای خمینی هم خودش سیاسی شد و هم حوزه را به طور جدی سیاسی کرد. در کنار ایشان، نیروها بودند. سازمان سنتی روحانیت که [چارچوبش] در همان جنبش تنباکو شکل گرفته بود-قطب یا مرجع اعلم، اقطاب پایین دست، اهالی منبر یا همان سازمان مطبق سه سطحی سنتی روحانیت- خیلی سریع شکل گرفت. دانشگاه و بازار هم که از دور قبل به ساختار پیوسته بودند و کماکان جا داشتند.

ابزار: نشریه، تریبون، سازمان، میدان

ابزار، نشریه و تریبون بود. سازمان اعم از سازمان سیاسی نیروها و سازمان جدید بازار -همان جمعیت مؤتلفه- بود و سازماندهی دانشگاه و بازار. میدان هم که بود و روز آخر خرداد ۴۲ میدان خونین شد؛ هم در تهران، هم در ورامین و هم در قم.

ادبیات: فقهی بارگه سیاسی / روشنفکری ایرانی - مذهبی

ادبیات رهبری آقای خمینی، فقهی با رگه‌ای از سیاست بود. ادبیات روشنفکران دوران اعم از نهضت آزادی و جبهه ملی، ادبیات روشنفکری ایرانی-مذهبی بود. چه بیانیه‌ها و چه سخنرانی‌ها اینگونه بود.

جوهر برخورد: تهییجی، تحریکی، تکلیفی، افشاگری عمومی / روشنگری - تحلیلی - اعتلانی

جوهر برخورد با آقای خمینی به عنوان قطب، تهییج، تحریک و تکلیف بود به همراه یک افشاگری عمومی علیه رژیم شاه و نقش آمریکا در ایران. اما جوهر برخورد جریان روشنفکری مذهبی نوسبایی شده نهضت آزادی، روشنگری، تحلیل و اعتلا بود. هم روحانیت و آقای خمینی را اعتلا داد و هم دوران را.

ویژگی‌ها: مرجع سیاسی شده، منتشرع، رادیکال، نافذ کلام، پیگیر، تاخیری / دانشگاهی، مرجع، هویتی، تحلیلگر

ویژگی‌های رهبری این بود که مرجع سیاسی، منتشرع و رادیکال بود و با آقای خمینی، ۸-۹ مرجع دیگر هم علیه اصلاحات ارضی و حق رای زنان در انتخابات موضع گیری کردند اما آنها تا جایی پیش آمدند ولی آقای خمینی بعد از دستگیری و آزادیش، باز هم آمد. ممیزه‌اش با بقیه اینگونه بود که پیگیر و رادیکال بود و تا ته خط هم آمد. نفوذ کلام هم داشت. رهبریش تاخیری بود. جنبشی شکل گرفت و او در آن متاخر بود. رهبری روشنفکری دوران عموماً دانشگاهی بودند که مرجع اجتماعی شده بودند و نحله هویتی و تحلیلگر بودند. [اما] خیلی سازمانی و تشکیلاتی نبودند.

رابطه با توده‌ها: يك سويه، تکلیفی، رهنمود عام، فتوائی / توضیحی - تحلیلی

رابطه با توده‌ها از طرف آقای خمینی، یک سویه، تکلیفی بود. رهنمون‌های عام و مبتنی بر فتوا می‌داد. روشنفکران، کارتوضیح و تحلیل می‌کردند.

کارویژه: سیاسی کردن روحانیت، بسیج، عرض اندام مجدد تاریخی / تحلیل روشنگر

کار ویژه‌ای که رهبری آقای خمینی در این دوره کرد، سیاسی کردن روحانیون و حوزه بود و بسیج سرعتی مردم- نه به سرعت تنباکو- و عرض اندام مجدد تاریخی. همچنان که روحانیت مقابل استبداد ناصری عرض اندام کرد، آقای خمینی هم مقابل استبداد پهلوی دوم عرض اندام کرد. کارویژه نهضت آزادی هم به عنوان بخشی از رهبری روشنفکری، تحلیل‌های روشنگری بود که ارائه میداد.

فراز ۴۰-۵۰

الگو: سازمانی

این سالها همچنان که جهان غلیانی بود، ایران هم کن فیکونی و غلیانی بود. الگوها بهم خورد و دیگر سازمانی بود.

ساختار: شبکه‌بندی تیمی، سانترال‌بسم دموکراتیک / هسته

با توجه به اینکه دو سازمان اصلی مجاهدین و فدائی‌ها و تعدادی سازمان‌های کوچکتر مثل جاما و حزب ملل و خود مولف و گروه‌هایی مثل آرمان خلق و سیاهکل و... وسط آمده بودند، شبکه بندی‌ها تیمی

بود. در سازمان‌های بزرگ، سانتالیزم دموکراتیک بود یعنی یک مرکزیتی بود که به نوعی به توده سازمانی متصل می‌شد. حالا با مکانیسم آن موقع که تشکیلات مخفی بود، نظرخواهی و نظریه‌گیری می‌شد و نهایتاً رهبری یا سانتالیزم به طور دموکراتیک تصمیم می‌گرفت. در ذیل دو سازمان اصلی، بقیه سازمان‌ها ساختارشان هسته‌ای بود. فرض کنید گروه ابوذر هفت نفر هسته بودند یا آرمان خلق یا گروه حزب الله. نمی‌توانستند شبکه تیمی به آن مفهوم داشته باشند.

ابزار: نشر، کار توضیح، میدان، سلاح، تمام وقتی/نشر-تریون

ابزار دوران، نشریه بود. کتاب مخفیانه، اعلامیه و شب‌نامه هم بود و نشریات خارج از کشور که لجستیک جنبش مسلحانه داخل ایران بود. کار توضیح و میدان هم بود. میدان‌دگرایی اینجا الا ماشاءالله بود؛ خیابان و جنگ و گریز. یکی دیگر از ابزارها سلاح بود که قبلاً در جنگل هم بود. اینجا یک ابزار جدید آمد [و آن] رهبران تمام وقت بودند. رهبر تمام وقت خودش یک سرمایه تاریخی است که در دوران نهضت ملی این اتفاق نیفتاد. قبلاً صحبت کردیم که دولت مصدق، بیشتر یک وقت‌گذار اداری بود و یک حداقل وقتی هم برای جبهه ملی می‌گذاشت یا رهبران احزاب اصلی مثل حزب ایران، بیشتر دولتی بودند و اداری و مدیر، و کمتر حزبی و تشکیلاتی. ولی اینجا اصلاً بنیان‌گذاران گروه‌ها چه بزرگ و چه کوچک، تمام آغشته و تمام وقت بودند که این به کیفیت دوران کمک و ویژه‌ای می‌رساند. این رهبری، رهبری سازمانی بود اما در این دوره حسینی به محوریت شریعتی هم صاحب نقش و سهم ویژه بود. این بخش از رهبری که بیشتر فکری و غیرتشکیلاتی بود ابزارش نشر و تریون بود.

ادبیات: انقلابی / روشنفکری انقلابی

ادبیات دوره هم بیشتر سازمانی و انقلابی بود [مثل] ادبیات مجاهدین و فدایی‌ها. ادبیات شریعتی هم روشنفکری انقلابی بود.

جوهر برخورد: روشنگری، افشاگری، تحلیلی، ترغیبی، آرمانی، تعیین تکلیفی، آموزشی

جوهر برخورد رهبران دوره، روشنگری، افشاگری، تحلیل، ترغیب و انتشار آرمان، تعیین تکلیف (و نه تکلیف به شکل روحانیت) بود، یعنی سعی می‌کردند با جوهر برخوردشان تکلیفشان را با دوران و رژیم مستقر و امپریالیسم حامی مشخص بکنند. وجه بعدی جوهر برخورد، آموزشی بود.

ویژگی‌ها: میثاق دار، سازمان یافته، مقید به ایدئولوژی-استراتژی-مشی، مخفی، میانگین سنی پایین، آغازگری

ویژگی‌هایی که بنیان‌گذاران به ویژه مجاهدین در این دوره داشتند اهل میثاق بودند. هر کسی در این دوره آمد اهل میثاق بود؛ حال چه محمد بخارایی موتلفه و چه حنیف نژاد و چه جزئی. مجبور بودند (نه از سر جبر) نوعاً باید با خودشان و دوران میثاق می‌بستند. اول بار بود که میثاق آمد، پیرو همان میثاقی که کوچک خان باب کرده بود. یک میثاق کوچک خان باب کرد و یکی مصدق که ادبیاتش را قبلاً مرور کردیم. اگر پادتان باشد دوره‌ای روی ادبیات عاشورایی در ایران صحبت کردیم که ادبیات میثاقی است و آن را علی

موسیو و ستار خان باب کرد. در جنگل، کوچک خان متعهد به امام حسین شد. در دوران مصدق هم از مصدق یک گزاره خواندیم که ادبیات نویی است [می‌گوید] من اعتقادی حرکت می‌کنم و وقتی اعتقاد وسط است، زن و فرزند نمی‌شناسم و به سنت امام حسین تا پایان خط هستم. این ادبیات مرحوم دکتر مصدق بود. در ادبیات دوره ۴۰-۵۰ -چه مجاهدین، چه فدایی‌ها، چه محمد بخارایی، چه چهار نفره قطبه منصور- همه میثاق‌دار بودند. کسانی که به این دوره وارد شدند میثاق دار بودند. به نسبتی که سازمان‌ها بزرگتر بود، سازمان‌یافته‌تر بودند. مجموعه نیروهای این دوره مقید به ایدئولوژی، استراتژی و مشی بودند. مخفی بودند. میانگین سنی پایین [داشتند] و استارتر و آغازگر بودند. ویژگی هر دویشان، چه مجاهدین و چه فدائیان این بود که مجاهدین، گوی دوران را از جریان‌های سنتی ماقبل خودشان، با میانگین سنی زیاد ربودند و فدائی‌ها نیز سنت‌های حزب توده را به هم زدند و چپ نوئی به وجود آمد که دیگر خصلت‌های حزب توده را نداشت.

رابطه با توده‌ها: بیشتر دور- کمتر نزدیک، عضوگیری موردی، آگاهی بخشی- ترس ریزی

رابطه‌ای که در این دوره با توده برقرار شد بنا به ماهیت مخفی‌کاری و سازماندهی مخفی بیشتر از دور و کمتر از نزدیک بود. مجاهدین رابطه نزدیک [با توده] داشتند چون مذهبی بودند و در مسجد و محل و بازار، صاحب جایگاه بودند. فدائی‌ها این جایگاه را نداشتند ولی برعکس مجاهدین، پایگاه‌های مردمی را در استان‌های شمالی و به خصوص در گیلان داشتند که چپ بودند. آنجا مارکسیسم ریشه جدی‌تر از بقیه ایران داشت. اینکه ارتباطات توده‌ای فدائی‌ها بیشتر در لرستان-مشخصاً خرم‌آباد و در گیلان بود. حتی عضوگیری توده‌ای هم داشتند البته مجاهدین [بیشتر] عضوگیری‌هایشان موردی و بیشتر از مذهبیون و بازار بود. وجه دیگر رابطه با توده‌ها این بود که آگاهی ببخشند و با عملشان ترس را در درون توده بریزند.

کارویژه: جمع‌بندی، کسب صلاحیت، منش، هژمونی نسل نو، جسارت اجتهاد، آموزش، فرهنگ‌سازی، ایدئولوژی تحول

کارویژه دوران این بود که جمع‌بندی وسط آمد. با کوچک خان و مصدق، جمع‌بندی فردی آمد ولی کارویژه‌ای که گروه‌های رهبری کننده دهه ۴۰-۵۰ وسط گذاشتند جمع‌بندی عمومی و جمعی بود. برای اولین بار با اینکه سن رهبران بسیار پایین بود، بحث کسب صلاحیت را مطرح کردند. [گفتند] ما صلاحیت نداریم ولی صلاحیت کسب صلاحیت را داریم. مجاهدین چیزی حدود ده سال یعنی یک دهه را به همین کسب صلاحیت اختصاص دادند. وجه بعدی منش بود و وجه دیگر، هژمونی نسل نو. بالاخره یک شریعتی‌ای آمد که هژمونی روحانیت را تخفیف داد و هژمونی نسل نو را برقرار کرد. مجاهدین در بین نیروهای مذهبی رادیکال هژمونی داشتند و فدائی‌ها هم در جریان چپی که قبلاً هژمونیش دست حزب توده بود. اگر از گروه‌ها رد شویم و روی شریعتی به عنوان رهبر فکری دوره بیاییم، جسارت اجتهاد داشت. یک فرد سی و چند ساله آمد و حرف‌های نویی زد. اجتهاد مهم است ولی جسارتش مهمتر است. روی امام زمان، زن، حضرت فاطمه، حضرت علی، و نیایش اجتهاد کرد به طوری که به قول قدیمی‌ها تومانی سنار با محتوای حوزوی اسلام در این دوره بر سر این مضامین تفاوت داشت. کارویژه دیگرش آموزش بود. انصافاً فرهنگ‌سازی‌ای که او کرد بیش از فرهنگ‌سازی گروه‌ها بود. گروه‌ها فرهنگ شهادت ساختند و شریعتی روی آن مانور داد. با توجه به اینکه گروه‌ها

تریون نداشتند و او داشت، فرهنگ سازی شرعی امکان هم پیدا می‌کرد. نهایتاً کارویژه شرعی بداعتش روی سازوکار ایدئولوژی تحول بود و منشا تحول در سال‌های آستانه انقلاب ۵۷ شد.

فراز انقلاب ۵۷

الگو: امتدادی، قطبی/فکری؛ ترکیبی - تسهیمی

الگوی سال‌های انقلاب امتدادی بود به این مفهوم که آقای خمینی یک پیشینه رهبری در ۴۲- ۳۹ داشت و به هر حال [به شکل] روحی و روانی و نه تشکیلاتی و سیاسی، به رهبری انقلاب ۵۷ پیوند خورد. سال ۵۷ مجدداً یک رهبری قطبی شکل گرفت که سیاسی بود. رهبری فکری انقلاب ۵۷ همچنان که قبلاً دیدیم رهبری ترکیبی-تسهیمی بود. به این مفهوم که بنیان‌گذاران نهضت آزادی به خصوص آقای طالقانی، با کارهایی که در دهه قبل و در زندان کرده بودند، سهم ویژه داشت. مجاهدین سهم داشتند. شرعی سهم ویژه داشت. منش و روش فدائیان که یک روش اصیل مارکسیت ملی در ایران بودند نقش داشت. مبارزه ضدظلم آقای خمینی هم در سال‌های ۴۲-۴۱ اهمیت داشت. لذا به لحاظ فکری، ایشان رهبر نبود ولی به لحاظ سیاسی بود.

ساختار: ترکیبی؛ قطب، دانشگاه، بازار، نیروها، طالقانی، محلات، سازمان سنتی روحانیت

ساختار مثل گذشته ترکیبی بود از دانشگاه، بازار و نیروها و قطب آن آقای خمینی. از آن ۵۷ که آقای طالقانی از زندان آزاد شد دفتر او [نقش داشت]. سازماندهی‌های محلی و سازمان سنتی روحانیت هم از قبل بود.

ابزار: تریون، نشر، سازمان

ابزار نیز تریون، نشریه، سازمان بود و روزهای آخر، سلاح هم آمد.

ادبیات: فقهی سیاسی شده با الزامات فرهنگی روز

ادبیات آقای خمینی، فقهی بود که با الزامات فرهنگی روز سیاسی شده بود. بالاخره ادبیات ایشان به خصوص در پاریس نوعاً هم [عناصری از] ادبیات دوران را داشت و هم ادبیات روز ایران را که ادبیات شرعی بود.

جوهر برخورد: تهییجی، تحریکی، تکلیفی، افشاگری عمومی، تعیین تکلیفی

جوهر برخورد رهبری آقای خمینی، تهییجی، تحریکی، تکلیفی، افشاگری عمومی بود. اینجا دیگر تعیین تکلیفی با رژیم مستقر و سلطنت ۲۵۰۰ ساله هم بود.

ویژگی‌ها: صاحب پیشینه، هیمنه‌دار، نافذ کلام، پیگیر، دور از میدان، تاخیری

ایشان صاحب پیشینه بود. هیمنه و اتوریته و نفوذ کلام داشت. پیگیر بود و دور از میدان بود. فقط ده روز آخر در ایران بود و تاخیری بود. یعنی جنبش ۵۷ راه افتاده بود که ایشان رهبریش کرد.

رابطه با توده‌ها: يك سويه، تکلیفی، به میزانی با توضیح

کارویژه: بسبب عمومی، فشار اجتماعی به قصد سرنگونی، سهم در سرنگونی

کارویژه رهبری ایشان بسیج شگرف همه مردم بود. با فشار اجتماعی این بسیج، کار به قصد سرنگونی پیش رفت و در سرنگونی کاملاً موفق بود و سهم ویژه‌ای داشت.

فراز اصلاحات

الگو: شاخص و پیرامون

به فراز آخر می‌رسیم. الگو، الگوی رقیقی است. همچنان که جنبش اصلاحات، جنبش رقیقی بود، الگو هم رقیق بود. آقای خاتمی شاخص بود، نه قطب و نه محور. بیشتر یک شخصیتی بود و پیرامونی داشت که در ترکیب مشخص است.

ساختار: ترکیبی؛ شاخص، جامعه مطبوعاتی، دانشگاه، نیروها

ساختار، ترکیبی بود. [چهره‌های] شاخص، جامعه مطبوعاتی، دانشگاه و مجموعه نیروها که این ترکیب را کامل می‌کرد.

ابزار: نشر، تربیون، کار توضیح نسبی، دولت، شبه سازمان

ابزار، نشریه و تربیون بود و به نسبتی هم کار توضیح. دولت بسیار رقیق با دوز پایین و شبه سازمان‌ها یعنی مثلاً مشارکت و مجاهدین انقلاب که نیروهای اصلی آن بودند شبیحی از سازماندهی بودند.

ادبیات: روشنفکری

جوهر برخورد: تحلیلی عام، روشنگری سقف‌دار، کلی گوئی

ادبیات دوره، روشنفکری بود و جوهر برخورد از سوی رهبری حرکت اصلاحات، تحلیل‌های عام و کلان ارائه دادن، روشنگری سقف‌دار، به این معنی که افشاگری را روی زنجیره قتل‌ها، اطلاعات سابق و اقتصاد تا جایی پیش می‌بردند. روشنگری برخلاف ادوار قبل که بی سقف بود، اینجا سقف داشت و تا مرحله‌ای دست به روشنگری و افشاگری می‌زدند. همچنین کلی‌گویی [می‌کردند]، مثلاً جامعه مدنی‌ای می‌خواستند که اسلوب و شکل و ساختارش، هیچ کدام مشخص نبود.

ویژگی‌ها: بی سازمان، بی برنامه، کندآهنگ، ژورنالیست

جوهر برخورد، خیلی کلی بود و ویژگی‌های رهبری بی سازمان، بدون برنامه، کندآهنگ و ژورنالیست بود. به این مفهوم که همه توان رهبری جنبش اصلاحات متمرکز روی ۶-۵ روزنامه شد. وقتی اول بهار سال ۷۹ روزنامه‌ها تعطیل شد دیگر ابزاری برای رهبری نبود مگر سخنرانی‌های موردی - سالگرد دوم خرداد یا ۱۶ آذر - که از تلویزیون پخش می‌شد و گاهی هم به او تربیون نمی‌دادند. جریانی که سازمان نداشته باشد و همه تخم مرغ‌ها را در سبد مطبوعات و مدار ژورنالیسم بگذارد طبیعی است که وضعیت چه طور می‌شود.

رابطه با توده‌ها: از دور به رغم میدان مهیا، از موضع برتر- رهنمودی، فقدان تلقی توده‌ای

به رغم اینکه میدان مهیا بود، رابطه با توده‌ها از دور بود. خاتمی دفعه اول ۲۲ میلیون رای و دفعه دوم ۲۰ میلیون رای آورد. می‌شد روی این آرا خیلی کار کرد. قبلا مطرح شد که در انتخابات خبرگان ۵۸ آقای میثمی ۱۱ هزار رای آورده بود که فاصله اش با کسانی که انتخاب شدند و به مجلس رفتند خیلی زیاد بود. آقای طالقانی به ایشان گفته بود ۱۱ هزار رای که تو آوردی خیلی زیاد است، اگر بتوانی با ۱۰ درصدشان یک پیوند تشکیلاتی برقرار کنی خودش یک تشکیلات می‌شود. این حرف خیلی کیفی‌ایست. حالا آقای خاتمی و پیرامونش هم اگر با یک درصد آن بیست میلیون رابطه تشکیلاتی برقرار می‌کردند، تدریجا و طی هشت سال، یک تشکیلات سراسری می‌توانستند در ایران بزنند ولی این اتفاق نیفتاد. به رغم میدان مهیا، از دور با توده‌ها رابطه برقرار می‌شد.

برخورد رهبری اصلاحات با مردم (خود خاتمی کمتر مشمول این حرف است) از موضع برتر و رهنمودی بود. گویی رهبران اصلاح طلب آمده اند به مردم دیکته بگویند و مسواک زدن و ناخن گرفتن را یاد بدهند! مهمتر از همه، فقدان تلقی توده‌ای بود. تلقی‌ای از حضور توده، در یک جنبش اجتماعی نبود و بیشتر یک جنبش فرهیختگان بود و عمدی هم وجود داشت که توده‌ای نشود. هیچ وقت فراخوان توده‌ای داده نشد و از سازمان‌های شبه توده‌ای دوره نیز مثل معلمان، کارگران، پرستاران، به رغم ظرفیت‌هایشان هیچ وقت استفاده نشد. یکی از نظریه پردازان در سال ۷۹ مقاله‌ای در صبح امروز نوشته بود و گفته بود جنبش اصلاحات سه ویژگی دارد و یکی غیرتوده‌ای بودن بود. انگار خیلی مهم است این جنبش غیرتوده‌ایست! چنین جنبشی با بستن چند روزنامه و فشار روی دولت و چند ژورنالیست، رمقش فروکش می‌کند.

کارویژه: تحول در فضا، بسترسازی جانبی

اما کارویژه رهبری اصلاحات، تحول در فضا و بسترسازی جانبی بود. بسترسازی‌ای برای جریان‌های خیرات و میراثی ایران، انجمن‌های غیردولتی و... صورت گرفت که شاهد بودید.

رهبری در هشت فراز

الگو: مایل به قطبی

بحث را جمع می‌کنیم. رهبری‌ها در هشت فراز اگر بخواهیم میانگین بگیریم، مایل به قطبی است.

ساختار: ترکیبی

ساختار همیشه ترکیبی بوده است.

ابزار: نشر، تربیون، میدان، سازمان

به لحاظ ابزار، چهار اهرم همیشه بوده است: نشریه، تربیون، میدان و سازمان. میانگین این بوده حالا در دوره‌هایی سلاح یا سازماندهی کیفی‌تر هم آمده.

ادبیات: روشنفکری ایرانی - مذهبی / حوزه فقهی

اگر بخواهیم معدل بگیریم، ادبیات روشنفکری ایرانی-مذهبی است. حوزه فقه هم همیشه کریدور و پاگردی برای خودش داشته است. حالا گاهی ادبیات میرزاست، گاهی دوسید، گاهی ادبیات مثلث نجف و گاهی هم ادبیات آقای خمینی. همواره کریدوری برای ادبیات فقهی وجود داشته است. هر چه جلوتر می‌آییم این کم‌رنگ‌تر می‌شود. مثلاً در جنبش اصلاحات، ادبیات فقهی خیلی تریبونی نداشت.

جوهر بر خورد: روشنگری، افشاگری، ترغیبی، تهییجی، تکلیفی، آرمانی، کمتر آگاهی بخشی، رگه ارتقائی، دوران آموزشی

جوهر برخورد در سطح رهبری، روشنگری، افشاگری، ترغیب، تهییج و تکلیف همیشه بوده است. آرمان هم عموماً بوده است. آگاهی بخشی کمتر بوده است. یک رگه‌ای از ارتقاء هم بود که به دوران مصدق برمی‌گردد. یک دوران آموزشی ۵۰-۴۰ هم داشتیم که بیشتر مرهون شریعتی است.

ویژگی‌ها: قهرمان دورانی

ویژگی اصلی رهبری را اگر بخواهیم فشرده کنیم باید بگوییم رهبران عموماً قهرمانان دوره بودند.

رابطه با توده‌ها: عموماً یکسویه، عموماً تکلیفی، کمتر میدانی، کمتر آموزشی

رابطه با توده‌ها عموماً یک سویه و تکلیفی است. کمتر میدانی و رخ به رخ و آموزشی است.

کارویژه: فضا سازی تا آستان تحول

کارویژه هم این بوده است که رهبران فضا ساختند و شرایط را تا آستان تحول پیش آوردند. هر وقت آمد که یک تحول کیفی در جامعه ایران صورت بگیرد، بنا به عللی رهبران موفق نبودند. علل آن را هم ان‌شاء‌الله در دوره‌های بعدی مرور خواهیم کرد.

نشست هفتاد و یکم : جمع‌بندی‌های کلان (۷)

آغازگران، دست‌اندرکاران و مردم در هشت فراز

سه شنبه شانزدهم مهرماه ۱۳۸۷

نشست هفتاد و یکم: جمع‌بندی‌های کلان (۷) آغازگران، دست‌اندرکاران و مردم در هشت فراز

عنوان بحث امروز، آغازگران، دست‌اندرکاران و مردم در هشت فراز است. سعی می‌کنیم بحث را در سه برش جمع کنیم. آغازگران، دست‌اندرکاران، فعالان و نهایتاً توده جنبش‌ها که مردم هستند. چارچوب موضوعی و ارسای تاریخی هر یک از فرازها برای گردآوری، بیست محور را دربرمی‌گرفت. از جهان به ایران می‌آمدیم. و ارسای ایران در چهار حوزه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت می‌گرفت. زمینه‌های بروز حرکت را مرور می‌کردیم. فراز در حد امکان روایت می‌شد و نقطه عطف‌ها مورد تدقیق قرار می‌گرفت. آرام آرام به متن جنبش می‌آمدیم، مطالبات، شعارها، رهبری و هدایت، آغازگران، نیروهای دست‌اندرکار، مردم و نهایتاً سازماندهی، استراتژی، مشی و جمع‌بندی پایانی. در دور پایانی بحث که جمع‌بندی‌های کلان بود تا سرفصل رهبری را در جلسه گذشته تمام کردیم. امروز به نیروهای آغازگر و استارترها، دست‌اندرکاران، فعالان و نهایتاً مردم می‌پردازیم.

عناصر موضوع

- ✓ طبقه
- ✓ طیف
- ✓ رگه
- ✓ شخص
- ✓ فردی
- ✓ جمعی
- ✓ سازمانی

آغازگران را اگر بخواهیم بررسی کنیم باید ببینیم آیا طبقه، طیف، رگه، استارتر و یا شخص بوده‌اند؟ وجه بعدی، پیوندهای تشکیلاتی‌شان است. آیا سازوکارهای فرهنگی داشته‌اند؟ فرد بوده‌اند و بعداً به جمع پیوند خورده‌اند؟ آیا بعد از جمع به سازمان پیوند خورده‌اند؟

آغازگران در هشت فراز

فرازتباکو؛ طبقه تجار/ جمعی (تشکیلات صنفی) / شاخص: حاج امین‌الضرب

آغازگر فراز تباکو طبقه بود، یعنی فرد و طیف و رگه نبود. طبقه تجار آغازگر بود. طبقه تجار جمعی عمل کردند و سازوکار عمل جمعی‌شان هم تشکیلات صنفی‌شان بود. شاخص طبقه تجار در دوران مورد نظر، حاج امین‌الضرب در مرکز و ملک‌التجار در بوشهر بود. اما انگشت‌های سبابه دوران، بیشتر حاج امین‌الضرب را نشانه گرفت. در همان دوره بررسی کردیم که تجار طبقه‌ای بودند که نسبت به بقیه طبقات، آگاهی خیلی جدی‌تری داشتند چون کارشان با جهان بود. واردات و صادرات می‌کردند و طبیعتاً در این کار، تجار طرفشان را می‌شناختند، سفارت‌خانه‌ها را می‌شناختند و مجبور بودند برخی پیچیدگی‌های دیپلماتیک داشته باشند. اینها تجار فعال در عرصه تجارت خارجی بودند ولی آنهایی که در این عرصه نبودند و تجارت داخلی می‌کردند هم با طبقات مختلف در تماس بودند و مردم‌شناس بودند. یک وجه پر اهمیت تجار که استراتژی‌های دوره شدند این بود که اولین حرکت اجتماعی ایران را یک طبقه شروع کرد. آنها از شرایط به طور نسبی آگاه بودند و هم خودآگاه بودند یعنی منافع صنفی خودشان را خوب می‌شناختند. آن زمان، کارگر صنعتی وجود نداشت. کارگر سنتی شهری، منفعتی برای خودش نمی‌شناخت و روزمرد بود. دهقان هم به همین ترتیب؛ ولی طبقه تجار هم آگاه بودند، هم خودآگاه و هم طبیعتاً یک سازمان تشکیلات صنفی داشتند. یعنی تجار اصلی در فوق این طبقه قرار می‌گرفتند و ذیل آن‌ها بنکدارها بودند و ذیل آنها عمده فروش‌ها بودند. بعد یک طیف نسبتاً گسترده صنوف را هم پوشش می‌داد. همین مدارهای مطبق، سازوکار تشکیلاتی‌شان را سامان می‌داد. کما اینکه در آغازگری جنبش تباکو ابتدا سر قضیه که ملک‌التجار و حاج امین‌الضرب بودند ابتدا فعال شدند و بعد از آنها [حرکت] به سمت تجار اصلی، بنکدارها و بقیه آمد. وجه دیگر تشکیلات‌شان این بود که حدود ۷-۸ سال قبل از جنبش تباکو سازوکاری را برای تشکیل مجلس تجار فراهم کردند. اولین استراتژی که برای تشکیل یک سازوکار دموکراتیک در ایران زده شد، مجلس تجار بود. قبلاً صحبت این مجلس را کردیم. حاج امین‌الضرب لیستی را برای ناصرالدین شاه فرستاد که آن لیست تجار اصلی ۱۷ شهر را پوشش می‌داد. اینها حدود ۳۲۰ نفر می‌شدند. در این لیست تنها برخی مربوط به شهرهای درجه دو و سه بودند و همه ایران را هم پوشش نمی‌داد ولی مهم بود که یک جریانی در ایران وجود دارد که آگاهی طبقاتی و خودآگاهی صنفی و ۳۲۰ عضو دارد. در زمانی که ایران تشکیلات، سازمان، کادر متناسب نداشت بالاخره این تعداد کادر داشتند. ایده هم این بود که مجالس محلی تجار شکل بگیرد و از نمایندگان منتخب مجالس و پارلمان‌های محلی تجارت در ایران یک مجلس مرکزی شکل بگیرد. ابتدا با آن موافقت شد ولی همان جریان‌های تجاری‌ای که قبلاً دیدیم و همیشه علیه هر حرکت نویی و هر سازوکاری که می‌توانست منجر به تحول شود موضع می‌گرفتند و انسداد پیشه می‌کردند این سازوکار را بهم زدند. ولی خیلی مهم بود که اولین حرکت را یک طبقه در ایران سازمان داد که آگاهی، خودآگاهی، سازمان و پیوند با توده و تمکن مالی دارد و با اقشار مختلف مردم هم در ارتباط است. به

اضافه اینکه در عین وجوهاتی که به روحانیت می‌داد، ارتباط دیرینه و ویژه‌ای با هم داشتند. پس بی‌جهت نبود که در حرکت اول و فراز اول، یک طبقه توانست استراتژتر شود و بقیه را دنبال خودش بکشد. بقیه هم [شامل] روحانیت سنگین وزن بود. میرزای شیرازی وزنه بود. این مهم بود که یک جریان بیرون از روحانیت، اولین بار توانست روحانیت را به صحنه بیاورد و دنبال اهداف خودش بکشد. حاج امین‌الضرب هم فرد جمع‌کنی و قابل اعتماد و چندوجهی بود. با سفارت‌ها با لحاظ کارش ارتباط داشت، زبان دیپلماتیک بلد بود، با دربار در ارتباط بود و زبان ارتباط با دربار ایران را هم می‌دانست. وجه دیگرش اینست که خانواده او دوپهلوی بود؛ هم بنیانگذار تجارت رو به مدرن در ایران بودند و هم واردکننده اولین بنیادهای صنعتی. اولین کارخانه برق را این خانواده وارد کرد. خانواده پریشینه‌ای هم هست که الان نوادگانشان سمت خانواده مهدوی می‌رود که خانواده فرهیخته و دانشگاهی جنب جبهه ملی بودند و هستند. اینکه فراز تنباکو را یک طبقه کلیدش را زد و بقیه به اعتبار آن به میدان آمدند. اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، این طبقه، آگاه، سازمان‌ده، پیونددار، متمکن و جمع‌کن بود و می‌توانست در موضع فراخوان دهنده قرار گیرد.

فراز مشروطه؛ طیف روشنفکران / فردی / شاخص: ملکم‌خان، تقی‌زاده، آخوندوف، طالبوف، تبریز

اما در مشروطه، وضع به طور جدی فرق می‌کرد. علت تفاوت این بود که در حدفاصل تنباکو تا مشروطه، انباشتی صورت گرفت. انباشت‌کنندگان حدفاصل تنباکو تا مشروطه، آغازگران جنبشی جدید و استراتژی‌های فراز بعد از تنباکو شدند. از آن چهار عنوانی که مطرح شد -طبقه، شخص، طیف، رگه- روشنفکران یک طیف بودند. عملشان هم عمل فردی بود. هیچ حرکت اجتماعی در روشنفکران مرکز یا تبریز نشین دیده نمی‌شد. چهره‌های شاخص هم ملکم‌خان، تقی‌زاده، آخوندوف، طالبوف و طیف تبریز بودند که قبلاً بررسی کردیم. تبریز خیلی پروپیمان بود. مرحوم ناطق و تربیت و حاج میرزا آقا ابراهیم تبریزی و ثقه الاسلام و... می‌شود گفت اگر آخوندوف و طالبوف را هم به طیف تبریز اضافه کنیم زنجیره‌اش مشعشع‌تر از حلقه روشنفکری تهران بود. تقی‌زاده هم از تبریز برخاسته بود ولی مرکز نشین شده بود. این طیف توانست با اتکا به انباشت و چند عنوان دیگر که خواهیم گفت آغازگر دوران مشروطه شود که انقلاب است و با تنباکو که نهضت بود مدارهایش از نظر عرض و طول و عمق متفاوت است. ویژگی‌های این طیف این بود که جهان دیده بود و دیدشان باز شده بود. مشاهده‌گر بودند و از مشاهده خودشان قوانینی بیرون کشیده بودند. جدای از این، مقایسه‌گر هم بودند. اگر بخواهیم ادبیات همه اینها را تحلیل محتوا کنیم بیشتر مبتنی بر مقایسه است. حتی رمان‌های این دوره، رمان ابراهیم مراغه‌ای و... همه دم به دم شرایط ایران را با شرایط کشورهایی که مشروطیت و جمهوریت در آنها رسوب کرده و مستقر شده بود، مقایسه می‌کنند. جدای از جهان‌دیدگی، مشاهده‌گری و مقایسه‌گری، در حد خودشان اهل تدقیق هم بودند و سعی می‌کردند یک راهنمای عمل دوره‌ای هم درآورند. مثلاً ملکم‌خان کتابچه تنظیماتی درآورد که گرچه بیشتر ترجمه از اروپا بود ولی کیفی بود و بدون سر و صدا حاکمیت را محدود می‌کرد و سعی

می‌کرد آن را پایبند مرحله و پروسه و قانون کند و آرام آرام پاسخگو گرداند. وجه دیگرشان این بود که پیوندهای حداقلی اجتماعی‌ای داشتند و ناشر هم بودند. همه‌شان ناشر اندیشه و ایده و آرمان بودند. تیریزی‌ها ممیزه دیگری هم داشتند: سازمانده بودند. اگر ملکم خان، آخوندوف و طالبوف یا میرزا آقا خان کرمانی طیف نداشتند ولی ناطق و ثقه الاسلام و تربیت و قطب‌های تبریز از جمله مستشارالدوله که روشنفکرترینشان بود، برای خودشان طیف داشتند. محل و پاتوقی [داشتند] و نوعا خانه‌هایشان مثل خانه مراجع بود که میگویند درش باز است و رفت و آمد زیاد است. ناطق و تربیت هم در تبریز دوره مشروطه به همین ترتیب بودند. لذا تیریزی‌ها در منطقه خودشان ابزارهای جدی‌تری برای آغازگری داشتند. فراز دوم را بجای یک طبقه، یک طیف آغازگرش بود.

فراز جنگل؛ شخص کوچک‌خان/ فردی متصل به جمع و جبهه/ شاخص: حشمت، کسمایی، احسان‌الله، خالوقربان، حیدرخان

جنگل هم داستان خاص خودش را دارد. با توجه به اینکه عرصه‌اش به یک منطقه محدود می‌شد ویژگی‌هایش خاص‌تر می‌شود. استراتژیک جنگل یک شخص بود. برخلاف دو فراز قبلی که آغازگران، طبقه و طیف بودند اینجا شخص، کوچک‌خان، که از فعالان درجه دوم جنبش گیلان در دوره مشروطه بود به تهران آمد و مدتی ماند و نیروها و افراد را تجربه کرد. خودش هم جستجوگر بود. [ابتدا] به نوعی با دولت در تبعید پیوند خورد و وقتی تجربه آن سرآمد، آرام آرام به جمع‌بندی رسید. اینجا شخص شروع کرد ولی شخصی که اهل اتصال بود و بلافاصله متصل شد. در بادی امر در تهران، که در مرحله تحلیل و جمع‌بندی بود، با دیوسالار متصل شد. هر دو به مشی مسلحانه و به ایجاد یک کانون مقاومت در ایران در مقابل امپریالیسم انگلستان رسیده بودند. [انگلستان] که دیگر روسیه را هم در مقابل خودش نمی‌دید و امکان ترک‌تازیش بیشتر شده بود، می‌رفت که آرام آرام تبدیل به امپریالیسم مسلط در ایران شود. در این مرحله به دیوسالار متصل شد اما نتوانستند سر منطقه‌ی امان با هم به توافق برسند. دیوسالار چون مازندانی بود اصرار داشت که حرکت از مازندران شروع شود. میرزا هم تحلیل استراتژیک خودش را روی گیلان داشت که جنگل‌هایش انبوه‌تر است و مثل مازندران، دشت نیست و امکان استتار در آن بیشتر است. تعداد روستاها در گیلان متراکم‌تر و بیشتر از مازندران است و... مردم محل، زودتر با ما پیوند می‌خورند. نتوانست دیوسالار را مجاب کند و او سیر خودش را رفت و کوچک‌خان هم سیر خودش را. سیر دیوسالار ولی به جایی منجر نشد ولی سیر مرزا به جایی منجر شد و در تاریخ ایران نشست. در مرحله بعد، دو بار باز به جمع پیوند خورد. در دوران اتحاد اسلام به حشمت و احمد کسمایی پیوند خورد. در دوران دموکراتیک جنبش جنگل هم به تیپ‌هایی مثل حیدرخان و احسان‌الله خان و خالوقربان و جریان چپ جنبش. جنبش جنگل، غیر از میرزا چهره‌هایی هم داشت که در دورانی در پرتو او قرار می‌گرفتند و در دورانی هم خودشان درحقیقت قدرت داشتند. در مرحله اول، دکتر حشمت که یک روشنفکر آرمانگرا بود و حاج احمد کسمایی که یک زمین‌دار منطقه بود. اینها چهره‌های شاخص مرحله اول بودند. چهره‌های شاخص مرحله دوم هم حیدرخان و احسان‌الله خان و خالوقربان و... به اینها پیوند خورد. ویژگی‌های کوچک‌خان این بود که به عمل رسیده بود. اسب زین‌کرده بود و

بنا بود با این اسب به متن بیاید. اهل حاشیه نبود. ویژگی دومش این بود که یک سیر تجربی را طی کرده بود. دوران تحصیل، طلبه بود. فضای روحانیت محل را خوب می‌شناخت. در محل، شاخص شده بود و او را خوب می‌شناختند. در جنبش مشروطه‌طلبی گیلان جزو کوچ‌کنندگان مسلح از گیلان به تهران برای فتح این شهر بود و آنجا به عنوان فردی که هم نظامی است و هم ایده و فکر دارد، شاخص شده بود. اهل علم و مذهبی و ایرانی بود. پیونددار بود و در حد خودش سازمان‌ده بود و فراتر از همه اینها به یک جمع‌بندی استراژی یک شخصی هم رسیده بود و آن این بود که ما یک سرعت‌گیر در برابر سرعت تهاجم انگلستان در ایران ایجاد کنیم. با این چشم‌انداز که [اگر] یک کانون مقاومت ایجاد کنیم تا امکان تسری پیدا کند و کل ایران یک خانه مقاومت بشود و نهایتاً یک سازوکار مقاومت مردمی در ایران شکل بگیرد.

کوچک‌خان به اعتبار سیرش، جمع‌بندیش، یقینش، اسب زین کرده‌اش و پیوندهای مردمی و به خصوص کارتوضیحش معروف شد. همان‌طور که قبلاً هم توضیح دادیم، او اهل توضیح بود یعنی ایده‌اش را با هر کسی که می‌خواست با او پیوند برقرار کند کاملاً توضیح می‌داد و جای چند و چون نمی‌گذاشت. قبلاً هم شاهد بودیم که در چهار نبرد و نیز در نبردی که منجر به تجزیه و شکست جنبش شد کارتوضیح‌های ۲-۳ ساعته‌ای برای توده‌ای که می‌خواست حامی یا سربازش باشد، ایراد می‌کرد و این کارتوضیح‌ها در منطقه‌ای که کسی دهقان را انسان حساب نمی‌کرد خیلی موثر می‌افتاد. در منطقه‌ای که فشار سه پهلو روی دهقان وارد می‌شد؛ هم از طرف دولت محلی و هم از طرف قزاق‌ها که زمین‌ها را چپاول می‌کردند و هم از طریق کلان زمین داران محلی. در حقیقت دهقان جنگلی برای زیست حاداقلی تقلا می‌کرد ولی کوچک‌خان آمد و به او شخصیت داد. با او کارتوضیحی کرد و بعد از آن، همان دهقان جنگلی سرباز و خیاطش شد. آمادگاه جنگل را دهقانان تشکیل دادند. لجستیک جنبش جنگل با توده دهقانی بود. بی‌جهت نبود که کوچک‌خان به عنوان یک شخص توانست در موضع فراخوان قرار بگیرد و کلید جنبش جنگل را روشن کند.

فراز نهضت ملی؛ شخص مصدق/فردی متصل به جمع و جبهه/ شاخص: مکی، حسینی، فاطمی، صالح

فراز بعدی، نهضت ملی است. اینجا هم باز یک شخص آغازگر است که ویژگی‌های مشخصی دارد. حرکت این شخص ابتدا فردی بود که در یک مرحله متصل به جمع فراکسیون اقلیت نهضت ملی در مجلس شد که ۸-۷ نفر بودند. آن فراکسیون اقلیت این توان را داشت که بخش مهمی از مجلس را با خودش هم‌نوا کند و این هنر تاریخی را داشت که نیروهای وسط را به سمت خودش بکشد و نیروهای مرتجع و سپاه ایران را بیشتر به سمت صندوق خانه‌های تیره و تباهاشان سوق دهد. بعد که تقریباً با اکثریت مجلس پیوند خوردند، جبهه‌ای درست شد و در سیر خودش مصدق به فراکسیون اتصال پیدا کرد و از آنجا به اکثریت مجلس، بعد جبهه و نهایتاً دولت. یعنی تنوع ملحقات تشکیلاتی فرد آغازگر که مصدق بود نسبت به بقیه خیلی بیشتر بود؛ فراکسیون، پارلمان، جبهه و دولت. قبلاً هم صحبت کردیم راجع به شخص کاشانی که در فاز رهبری جای می‌گرفت. شاخص‌های دوره در ذیل رهبران، مکی، مرحوم حسینی، دکتر فاطمی جوان و الهیار خان صالح چهره‌های شاخص بودند.

علت اینکه مصدق توانست به عنوان یک فرد، استراتژ شود این بود که سیر را طی کرده بود. به این مفهوم که مسیرهای دیوانی را کامل پیش رفته بود. والی شده بود، در نخستین سالهای ۱۳۰۰ وزیر مالیه و معاون وزیر مالیه شده بود. سیر تحصیلیش را در اروپا طی کرده بود. جهان دیده بود. سازوکارهای دموکراتیک اروپا را خوب می‌شناخت. قبلا هم که بررسی کردیم به این ویژگی رسیدیم که چند رساله داشت که مقایسه‌های کیفی بین وضعیت اروپا با ایران می‌کرد. یکی از رساله‌هایش مقایسه شرکت‌ها در ایران با کمپانی‌ها در اروپا و سازوکارهایشان بود. وجه دیگر، مقایسه سازوکارهای اجتماعی اروپا با ایران بود. یعنی ضمن جهان‌دیدگی، مشاهده‌گر و مقایسه‌گر بود و سعی می‌کرد از یک مشاهده و مقایسه، وجوه تکنیکالی درآورد. وجه تکنیکال [مقایسه‌های] از منورالفکران مشروطه که آنها هم مشاهده‌گر و مقایسه‌گر بودند بیشتر بود؛ جلوتر می‌بینیم که این وضع مخصوص به خاطر چیست. یک جمع‌بندی تجربی و دو تئوری داشت. آدم مجهزی بود و لخت و عور به وسط صحنه نیامده بود. مثل برخی رهبران نبود که می‌آیند تا شاید وسط صحنه به کمک و با فشار مردم، مجهز شوند و پیش ببرند. مصدق، آغازگری بود که مستقل از اینکه به توده پیوند بخورد و پیش از آن، مجهز شده بود. یک تئوری تشکیلاتی داشت: تشکیل جبهه. یک تئوری اقتصاد سیاسی داشت: موازنه منفی. کاملا مجهز آمده بود.

درست است خیلی تشکیلاتی نبود ولی هیچ فردی تا حالا در ایران نیامده تا از قصاب و کبابی و ژورنالیسم و استاد دانشگاه و فرهیخته با او ارتباطات کیفی داشته باشند. این ارتباطات کیفی مصدق باعث شد میخ‌های چادر نهضت ملی در جامعه ایران کاملا فرو رود و گسترده‌تر [شود]. با بخشی از روحانیون ارتباط داشت، با برخی از تجار مثل خانواده عالی نسب، خانواده انوری، خانواده افشار و... از دیرباز با پدران اینها که بعدا فرزندانشان به جبهه ملی پیوستند ارتباط ویژه داشت. یعنی باقطب‌های تجاری، دیوانی، سیاسی ایران ارتباط داشت. ارتباطاتش خیلی موثر بود برای اینکه بتواند تبدیل به استراتژ و فراخوان دهنده اولیه باشد. جدای از این ویژگی‌هایش، مثل کوچک خان اهل کار توضیح بود. وقت جدی‌ای را صرف کرد که غارت بریتیش پترولیوم را افشا کند. متمم قرارداد ۱۹۳۳ را افشا کند. وضعیت بیست ساله سیاه ۱۳۲۰-۱۳۰۰ را روشن‌گری کند. وقت خیلی جدی‌ای را در سازوکارها گذاشت. نهایتا با توجه به جهان‌دیدگی، کاربلدی، سیر دیوانی، سیر تحصیلی و چفت‌های اجتماعی‌ای که داشت و همچنین به دو تئوری تشکیلاتی و اقتصاد سیاسی مجهز بود و اهل کار توضیح بود توانست به نیکی در موضع آغازگر قرار بگیرد.

فراز ۴۲-۳۹؛ طیف روشنفکران/جمعی (جبهه، نهضت)/ شاخص: صالح، صدیقی، بازرگان، سحابی، طالقانی

آغازگران فراز بعدی یک طیف بودند. دومین بار بعد از مشروطه است که طیف آغازگر می‌شود. طیفی از روشنفکران که جمعی هم بودند. جمعی که در جبهه ملی دوم بتیر ۱۳۳۹- شکل گرفت و جمعی هم در نهضت آزادی که نوپا و هم ملی و هم مذهبی بود و در اردیبهشت ۱۳۴۰ سازمان پیدا کرده بود. شاخص‌های دوره، مرحوم صالح و مرحوم صدیقی بودند که ستون‌ها و ارکان جبهه ملی دوم بودند و مثلث بازرگان، سحابی، طالقانی که شاخص‌های جریان نوپای نهضت آزادی بودند. ویژگی‌های طیف

روشنفکرانی که آغازگر فراز ۴۲-۱۳۳۹ شدند این بود که به نوعی مجرب بودند. نهضت ملی را تجربه کرده بودند. جبهه ملی اول را تجربه کرده بودند. شرایط بعد از کودتای ۳۲ و مقاومت ملی را تجربه کرده بودند. تجربه تشکیلاتی نسبی و تجربه مبارزاتی قابل توجه داشتند. آغازگران برخلاف کوچک خان که سن زیادی نداشت و استارت‌ترشد، و برخلاف دوره بعد، میانگین سنی شان بالا بود و این آرام آرام هم در دوره‌های بعدی بالا می‌آورد تا جایی سینوس دوباره پایین می‌آید. این دوره، معدل سنی آغازگران بین ۶۵-۶۰ بود. موسفید و مجرب بودند. خیلی اهل سازماندهی نبودند. یعنی سازمان دهی جبهه ملی دوم بیشتر [دست] تیپ‌های دست بالا و میدان دار بود. منتهی مجموعه آغازگران این دوران، اهل تحلیل و تبیین‌گر بودند.

فراز ۵۰-۴۰؛ رگه روشن‌فکران انقلابی / جمعی متصل به سازمان / شاخص: حنیف‌نژاد، محسن، بدیع‌زادگان، جزنی، احمدزاده‌ها

فراز بعدی نه طیف، نه شخص و نه طبقه است. یک رگه بیرون می‌زند؛ رگه‌ای که روشن‌فکران انقلابی بودند. چون فاز جهان هم فاز انقلاب بود، رگه‌ای بیرون آمد که یک وجهش جریان چپ مارکسیستی نو را در ایران سازمان می‌داد و یک رگه‌اش جریان رادیکال مذهبی نواندیش در ایران را سازماندهی کرد. اینها جنگی و با هسته شروع کردند. هسته، اتصال به سازمان پیدا کرد. دو سه هسته تشکیل شد که یکی جزنی بود و یکی هسته مشهد که احمدزاده‌ها و پرویز پویان بودند. از اتصال دو هسته و دو گروه، سازمان چریک‌های فدایی خلق تشکیل شد و وجه سازمانی پیدا کرد. هسته چهار نفره اول مجاهدین که مرحوم حنیف، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان و آقای عبدالرضا نیک‌بین (که در قید حیات هستند) بودند. بعدا آقای نیک‌بین کنار رفت و آن سه نفر هسته‌ای شدند که در یک دوره کسب صلاحیت، متصل به سازمان شدند. چهره‌های شاخص این فراز، مرحوم حنیف، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان، پویان، جزنی و احمدزاده‌ها هستند.

اینها چه ویژگی‌هایی داشتند؟ ویژگی‌شان این بود که زمین تمرین سال‌های ۴۲-۳۹ را جدی گرفتند. تمرینشان کیفی بود. به این مفهوم که نیروها و رژیم را لمس کردند. بخشی در این سال‌ها به زندان رژیم افتادند و سابقه نسبی زندان یافتند. کشش جبهه ملی اول و دوم را از نزدیک لمس کردند. کشش رهبران نهضت آزادی را در سالهای ۴۲-۴۰ را هم از نزدیک تجربه کردند. با بازار و توده‌ها پیوندهایی داشتند. در جنبش دانشجویی کاملاً غوطه‌ور شده بودند. به رغم سن کمشان در کوچه پس کوچه‌های جامعه‌ی سیاسی خوب گشته بودند و شهرگردی و نیروشناسی کرده بودند. وجه دیگرشان این بود که دوران را خوب شناختند و با نیروها از نزدیک و از طریق پرسه‌لمس و اصطکاک آشنا شدند. وجه دومشان این بود که مثل کوچک خان و مصدق، اسب زین کرده بودند که از حاشیه به مدار تغییر و متن بروند. وجه دیگرشان، جمع‌بندی جمعی بود. اولین بار بود که در ایران، جمع‌بندی‌های جمعی باب شده بود. قبلاً کوچک خان و مصدق، جمع‌بندی‌های فردی داشتند ولی اینجا از ابتدا در درون یک هسته بود. بعد از هسته به جمع آمد و از آنجا هم به درون یک سازمان بزرگتر رخنه کرد. وجه دیگرشان، سازماندهی‌شان بود. وجه دیگرشان انطباق با شرایط جدید پلیسی، امنیتی و نظامی بود. نیروهای سنتی

قبل که بیشتر در شرایط دموکراتیک و شبه دموکراتیک می‌توانستند عمل کنند [در این شرایط] امکان جست و خیز و مانور نداشتند. می‌شود گفت با توجه به معدل سنی‌شان که پایین‌ترین معدل سنی استارترها در ایران هست برای خودشان یک وزن مخصوص نسبی‌ای داشتند. وزن مخصوص تجربی و توان سازماندهی و توان جمع‌بندی جمعی و تبصره‌ای که به خودشان زدند - ما صلاحیت نداریم ولی امکان کسب صلاحیت داریم - آنها را از بقیه نیروها متمایز کرد.

فراز ۴۰ و ۵۰ فقط مختص رهبران و آغازگران سازمانی نیست. ما فردی را هم در این دوران داریم که برای خودش یک جریان راه انداخت. شریعتی در حوزه رهبری تشکیلاتی نبود ولی در حد خودش از آغازگران جدی دوره محسوب می‌شد. او هم سیری را طی کرده بود، جهانی را دیده و مشاهده و مقایسه‌ای کرده بود. مشاهدات و مقایساتش را بیشتر در حوزه اجتماعی، ایدئولوژیک و هویتی برده بود. به انباشت نسبتا جدی‌ای رسیده بود. به تریبون و امکانی در دانشگاه و حسینیه ارشاد رسید و درحقیقت به سهم خودش به عنوان آغازگر عرصه فرهنگی، هویتی و ایدئولوژیک ایفای نقش کرد.

فراز انقلاب ۵۷؛ طیف روشنفکران / جمعی متصل به نیروها، دانشگاه، هسته‌ها

فراز انقلاب را نه اشخاص استارتش را زدند، نه رگه و نه طبقه. طیفی مرکبی از روشنفکران، از ملیون، مذهبیون نواندیش، جریان چپ و لائیک‌ها بودند. روشنفکران مجموعا استارتر جریان انقلاب شدند و در کل جریان روشنفکری و دانشگاه نقش ویژه‌ای ایفا کرد. می‌شود گفت از خرداد ۵۶ و پس از رحلت مرحوم شریعتی، دانشگاه استارتر شد. در مرحله بعد به پاییز ۵۶ می‌رسیم که در مقطع کمپ دیوید و ملاقات سه نفره کارتر، بگین و سادات دانشگاه تهران و شهرستان‌ها تحت تاثیر تشعشع دانشجویی قرار گرفت. دانشگاه و دانشجو نقشی ویژه ایفا کرد و روشنفکران هم متصل به نیروها، دانشگاه‌ها و هسته‌ها شدند.

فراز اصلاحات؛ طیف روشنفکران / فردی متصل به جمع و شبه جبهه

آغازگر فراز اصلاحات هم طیفی از روشنفکران بودند که بیشتر درون حاکمیتی بودند و قبلا صحبتش را کردیم. بعضا روشنفکران بیرون از حاکمیت هم بودند که برای خودشان جمع‌هایی درست می‌کردند. مثلا حلقه‌های مطالعاتی تشکیل شد. حلقه کیانی تشکیل شد. در مرکز مطالعات استراتژیک و حلقه‌هایی تشکیل شد. برخی افراد هم مستقل از حلقه‌ها برای خودشان امکان فعالیت فکری و فرهنگی داشتند. نهایتا هم در آستانه خرداد ۷۶ یک شبه جبهه تشکیل شد. [البته] جبهه‌ای در کار نبود، شبی از جبهه بود.

آغازگران در هشت فراز

- | | |
|---|----------|
| ✓ | چهار طیف |
| ✓ | یک طبقه |
| ✓ | یک رگه |
| ✓ | دو شخص |

در سینوسی که بعدها هشت بار بالا و پایین می‌شود، آغازگران را این طور می‌شود تحلیل کرد که در هشت فراز [مبارزاتی] ایران یک طبقه، دو شخص، چهار طیف و یک رگه آغازگر شدند. در تنباکو یک طبقه کلید را روشن کرد. در جنگل و در نهضت ملی دو شخص که جمع‌گرا بودند و بسیار زود به جبهه‌ها و جمع‌ها پیوند خوردند. سیر کوچک خان و مصدق مشابهت‌هایی دارد؛ هر دو جمع‌بندی‌های فردی داشتند، هر دو جستجوگر بودند، هر دو یک تجربه پیشینی مبارزاتی اجتماعی داشتند و هر دو به افراد نزدیک به خودشان پیوند خوردند. کوچک خان به هسته و جبهه، و مصدق به فراکسیون و پارلمان و جبهه و دولت ملی. چهار طیف در مشروطه، جلوتر ۴۲-۳۹، انقلاب و اصلاحات آغازگری را برعهده داشتند و یک رگه. [در ۴۰-۵۰] چه در وجه سازمانی و چه در وجه فرهنگی -فرد شریعتی- یک رگه بود. رگه به این مفهوم که در ۴۲-۳۹ دانشگاه، دانشگاه پر و پیمانی و توده دانشجو پیدا کرده بود. در دهه بیست، توده دانشجویی فقط یک دانشگاه تهران در مرکز ایران بود و چند دانشکده. در هیچ شهرستان و مرکز استانی ما دانشگاه نداشتیم. بعد از سال ۱۳۲۶ دانشگاه تبریز درست می‌شود و برخی مراکز استان‌ها صاحب دانشگاه می‌شوند. تا آستانه دهه چهل که ما چند دانشگاه در کنار دانشگاه تهران داریم و آرام آرام مدارس عادی و دانشکده‌ها شکل می‌گیرند، ایران صاحب یک توده دانشگاهی و دانشجو می‌شود. [در میان] این توده، بحث قابل توجهی در ۴۲-۳۹ مطرح می‌شود و یک [مطالبه] شبه دموکراتیک یا دموکراتیک فعال می‌شود. اما همین توده به نسبت اتفاقاتی که در بهمن ۴۰ و ۴۱ و دستگیری‌های دانشجویی رخ می‌دهد، ریزش طبیعی پیدا می‌کند. بالاخره مبارزه هزینه دارد! در نتیجه یک تعدادی باقی می‌مانند که از آنها -چه در جریان چپ و چه مذهبی- اقلیتی با هم پیوند می‌خورند و یک رگه مذهبی رادیکال [یعنی] مجاهدین را تشکیل می‌دهد و یک رگه رادیکال مارکسیست که فدایی‌ها هستند.

در ایران در این ۱۱۵-۱۱۰ سال فقط یک بار آغازگران یک طبقه بوده است. وزن مخصوص به جانب طیف در ایران عمل می‌کند. الان با توجه به اینکه دیگر دوران کاریز ما نیست و احزاب قدری هم در ایران مثل دوران جبهه ملی یا بعدی وجود ندارند، از این به بعد شرایط ایران، شرایط طیفی است. همچنان که چهار مورد از هشت فراز را طیف‌ها آغازگر بودند از این به بعد هم به نظر می‌رسد که این چنین باشد. [فردی چون] مصدق، کوچک خان و رگه‌ای مثل بنیان‌گذاران کمتر دیده می‌شود. طبقه هم که در این ۳۰-۲۰ سال، جمهوری اسلامی [تشکیل] آن را نداده است، به این معنا که از همان اول، آگاهانه و با توجه به تجربه رژیم شاه جلوی فعالیت طبقاتی گرفته شده است. رژیم شاه هم بعد از کودتای ۱۳۳۲ و تجربه دهه بیست و نهضت ملی، به طور جدی مهار طبقه کارگر را در دست گرفت. یک منصور یاسینی، نماینده کارگران در مجلس بود و در هر کارخانه یک سرهنگ بازنشسته را به عنوان حراست گذاشتند. کارخانه، مهار شد و به طبقه کارگر مهار زدند. جمهوری اسلامی خیلی سازمان یافته‌تر از رژیم شاه با جریان کارگری برخورد کرد. اول نمادهای کارگری را در اختیار خود گرفت. در مجلس خبرگان یک کارگر مُسنی بود که حزب جمهوری اسلامی، ایشان را نماینده کرد. در مجلس اول هم از آقای حسین کمالی حمایت کردند که اول تیپ پرولتری داشت و با یک سبیل کلفت به میدان آمده بود و شعارهای رادیکال می‌داد و او را در سیر خودش نماینده و

وزیر کردند. او با اینکه تحصیلات نداشت، ولی خیلی زود تبدیل به فرد بوروکراتیکی شد که مقابل طبقه خودش قرار گرفت. تجربه جمهوری اسلامی در مهار طبقه کارگر جدی بود و آخرسر هم در دوران هاشمی پیچیده‌تر شد. محبوب و خانم جلودارزاده را که خانم کارگر ساده‌ای بود آوردند. مصاحبه‌ای در همشهری ۷۱-۷۲ هست که خیلی از حوزه رادیکال درباره طبقه کارگر بحث می‌کند ولی بعد، اینها خانه کارگر را تشکیل دادند و به نوعی بیشتر حافظ وضع موجود جمهوری اسلامی شدند تا اینکه منافع صنفی طبقه خودشان را نمایندگی بکنند. لذا طبقه در ایران توانست [شکل بگیرد]. طبقه تجار هم که در دوره تنباکو‌بالندگی داشتند و استارتر بودند و در مشروطه، نهضت ملی، ۴۲-۳۹ و نیز انقلاب یکی از ارکان بودند، را جمهوری اسلامی خیلی خوب تشخیص داد. بعد از انقلاب با رگه مذهبی قشری بازار که مولف‌ها بود پیوند خورد و مولف‌ها را مهارگاه طبقه تجار در ایران کرد. این طبقه قبلاً دینامیسمی داشت، تمایلات دموکراتیکی داشت، مبارزه می‌کرد و پشتِ جبهه خیلی مهمی بود. جدای از اینکه استارتر تنباکو بودند پشتِ جبهه مشروطه، نهضت ملی و مبارزه مسلحانه مذهبی در ایران نیز بودند. جمهوری اسلامی این را هم تشخیص داد. اصناف را هم به مولف‌ها و سعید امانی وصل کرد. اصناف پیشرفته‌تر که در اتاق بازرگانی صنایع و معادن شکل می‌گرفتند را هم به طیف تحصیلکرده‌تر و امروری‌تر مولف‌ها که جریان خاموشی و صادقی بودند متصل کرد. [به این ترتیب] طبقه تجار مستقل از جمهوری اسلامی نمی‌توانست بروز و ظهور سیاسی داشته باشد چرا که آن‌ها جریانی که با جبهه ملی بعد از انقلاب، با روزنامه انقلاب اسلامی و بنی صدر رئیس جمهور پیوند خورد، را سریع می‌زدند. لباسچی و دستمالچی را که از دوره مصدق در بازار وزنی و سرایی و راسته‌ای داشتند را به همین ترتیب زدند. در ابتدای انقلاب و دهه ۶۰، به بقیه بازاری‌های طیف جبهه ملی هم آسیب‌هایی جدی وارد آوردند و نگذاشتند که این رگه‌ها شکل بگیرد. نگذاشتند چه طبقه کارگر (چه سنتی و چه صنعتی) و چه طبقه تجار شکل بگیرد. لذا در ایران، الان ساز و کار طبقاتی و شخص‌کاریزما وجود ندارد. رگه‌ای هم فعلاً دیده نمی‌شود. دانشگاه هم که دیگر رمقی ندارد که بخواهد از درونش رگه‌ای بیرون بیاید. اینست که فعلاً ایران همان طور که نمی‌[از فرازها] را طیف‌ها به خودشان اختصاص دادند، به نظر می‌رسد از این به بعد هم استارترها طیفی باشند.

دست‌اندرکاران هشت فراز

به سراغ دست‌اندرکاران برویم. دست‌اندرکاران، باربردوشان حرکت هستند. وجه اول [حرکت]، رهبران و فرهیختگان هستند. وجه دوم، آغازگران هستند ولی تا دست‌اندرکاری و فعالی و مایه‌گذاری نیاید که یکی نیرو بیاورد، یکی عشق، یکی پول خُرد و یکی پول زیاد بیاورد... حرکتی راه نمی‌افتد.

تنباکو؛ بازاریان، صنوف، وعاظ

در تنباکو چون دوره کوتاه طیف هم محدودتر بود. بازاری‌ها بودند. اینجا بازاری‌ها به مفهوم توده بازار و نه تجار هستند؛ حجره‌دارها، غرفه‌دارها، زیرپله‌دارها، بچه‌های کف بازار و... بعد صنوف بودند که درحقیقت می‌شود گفت پیشه‌وران، مغازه‌داران و کسبه و کارگران سنتی. ایران تا دهه پنجاه کارگر سنتی جدی

داشت یعنی در همین خیابان‌های پایین می‌رفتید، سامورساز و مسگر و آهنگر و کفاش دست دوز و کارگر سنتی بودند. الان خیلی کارگر سنتی نمی‌بینید. وعاظ و اهل منبر هم از دست اندرکاران بودند.

مشروطه؛ بازاریان، صنوف، طلاب، وعاظ، قلم‌زنان، شعرا، هسته‌ها، انجمن‌ها

در مشروطه، دوران گسترده‌تر، پیچیده‌تر، مدرن‌تر و مشارکتی‌تر است. عرصه باز می‌شود: بازاریان، صنوف، طلاب، وعاظ، قلم‌زنان و اهل اندیشه، فرهیختگان، شعرا (فرخی، عارف، ملک الشعرا و...)، هسته‌هایی که شب‌نامه پخش می‌کردند، ترور می‌کردند، انجمن‌هایی که مشابه آن‌جی اوهای امروز در صدر مشروطه شکل گرفتند، بازاری‌ها و صنوف که فعال‌ترین بودند، وعاظ که نقشی جدی داشتند و اهل کلام و منبر؛ به خصوص ملک المتکلین، سید جمال واعظ، مرحوم ثقه الاسلام در تبریز.

جنگل؛ دهقانان، خرده مالکان، طیفی از زمین‌داران، طیفی از بورژوازی محلی

چون ماهیت جنگل با بقیه جنبش‌ها تفاوت دارد دست اندرکاران هم متفاوت هستند. دهقانان، طیفی از زمین‌دارها مثل حاج احمد کسمایی و طیفی از سرمایه‌داری محلی گیلان آمدند. دست اندرکاران جنبش جنگل اینها بودند. این ترکیب را در دوره‌های قبل و بعدش به هیچ وجه نمی‌توانیم مشاهده کنیم. دست اندرکاران در این جنبش، طبقه هستند و اول بار است که یک طبقه، به طور کامل دست اندرکار است. اگر در تنباکو، طبقه، استراتژ شد در جنگل، دست اندرکار است.

نهیضت ملی؛ بازاریان، صنوف، مطبوعات، طیفی از روحانیت، کارگران، دانشجویان

نهیضت ملی باز تنوعی از نیروها و طبقات مشروطه دارد و دو طیف هم به آن اضافه می‌شوند: بازاری‌ها و صنوف بودند. مطبوعات و قلم‌زنان نیز مانند مشروطه بودند. طیفی از روحانیت فعال بودند. اینجا برای اولین بار کارگران، به خصوص کارگران نفت، وسط می‌آیند و تحصن و اعتصاب می‌کنند، نماینده انتخاب می‌کنند و... دانشگاه هم که دیگر از شهریور بیشتر از قید نظام رُعب رضاخان آزاد شده بود سیاسی و اجتماعی می‌شود و به دست اندرکاران اضافه می‌شود. در نهیضت ملی، همه احزاب ملی و حزب چپ که توده بود، بازوی دانشجویی داشتند.

۳۹-۴۲؛ بازاریان، صنوف، طلاب، دانشجویان، بچه‌های بازار

۴۰-۵۰؛ طیفی از بازاریان، دانشجویان، رگه‌ای از طلاب، رگه‌ای از صنوف، طیفی از قلم‌زنان

به فراز ۵۰-۴۰ می‌رسیم. اینجا باز اتفاقات کیفی‌ای رخ می‌دهد. در این بازه، شرایط سخت‌تر است و توده دست اندرکار در آن وجود ندارد. طیفی از بازاری‌ها هستند که پول به جنبش مسلحانه می‌دهند، از حسینی‌ه حمایت نسبی می‌کنند، بچه‌هایشان را به جنبش مسلحانه پیوند می‌دهند. دانشجویانی هستند که حالا دیگر رادیکال‌تر از همه دوران هستند. رگه‌ای از طلاب که محصول جنبش روحانیت ۴۲-۳۹ بودند. رگه‌ای از صنوف و طیفی از قلم‌زنان که حالا یا شاعر بودند یا روشنفکر و نویسنده؛ اینها هم آمدند و پشت جنبش مسلحانه قرار گرفتند. اینجا دست اندرکاران، محدود هستند.

انقلاب؛ بازاریان، صنوف، دانشجویان، کارگران، کارمندان، طلاب، معلمان، طیفی از اساتید

از ۵۶ فضا باز و هزینه‌ها کمتر می‌شود باز بازاریان به عنوان توده بازار، صنوف، دانشجویان گسترده‌تر از قبل، کارگران صنعتی و سنتی، کارمندان، طلاب، معلمان، و طیفی از اساتید اضافه می‌شوند.

اصلاحات؛ دانشجویان، رگه‌هایی از صنوف، طیفی از کارمندان، بخشی از معلمان، طیفی از اساتید، رگه‌ای از روحانیت

در اصلاحات، بار اصلی روی دوش دانشجویان است و اگر دانشگاه نبود نیروها توان و بضاعت ویژه‌ای نداشتند که دوم خردادی به وجود بیاورند. در تحلیل تشکیلاتی در جلسات بعد می‌گوییم که ستاد خاتمی در انتخابات ۷۶ دانشگاه بود. ستادی که خود او داشت، ستاد بروکرات‌ها بود و اعلام کردند چهارصد میلیون هزینه دارد. اگر دانشگاه نبود هم دوم خرداد اتفاق نمی‌افتاد و هم اینکه اصلاً توان تشکیلاتی وجود نداشت. انجمن‌ها در آن دوره، و تحکیم و توده دانشجویی می‌شود گفت دست اندرکار اصلی دوران هشت ساله و به خصوص چهار سال اول بودند. رگه‌هایی از صنوف آمدند. رگه‌هایی از بازار حمایت می‌کرد، البته دیگر بازاری به آن معنا وجود نداشت. صنوف مدرن مثل صنوف صنعتی و خدمات جدید پشت جریان اصلاح طلب ایستادند. طیفی از کارمندان، بخشی از معلمان، طیفی از اساتید و رگه‌ای از روحانیت را می‌توان به عنوان دست اندرکاران هشت فراز قلمداد کرد.

دست اندرکاران هشت فراز

✓ عناصر ثابت دست اندرکار؛

- بازاریان
- صنوف
- دانشجویان

✓ عناصر متغیر دست اندرکار؛

- طلاب
- وعاظ
- فرهنگیان

✓ عناصر موردی دست اندرکار؛

- دهقانان
- کارگران

دست اندرکاران هشت فراز در این ۱۱۰ سال بسیار اهمیت دارد. طیفی‌شان عناصر ثابت هستند، طیفی‌شان متغیر و طیفی‌شان عناصر موردی. عناصر ثابت قابل مشاهده، بازار، صنوف و دانشجویان هستند. دانشگاه از دهه بیست دیگر عنصر ثابت است. قبلش در تنباکو و مشروطه وجود

نداشتند اما دانشگاه از وقتی که می‌آید و اجتماعی می‌شود حضور دارد. عناصر متغیری که در بعضی فرازاها به عنوان دست اندرکار وجود داشته‌اند و گاهی هم وجود نداشته‌اند، طلاب هستند. وعاظ و فرهنگیان به مفهوم عام هم چنین هستند. فرهنگی در ایران به شکل عام به معلم، استاد دانشگاه، نویسنده و قلم به دست تلقی می‌شود. عناصری هم هستند که موردی‌اند، مثل دهقانان در جنبش جنگل یا مثل کارگران در نهضت ملی ایران. اینکه بازاری و صنوف و دانشجو چرا همیشه پای کار هستند، علت تشکیلاتی و اجتماعیش را ان‌شاءالله در بحث تشکیلات باز خواهیم کرد.

مردم در هشت فراز

- ✓ موعده حضور
- ✓ چگونگی حضور
- ✓ حساسیت حضور: ملی، ضداجنبی، شرعی
- ✓ کیفیت حضور

به آخر بحث می‌رسیم که مردم هستند. چند شاخص پیدا کنیم و ببینیم چه طور می‌شود مردم را در این هشت فراز تحلیل کرد. شاخص اول، مورد حضور است. کی به صحنه آمدند؟ شاخص دوم، چگونگی حضور است، چطور حضور پیدا کردند؟ رابطه‌شان با جریان رهبری چه طور بود؟ حساسیت حضورشان چه طور بود؟ با حساسیت ملی آمدند یا ضداجنبی یا شرعی و... و نهایتاً کیفیت حضور و اثربخشی‌شان.

تباکو؛ در نقطه برجسته / تکلیفی - تمکینی / شرعی - ضداجنبی / نیروی فشار

فراز تباکو، جنبش کوتاه مدت و ۸-۹ ماهه بود. مردم در نقطه برجسته آن آمدند. به این مفهوم که ابتدای کار مردم خیلی متوجه نشدند چه شده است. بازاری‌ها و تجار و بعد توده بازار زودتر از همه [موضوع را] گرفتند. بعد منورالفکرها فهمیدند چه خبر است و مردم آرام آرام متوجه شدند چه اتفاقی افتاده است. از زمانی که تباکو شکل جنبشی به خودش گرفت، در نقطه برجسته یا پیک مردم آمدند و صحنه را پر کردند. به خصوص در نقطه فتوای میرزای شیرازی، مردم حضور سراسری پیدا کرده و عرصه را از آن خود کردند. چگونگی حضورشان در تباکو [به شکل] تکلیفی-تمکینی قابل تحلیل است. تکلیفی به این معنا که فتوای آمد و فتوا آن زمان بسیار پُر بُرد بود و احساسات شرعی مردم را تحریک کرد. مردم به اعتبار فتوا به صحنه آمدند.

حساسیتهای شرعی و ضداجنبی بود. شرعی به این مفهوم که فتوای مرجع اعلم پشت قضیه است و ضداجنبی این بود که بالاخره انگلیسی‌ها به ایران آمده و کمپانی در تهران و اصفهان و شیراز و کرمان دفتر زده بود و کارمند انگلیسی آمده بود و زن بی‌حجاب آمده بود و از طرف دیگر، بخشی از روحانیت هم بحث دین را مطرح کردند و گفتند همین که دست غیرمسلم به تباکو بخورد اصلاً جنس است و قابل لمس کردن نیست.

کیفیت حضور مردم در این دوره، از روی فشار بود، یعنی رهبری روحانیت فقط می‌خواست مردم به صحنه بیایند که سیاهی توده، حاکمیت را مرعوب کند و این اتفاق هم افتاد. رهبری این دوره، از مردم انتظار

جدی‌تری هم نداشت. فقط می‌خواست که مردم نیروی فشار باشند. نه آموزشی به مردم داده شد، نه سازماندهی جدی‌ای شد. مردم هم تمکینی و تکلیفی آمدند و نیروی فشار شدند.

مشروطه؛ پیش از نقطه برجسته/حسی-آرمانی/ ملی-شرعی / نیروی اجتماعی پیش‌برنده

در مشروطه، مردم در نقطه پیک نیامدند [بلکه] پیش از آن آمدند. در حقیقت، از چهل ماه پیش از فرمان مشروطه، مردم آمده بودند. در کوچ و در مهاجرت مردم در حاشیه بودند. در مسئله سفارت توده به داخل سفارت آمد و در مسئله بازار و درگیری‌ها [یعنی] پیش از نقطه برجسته مشروطه که صدور فرمان مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵ بود، مردم به صحنه آمده بودند.

اینجا دیگر خیلی تکلیفی-تمکینی نبود. حس حضور پیدا کرده بودند و پای آرمانی وسط بود. تباکو با خودش آرمانی نیاورد ولی مشروطه، آرمان عبور از مطلقیت و مشروطه شدن قدرتی که مهارناپذیر بود را آورده بود. با چه حسی آمدند؟ یک حس ملی وجود داشت که بالاخره در ایران، دولتی ملی تشکیل می‌شود. پارلمانی ملی به وجود می‌آید و فضای عمومی تاسیس می‌شود. یک وجه شرعی هم بود. بالاخره جنبش مشروطه یک جنبش هم ملی و هم مذهبی بود. در این جنبش، مردم نیروی اجتماعی پیش‌برنده بودند و مثل دوره قبل، فقط یک اهرم فشار نبودند. آموزش نسبی دیده بودند. سازمان یافته شدند. مشارکت کردند. انجمن ایجاد کردند و...

جنگل؛ پیش از نقطه برجسته/ آرمانی-تکلیف ملی / ملی-ضداجنبی/ نیروی حامی نظامی-لجستیک

اما در جنگل، تحلیل مردم، تحلیل منطقه است. جنبش از منطقه خودش توانست سرایت کند که ما حتی بتوانیم همسایگانش را به حوزه تحلیل بیاوریم. در جنبش جنگل، مردم پیش از نقطه برجسته به جنبش پیوسته بودند. همین که میرزا به فومن رفت با کمک مردم توانست استوار و اختفا پیش ببرد یا به زبان نظامی‌ها، هم‌رنگ محیط شود. مردم با امکاناتی که به کوچک‌خان بخشیدند، او را استوار و اختفا کردند و هم‌رنگ محل کردند و پوشش دادند. لذا تقریباً می‌شود گفت از زمانی که استارتر، حرکت را در فومن شروع کرد، مردم-حداقل طیفی از آنها-هم حرکتشان را شروع کردند. چگونگی حضورشان آرمانی و تکلیف ملی بود. روحانی نبود که فتوا دهد و تکلیف کند، خودشان یک تکلیف ملی حس کردند. دیدند یک میرزای صادقی آمده و می‌خواهد یک نهاد مقاومت و کانون مقاومت بسازد، با او همراه شدند. آرمان هم داشتند. شمال ایران با توجه به اینکه در همسایگی شوروی بود ۱۵-۱۰ سال تزریق توریک شده بود و با بقیه مناطق ایران فرق داشت. حساسیت مردم در جنبش جنگل، از نوع ملی و ضداجنبی بود. در جنگل، نقشی که مردم ایفا کردند حامی، نظامی، ارتش توده‌ای و نیروی لجستیک بودند. لجستیک به این مفهوم که مرغ و خروس و گاو و گوسفند و شیر و تخم مرغ و... برای جنگلی‌ها آوردند. لباس‌های نظامی آنها را دوختند. در بهداری، پرستار و تیماردار شدند. نقش کیفی‌ای را مردم گیلان در ماجرای جنگل ایفا کردند.

نهضت ملی؛ پیش‌پیش از نقطه برجسته / تکلیف ملی - آرمانی - آگاهانه / ملی - ضداجنبی / نیروی حامی - پیش‌برنده مشارکتی

می‌شود گفت در نهضت ملی شاهد بیشترین دورخیز هستیم. یعنی بسیار پیش از نقطه برجسته، مردم در صحنه بودند. اگر نقطه برجسته را به اسفند ۱۳۲۹ بیاوریم که نفت ملی شد و اردیبهشت ۱۳۳۰ که دولت ملی تشکیل شد، از دهه بیست مردم به صحنه آمده بودند و با ابزار و مطبوعات و روشنفکران و دانشگاهیان پیوند خورده بودند و حضور داشتند. این طور نبود که مردم را فقط مرحوم مصدق به صحنه بیاورد. قبلا حزب توده توفیق پیدا کرده بود بخشی از مردم را به صحنه بیاورد؛ احزاب ملی، دانشگاه و جنبش سندیکالیستی هم به همین ترتیب. لذا حضور مردم تقریباً حدود یک دهه بعد از نقطه برجسته نهضت ملی بود. چگونگی حضورشان تکلیف ملی بود و نه شرعی. آرمانی و آگاهانه بود. تقریباً یک دهه مصدق کار آموزشی کرده بود و همه می‌دانستند چرا به صحنه آمده‌اند. مثل دوره مشروطه نبود که بخشی از [حرکت از روی] اوهام و تصویرسازی‌ها و پرواز روی ابرها باشد. اینجا جنبش نهضت ملی و مصدق زمینی بود و روی زمین راه می‌رفتند. ضریب آگاهی مردم هم خیلی بالاتر بود. در نتیجه دُز آگاهانه بودن حرکت مردم و حضور مردم در جنبش‌های زمینی و واقعی بسیار بیشتر از دوره‌های آرمانی و حسی مثل مشروطه و جنبش اصلاحات اخیر بود. حساسیت مردم برای حضور، ملی و ضداجنبی و ضدانگلیس بود. مردم در این دوره کیفی‌ترین نقش را ایفا کردند. هم نیروی حامی بودند و هم پیش‌برنده مشارکتی. اولین بار بود که رهبری آغازگر حرکت، یک سازوکار مشارکتی در ایران روی کار آورد که در آن، دهقانان، کارگران، بورژوازی صنعتی و تجاری و... حس سهیم بودن کرد و مشارکتی پیش‌برنده بودند.

فراز ۴۲-۳۹؛ در نقطه برجسته / تکلیفی - تمکینی - حسی / شرعی - ضداجنبی / نیروی فشار

فراز ۴۲-۳۹ مثل جنبش تنباکو، مردم در نقطه برجسته [حرکت] آمدند. یعنی توده مردم در نقطه‌ای آمدند که آقای خمینی خیلی فعال شده بود و مقابل شاه قرار گرفته بود. چگونگی حضور مردم در صحنه این دوره، تکلیفی بود و باز فتوا آمد. تمکین از روحانیت و تاحدودی حسی بود. حس و انگیزه حضور مردم نیز شرعی و ضداجنبی - به خصوص سر قضیه کاپیتولاسیون - بود. اینجا هم مثل دوران تنباکو بیشتر از مردم در نقش نیروی فشار استفاده شد که به صحنه بیایند تا اعلم و شاه پس بزنند. رهبری روحانیت، آموزش ویژه‌ای برای مردم نداشت. سازماندهی روحانیت برای مردم هم خیلی کلی و سنتی بود؛ به میدان بیایید و در خیابان بریزید و... حالا سازماندهی احزاب و دانشجویان و ویژگی خودش را داشت.

فراز ۵۰-۴۰؛ در حاشیه - در حاشیه فعال - رگه‌ای در متن / ملی - مرامی / لجستیک - حامی

دهه ۴۰-۵۰ شرایط دیگر عوض شده بود و امکان اینکه مردم به شکل توده‌ای بیایند وجود نداشت. مردم کوچک‌تر شدند و در حاشیه رفتند. بخشی هم در حاشیه فعال بودند، مثلاً در شهرهایی مثل خرم‌آباد و

گیلان که فدائیان پایگاه اجتماعی داشتند، مردم حاشیه فعال جنبش مسلحانه بودند و نفر و پول و خانه و... می‌دادند. حاشیه فعال مجاهدین جدی‌تری بود؛ مذهبی و از قبل شناخته شده بودند. مرحوم حنیف‌نژاد را هم دانشگاه و هم بازار و هم روحانیون می‌شناختند. از دوره دانشجویی [با این‌ها] اتصال پیدا کرده بود. بهشتی و جزایری و مطهری، حنیف نژاد را می‌شناختند. خیلی مهم بود که یک دانشجو که داشت از مرحله دانشجویی عبور می‌کرد، در مسجد بازار تفسیر قرآن داشت. تبریز، او و خانواده‌اش را می‌شناختند. لذا حاشیه فعال پیرامون جنبش مذهبی مجاهدین، فعال بود. بخشی از بازار و بخشی از مردم نیز به آنها پیوند خورد. خانه دادن‌ها و پول دادن‌ها و لجستیک‌ها در دوران جنبش‌های مسلحانه مذهبی در ایران جدی بود. رگه‌ای از مردم هم در متن بودند به این معنی که فدایی‌ها عضو کارگر جذب کردند. مجاهدین هم تک و توک این کار را کردند و بچه بازار در جنبش مسلحانه جذب شد و رگه‌ای از مردم در متن جنبش مسلحانه حضور پیدا کردند. رگه‌ای از مردم هم در حسینیه [ارشاد] حضور پیدا کردند.

در دهه‌های ۵۰-۴۰ با توجه به اینکه جنگ اعراب و اسرائیل بود، مردم مستقل از جنبش مسلحانه در بزنگاه‌ها حضور داشتند؛ مثل سال ۴۷ در [ورزشگاه] امجدیه بازی ایران و اسرائیل در جام ملت‌های آسیا، فروردین ماه سال ۴۹، بازی تیم اسرائیلی با تاج تهران در امجدیه و بازی‌های باشگاهی آسیا و... در کل دهه ۴۰ بزنگاه‌ها و حضورهایی از این دست بود. در جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، از طریق مردم فطریه برای فلسطین جمع شد. اتفاقات این طوری هم در جریان جنبش مسلحانه بود. حضور مردم، ملی و مرامی بود. رگه‌ای از مردم حمایت عملی می‌کردند و کیفیت حضورشان هم لجستیک و حمایت از جنبش مسلحانه بود.

فراز انقلاب ۵۷؛ پیش از نقطه برجسته/حسی-آرمانی-تکلیف ملی-مذهبی/ملی-هویتي /نیروی حامی-پیش برنده، خودانگیخته

در انقلاب، پیش از نقطه برجسته آن-مرداد ۵۷ تا بهمن ۵۷-مردم آرام آرام از حرکت قم و تبریز و یزد و در تهران به صحنه آمده بودند. چگونگی حضور مردم در انقلاب ۵۷ حسی، آرمانی، تکلیف ملی و مذهبی بود. انگیزه‌شان هم ملی و هم هویتی بود. در انقلاب، مردم هم نیروی حامی و هم پیش برنده بودند. در حد فاصل مرداد تا بهمن ۵۷ با توجه به اینکه آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب، در بیرون از کشور بود و در روزهای آخر آمد و سازمان و حزب پیش برنده‌ای هم نبود، مردم خودشان خصلت پیش‌برندگی و خودانگیختگی خیلی جدی‌ای پیدا کردند.

فراز اصلاحات؛ نقطه برجسته بزنگاهی/حسی-به میزانی آرمانی/دورانی/نیروی حامی

در دوران اصلاحات، مردم در نقطه برجسته بزنگاهی حضور پیدا کردند که انتخابات دوم خرداد ۷۶ بود. قبلش حضور توده‌ای و انبوه به آن مفهوم وجود نداشت. چگونگی حضورشان حسی و تاحدودی آرمانی بود. وجه آرمانیش، مخالفت با مطلقیت و پاسخگو شدن قدرت و همین طور مشارکتشان بود. حسشان از حضور، حس دورانی بود؛ نه خیلی تکلیف ملی بود و نه مذهبی. وجه تکلیف شرعی هم وجود نداشت، بیشتر انگیزه‌های دورانی بود. در دوران اصلاحات هم مردم در ارتباط با پیش‌برندگان و رهبران

اصلاحات نقش حامی را بازی کردند، حمایتی که به اصطلاح یک سیر جهشی داشت. از خرداد ۷۶ [شروع شد و] تا سال‌های ۷۷ و ۷۸ آرام آرام فروکش کرد. دوره آخر هم توده مردم در قالب معلم و کارگر و پرستار و راننده، عملاً از موضع اعتراض مقابل دولت اصلاحات قرار گرفتند.

این سیر را مردم در هشت فراز طی کردند. حالا اینکه مردم چه قدر ارتقاء و کیفیت پیدا کردند و چه قدر دوز آرمانی‌شان بالا رفت را ان‌شاءالله در جمع‌بندی‌های نهایی دو جلسه آخر صحبت خواهیم کرد.

پرسشی و پاسخ

پرسش: در بحث آغازگران پنج فراز از هشت فراز روشنفکران آغازگر بودند که یعنی جایگاه عظیمی در ۱۵۰ سال اخیر پیدا کرده‌اند. شما گفتید الان در جامعه ما شخصی نیست و طیفی است. اما ظاهراً سیاسیون ما هم، روشنفکرانی که طیف و رگه بودند، سرانجامشان متفاوت از اشخاص روشنفکر بوده است. آیا اگر الان هم جریانی راه بیفتد باز همین عاقبت گریبان‌گیرش است که باز باید به دنبال شخص باشیم؟ مثلاً در جبهه اصلاحات، یک خاتمی‌ای پیدا کنیم

ما اگر به گذشته برگردیم، مثلاً همین ربع قرن پیش را ببینیم، تاحدودی دوران، دوران رهبران کاریزما بود. آخرین تیر ترکش، کاسترو است. او هم بروید دیگر کسی باقی نمی‌ماند. این کاریزما در ایران هم عمل می‌کرد؛ کاریزمای منطقه‌ای کوچک خان، کاریزمای ملی مصدق، بیشتر مذهبی و کمتر ملی آقای خمینی، کاریزماهای دهه‌های ۴۰ و ۵۰. هر چه به این سمت می‌آیی در جهان و ایران، چهره‌های کاریزماتیک رخت برمی‌بندند. ایران هم مثل جهان است و البته ویژگی‌های خاص خودش را هم دارد. مردم ایران به دلیل اینکه مجاری فعالیت برایشان باز نبوده‌نه حزبی، نه صنفی، نه مطبوعات مستقلی- لذا زمانی که اکثریت توده نمی‌توانند مجاری‌ای برای بروز ظرفیتشان پیدا کنند عملاً هم به حاشیه می‌روند و هم نگاه‌ها خیره می‌شود به مردی که بناست از جاده و وسط‌گرد و غبار بیرون بیاید. سواری بالاخره باید بیاید. فرض کنید تختی، تا حدودی این طور تختی شد. بعد از کودتا در دوران دهه ۴۰-۳۰ همه نگاه‌ها به سمت یک نفر می‌رود که هنوز میدانی برای عرض اندام دارد. اینکه ایران دووجهی است، هم مشمول دوران کاریزماست و هم عقده‌های روحی- روانی خاص خودش را دارد. ولی الان مشکل ایران با بقیه جهان جنوب فرق دارد. جدای از اینکه شخصی نیست، جریان و حزب هم نیست. اشخاص، الان حتی خود خاتمی دیگر در موقعیت ۷۶ حتی ۷۸ نیست. شبیحی از آن دوره وجود دارد و عموم با احمدی‌نژاد مقایسه‌اش می‌کنند و در مقایسه با اوست که نمره قبولی نسبی آخر شهریور می‌گیرد. قبولی خرداد و با معدل بالا که نیست. از فرط سیکلی است که دو بار قبلاً طی شده است. اول به سراغ موسوی می‌روند و او نمی‌پذیرد. یک جوان، سید احمد [خمینی] را هم گذاشته‌اند در سید که نشان دهنده فقر شخصیت در ایران است. بعد برای جریان‌های بیرون از حاکمیت هم نگذاشتند شخصی چهره شود. در دوره‌هایی که حس می‌کردند بناست کسی چهره شود و می‌تواند پیرامون تشکیلاتی پیدا کند او را می‌زدند. فرض کن برخورد سال ۷۹ شان با مهندس سبحانی این طور بود. فکر کردند مثلاً ایشان فردی مصدقی است، مذهبی است، هم روی تدین می‌ایستد و هم روی ایران و روشنفکران و حتی مذهبی‌های سنتی سابق و حتی خارج از کشور و... قبولش دارندو ایران فردا هم تیراژی پیدا کرد و ملی-مذهبی هم در انتخابات مجلس ششم مطرح شد و برای همین در بزنگاه او را زدند. یعنی سطح برون آمدگی فردی مثل مهندس سبحانی از دل جریان بیرون از حاکمیت، نهایتاً تا سرفصل آبان و پاییز ۷۹ بود و نه بیشتر. بعد از آن هم دیگر امکان شاخص شدن و تشخص پیدا نشد.

لذا در ایران، حاکمیت همیشه ضدتشخص است. در این سی سال بخصوص، نه جریان جدی‌ای باقی گذاشته است و نه فرد جدی‌ای. این است که مجموعاً از این به بعد تصور می‌کنم سازوکارها طیفی است. ورزش هم تا یک دهه پیش این طور بود که ورزش‌های فردی گل می‌کرد. الان واترپلو، هندبال، بسکتبال و والیبال امکانات جدی‌ای پیدا کرده‌اند. الان شرایط برای کار طیفی در ایران مساعدتر از قبل است. کار طیفی در ایران هم مشکلات خاص خودش را دارد. بهتر است که ایران طیفی شود چون از دیرباز که نگاه بکنی فرض کن مشروطه با تقی زاده و دوسید پیوند خورد. تنباکو با میرزا، نهضت جنگل با کوچک خان، نهضت ملی با مصدق، ۴۲-۳۹ با خمینی، انقلاب با خمینی، اصلاحات با خاتمی. الان نهضت آزادی با دکتر یزدی، ملی و مذهبی با مهندس سبحانی، سازمان مجاهدین بعد از انقلاب با رجوی. لذا به نسبتی که فرد دچار مخاطره می‌شود و آسیب می‌بیند، جریانش هم دچار آسیب می‌شود. یعنی با غیبت و آسیب دیدگی و تحول و تطور فرد، آن جریان هم طور به طور می‌شود و از بین می‌رود.

برای همین بهتر است که مکانسیم‌ها جمع‌ی شود. الان هم یک ظرفیت برای آن وجود دارد. سمت جهان هم مکانسیم جمع‌ی است. الان سمت موسیقی این طور شده است. قبلاً یک قطعه‌ای که اجرا می‌شد بیست دقیقه اش را می‌دادند و یولون سل اجرا می‌کرد. اما الان در این ارکسترها، یک قطعه پنجاه دقیقه‌ای که اجرا می‌شود شش ساز تک نوازی وجود دارد. در سیستم‌های ورزشی هم چنین شده است. سی سال پیش سیستم فوتبال ۴-۴-۲ بود ولی الان ۵-۶ هافبک وسط هستند. بسکتبال یک سانت داشت، الان یک سانت دارد و یک شبه سانت. همه جا این اتفاقات دارد می‌افتد. وقتی اتفاقی در هنر، ورزش، اجتماع و سیاست بیفتد به قول آقای مهندس، روح زمانه می‌شود. الان روح زمانه، روح شکستن هرم قدرت و توزیع قدرت و مشارکتی کردن است. در ایران هم این اتفاق به نسبتی که در حوزه‌های مختلف بیفتد خیلی خوب است. حالا در ایران این سیرها طی نشده است. نیروها هم خیلی به فکرش نیستند. الان نیروها میانگین سنی شان دارد بالا می‌رود. زاد و ولد هم نمی‌کنند با نسل جدید هم ارتباط ندارند. آموزش هم ندارند. گپ نسلی هم هست و تلاش جمهوری اسلامی هم برای گسست نسلی خیلی موفق بود. الان وسط ایران کچلی و تنکی در همه حوزه‌ها وجود دارد ولی آنهایی که الان اهل آموزش هستند در ایران، دارند مکانسیم‌های جمع‌ی را پیش می‌برند. این خیلی خوب است که شهرام ناظری الان سی تا شاگرد دارد یا خانواده کیخسرو پورناظری ۵-۴ نفر بیرون آمده است یا از خانواده کامکارها دارد نسل دوم بیرون می‌آید یا شجریان کارگاه آموزشی گذاشته است. اینها اتفاقات مثبتی است ولی آن را در نیروهای سیاسی-فکری نمی‌بینیم.

در نیروهای سیاسی-فکری سیستم، سیستم حواریون است. یعنی جریان‌هایی هم که در ایران در موضع با ولایت فقیه مخالفند ولی سازوکارهایشان را نگاه کنی، سازوکار ولایت فقیه‌ی است. برای همین نیروهای ایران خیلی مرزی با ولایت فقیه ندارند، فقط کمی مدرن‌تر هستند. هر جریانی را نگاه کنی و داخلشان بروی همین شکلی است. یکی دو نفر دارند رشد می‌کنند و رابطه با توده‌ها هم آموزشی

نیست. حقوق دموکراتیکی آن پایین نیست. بدن‌ها دارند کار خودشان را می‌کنند و سرها هم کار خودشان را. مشارکت را ببینید، تمایلات بدنه و سر خیلی تفاوت دارد. بدن سعی می‌کند یک کلاس و کارگاهی هم برای خودش در تهران و شهرستان برگزار کند. همه تصور می‌کنند مشکلات ایران همه از ناحیه حاکمیت جمهوری اسلامی است که به بیرون می‌آید. این بخشی از واقعیت است ولی خود نیروها هم مشکل دارند. آنها هم آموزشی نیستند و تا وقتی هم که آموزشی نیستند همه بار روی دوش یک فرد است و دو فرد است و آنها هم مشمول کهولت می‌شوند و فاصله‌ها خیلی زیاد می‌شود. فاصله‌ای که جمهوری اسلامی بین نسل‌ها به وجود آورد را جریان‌ها هم بین نسل‌های درون خودشان دارند به وجود می‌آورند. اینکه ان‌شاءالله این تجربه کامکارها که یک خانواده‌اند تکرار شود. برای یکی‌شان هم یک اتفاقی بیفتد، باز یک خانواده هستند. سی سال است در سنج‌اند آنها را می‌شناسند یا پورناظری‌ها را ۱۵ سال است در کرمانشاه می‌شناسند. اینها اتفاقات خیلی مهمی است. نیروهای سیاسی در ایران اصلاً به این چیزها توجه نمی‌کنند. فرض کن برخی از این نهادهای خیرات مبراتی هستند الان سازوکارشان اینست که همه هیات امناسن‌هایشان هم بالاست، در حضور خودشان جوانی را معرفی کرده‌اند که در جلسات حضور دارد ولی حق رای ندارد. این خیلی مکانیسم خوبی است. در ایران و در همه حوزه‌ها این اتفاق باید بیفتد ولی در ایران، تجربه‌ها منتقل نمی‌شود. اگر این اتفاقات بیفتد و همزیستی دو سه نسل با هم تحقق یابد بالاخره ایران پُشته پیدا میکند. الان بسکتبال و والیبال ما پُشته پیدا کرده است. در ایران ۱۰۰ نفر زیر ۱۶ سال بالای دو متر قد پیدا کرده‌اند که یکی‌شان مثلاً نیکخواه بهرامی است و فردی که الان در ام‌بی‌ای بازی می‌کند. بالاخره کشور ما هم اگر سازوکارهایی درش به وجود بیاید حتماً جواب می‌دهد. این طور نیست که در جاهای دیگر جواب بدهد و اینجا ندهد. ان‌شاءالله به سمت هر چه جمعی‌تر شدن برویم. از این جمع‌ها بالاخره شاخص‌هایی بیرون می‌آید و باید این شاخص‌ها را در ایران، از آن حالت سنتی بیرون آورد. یعنی کسی به نسبتی که جدی هست و فعال هست و کار می‌کند و ایده جدید دارد، بیاید. این تشخیص، تشخیص طبیعی است نه کسی را پیرامونش سرکوب کرده، نه حق کسی را خورده، نه دور زده است. اینکه آنجاها اگر تشخیصی صورت بگیرد مثبت است. چه بهتر که طیفی‌تر و جمعی‌تر شود.

... در فهم حرکت، تحلیل طبقاتی جایگاه خودش را دارد و ما نیاز به یک رویکرد پژوهشی داریم...

تا بدانیم که دوران طیف و طبقه سرنیامده است.

دوران طیف و طبقه سرنیامده است. ممکن است در اروپا، ژاپن یا آمریکا شرایط به گونه دیگری باشد، آن هم مثلاً در سطوح‌های تکنولوژی و ربات و... ما که این سیرها را طی نکرده‌ایم. در ایران هم طیف و هم طبقه هست. ویژگی اینها اینست که برخی اقشار ادغام [شده‌اند] یعنی ویژگی صرف طبقاتی ندارند، طیف خاص هم نیستند. الان راننده واحد در دو سه سال اخیر در ایران این طور شد. معلم و پرستار هم این طور شد. بازنشسته دارد این طوری می‌شود. اینکه اینها الان در ایران مرتفع و برآمده‌اند. یکی از مشکلات این ۸ سال دوره اصلاحات این بود که به این طیف طبقه‌ها عنایت نشد. اینها خیلی

کارا بودند. این خیلی مهم است؛ سه سال پیش خانواده و دختر و همسر راننده اتوبوس واحد می‌آیند و [به اعتراض] جلوی درب اتوبوس روی زمین می‌خوابند. در ایران هیچ وقت از این اتفاقات پیش نمی‌آید. این نشان دهنده بروز و ظهورهای اجتماعی طیف طبقه در ایران هست ولی چیزی که شما می‌گویید، از آنجایی که نیروهای سیاسی ما هم رفق و هم مهر طبقاتی‌شان را از دست داده‌اند، از مخیله‌شان طیف و طبقه بیرون رفته است. شرایط ایران که خیلی عوض نشده است. کارگر و کم‌زمین و خرده پای شهری هنوز هستند، بیشتر از گذشته هم هستند. حاشیه نشینی الان خیلی بیشتر از گذشته است. بیکار و ژنده پوش و روسپی ۱۳ ساله و کودک کار و... اصلا این طوری نبود اما الان هست ولی حساسیت کسی را برنمی‌انگیزد. قبل از انقلاب، حساسیت برانگیخته می‌شد و طرف با دیدن یکی از اینها به میدان مبارزه می‌آمد ولی الان راحت طرف رویش را در ماشین به آن سمت می‌کند، با یکی دیگر حرف می‌زند یا روزنامه می‌خواند. اصلا عنایتی ندارد. الان نیروهای فکری-سیاسی ایران که شما می‌گویید به دلیل اینکه رفق، مهر و نفرت‌های گذشته خودشان را از دست داده‌اند اصلا دیگر نه تحلیل طبقاتی دارند، نه تحلیل طیفی و نه تحلیل نیروی اجتماعی. این یک وجه قضیه است.

وجه دیگرش اینست که تحلیل صرف طبقاتی کارا نیست. در ایران اصلا جواب نمی‌دهد. در ایران همه طبقات دفورمه و ناقص‌الخلقه‌اند. حاکمیت‌ها اصلا نگذاشته‌اند سیر طبقاتی در ایران طی شود. مثلا در دوره رضا شاه که اصلا سندیکا و اتحادیه را تعطیل کرد و هیچ تحرک صنفی طبقاتی کارگری در ایران نبود. بعد تجربه صنفی و سندیکایی دهه بیست در ایران با سازماندهی حزب توده خیلی کیفی بود. سال ۳۲ شاه آن را هم قطع کرد. دهه چهل و پنجاه هم نمی‌توانست این پروسه‌ها شکل بگیرد. جمهوری اسلامی هم همان اول کار و پیش از آنکه این اتفاقات بیفتد، آگاهانه، کارگر خودش را به مجالس خیرگان و شورای ملی اول به عنوان نماینده کارگران برد. بعد همین کارگران را وزیر کرد. خانه کارگر را باز دست همین طیف داد. نگذاشتند زاد و ولد طبقاتی شکل بگیرد. حالا از دل این فشار، اینکه چندین معلم علی‌رغم چندین بار زندان رفتن، هنوز ایستاده‌اند و افراطی هم نیستند، معقول هم هستند، روی خواسته صنفی‌شان ایستاده‌اند و افراط هم نمی‌کنند که خواسته صنفی‌شان سیاسی شود، این اتفاقی است در ایران که البته دیده نمی‌شود چون همه مشغول خودشان هستند. نیروهای سیاسی، همه کمون‌هایی را به سبک غارنشینان گذشته تشکیل داده‌اند و بیرون از غار را نمی‌بینند، فقط خودشان [می‌بینند]. صد تا جزوه تکثیر می‌شود، خودشان هم آیا بخوانند آیا نخوانند. بحث انتخاباتی یا بحث روی مساله زنان یا هسته‌ای دارند، باز درون کپه خودشان [بحث می‌کنند]. این خصلت غارنشینی و کمون‌گرایی روشنفکری سیاسی در ایران مانع از پیوند خوردنش با بیرون می‌شود و نمی‌تواند تحولات نیروهای سنتی، مدرن و... را ببیند. برای همین، اینکه شما از کمبود در تحلیل نیروهای فکری و سیاسی می‌گویید، کمبودها خیلی بیشتر از این حرف‌هاست. یعنی جریان روشنفکری ایران به یک پوسته نازکی مثل صابون رسیده است. حالا مگر اینکه ان‌شاءالله با همین بچه‌های جدید، تجویزی صورت بگیرد، و حرفی، ایده‌ای، سپهری و پیوند خوردن با جریان‌ها. این خیلی مهم است.

مصدق بالاخره منورالفکر است، شازده است، خانواده اش زمین دار است. تحصیلکرده خارج است. سیرهایش همه فرهیختگی و فوق جامعه ایران بوده است. سیر دیوانی و وزیر و وکیلی و... این خیلی مهم است که شمشیری را می‌خواست که اصلاً سواد نداشته است. فقط یک بساط کبابی روبه روی پارک شهر داشته است. منتهی تیپ ملی و جمع کن بوده است. این خیلی درایت است. مصدق یک روز او را می‌خواهد و به او مغازه‌ای می‌دهد. می‌گوید تو که هم ملی هستی و هم میتوانی صاحب پاتوق شوی، برو در مغازه، هم رزقت بیشتر می‌شود و هم طیف. شمشیری در سیر خودش می‌رود و اسپانسر جبهه ملی می‌شود و تختی [همینطور] و... این درایت است. یا مثلاً رابطه دکتر مصدق با عبدالله گردی که قصاب و با بازاری و... است. چفت‌های اجتماعی روشنفکر خیلی مهم است. چرا جبهه ملی اول شکل گرفت؟ آیا فقط با ۱۹ نفری که نماینده روشنفکران و روزنامه‌نگارها و استادان دانشگاهی بودند شکل گرفت و رفتند جلوی دربار [ایستادند]؟ آنها نه سازمانده بودند، نه طیف دار و نه پیونده. جبهه ملی اول با چفت‌های اجتماعی دکتر مصدق شکل گرفت. با تیپ تاجیک کشتی گیر و در نسل بعد تختی کشتی گیر، عبدالله گردی قصاب، آقای راسخ افشار و... اما چرا آقای معین و کل اصلاح طلب‌ها با امکانات سال ۸۴ نتوانستند [کاری کنند]؟ امکاناتی که اصلاً با سال ۲۸ دکتر مصدق که جبهه ملی را تشکیل داد، قابل مقایسه نبود. این جبهه اصلاحات با تربیون و امکانات و چند وزیر و بخشی از مجلس و ۷-۸ روزنامه و... چرا سال ۸۴ و بعد از ۸ سال که چنین امکانات اجتماعی‌ای داشت نتوانست از حد اساسنامه خارج شود؟ جبهه ملی اول بعد از تجمع مقابل دربار، سازمانش کمتر از یک ماه طول کشید تا برپا شد. سازمان محلات، سازمان شهرستان، سازمان بازار و اصناف، سازمان دانشجویی و... اینها را شکل داد. یک تیپ‌هایی بود طیف داشتند و دست به جیب و سازمان ده و کاربلد بودند. روشنفکری که ترگل و رگل است و رنگش مثل برخی از آخوندها آفتاب مهتاب ندیده است و پروسه‌ای را لمس نکرده و سیری طی نکرده و دستش پرز زهر اجتماعی جامعه ایران را لمس نکرده مگر می‌تواند جبهه تشکیل دهد؟ مصدق، بله شازده بود ولی بالاخره چادر جبهه ملی را او با طیفش بالا برد. آقای صالح و صدیقی و... که سازماندهی نمی‌کردند. همین بازاری‌ها و خرده پاها سازماندهی می‌کردند. لذا کلاً نیروی روشنفکری ایران از اصلش دور افتاده است. در ربع قرن اخیر نه سعی در شناخت اجتماعی‌ای، نه اعتباری... کجا دیدید یک تحلیل جدی از مسئله پرستارها، بازنشسته‌ها، راننده‌های شرکت واحد را بیرون بیاید؟ حتی یکی از این روزنامه‌های روشنفکری یک مورد جدی درباره پرداختن به اینها داشته باشد؟ به جز یک مورد، مصاحبه آقای عبدی با دو نفر از این معلم‌ها. این مورد هم. یک گزارش رپورتاژی با یک راننده واحد. با کدام یک از مسئله پرستاران با نظام پرستاری یا پزشکان با نظام پزشکی می‌بینید که پیوندی برقرار شده باشد؟ لذا از ذهن، تحلیل طبقاتی بیرون رفته و رابطه‌ای وجود ندارد. نیروی اجتماعی یک سمت است و نیروی سیاسی یک کمون است. لذا کمبود فقط عدم عنایت به تحلیل طبقاتی نیست. فراتر از آنست.

سوال من در مورد نقش روحانیت است. از همان تنباکو ما میرزای شیرازی را داشتیم و نقش تاریخی سید جمال هم که پررنگ بود. در مشروطه هم همان مثلث را داشتیم که خیلی از امکانات خودش گذشت. طباطبایی و بهبهانی نقش پررنگی داشتند. در جنگل هم بالاخره خود میرزا آموزش‌های حوزوی دیده بود. در نهضت ملی هم کاشانی بود. در ۴۲ هم نقش آقای خمینی پررنگ بود. ۴۰ و ۵۰ هم طیفی مثل آقای خامنه‌ای و... بودند. در اصلاحات هم خود آقای خاتمی و بقیه بودند. با این پیش فرض اگر بیایم جلو نیروهای آغازگر و پیشبرنده و دست اندرکار و مردم، نقش روحانیت خیلی کم‌رنگ بود. چه طور می‌شود این را تبیین کرد. برخی وقتی پنج روشنفکر می‌آیند وسط می‌گویند روشنفکران آمدند اما گاهی ده روحانی آمده می‌گویند طیفی از روحانیت آمدند.

ببخشید سوال من هم در همین مورد است. اگر می‌شود این دورا با هم جواب بدهید. نقشی که روحانیت و آقای خمینی در کل پروسه داشت خیلی کم‌رنگ نشان داده شد. شما می‌دانید که اگر در سال‌های بعد حرکتی می‌شود و بازار حمایت می‌کند و روحانیون پشت قضیه درمی‌آیند دلیلش اینست که مجاب شدند، و نهایتاً در دوره انقلاب، ممکن است جوان‌ترها فراموششان شده باشد ولی ما شاهدیم که آقای خمینی بود که این شور را ایجاد می‌کرد، نه صرفاً آزاد شدن چند نفر از انقلابیون از زندان. نکته آخر هم اینکه از نظر من نقش مردم در دوره انقلاب، تک بعدی بود.

ببینید ما بحث امروزان اصلاً رهبری نبود. در فراز رهبری، نقش آقای خمینی و خط نجف عنوان شد. بحث امروز، بحث آغازگران بود. روحانیت هیچ وقت آغازگر نبوده است. تنباکو را تجار شروع کردند. حرکت‌ها شروع شد و آخر کار در آستانه نهایی آقای میرزای شیرازی که اصلاً نه در ایران بود و نه شرایط ایران را خوب می‌شناخت یک فتوایی از راه دور داد و آن فتوا اثر کرد. در مشروطه هم روشنفکران از بیست سال قبل آغازگر بودند. اثر آقای نایینی مربوط به دوره استبداد صغیر و بعد از آنست. اینکه در این هشت فراز، غیر از فراز اول که تجار آغازگر بودند، در بقیه فرازها روشنفکران به طور بلامنزاع، آغازگر بودند. حالا ویژگی روحانیت اینست که مشاهده‌گر خوبی است. حرکت که شروع می‌شود با آن پیوند می‌خورد و منافع صنفی خاص خودش را هم پی می‌گیرد. شما روحانیت را تاریخی نگاه بکنی، از دیرباز، بیرون از حاکمیت است. در دوران صفویه، نزدیک می‌شود. بعد از آن گپی به وجود می‌آید. در قاجار مویده‌خوان حکومت میشود. در دوران پهلوی، رضا شاه و محمدرضا شاه این قدر دافعه دارند که گپی می‌افتد. یادمان هست که روحانیت به قاجارها نزدیک شده بود و حتی تاج شاه اول را بر سرش گذاشت. در این سیر عملاً خواسته صنفی تاریخی و آرمان تاریخی روحانیت که تشکیل حکومت بود تحقق پیدا کرد ولی روشنفکران انگیزه‌شان مستقل از این بود و در پی تحول در متن هم بودند. شما در حرکت روحانیت، تحول در متن را چندان نمی‌بینید. عناصری شان هستند که به آن می‌اندیشیدند. در این هشت فراز در مقاطعی رهبری به دست آنها افتاده است. سال ۵۶ حرکت آغاز شده بود و آقای خمینی چند ماه قبل از انقلاب به مصدر رهبری رسید. ۴۲-۳۹ جبهه ملی، نهضت آزادی، روشنفکران و دانشگاه، حرکت را شروع کرده بودند. ۴۲-۴۱ هم مستقل از روحانیت آن هم

با یک انگیزه دیگری شروع شد. اینکه از این طرف مرعوب روحانیت نشویم. همان طور که شما عنوان می‌کنید، بله توان بسیج داشتند و خیلی هم جدی بوده است ولی صرفاً مرعوب توان بسیج نباید شد. الان دیگر بعد از این کارنامه ۳۰ ساله این توان بسیج را هم ندارند. در مقاطعی که آنها وسط بودند سعی کردیم حق مطلب ادا شود ولی باید سعی کنیم که نه مرعوبشان شویم و نه مثل خودشان که حقوق همه را ضایع می‌کنند، حقشان را بخوریم. در رهبری‌ها نقش داشتند ولی اگر پژوهشی و نه حسی [بررسی کنیم] ثابت می‌شود که روحانیت در هیچ موردی استراتر هیچ حرکتی نبوده است.

البته الان هم یک رگه‌های قابل ارتقائی درشان وجود دارد که چند ویژگی دارند. جهان را نسبی می‌شناسند. با نرم افزار خیلی ارتباط گرفتند. برخی شان زبان می‌دانند. فلسفه جدید را آشنا هستند. اگر راهکار استراتژیک بخواهیم، با این طیف باید چه کار کرد؟ وارد گفتمان شد! طیف سنتی روحانیت که در این سی سال آلوده نشده هم هستند. کسانی که نه رانت خوردند و نه از وجوهات دولتی استفاده کردند و نه مثل خیلی از مراجع، حقوق بگیر جمهوری اسلامی شدند. نه در پروسه‌های دهه شصت شرکت داشتند و خانه نشین شدند. با این بخش از روحانیت سنتی بیرون از مدار آلودگی هم به رغم تفاوت‌های فکری باید گفتگو کرد و نظرشان را خواست. برخورد حذفی نیست. اینکه [رویکردی] مثل خود آنها که قطب جهان و زمین‌اند و بقیه پیرامون و خرده ریز پیرامونشان، درست نیست. جایی که در رهبری‌ها نقش داشتند گفته شود. مثلاً توان بسیج آقای خمینی در سال ۵۷ در ایران تکرارناپذیر است. در آن سال هم آقای خمینی شرایط ویژه‌ای داشتند و هم جامعه ایران. یا ایستادگیش مقابل شاه [و بیان] اینکه بالاخره شاه باید برود، نقطه مثبتش است، حالا با وجوه دیگرش کار نداریم. ولی جریان روحانیت هیچ وقت در ایران نه آغاز کرده و نه منشا یک تحول فکری واقع شده است. با این تصویر نه باید تعارف داشت و نه مرعوبش شد و نه حقش را ضایع کرد.

اوایل کلاس در عناوینی که بحث شد، بیشتر بنا بود جمع‌بندی کلاس‌ها باشد. اوایل یک جرقه‌ای در ذهنم بود که علاقمند به کلاس شدم این بود که با همان ادبیات قرار است اینجا گوشه‌هایی از تاریخ بررسی شود که نه در کتاب‌های جمهوری اسلامی هست و نه در کتاب‌های روشنفکری‌ای که مثلاً مشروطه را بررسی می‌کنند. همان جلسات آغازین خیلی روی این تاکید می‌شد که درست است ملکم و نانینی و طالبوف مهم بودند ولی اگر مثلاً آن بچه بازاری که تلاش می‌کرد بازار را تعطیل کند هم مهم بود و شاید مهمتر از خود آن بازاری. یعنی این تاکید ایدئولوژیک و عقیدتی شد ولی من در هر روایت و جمع‌بندی‌ای همیشه بحث دست اندرکارها که می‌شد عین کتاب‌های تاریخ بررسی میشد که آدم آنها را می‌خواند یا مصدق، یا خمینی یا میرزای شیرازی است. آنکه در کوچه بازار سیلی خورد یا ایستاد، نبود. آدمی که از درخت بالا می‌رود و عکس فلانی را می‌زند، شما اوایل رویش تاکید می‌کردید ولی در روایت آخر، حرفی از آنها نزنید. فقط در حد تیک خوردن بود که گفتید مهم بودند. حداقل این این طور به ذهن من آمد. این مدل روایت به نظر من عیبی دارد. همه فکر می‌کنند اگر بخواهند نقش تاریخی ایفا کنند باید مصدق یا تختی شوند. منظوم

اینست که این توقع را در آدم‌ها ایجاد می‌کند که کسی نرود چیزی را روی دیوار بچسباند. کسی کرکره مغازه را نکشد پایین. در کلاس باز همین اتفاق افتاد. اگر قرار است همه انگیزه‌ها به آن سمت رود که سیری را هر کسی طی کند، ولی واقعیت اینست همان طور که خودتان هم گفتید، ده درصد نقش رهبران و ده درصد نقش آغازگران بوده است. آن آدم‌هایی که خون دادند، وقت گذاشتند، سیلی خوردند کجا هستند؟

چیزی که شما می‌گویید درباره بحث امشب درست است ولی شما توجه داشته باش ما سر جای خودش مبسوط بحث کردیم. اگر یادت باشد در نهضت ملی روی همین پای کارها بحث شد. مثلاً درباره همین شمشیری ۱۵-۱۰ دقیقه بحث شد. در مشروطه درباره ستارخان و باقرخان و علی موسیو حدود سه ربع وقت اختصاص دادیم. در نهضت جنگل به همین ترتیب. الان ما داریم کلا بحث را تیک می‌زنیم. یک بحث مبسوطی صورت گرفته و الان فقط داریم مرور می‌کنیم. بحثی که شما می‌گویید سر جایش هست، یعنی حداقل در مورد ایران که ما میدانیم موتور تحول، مردم بوده‌اند. نیروی پایه گذار که فقط رهبران و دست اندرکاران نیستند. جرقه زن و نیروی پایه گذار در ایران، چه در تنباکو و چه در مشروطه و... مردم بوده‌اند. در مشروطه، روشنفکران کنار رفتند. مردم آمدند. همان بحثی که گفتیم کسروی می‌گفت از ایران، آذربایجان و از آن تبریز، و از آن یک محله و از آن یک کوی که در آن ستار مقاومت می‌کرد. بعد کوی به محله و محله به شهر و شهر به کشور تبدیل شد. ما این سیرها را طی کردیم.

مثلاً ۴۲-۳۹ اتفاق مثبتی افتاد که مولفه تشکیل شد. حالا کار نداریم مولفه بعدا چه سیری را طی کرد. بچه‌ها و خرده پاهای بازار تشکیلات درست کردند و از آن بروز و ظهور محمد بخارایی هم درآمد. بالاخره یک بچه بازار، این غرور را پیدا کرد که مقابل نظام ایستاد. می‌گویند بازجوی محمد بخارایی یک سرهنگ بود. به او گفت آخر بچه به چه مناسبت اسلحه دست گرفتی و ترور کردی؟ بخارایی با همان جوانیش چه می‌گوید؟ می‌گوید سرهنگ اگر تو لیاقت و شرف داشتی و بزرگتری می‌کردی دلیلی نداشتی من بچه اسلحه دست بگیرم. اینکه ایران کشور این تیپ‌ها هم هست. ما قبلاً خیلی وقت رویش صرف کردیم اما جلسه آخر قرار بود ما ۱۵-۱۰ جلسه تا سرفصل هشتاد جلسه جمعش کنیم. برای همین الان داریم سرعتی پیش می‌رویم. قبلاً هم دوبار گفتیم گزاره‌ای هست که مرحوم حسیبی دارد که میزهاش با میلیون باستانی گرای خون و خاکی در ایران است. ملیونی که هنوز هم هستند و دنبال فلات بزرگ ایرانند و اینکه مثلاً ما برویم تاجیکستان را هم بگیریم... آقای حسیبی حرف قشنگی می‌زند، می‌گوید ایران منهای مردمش یک خاکی است مثل بقیه خاک‌ها. راست می‌گوید. فقط ما نیستیم که کوروش و داریوش و پاسارگاد داریم. هر جایی برای خودش سمبل‌هایی که از دل خاک بیرون آمده است دارند. برای همین آقای حسیبی خیلی حرف قشنگی می‌زند. اینکه اعتبار ایران به اعتبار مردمش است. ما مردمش را چون دوست داریم به ایران هم مهر داریم و گرنه ایران هم جایی است مثل بقیه جاها.

من فکر می‌کنم ما در فرازهای دیگر هم آمده ایم و به اینها پرداخته‌ایم. مثلاً در دهه ۵۰-۴۰ فقط رهبران جنبش مسلحانه در برد نرفتند. بچه‌های بازار، بچه میخ و زیپ فروش عضو جریان تحول طلب این دهه شدند. اینکه در آن مقطع من تصور می‌کنم در حد توان رویشان مانور داده شد. حالا جمع‌بندی‌های پایانی هم مانده است. الان به این دلیل کیفی جنبش اصلاحات در خودش ماند که هیچ پیوند توده‌ای برقرار نکرد. دوره‌هایی که پیوند توده‌ای برقرار شد مثل جنبش ملی، علی رغم سرکوب و کودتا جنبش ماند. با مصدق نسل به نسل همه توده‌ها آشنا شدند و به او احترام می‌گذارند. الان شما احمدآباد مصدق در زمستان وسط روز هم بروی، خیلی خیلی مهم است، بعضی از عابرها راه خودشان را کج می‌کنند می‌آیند و برای مصدق، فاتحه می‌خوانند و می‌روند. این [فکر] نشسته است دیگر؛ سی سال به تار و پود جان مصدق افتاد ولی بالاخره نشست. اینکه در دوران مصدق هم، اگر توده مردم نبودند، [اگر] کامیون‌دار بالاخره نمی‌گفت دولت پول ندارد ما تا مدتی جنس را معجانی حمل می‌کنیم، [اگر] تخم مرغ زن خانه دار و کاسب و پیشه‌ور و دستبند و سینه‌بند زن‌های شهری و روستایی پشت دولت ملی نمی‌آمد... قرضه دولت ملی را که روشنفکرها نخریدند؛ مردم خریدند. اینکه مصدق هم بدون مردم چیز ویژه‌ای نبود؛ جنبش مسلحانه هم همین طور. الان هم همین طور است. این جلسه هم مفصل که عدم ارتباط جریان روشنفکری با مردم بحث شد برای حل همین مسئله توده‌هاست که شما می‌گویید. اینها جای خودش مبسوط توضیح داده شد. در جلسات جمع‌بندی آینده هم می‌شود.

نشست هفتاد و دوم : جمع‌بندی‌های کلان (۸)

تشکیلات، استراتژی و مشی هشت فراز

دو شنبه بیست و دوم مهرماه ۱۳۸۷

نشست هفتاد و دوم: جمع‌بندی‌های کلان (۸) تشکیلات، استراتژی و مشی هشت فراز

در این جلسه می‌خواهیم تشکیلات، استراتژی و مشی هشت فراز را مورد مطالعه قرار دهیم. این چارچوب هم مثل دفعات گذشته برای مرور مباحث و تیرهای پیشین هست. [سرفصل‌های] فضاشناسی جهانی و داخلی و زمینه‌شناسی بروز حرکت‌ها، روایت فرازها، مطالبات، شعارها، رهبری و مجموعه نیروهای دست‌اندرکار و مردم را پشت سر گذاشته‌ایم. امروز به سرفصل تشکیلات می‌رسیم. امیدوارم بتوانیم یک نگاه عمومی بر فراز هشت داشته باشیم.

تشکیلات هشت فراز

شاکله	✓
ماهیت	✓
نمود	✓
آموزش	✓
اثر	✓
عنصر پای کار	✓

برای واری تشکیلات هشت فراز، شش تیر انتخاب کرده‌ایم. شاکله، ماهیت، نمود، آموزش، اثرگذاری و پایداری. شاکله به مفهوم ساختار سازمانی، ماهیت به مفهوم جوهر، نمود به مفهوم اینکه چه قدر کار علنی می‌کردند یا مخفی، آموزش به معنای اینکه آموزش درونی و بیرونی‌شان چگونه بوده است؟ اثرگذاری دورانی‌شان و نهایتاً عنصری که پای کار می‌ایستادند که [در واقع همان] تشکیلات است.

تشکیلات هشت فراز

فراز تباکو

	شاکله	ماهیت	نمود	آموزش	اثر	عنصر پای کار
متن	طیفی	صنفی	علنی	تکنیکی	دعوت، پیشبرد	تجار-صنوف
حاشیه	هسته	شورش‌شی انقلابی	مخفی	تکنیکی	تهدید	بانی-پیرامون

تنباکو به لحاظ تشکیلاتی یک متن و یک حاشیه دارد. متن، جریانی بود که کار را به شکل مسالمت آمیز تعقیب می‌کرد. حاشیه، جریانی بود که شور و شر داشت، دست به عمل می‌زد. شب‌نامه پخش می‌کرد. تهدید به ترور می‌کرد و ماهیت متفاوتی نسبت به متن داشت. اگر بخواهیم متن را براساس شش تیتیر عنوان شده تحلیل کنیم، شاکله تنباکو خیلی سازمان یافته نبود. یک طیفی از بازاری‌ها و تجار و صنوف بودند که سازمان اصلی کار را این طیف سامان می‌داد و پیش می‌برد.

ماهیت این تشکیلات، صنفی بود. همان تشکیلات مطبقی که قبلا بازار داشت (ملک التجار، تجار اصلی، بنکدارها و نهایتا خرده فروش‌ها) ماهیت تشکیلاتی تنباکو هم صنفی و متأثر از تشکیلات سنتی و کارای بازار بود. سنتی در ادبیات امروز به معنای عقب مانده هم به کار برده می‌شود ولی الزاما این طور نیست. برخی عناصر سنتی کارایی داشتند و هنوز هم کارایی دارند و ان‌شاءالله خواهند داشت. همه‌شان به پای دوران مدرن و جدید دورریختنی نیستند. تشکیلات متن که تشکیلات بازار و تاحدودی روحانیت بود کاملا علنی بود و چیزی برای مخفی کردن نداشت؛ سخنرانی، منبر، اعلامیه، سازوکارهای تشکیلاتی همه علنی بود.

آموزشی که درون تشکیلات بود خیلی آموزش ایدئولوژیک و سیاسی و... نبود، آموزش تکنیکی بود. بازاری‌ها خودشان به هر حال کار اجتماعی می‌کردند و چون به آن مسلح بودند پیشبرد کار تشکیلاتی با آنها بود. تکنیک آموزش می‌دادند که مثلا چه طور اعلامیه پخش شود، چه طور بیت مراجع تبدیل به پاتوق شود. از این دست کارهای تکنیکی را در بازار آموزش می‌دادند. آموزش تشکیلات در بیرون هم ایدئولوژیک و سیاسی نبود چون دوران تنباکو کوتاه بود و آموزش‌ها بیشتر تکنیکی بود. تشکیلات متن که بازار، پیش برنده‌اش بود، دو اثرگذاری تاریخی داشت: یکی اینکه دعوت کننده، تحریک کننده و تحریص کننده اقشار به خصوص روحانیت و مراجع در باب نهضت بود. دوم؛ پیش برنده هم بود. هم در دعوت و هم در تحریک و به صحنه آوردن روحانیت و هم در پیشبرد، سر و بدنه بازار موفق عمل کرد و چه. نهایتا بازار به آنچه می‌خواست رسید و قرارداد لغو شد.

عنصر پای کار، تجار و صنوف بودند یعنی در تشکیلات متن هم روسای بازار فعال بودند و هم متن و کف بازار. تشخیص تشکیلاتی خیلی وجود نداشت. درست است ملک التجار شاخص تر از همه بود ولی به لحاظ تشکیلاتی آن طور که از لابه لای اسناد می‌توانیم درک و دریافت کنیم مجموعه عناصر بازار فعال بودند. یک تشکیلات حاشیه هم داشت که چون قبلا مرور کردیم الان به اشاره از آن رد می‌شویم. تشکیلاتی بود که به شکل هسته‌های کوچکی بود که ماهیتی بین شورش و انقلابی داشتند. شور و شری داشتند و متأثر از فضای جهان آن موقع بودند که عنوان می‌شد هسته‌های دینامیت‌اند. هسته‌هایی بودند که با دینامیت می‌توانستند کار انفجاری و انقلابی بکنند. به آنها تشکیلات دینامیتی می‌گفتند. نمایی از آنها در ایران آن موقع به وجود آمده بود. این هسته‌ها به دلیل ماهیت شورش و انقلابی شان و اینکه واقعا از دینامیت می‌توانستند استفاده کنند، مخفی بودند. درون تشکیلاتشان آموزشی به آن شکل نداشتند. صرفا آموزش تکنیک و مبارزه مخفی بود.

برای اولین بار در ایران، شب نامه منتشر و پاتوق‌های شبانه تشکیل می‌شد. از این دست آموزش‌های درون تشکیلاتی داشتند. اثرگذاری داشتند؛ یک نیروی فشار شده بودند و تهدیدی را متوجه منافع حاکمیت و دربار و کمپانی رژی می‌کردند و جنبش را این‌طور پیش می‌بردند. عناصر پایدار اینها هم چون یک هسته بودند، پایه‌گذار، بانی و تشکیل‌دهنده‌های هسته پای کار بودند. اینجا هم خیلی تفکیک و تشخیصی وجود نداشت.

فراز مشروطه

عنصر پای کار	اثر	آموزش	نمود	ماهیت	شاکله	
بانی-پیرامون	تلنگر	حقوقی، سیاسی	کمترعلنی بیشتر مخفی	حزبی اداری	بین سازمان و حزب	مجمع
بانی-پیرامون	زمینه سازی	آرمانی، حقوقی	باپوشش علنی	محفلی جدی	جمعی حزبی	انجمن
بانیان- عملگرایان	آگاهی، ضرورت، پیدمی	سیاسی، حقوقی، آرمانی	علنی با رگه مخفی	سیاسی، فکری، اداری	حزبی	حزب
بانیان-اعضا	همگرایی	کار جمعی پیشبرد	علنی	مردمی	جمعی	انجمن

از اینجا می‌رسیم به تشکیلات دوران مشروطه. قبل از مشروطه و از حدود ۱۵-۱۰ سال قبل از آن یک فاز تشکیل مجامع را داشتیم. سه سال قبل از مشروطه فاز انجمن سازی بود. دو سال بعد از مشروطه و استبداد صغیر که امسال سالگردش است (۱۲۸۷) فاز تشکیل احزاب در ایران بود و همزمان انجمن‌های مردمی هم تشکیل شد. در فاز مجمع که درحقیقت ماسون‌ها فعال بودند، پدر آدمیت‌مقداری هم خودش- سه بار مجمع تشکیل دادند و یک بار هم اسم مجمع رویش نبود و با نام کرسه، سازماندهی کردند. سه بار مجمع آدمیت تشکیل شد و یک بار هم کرسه که شاکله‌ی تشکیلاتی آن نه حزب بود و نه سازمان و در حقیقت بین این دو سیر می‌کردند. ماهیتشان حزبی-اداری بود، به این مفهوم که روابط حزبی برقرار کرده بودند. ماهیت اداری هم از این حیث در موردشان به کار برده شده که تیپ‌های فرهیخته و بوروکرات بودند. به طور نسبی ماهیتشان ملغمه‌ای از پز حزبی و پز اداری بود. تشکیلاتشان کمتر علنی و بیشتر مخفی بود. به دلیل اینکه اولین بار بود که تشکیلات در ایران شکل می‌گرفت. به لحاظ امنیتی مشکل داشتند که در ایران کار کنند. حاکمیت هم از آن‌ها حمایت نمی‌کرد. به رغم اینکه برخی عناصر حاکمیتی را جذب کرده بودند و

حتی در دعوت‌های اولیه از ناصرالدین شاه هم برای عضویت دعوت کرده بودند، بیشتر مخفی و کمتر علنی بودند. هر چهار بار هم تحت فشار حاکمیت، تشکیلاتشان جمع شد. آموزش‌های درون تشکیلاتی‌شان آموزش‌های حقوقی و سیاسی بود، خیلی آموزش ایدئولوژیک نداشتند. اعضا را با حقوقی مدنی و با فرهنگ سیاسی آشنا می‌کردند. اثری که بر آن دوران گذاشتند همین بود که چهار بار مجمع تشکیل دادند و با اینکه هر چهار بار هم امکان ادامه پیدا نکرد ولی تلنگری به ذهن جامعه آن روز بود که کسانی هستند که کار سیاسی می‌کنند. مرحوم بهار دو جلد کتاب با نام تاریخ احزاب دارد. در آنجا عنوان می‌کند قبل و دوران مشروطه، جامعه به کسانی که کار تشکیلاتی می‌کردند می‌گفتند نیروهای تشکیلی. به هر حال تشکیل این مجامع این ایده را ایجاد کرد که در جامعه ایران هم تشکیلی‌هایی وجود دارند، ولو در سطح فرهیختگان. عناصر پای کارشان، آدمیت بود که یک تیپ تشکیلاتی بود پیدر همین آقای فریدون آدمیت، نویسنده و پژوهشگر قابل تاریخ مشروطه که چندی پیش فوت کرد. بانی خیلی فعال بود. در کشوری که ما زندگی می‌کنیم معمولاً آدم‌ها یک بار استارت می‌زنند. اگر گرفت تا آخر می‌روند و اگر هم نگرفت بهانه دارند که ما زدیم و نگرفت. در چنین شرایطی، همین که یک فرد سه بار استارت بزند نشان دهنده پیگیری و جدیتش در آن کار هست. اینکه بانی و پیرامونش عناصر پای کار بودند.

سه سال قبل از مشروطه، سه انجمن تشکیل شد که قبلاً با هم مرور کردیم: انجمن غیبی، انجمن ملی و انجمن طلاب که ماهیتشان تا حدودی همسان بود. چون در ایران نمی‌توانستند حزب تشکیل دهند و امنیت کار جمعی و علنی هم وجود نداشت، هر کدامشان با ترفندی پیش رفتند. انجمن غیبی که مثل اسمش غیبی بود. ولی انجمن ملی را مرحوم ملک‌المتکلمین بانی شده بود. به عنوان اینکه ما می‌خواهیم کتابخانه ملی تاسیس کنیم؛ [کتابخانه را تاسیس] کردند و خودشان کتاب‌هایی هدیه کردند و پس آن مجمعی تشکیل دادند که به نوعی میثاق مشروطه و آزادی سیاسی در ایران بود. انجمن طلاب هم تشکیل شد که تقریباً ماهیت دو انجمن قبلی را داشتند. در این دوران انجمن‌ها که سه سال قبل از مشروطه بود، نه می‌توانست شاکله سازمانی وجود داشته باشد و نه حزبی. برای همین جمعی با گرایش حزبی [تشکیل دادند]. یعنی آن ۱۲۰ نفر که انجمن ملی که کتابخانه ملی را درست کردند، تجمعی بود که گرایش حزبی داشتند. ماهیتشان یک محفل جدی بود. به آن شکل مخفی نبودند ولی ماهیت محفلی جدی داشتند. نمودشان کتابخانه‌ای علنی بود ولی پوششی برای آموزش‌های آرمانی-حقوقی بود. با هم میثاقی بسته بودند که آرمان آزادی در ایران تغییر کند. آرمان بهروزی مردم را داشتند و می‌خواستند اعضایشان را با حقوق مدنی آشنا کنند. اثری که گذاشتند زمینه‌سازی و فرهنگ‌سازی برای انقلاب مشروطه کردند.

مهم اینست تا اینجا که آمدم، بانیان همه از عناصر پای کار بودند. جلوتر که می‌آیم این طور نیست. در گذشته، بانیان خودشان از عناصر اصلی و پای کار بودند و پیرامون هم به تاسی از بانیان به عنصر پای کار تبدیل می‌شدند. در فاز حزبی که بعد از استبداد صغیر در سال ۱۲۷۸ بود، جریان‌هایی که تشکیل شدند شاکله حزبی داشتند: حزب دموکرات اولیه، حزب اجتماعیون عامیون، حزب اعتدالیون. سه حزب اصلی تشکیل شدند. این جریان‌ها، شاکله شان حزبی و ماهیتشان سیاسی، فکری و اداری بود. کار سیاسی

می‌کردند و برای خودشان اندیشه‌هایی داشتند. به آن مفهوم ایدئولوژی نداشتند ولی اندیشه‌هایی داشتند؛ یک طیف لیبرال بودند با نام اعتدالیون و یک طیف سوسیال بودند با نام اجتماعین. فکر و تاندانس داشتند ولی ایدئولوژی به مفهوم امروزش نداشتند. درون حزب سازوکار اداری و بوروکراتیک هم بود. نمودشان علنی بود، با رگه‌ای از کار مخفی که این کار مخفی را در احزاب، تقی زاده و حیدرخان باب کردند که دست به ترور بهبهانی و دیگران زدند ولی احزاب دیگر، غیر از حزب تقی زاده که با حیدرخان هم همکاری می‌کرد، کاملاً علنی بودند و رگه مخفی یا پوششی برای کار مخفی نداشتند. آموزش‌های درون تشکیلاتی‌شان سیاسی، حقوقی و آرمانی بود که آرمان مشروطه را حمل می‌کردند. اثرگذاری‌هایشان در دوران خودشان آگاهی بخشی بود. ضرورت کار حزبی بود و مقداری هم اپیدمی کار حزبی در آن موقع و در اثر موج افشانی‌های احزاب صدر مشروطه نمایان شد. بانیان از اعضای فعال و اصلی بودند و طیفی از عمل‌گرایان هم پیرامونشان بودند که جزو عناصر پای کار، محسوب می‌شدند.

در فاز انجمن سازی، حدود صد و خرده‌ای انجمن فقط در تهران شکل گرفت که شاکیه‌شان جمعی بود. قبلاً مروری کردیم که بخشی از این انجمن‌ها محلی، مذهبی، صنفی یا مال بانوان بودند. شبیه ان جی اوهای امروزمین ماهیت جمعی داشتند. این طور نبود که دبیر و رئیس تشکیلات داشته باشند و... کارها جمعی پیش برده می‌شد و البته بانی هم داشتند. شاکیه، جمعی و ماهیتشان مردمی بود. اداری و سیاسی و محفلی نبودند. برای خودشان هم سازوکارهایی جدی را تدارک دیده بودند. نمودشان کاملاً علنی بود و کار مخفی‌ای نمی‌کردند. حتی انجمن‌هایی که مذهبی بودند کار کاملاً علنی می‌کردند و رگه کار مخفی نداشتند. در درون تشکیلات آموزش بود و آموزشی هم برای بیرون داشتند. کار و پیشبرد جمعی بود. اثرگذاری‌شان در این دوره، این بود که همگرایی را در جامعه شهری ایران به وجود آوردند که قبل از آن به شکل تشکیلاتی وجود نداشت. قبل از آن، هیئت و حسینیه‌ها و جلسات مذهبی بود. تشکیلات خیرات و میراتی بود ولی این انجمن‌ها به طور جدی در همگرایی شهری و محلی، موثر و کارساز واقع شدند. اینها عناصر پای کارشان خود بانیان و اعضا بودند.

جنبش جنگل

اتحاداسلام	شاکیه	ماهیت	نمود	آموزش	اثر	عنصر پای کار
اتحاداسلام	جمعیت سازمان	انقلابی	علنی در مدار	حقوقی، سیاسی، آرمانی	انسجام محلی	بانی-پیرامون
حکومت	دولت	انقلابی	علنی در محل	تشکیلاتی، الگوئی، آرمانی	مابازسازی	بانی، اعضا، مردم

به جنبش جنگل می‌رسیم که از منظر تشکیلاتی می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: مرحله جمعیت اتحاد اسلام و مرحله تشکیل حکومت. در مرحله اتحاد اسلام، شاکله یک جمعیت بود. یعنی جمعی تشکیل شده بودند که سازمان یافته بود و محفلی نبود. ماهیت تشکیلاتشان انقلابی بود و در مدار خودشان و در قرنطینه‌ای که در جنگل داشتند علنی بودند منتهی بخشی از کار علنی پوشش کار مخفی بود. مجبور بودند اسلحه خانه را مخفی کنند. آموزش‌های درون تشکیلاتی شان [شامل] آشنایی اعضا با حقوق بود. آموزش سیاسی [شامل] آرمان بود؛ چه ملی و چه طبقاتی و سوسیالیستی. اثرگذاری تشکیلات اتحاد اسلام، ایجاد انسجام محلی بود. در محل، انسجامی جدی ایجاد کردند. خود میرزا و پیرامون درجه اولش مثل حشمت، فعالان جدی بودند و پیرامون آنها هم فعال شده بود.

در مرحله حکومت اما شاکله دیگر رسمی‌تر بود. دولتی تشکیل شد و این دولت هم ماهیت انقلابی داشت و علنی بود. آموزش‌هایی در زمان دولت شدن جنبش جنگل، تشکیلاتی و الگوی اجتماعی و آرمان بود. اثری که گذاشتند این بود که برای آرمان‌های دوره‌شان ما به ازائی درست کردند. متأثر از اتفاقاتی که در شمال ایران و شوروی افتاده و حکومتی با ماهیت شوراهای محلی تشکیل شده بود، اینجا هم یک دولت یا جمهوری شورایی تشکیل دادند. یک مابازا سازی متأثر از الگوی تشکیلاتی درون اتحاد شوروی شکل گرفت. خود میرزا که بانی حکومت بود بیش از همه، عنصر پای کار بود. اعضای دولتش هم با فکر و اندیشه خودشان و مردم محل هم پیرامون تشکیلات و حکومت فعال شدند.

نهیضت ملی

عناصر پای کار	اثر	آموزش	نمود	ماهیت	شاکله	
بانی و اعضاء	همراه‌سازی	پیگیری، پیشبرد	علنی	سیاسی، اداری	هسته پارلمانی	فراکسیون
بانی، برخی اعضاء، اجتماعیون	در مسیر بسیج ملی	همگرایی	علنی	حزبی، اداری	طیفی	جبهه
بانی، برخی وزرا، بدنه	توسعه سیاسی، اقتصادی	کارتوضیح ملی	علنی	اداری، سیاسی	دولت	دولت

تشکیلات دوران نهضت ملی را می‌توانیم در سه دوره تحلیل کنیم. دوره اول، دوره فراکسیون نهضت ملی است. دوره دوم، تشکیل جبهه ملی ایران است و دوره سوم، تأسیس دولت ملی به رهبری مرحوم دکتر مصدق است. در میانه دهه بیست وقتی بحث نفت در مجلس چهاردهم جدی و تبدیل به بحث ملی شد، فراکسیون ۷-۸ نفره‌ای از ملیون با دکتر مصدق تشکیل شد. این فراکسیون [هسته] تشکیلات نهضت ملی در دوران آغازین شد. شاکله تشکیلات، هسته‌ای بود که ماهیت پارلمانی و سیاسی‌اداری داشت. به اعتبار چهره‌های شاخصی مثل مصدق و دیگرانی که بعداً اعضای جبهه ملی اول شدند، سیاسی و اداری بودند. چون درون سازوکار پارلمان فراکسیونی ایجاد کرده بودند که مجبور بود ماهیت اداری هم داشته باشد. فراکسیون، کاملاً علنی بود و آموزشی که برای دوره خودش به همراه داشت این بود که پیگیر مطالبات و پیش‌برنده آنها باشد. اثری که در دوره خودش گذاشت بسیار مهم بود و بعداً در ایران الگو شد؛ همیشه هسته‌ای به وجود می‌آید که بذریاش می‌شود و با بذریاشی زمینه‌ای برای همراه و هموارسازی‌های بعدی ایجاد می‌کند. آن فراکسیون با اینکه اول ۷-۸ نفر بودند و شاید خیلی هم کسی آن‌ها را جدی نمی‌گرفت و درون و بیرون مجلس مخالفان جدی‌ای داشتند ولی بسیار جدی بودند و از امکان تریبون مجلس حداکثر استفاده را برای افشای شرایط ایران قبل از ۱۳۲۰، [افشای] عملکرد شرکت بریتیش پترولیوم در ایران، افشای قرارداد ۱۳۱۲ و متمم آن که تقی زاده امضاکننده‌اش بود و... [بکار بردند]. کارهای بسیار روشنگرانه و افشاگرانه‌ای کردند و با آموزش‌هایشان این امکان را به وجود آوردند که نیروهای سیاسی و بخشی از نمایندگان مجلس چهاردهم در پروسه‌ای که می‌خواستند طی کنند، همراهشان شوند. کل مجموعه اعضای آن فراکسیون اعم از بانی و بقیه اعضا، فعال و جدی بودند و به سهم خودشان اثرگذاری بسیار تاریخی‌ای داشتند، آن هم در دورانی که جریان ملی هنوز صاحب تشکیلات نشده بود. آن موقع حزب ایران و احزاب ملی‌ای که بعداً جبهه ملی ایران را به وجود آورده بودند شکل گرفته بودند ولی نهضت ملی هنوز تشکیلاتی نداشت و بار تشکیلاتی‌اش را در میانه دهه بیست فراکسیون اقلیت ملیون بر دوش می‌کشید.

فاز بعد که مهر ماه ۱۳۲۸ است، فاز جبهه است. مرحوم مصدق، تئوری تشکیل جبهه را در ایران وضع کرد. در یک بزنگاه اعتراضی در به تعویق افتادن انتخابات مجلس شانزدهم، جلوی دربار جمع شدند. ۱۹ نفرشان را به دربار دعوت کردند و همین‌ها بانیان رسمی و کلاسیک جبهه ملی ایران شدند و جبهه در کشور شکل گرفت. بعداً این ۱۹ نفر هیأت مؤسس شدند. اعضا و اشخاص و احزاب را دعوت کردند و به این ترتیب، جبهه ملی ایران از احزاب دوران و شخصیت‌هایی که غیر حزبی که وزانت انفرادی و تشخص فردی داشتند، [شکل گرفت]. شاکله جبهه ملی ایران، طیفی اعم از نیروها، احزاب و افراد بود. شاکله طیفی بود و این طیف، متنوع هم بود و جریان‌های مختلفی را در بر می‌گرفت که همه در کار مبارزه ملی بودند. ماهیت جبهه ملی، حزبی‌اداری بود. به این مفهوم که نمایندگان احزاب و نیروها در آنجا و زیر چتر جبهه ملی ایران گرد هم می‌آمدند. ماهیت بوروکراتیک‌اداری هم طبیعتاً داشت. نمود از جبهه ملی ایران در دوره‌ای که برقرار بود کاملاً علنی بود و در جبهه اول، کار غیرعلنی و مخفی دیده نمی‌شد. آموزش جبهه ملی اول برای جامعه ایران، آموزش همگرای بود. تئوری مصدق هم این بود که ایران کشور دست‌های

مرموز است و افراد و اشخاص را استعمار یا ارتجاع داخلی یا می‌زند یا می‌خرند. پس ما باید با توجه به شرایط موجود که این مخاطرات متوجه اشخاص و احزاب هست بستری درست کنیم که امنیت عمومی تری برای کار سیاسی و تشکیلاتی به وجود آید. لذا آموزش جبهه ملی اول، همگرایی بود. یعنی می‌توان پشت یک مطالبه ملی و شعارهای برخاسته از آن مطالبه، همگانی جمع شد و پیشبرد همگانی داشت. اثری که گذاشت این بود که در مسیر نهضت ملی، بسیج ملی صورت گرفت. یعنی جبهه ملی اول که تشکیل شد کاشانی هم تا قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ پشت جبهه ملی اول بود و همکاری با آن داشت، مجموعه رهبران جبهه ملی موفق شدند که مردم را در مسیر نهضت ملی شدن نفت [افراد را] هم سراسری و هم ملی بسیج کنند. عنصر پای کار جبهه ملی اول، شخص مصدق بود. برخی از اعضا هم بودند که همه آنها وقت گذار نبودند. قبلا مرور کردیم که انتقادات جدی‌ای به احزاب آن زمان و جبهه ملی وجود دارد که [اعضا] وقت گذار نبودند و بوروکرات هستند و مردان هزار همسر هستند. کار دولتی و خصوصی دارند و می‌خواهند کار سیاسی هم بکنند. برخی از اعضا وقت گذار بودند. اینکه ماهیت جبهه ملی اول شکل گرفت و پایه‌گذاری شد و تسری پیدا کرد و موثر واقع شد بیشتر مدیون جریان‌های اجتماعی درون جبهه ملی بوده است. اجتماعيون جبهه ملی چه کسانی بودند؟ قبلا یک جلسه مفصل رویشان بحث کردیم. بخشی از بازار، بخشی از معتمدین مثل مرحوم شمشیری و شاخه دانشگاه، شاخه شهرستان و شاخه محلات جبهه ملی بودند. اگر اجتماعيون نبودند می‌شود گفت که جبهه ملی نمی‌توانست در ایران با اتکا به تعدادی روشنفکر، ژورنالیست و روزنامه نگاری که در مهر ۲۸ به همراهی دکتر مصدق جلوی دربار جمع شدند و بانی جبهه ملی شدند، اثرگذاری زیادی در ایران داشته باشند. بازاری‌هایی مثل لباسچی، دستمال‌چی و بقیه افرادی که قبلا بحثشان را زیاد کردیم، بودند. اینها سران بازار بودند، افرادی مثل ابراهیم کریم آبادی و بعدا پسرش اسماعیل که اینها سرصنف قهوه‌چی‌ها در ایران بود و قهوه‌خانه‌ها آن موقع در ایران پاتوق بود و نقش اجتماعی بسیار ویژه‌ای داشت یا چهره‌هایی از جامعه ورزش ایران مثل آقای نایب حسینی، تاجیک که بعدا هم در جبهه ملی دوم، مرحوم تختی آمد. مجموعا اجتماعيون بودند که عنصر پای کار بودند. خود مصدق هم تا وقتی که دولت تشکیل نداده بود عنصر پای کار جبهه بود ولی وقتی دولت تشکیل داد طبیعتا دیگر نمی‌توانست برای جبهه ملی ایران وقت گذار باشد. بعضی از اعضا هم تیپ‌های نسبتا وقت گذاری بودند. در خاطرات آقای مسعود حجازی که مفصل هست، بخشیش نقد به جبهه ملی ایران و اعضایش هست که ماهیت اداری و بوروکرات داشتند و وقت گذار نبودند، تیپ‌های تشکیلاتی هم نبودند. به هر حال جبهه ملی، عناصر پای کارش بیشتر عناصر اجتماعی بودند. ارتباط دارها، پول آورها و مردم جمع کن‌ها و... مرحله بعد، تشکیل دولت بود. دولت اصلا شاکله‌اش شاکله سازمان یافته‌ای بود که ما به عنوان دولت می‌شناسیم. کابینه‌ای که باید تشکیل می‌شد. ماهیتش مقدمتا اداری بود و بعد سیاسی. نمود کاملا علنی داشت. دولت بود، دولتی که یک بار قبل از ۳۰ تیر ۳۱ تشکیل شد و بار دوم که دولت دوم مصدق بود بعد از واقعه ۳۰ تیر. آموزشی که دولت ملی داشت کار توضیح ملی بود. یعنی شخص مصدق از امکان دولت

حداکثر استفاده را کرد برای کار توضیحی به قصد پیشبرد نهضت ملی در سطح سراسری و کلان. اثرگذاری این دولت، جدی بود. برای اول بار یک دولتی در ایران آمد که همزمان توسعه سیاسی و اقتصادی را بدون اینکه برنامه‌ای از قبل برایش طراحی کرده باشند پی گرفت. برخلاف امروز که هزاران نفر - ساعت وقت کارشناسی صرف برنامه می‌شود ولی در نهایت آن به قفسه یا طاقچه منتقل می‌شود. آن زمان برنامه‌ای از قبل طراحی شده نبود و اتفاقات خیلی بزرگ‌گامی و سریع شکل می‌گرفت. دولت ملی در اثر یک اتفاق تاریخی تشکیل شد. ملی شدن نفت به همین ترتیب و بعدش قطع رابطه با انگلیس و محاصره اقتصادی. هیچ کدام اینها از قبل قابل پیش بینی نبود و سرعتی شکل می‌گرفت. منتهی هنر تاریخی دولت ملی به رهبری مصدق این بود که توانست در شرایط موج و سیار و کمتر قابل پیش بینی و بعضاً غیرقابل پیش بینی، همزمان توسعه اقتصادی - سیاسی را پیش ببرد که قبلاً صحبتش را کردیم. خوب، خود رئیس دولت تمام وقت بود. با توجه به توسعه پیرامون، به لحاظ امنیتی، دفتر نخست وزیر به خانه مرحوم دکتر مصدق منتقل شد و اساساً تمام وقت بود. رئیس دفترش تعریف می‌کند که آنجا دیگر کار تا نیمه شب صورت می‌گرفت. چراغ دفتر و اتاق دکتر مصدق تا نیمه شب روشن بوده است و این، تمام وقت‌ترین نخست وزیر ایران بود که کاملاً در آن ۲۷ ماه و ۱۵ روز متمرکز بوده است. پیرامونش هم بعضی از اعضای آن دوره تمام وقت بوده‌اند مثل مرحوم فاطمی که جوان‌ترین عضو کابینه او بود و بدنه دولت هم بدنه فعالی بود. تا اینجا خیلی مهم است. بانیان همه پای کارها هم بوده‌اند. این طور نبوده که مثل الان، چراغی روشن کنند و استارتی بزنند و بعد بنشینند و انتظار داشته باشند که دیگران صحنه را بگردانند. تا اینجا بانیان از فعال‌ترین‌ها بودند.

فراز ۴۲-۳۹

شاکله	ماهیت	نمود	آموزش	اثر	عنصر پای کار
بین طیف و حزب	محفلی، حزبی	علنی	سیاسی، تشکیلاتی عام	روشنگری	بانیان، اعضا، جوانان
جمعی	صنفی	علنی	شرعی، عام سیاسی	تحریکی، بسیجی	بانی، بدنه
جمعی	رادیکال	مخفی، علنی	پیگیری-پیشبرد	پیشبرد	همگانی

جلوتر که می‌رویم، ببینیم وضعیت به چه ترتیب می‌شود. در دوران نهضت ملی، سال‌های ۳۹-۴۲ ما با سه برش تشکیلاتی مواجهیم: برش‌های روشنفکری، روحانی و مرکب. برش روشنفکری، متشکل از جبهه ملی دوم بود که در تیر ۱۳۳۹ تشکیل شد و نهضت آزادی که یک جریان نوپای نسبتاً تشکیلاتی هم ملی و هم مذهبی بود که در اردیبهشت چهل شکل گرفت و تاحدودی نیروی سوم مرحوم خلیل ملکی. پروژه روشنفکری دربرگیرنده این سه طیف است. شاکله شان بین طیف و حزب است؛

نه خیلی حزبی‌اند و نه محفل. هر دو خصوصاً جبهه ملی دوم، طیف‌هایی از مردم را درون خودش جای میدادند. نهضت آزادی هم طیف بود و مرحوم خلیل ملکی هم خودش کارهای طیف را می‌کرد. شاکله بین طیف و حزب بود. ماهیت، سازمانی و آهنین نبود. محفلی-حزبی بود. هم جریان جبهه ملی دوم و هم نهضت آزادی کاملاً علنی بودند. آموزش‌های درون تشکیلاتی‌شان و آنچه بیرون از تشکیلات برای آن روز داشتند به طور عام آموزش سیاسی بود. آن دوره در نهضت ملی اول، تنها فرد تشکیلاتی، مرحوم رحیم عطایی بود که یک تیپ سیاسی بود و آموزش سیاسی می‌داد و مجموعه نیروهایی که بعداً بنیانگذاران و فعالان اصلی سازمان مجاهدین شدند کسانی بودند که در حوزه تعلیمات سیاسی تحت نظر رحیم عطایی که خواهرزاده مهندس بازرگان هم بود آموزش سیاسی می‌دیدند. اما آموزش ایدئولوژیک مفهوم نبود و همان آموزش‌های مسجد هدایت و انجمن اسلامی مهندس بازرگان بود که داشته‌ها و انباشت‌های ایدئولوژیک فردی‌شان را به مخاطبان خودشان منتقل می‌کردند. به لحاظ تشکیلاتی هم آموزش عامی داشتند. اثری که جریان روشنفکری در دوره گذاشت، اثر روشنگری بود. روشنگری شرایط، توضیح استبداد موجود و دامن زدن به تضاد شاه و امینی. بانیان دو تشکیلات، از پای کارها بودند. در تشکیلات جبهه ملی دوم، به خصوص آقای صالح و در تشکیلات نهضت هم آقای مهندس بازرگان و آقای طالقانی و دکتر سحابی فعال بودند. در موج اول دستگیری‌ها دستگیر شدند و زندان رفتند. اعضا هم اعضای فعالی بودند و جوانانشان به خصوص فعال‌ترین و رادیکال‌ترین بودند، مثل آقای جعفری، مرحوم حنیف و سعید محسن و آقای میثمی که الان هستند. جوانان، کیفی، فعال و بسیار تاثیرگذار بودند.

یک تشکیلات روحانی هم این دوران پدیدار شد. این تشکیلات، شاکله‌اش جمعی بود. به این مفهوم که آقای خمینی از درون حوزه پیدا شد، جوهر سیاسی پیدا کرد و آن را به حوزه و طلاب جوان به خصوص تسری داد. تشکیلات روحانیت، شاکله‌اش جمعی بود. ماهیتش صنفی بود به این مفهوم که هم‌چنان که بازار یک تشکیلات مطبق برای خودش داشت روحانیت هم یک تشکیلات مطبق برای خودش داشت. مرجع اصلی دوره [خمینی بود] که آن زمان هنوز بحث اعلامیت تکلیفش مشخص نشده بود. آقای بروجردی سال ۴۰-۳۹ فوت کرد و بر سر اینکه جانشین ایشان که مرجع اعلم دوران بوده چه کسی هست تفاهم وجود نداشت. صحبت آقای خمینی و آقای حکیم بود ولی هنوز کسی مشخص نشده بود. در تشکیلات این دوره، مرجع در راس است و اقطاب ذیل آن هستند و طلاب هم نیروهای کارگزار روحانیت هستند که امکانات خاص خودشان را هم داشتند. هر سال در محرم و صفر اهل سفر به روستا و شهرهای کوچک بودند. تریبون خاص خودشان را داشتند. ماه رمضان هم به همین ترتیب. در اوقات دیگر هم مساجد و معابر به طور سنتی دستشان بود. اینکه تشکیلات روحانیت، ماهیتش صنفی بود. آنها هم کار علنی می‌کردند. آموزش‌های درون تشکیلاتی‌شان برای درون و بیرون آموزش شرعی بود. اصلاً زاویه برخورد، آموزش‌ها و پیام‌ها و سیگنال‌های آقای خمینی و ۹-۸ مرجعی که با هم کار را شروع کردند (همه آنها تا انتها نیامدند و خود آقای خمینی تا انتها آمد) بیشتر شرعی و عام سیاسی بود. اثری که

تشکیلات روحانیت در دوره گذاشت اثر تحریکی و بسیجی بود. به این مفهوم که جامعه را تحریک و مردم را بسیج می‌کرد. عنصر پای کار، خود بانی تشکیلات روحانیت که آقای خمینی بود، وقت گذار بود. دو بار هم دستگیر شد و دفعه آخر، تبعید. برای ایده خودش مایه‌گذار بود. بدنه بسیار فعالی هم داشت. جنبشی از طلاب جوان، آن موقع تشکیل شد.

اما یک تشکیلات مرکب هم در این دوره داریم که کارایش بیشتر از تشکیلات روشنفکری و روحانی بود. این همان تشکیلات اجتماعی است، بازار و شاگرد بازار و کف بازار و دانشگاه و پیشه‌ور و صنف و تیپ‌های معتمد اجتماعی. این دوره هم کماکان دوره تشعشع تیپ‌هایی مثل مانیان و حاج تقی انوری و مثل مرحوم شمشیری و لباسچی و دستمالچی و همه بازاریان فعال است. تختی در این دوره فعال بود. بخشی از جامعه ورزش ایران به اعتبار او فعال بود. دانشگاه بسیار بسیار فعال بود. قبلا مرور کردیم که هر کدام از جریان‌های اجتماعی و روشنفکری آن روز در دانشگاه بازویی داشتند. تشکیلات دانشجویی جبهه ملی، تشکیلات دانشجویی چپ‌ها و طیفی از نیروهای هم ملی و هم مذهبی که پایه گذار و تکثیرکننده انجمن‌های اسلامی دوره شدند، مثل مرحوم حنیف. این تشکیلات مرکب، جمع بود. ماهیت رادیکال داشت. محفلی نبودند. هم بازارش رادیکال بود و هم دانشگاهش و هم پیرامون بازار. اینها هم کار مخفی می‌کردند و هم علنی. آموزششان پیگیری و پیشبرد جمعی بود. اثری که تشکیلات مرکب داشت اثر پیش برندگی بود. اعلامیه‌ها را اینها تکثیر می‌کردند. میتینگ‌ها را اینها می‌گذاشتند. نیروی پای کار، اینها بودند و تشخیصی هم درشان خیلی نبود. برخی در دانشگاه آن دوره مثلا در جریان ملی [افرادى چون] بنی صدر و حبیبی و عباس شیبانی و مرحوم پروانه فروهر شاخص بودند یا در جریان مذهبی‌ها حنیف‌نژاد و دیگران فعال بودند ولی تلاش و جنبش همگانی بود. خیلی کسی به آن مفهوم که امتیاز طبقاتی به لحاظ تشخیص داشته باشد، نبود.

فراز ۴۰-۵۰

عصر پای کار	اثر	آموزش	نمود	ماهیت	شاکله	بزرگ‌ها
بانیان، اعضاء	تلنگر کارا	ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی، مرامی	مخفی	انقلابی	سازمانی	بزرگ‌ها
بانیان	تلنگر محدود	ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی	مخفی	انقلابی	هسته‌ای	کوچک‌ها

حال به دهه ۴۰-۵۰ می‌رسیم. اینجا هم باید دو برش بزنیم: یک تشکیلات بزرگ بود و ذیل آن هم تشکیلات خرد و کوچک. دو جریان بزرگ در این دوره پدیدار شد: سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران. این دو بزرگ بودند به این مفهوم که در مقایسه با سازمان‌های کوچک دوره، مثل جمعیت

موتلفه، جاما، حزب ملل و... اینها بسیار بزرگ و قابل تسری و سازمان یافته بودند. بزرگ‌ها شاکله‌شان کاملاً سازمانی بود. این دو سازمان که آمدند، فاز کار سیاسی-تشکیلاتی در ایران سازمان شد. قبلاً غیر انجمن‌های مخفی اولیه که شبه سازمان و کوچک و هسته بودند فاز سازمانی نداشتیم. اینجا دیگر دوران، دوران سازمان‌ها شد. ماهیتشان انقلابی بود. محفلی و حزبی و صنفی و... نبودند. نمود نداشتند. کاملاً مخفی بودند. نمودشان با ترور و مصادره بانک و مقاومت در خانه‌های تیمی و پخش اعلامیه و تهدید برهم زدن بازی‌های آسیایی و... رخ ظاهر می‌کرد. یعنی عملی انجام می‌دادند که جلوه‌ای از وجودشان بود. آموزش‌هایشان هم درون تشکلات و هم برای بیرون، آموزش‌های ایدئولوژیک بود. سیاسی بود، تشکیلاتی، مرامی و منشی. اثری که گذاشتند خیلی به آن مفهوم، اجتماعی و گسترده نشدند ولی تلنگرهای کارهایی را به جامعه ایران زدند که بعداً زمینه ساز انقلاب ۵۷ شد. عنصر پای کار، بانیان در اینجا هم بر اعضا تقدم داشتند. در هر دو سازمان و به خصوص سازمان مجاهدین، بانیان در حقیقت مرحله اول شهدا بودند. مرحله اول مایه گذاران بودند. اعضا هم به تاسی از بانیان، عنصر پای کار می‌شدند. تشکیلات‌های کوچکی هم بودند که بعضی‌هایشان را اسم بردیم و بقیه هم تشکیلات چپ بودند. غیر از گروه ابوذر که تعدادی از بچه‌های پاک باخته مذهبی نهند آن را تاسیس کردند یا گروه کوچکی مثل حزب الله، بقیه جریان‌هایی که در این دوره ایجاد شدند جریان‌های چپ مارکسیستی بودند. آرمان خلق و گروه جنگل و گروه‌های دیگری مثل ستاره سرخ یا گروه گل سرخی که گروه کوچکی بودند. این کوچک‌ها شاکله شان هسته و ماهیتشان انقلابی بود. نمودشان مخفی بود. عملی باید انجام می‌دادند تا بشود به وجودشان پی برد. معمولاً عمل انجام می‌شد یا اعلامیه‌ای پخش می‌شد. آن موقع رادیو سروش و رادیو میهن‌پرستان در عراق بود که گزارش عمل نیروها را می‌داد. آموزش‌های درون تشکیلاتی شان به گستردگی نیروهایی مثل مجاهدین نبود ولی اینها هم بالاخره آموزش‌های سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی داشتند. تلنگرهایی که می‌زدند محبوب بود. مثلاً جریان ابوذر که به خصوص تعدادی از اعضایشان چند برادر از یک خانواده بودند، در محل خودشان خیلی سروصدا کرد، جریان اجتماعی به پا کردند. بعد از انقلاب بقایای اجسادشان را به محله‌شان منتقل و در آنجا دفن کردند. در محل، جریان اجتماعی‌ای شد ولی مجموعه گروه‌های کوچک، تلنگرهای محدودی می‌زدند و اثرگذاری شان در سطح تلنگر محدود بود. اینها بانی و عضوشان یکی بود. درحقیقت یک کاسه بودند. گروه‌هایی ۳-۵ نفره بودند و عضو و بانی یک کاسه و همه هم پای کار بودند.

فراز انقلاب ۵۷

شاکله	ماهیت	نمود	آموزش	اثر	عنصر پای کار
مردمی جمعی	انقلابی، مردمی	مخفی، علنی	پیشبرد خودانگیخته	پیشبرد موثر	همگانی
رسمی کانون، هسته	انقلابی، اداری	علنی، مخفی	پیشبرد کلان و دیپلماتیک	پیشبرد مکمل	بانیان، اعضا، مردم

به دو برش آخر می‌رسیم که نزدیک‌تر هم هست: انقلاب و اصلاحات. در دوران انقلاب هم می‌شود برش زد یا تفکیکی صورت داد. یک تشکیلات مردمی وجود داشت و یک تشکیلات رسمی. تشکیلات مردمی، قبل از رهبری آقای خمینی به وجود آمده بود، مثلاً ۱۹ دی قم، ۲۹ بهمن تبریز، ۱۰ فروردین یزد، بعد هم تهران؛ شاکله‌ی جمعی‌هسته‌ای و ماهیت انقلابی-مردمی داشت. نمودشان جاهایی مخفی بود و جاهایی علنی. آموزششان برای خودشان و برای دوران این بود که با جمع‌های کوچک و متوسط می‌شود کار پیش برد و محل را سر پا کرد. راه انداخت. منطقه را تکان داد و بخشی از شهر را به تحرک واداشت. پیشبرد جدی داشتند و آموزش دیگرشان خودانگیختگی بود. اثرشان پیشبرد موثر بود و مجموعه نیروهایشان هم عناصر پای کار بودند. حالا در این تشکیلات مردمی، بازار، اصناف و معتمدین بودند، دانشگاه هم جدی‌تر از همه دوران‌ها در این برش فعال بود. پس تشکیلات مردمی هم دانشجویی است، هم محلی و هم اصناف و بازار. یک تشکلات رسمی هم وجود داشت که حالا وجهی از آن آقای خمینی بود و وجهی بعداً تشکیلات دفتر آقای طالقانی و آن‌سوتر هم کمیته استقبال در تهران و مدرسه رفاه و... مجموعه اینها تشکیلات رسمی شدند. شاکله‌شان نه حزب بود و نه سازمان. کانون‌هسته بودند. مدرسه علوی یک کانون شد. منزل آیت الله طالقانی یک هسته شد. ماهیت انقلابی داشتند و برخلاف تشکیلات مردمی، اینها رگه‌ای از تمایلات بروکراتیک هم درشان دیده می‌شد: دفتری و ثبتي و حساب و کتاب مالی‌ای و... هم جبرا و هم تاحدودی ماهیتا شکل اداری پیدا می‌کردند. نمودشان جاهایی بیشتر علنی بود و کمتر مخفی. پیشبردشان کلان و دیپلماتیک بود. همه این تشکیلات رسمی‌ها شرایط کلان را پیش می‌بردند. مذاکره با سفارت و روزهای آخر مذاکره با سران ارتش را هم همین تشکیلات رسمی پیش می‌برد. تشکیلات مردمی که کار رادیکال خودش را داشت می‌کرد و اساساً آن موقع هم از مذاکرات و اینها خبر نداشت. مذاکرات با سران ارتش و سفارت آمریکا بعداً عنوان شد. آن موقع اصلاً اطلاعی منتشر نشده بود که مذاکرات دیپلماتیکی هم در حال جریان است. اگر تشکیلات مردمی، پیشبرد موثر را بر عهده داشت، این جریان تشکیلات رسمی، پیشبرد مکمل را بر عهده داشت. عناصر پای کار و بانیان تشکیلات رسمی، خودشان تمام وقت بودند. اعضایشان و بدنه تشکیلات رسمی هم مردمی بود. دفتر آیت الله طالقانی، بدنه مردم بودند. بدنه مدرسه رفاه هم یا دانشجویها بودند یا مبارزین سیاسی دوران قبل از ۵۷ بودند و ماهیت مردمی داشت.

فراز اصلاحات

شاکله	ماهیت نمود	آموزش	اثر	عنصر پای کار
اجتماعی، طیفی، جمعی	جنبشی علنی	پیشبرد خودانگیخته	موج افشانی اجتماعی	همگانی
رسمی، دولت، پارلمان، مطبوعات	اداری علنی	آگاهی	مرزبندی	برخی بانیان بدنه

به دوران آخر می‌رسیم که دیگر اغلب دوستان جوان هم تجربه‌اش کردند. اینجا باز دو برش می‌شود زد: یک برش اجتماعی و غیررسمی و یک برش رسمی. تشکیلات اجتماعی این دوره، به خصوص مرکب از دانشگاه بود. اگر از تشکیلات دوم خرداد دانشگاه را بیرون می‌کشیدی، چیز جدی‌ای وجود نداشت. [بجز] دانشگاه، آن جی اوهایی که در این دوره و دوره قبلش شکل گرفته بودند و رگه‌هایی از بازار اصناف، کارمندان و... هم در تشکلات اجتماعی جا می‌گرفتند. شاکله‌شان نه سازمانی و نه حزبی بود. طیف و جمع بودند. مثلاً فرض کنید دفتر تحکیم وحدت، انجمن‌های اسلامی، تشکیلات دانشجویی و اجتماعی که نوعاً سازمان‌دهی‌های طیفی-جمعی هستند. ماهیت‌شان جنبشی و نمودشان علنی بود. آموزششان پیشبرد جمعی و خودانگیخته بود. مثلاً در انتخابات دوم خرداد، بخش مهمی از رای آقای خاتمی مرهون تشکیلات دانشجویی دوره بود و نه تشکیلات رسمی. اثرگذاری‌شان موج‌افشانی اجتماعی بود و عناصر پای کار هم مثل بعضی از دوره‌های قبل همگانی بودند. تشکیلات رسمی، یک دولتی بود که هشت سال در دو نوبت تشکیل شد. پارلمان، مجلس ششم بود و مطبوعات، ماهیت، اداری بود. حالا در مدار ژورنالیسم، گاهی ماهیت جنبشی هم بروز و ظهور پیدا می‌کرد ولی اگر بخواهیم [در مورد] تشکیلات رسمی جمع‌بندی کلانی کنیم، ماهیتش اداری بود. همه سازوکار تشکیلات رسمی، علنی بود. آموزششان آگاهی‌های عام بود که بیشتر از طریق مطبوعات منتشر شد یا بعضاً مواضعی بود که از طریق جریان اصلاح‌طلب درون مجلس یا شخص خود خاتمی ابراز می‌کردند. مجموعاً آموزششان آگاهی بود؛ [اما] آگاهی مسقف! قبلاً صحبت کردیم، تا سقفی که می‌توانستند درون نظام پیش بروند آگاهی منتشر می‌کردند. افشگری می‌کردند و روشگری از خودشان بروز می‌دادند. بالای سقف نه. اثرشان این بود که اگر تشکیلات اجتماعی باعث موج افشانی اجتماعی شد، تشکیلات رسمی، اثر دورانی منجر به مرزبندی‌های جدی‌تر جامعه با جریان ضد اصلاحات می‌شد. عناصر پای کار، بخشی از بانیان، تعدادی از نمایندگان اصل نود در آن چهار سال واقعا جدی و تمام وقت بودند. برای خانواده‌ها و نیروها و دانشجویان دستگیر شده و مطبوعاتی‌های دستگیر شده وقت می‌گذاشتند. می‌توان بخشی از بدنه جریان رسمی را هم از طیف عناصر پای کار تلقی کرد.

استراتژی هشت فراز

تباکو؛ قطع ید اجنبی

حال به استراتژی هشت فراز می‌رسیم. استراتژی تباکو قطع ید اجنبی بود که انجام گرفت. فراتر از آن، چشم اندازی وجود نداشت، چه بازار که استراتر، پیش برنده و صحنه گردان بود و چه مراجع روحانی که نسبت به بازار، متاخر به صحنه آمدند و رهبری حرکت را در سطح خودشان برعهده گرفتند، مجموعاً می‌خواستند که قرارداد لغو شده و قطع ید اجنبی صورت گیرد که این اتفاق افتاد.

مشروطه؛ نفی مطلقیت دو قبضه مشروطیت

استراتژی مشروطه ماهیتاً با استراتژی مرحله قبل از خودش متفاوت بود. استراتژی، نفی مطلقیت دو قبضه بود که قبلاً توضیحش را دادیم. دو قبضه به این مفهوم که استبداد ناصرالدین شاهی یا استبداد شکل

بسته فجرى، دو قبضه مطلقه بود: يك قبضه ايدئولوژيك داشت كه شاه، ظل الله بود و سايه خدا بود و مراجع بر سر دومين سلطان قاجار كه فتحعلى شاه بود تاج گذاشته بودند، يك طالع قدسى اى پيدا كرده بود. اين قبضه اول، قبضه دوم هم مطلقيت و استبداد سياسى بود. استراتژى مشروطه طلبان نفى اين مطلقيت دو قبضه بود و مشروطيت، يعنى حكومتى كه در ايران مشروط عمل كند نيز جايزگزينشان بود.

جنگل؛ ايجاد كانون مقاومت و تسرى

در جنگل، استراتژى كوچك خان ايجاد كانون مقاومت و بعد هم تسرى به بقيه ايران بود كه در وجه دومش توفيق پيدا نكرد. يك كانون مقاومت هفت ساله را سامان داد ولى بعد از آن با بن بست مواجه شد.

نهيضت ملي؛ توسعه دلادل در پرتو مبارزه ملي

استراتژى نهضت ملي، توسعه دلادل در پرتو مبارزه ملي بود. يعنى در عمل، استراتژى دكتور مصدق و نهضت ملي هم توسعه سياسى و هم اقتصادى در پرتو مبارزه با شركت نفت ايران و انگليس بود كه تبديل به يك مبارزه ملي شد.

۳۹-۴۲؛ آغاز: نفى مطلقيت - مشروطيت / تشريع / فرجام: خلاء

دوره ۳۹-۴۲ دو فاز دارد. فاز آغازينش را نيروهاى روشنفكرى شروع كردند و بعدا روحانيت براساس حساسيتى كه روى زن و زمين داشت به حركت پيوست. در فاز اول، مجموعه نيروهاى روشنفكرى، نافي مطلقيت و مدافع مشروطيت صدر و قانون اساسى صدر مشروطه بودند. روحانيت هم استراتژيش، تشريع بود يعنى اينكه همه عملكرد حاكميت با شرع مطابقت داشته باشد، يعنى زنان مطابق اين شرع نمى توانند صاحب حق را باشند و قرآن از حوزه قسم نمى تواند حذف شده و كتابهاى آسمانى جايزگزينش شود. زمين مال به اصطلاح زمين دار است و نمى تواند تقسيم شود. استراتژى، تشريعى بود ولى مرحله دوم كه روحانيت و نيروها با رژيم شاه رخ به رخ شدند، خلا استراتژيك وجود داشت. نه نيروها استراتژى داشتند و نه روحانيت.

۴۰-۵۰؛ زمينه انقلاب - زمينه سرنگونى

در دوران ۴۰-۵۰ استراتژى زمينه سازى براى انقلاب و سرنگونى بود. هيچ كدام از دو جريان عمل كننده، در ادبيات مکتوبشان مدعى نبودند كه مى خواهند خودشان مستقل از مردم انقلاب كنند و مستقل رژيم شاه را سرنگون كنند. استراتژى فدائى اين بود كه ما دست به عمل مى زنيم، فدا بشويم تا مردم جسارت پيوستن به انقلاب را پيدا كنند. استراتژى مجاهدين اين نبود و او به استراتژى فدائى انتقاد داشت. حنيف نژاد مى گفت مردم در جريان ۱۵ خرداد آمده اند، جان داده اند و دهقان ورامينى هم آمده است و خون داده است. بازاری و شاگرد بازار، جلوى گلوله مى رود. مردم از ما جلوترند، دليلى ندارد كه ما فدا بشويم تا مردم جسارت پيدا كنند. آنها زودتر از ما جسارت پيدا کرده اند. ما در حقيقت بايد رزمنده بشويم و به اعتبار رزم ما مردم هم به صحنه بيايند. اصلا اين طور نبود كه استراتژى نيروها خيلى احساسى و آنارشىستى باشد كه با دو ترور بخواهد حاكميتى را سرنگون

کند، نه. مرحله اول این بود که عمل اولیه باشد. این طور که در مکتوباتشان توضیح می‌دادند، استراتژی مرحله دوم مرحله‌ای بود که ده سال طول می‌کشید. لذا زمینه انقلاب و سرنگونی فراهم می‌کردند.

انقلاب؛ نفی مطلقیت تاریخی، سرنگونی - نابودی، جایگزینی

ولی انقلاب دیگر با کسی تعارف نداشت و بنا بود که مطلقیت تاریخی سلطنت در ایران نفی شود. رژیم حاکم هم سرنگون و نابود شود و به جایش یک حاکمیت به وجود آید که حالا جمهوری اسلامی شد. این استراتژی انقلاب بود.

اصلاحات؛ نفی مطلقیت مشروطیت/ نجات و بازاحیاء شبه امروزی حاکمیت

استراتژی اصلاحات را این طور می‌شود تفکیک کرد: مردمی که تاحدودی ماهیت جنبشی پیدا کرده و بعد از دوم خرداد انگیزه مضاعفی پیدا کرده‌اند و حس حیاتی در جامعه کل و جامعه سیاسی ایران پیدا شد. جوهر استراتژی مردم نفی مطلقیت بود؛ یعنی مطلقیت از نوع شکل بسته دوره جمهوری اسلامی و مشروط شدن حاکمیت به رعایت حقوق ملت. ولی جریان رسمی که امکانات و تریبون‌های اصلی را در اختیار داشت، استراتژی نجات و بازاحیای شبه امروزی حاکمیت بود؛ یعنی حاکمیت جمهوری اسلامی از شکل بستگی سال‌های ۶۰ تا ۷۵ نجات یابد و بازاحیاء شود. تبدیل به یک حاکمیت شبه دموکراتیک و امروزی شود. مثلاً عنصر ولایت فقیه هم در آن هست ولی رابطه اش را با بقیه نهادها طوری سامان دهد که شکل حاکمیت امروزی را پیدا بکند.

استراتژی هشت فراز

ماهیت	✓
تأثیرپذیری	✓
برد	✓
مشارکت	✓
کارکرد	✓

این از استراتژی‌های هشت مرحله بود. حال اگر بخواهیم استراتژی را تحلیل کنیم می‌شود پنج مولفه را مورد دقت قرار داد. [در مورد] ماهیت استراتژی، آیا از شرایط بین‌المللی تأثیر می‌پذیرفته یا نه؟ برد آن چقدر بوده؟ چقدر مشارکت جمع کرده و کارکرد دورانی-تاریخی آن چه بوده است؟ با این پنج مولفه، به لایه عمیق‌تر استراتژی در فرازها وارد می‌شویم.

کاکرد	مشارکت	برد	تاثیر پذیری بین‌المللی	ماهیت	
ضربه‌ای	اختصاصی- عمومی	پربرد	رقیق	نهیضتی	تنباکو
تاریخی - مقطعی	عمومی	پربرد	جدی	انقلابی- مسالمت‌آمیز	مشروطه
سمبلیک- تاریخی	عمومی منطقه‌ای	منطقه‌ای	جدی	انقلابی	جنگل
تاریخی - ملی	عمومی	بسیار پربرد	در حد میانه	مسالمت‌آمیز- اصلاح رادیکال	نهیضت ملی
ضربه‌ای - زمینه‌ای	اختصاصی- رگه عمومی	بردار	به‌طور نسبی	نهیضتی	۴۲-۳۹
تلنگر-زمینه‌ای	اختصاصی- رگه عمومی	بردار عمومی پربرد اختصاصی	جدی	انقلابی	انقلاب
روشنگری- تاحدودی دورانی	تاحدودی عمومی	بردار	تاحدودی جدی	اصلاحی	اصلاحات

تنباکو؛ ماهیت: نهیضتی / تاثیر پذیری بین‌المللی: رقیق / پربرد / مشارکت: اختصاصی-عمومی / مشارکت: ضربه‌ای

ماهیت تنباکو نهیضتی بود. از شرایط جهانی خیلی رقیق تاثیر پذیرفته بود. آن موقع هم نسیم مشروطه تا همسایگی ایران آمده و به عثمانی رسیده بود. خیلی رقیق، شرایط بین‌المللی روی این نهیضت اثر گذاشت. استراتژی، پربرد بود. یعنی جامعه شهری ایران پشتش آمد. مشارکتش بیشتر اختصاصی و کمتر عمومی بود. در این استراتژی، جریانی که صاحب منفعت اصلی بود بیشترین میزان مشارکت را بروز داد که جریان بازار و تجار و اصناف بودند. عموم مردم در مرحله بعد قرار می‌گرفتند. کارکردش هم ضربه‌ای بود، ضربه‌ای به استبداد و به قسمتی از منافع استعمار در ایران وارد کرد و درحقیقت ایضائی بود. یک ضربه و آریبجی زد و به کناری رفت. دنبال ادامه کار نبود. آن آریبجی هم اثر کرد و برج و باروی رژی در ایران را خراب کرد. اگرچه رژی، غرامت آن تخریب را تمام و کمال گرفت.

مشروطه؛ ماهیت: انقلابی - مسالمت‌آمیز / تاثیرپذیری بین‌المللی: جدی / پربرد / مشارکت: عمومی / مشارکت: تاریخی - مقطعی

استراتژی مشروطه، ماهیتی انقلابی- مسالمت‌آمیز داشت. انقلابی نه به معنا و مفهوم رزمنده و آنتاگونیستی بلکه به این مفهوم که آن استراتژی در ایران انقلاب به پا می‌کرد. یعنی حاکمیتی که مطلقه و غیر پاسخگو بود مجبور بود که مشروط و پاسخگو شود. ماهیت آن مسالمت‌آمیز بود و تاثیرپذیری جدی هم از شرایط بین‌المللی داشت. دوران و گفتمان در جهان و در بخشی از منطقه پیرامون ما گفتمان مشروطیت- جمهوریت بود. این استراتژی پُربرد بود. تمامی جامعه شهری ایران را به خودش جذب و جلب کرد. درست است که مشارکت بیشتر روشنفکری بود ولی در آستانه فرمان و بعد از آن کاملاً عمومی شد. کارکردی که این استراتژی داشت، یکی کارکرد تاریخی بود. به این مفهوم که بالاخره سمبل استبداد که شاه آن زمان بود مجبور شد فرمان مشروطیت را بجا ادبیات آن موقع- توشیح کند. یک اثرگذاری مقطعی هم داشت. پارلمانی تشکیل شد. احزابی به وجود آمد. مطبوعاتی شکل گرفت ولی مقطعی بود. تا یک دهه بعد که همه این سمبل‌ها یا جمع یا قلب ماهیت شد.

جنگل؛ ماهیت: انقلابی / تاثیرپذیری بین‌المللی: جدی / منطقه‌ای / مشارکت: عمومی منطقه‌ای / مشارکت: سمبلیک-تاریخی

ماهیت استراتژی جنگل، انقلابی بود. تاثیرپذیری بین‌المللی شان جدی بود. به خصوص از اتفاقات شمال ایران و اتحاد شوروی. بردش، برد عمومی و کلان و ملی نبود. منطقه‌ای بود. مشارکت عمومی منطقه را به خودش جذب و جلب کرد. کارکردش، یک وجهش سمبلیک بود. به این معنا که میرزا و جریان حامیش سرعت گیری در مقابل ترک تازی انگلستان در ایران تعبیه کرد. یک کارکرد تاریخی هم داشت که به اصطلاح، یک نماد نوستالژیک درست کرد. هنوز هم او در ایران یک نماد نوستالژیک است.

نهضت ملی؛ ماهیت: مسالمت‌آمیز- اصلاح‌رادیکال / تاثیرپذیری بین‌المللی: در حد میانه / بسیار پربرد / مشارکت: عمومی / مشارکت: تاریخی - ملی

نهضت ملی، ماهیت استراتژی‌ش مسالمت‌آمیز با اصلاح‌رادیکال بود. یعنی دکتر مصدق، وضع موجود را شخم زد به این معنا که شاه را کاملاً سر جای خودش نشاند. به این معنا که شاه یک شاه مشروطه سلطنتی شد. نه بیش و نه کم. اگر هم می‌خواست فراتر از آن برود با او برخورد می‌کرد. در ۳۰ تیر ۳۱ که دوباره مردم خون دادند و مصدق را می‌خواستند به عرصه بیاورند قوا را از شاه گرفت. دفتر خواهر و برادر او را بست. اشرف را از ایران اخراج کرد. یعنی این را با دوران اصلاحات خودمان مقایسه کنید. اصلاح‌رادیکالی بود. وضع موجود، پذیرفته و در کادر سلطنت و در کادر قانون اساسی صدر مشروطه، اتفاقات رادیکالی افتاد. دولت ملی شکل گرفت. پارلمان مستقل و قوه قضائیه مستقل شکل گرفت. برای اولین بار در ایران سه قوه مستقل شد و هر قوه تشخص خاص خودش را داشت. شاه هم یک وجه نظارتی داشت و بروز و ظهور شخص شاه بسیار بسیار کم بود. لذا درست است که دکتر مصدق مسالمت‌آمیز پیش آمد ولی اصلاحاتش

بسیار رادیکال بود. این اصلاحات رادیکال هم در سر جای خودگذاری شخص شاه بود و هم در ایزوله کردن جریان اجتماعی سیاه ایران که در دربار لانه داشت و هم عقب راندن سفارت‌ها. سفارت‌ها دیگر اینجا مقدرات ملی برای ایران تعیین نمی‌کردند. این، اصلاحات رادیکال. اصلاحاتش سیاسیش هم که خوب، احزاب و مطبوعات و اصناف کاملاً آزاد بودند. حتی اصناف علیه دولت و اصنافی که با حزب توده، اعتراض و اعتصاب علیه دولت دکتر مصدق به راه می‌انداختند. اصلاحات درون حوزه کشاورزی و روستا رادیکال، اصلاحات در حوزه بیمه‌های اجتماعی، رادیکال. او یک اصلاح طلب رادیکال بود که وضع موجود را چارچوبش را پذیرفت ولی کاملاً رادیکال، اصلاحش کرد. تاثیرپذیری نهضت ملی از فضای بین‌المللی دوران خودش در حد میانه بود. نه جدی مثل دوران مشروطه و نه رقیق مثل دوران تنباکو. برد استراتژیکش بسیار زیاد بود. همه اقشار را به خودش جلب کرد. مشارکت عمومی را در پی داشت. کارکردش تاریخی بود. به این مفهوم که دست امپریالیسم انگلستان را قطع کرد. نفت را ملی کرد، هم صنعتش را و هم منبعش را. تصور می‌کردند حالا که منبع را ملی کرده حالا نمی‌تواند صنعت را هم ملی کند ولی کرد. اقتصاد را هم ملی کرد. سیاست و نیروی نظامی و انتظامی را هم ملی کرد. اتفاق تاریخی و ملی‌ای در مجموعه ۱۱۵ سال مورد بررسی ما بود.

۳۹-۴۲؛ ماهیت: نهضتی / تاثیرپذیری بین‌المللی: به‌طور نسبی / برددار / مشارکت: اختصاصی - رگه عمومی / مشارکت: ضربه‌ای - زمینه‌ای

سالهای ۴۲-۳۹ ماهیت نهضتی داشت. تاثیرپذیری‌هایش از جهان، نسبی بود، نه جدی. نه بردار بود و نه بسیار پربرد. در بخشی از جامعه شهری برددار بود. مشارکت اختصاصی روشنفکران و روحانیون را تجربه کرد و یک رگه عمومی از مردم هم در دوران سخت و پایانی در جنبش مشارکت کردند. کارکردش ضربه‌ای بود. مثل تنباکو ضربه‌ای به استبداد زد و زمینه‌ای برای فاز بعدی تدارک دید.

۴۰-۵۰؛ ماهیت: انقلابی / تاثیرپذیری بین‌المللی: جدی / برددار عمومی - پربرد اختصاصی / مشارکت: اختصاصی - رگه عمومی / مشارکت: تلنگر - زمینه‌ای

فاز بعدی، فاز ۴۰ و ۵۰ بوده است. در این دوره، ماهیت، انقلابی بود. به طور جدی از گفتمان بین‌المللی تاثیر می‌پذیرفت. پربرد اختصاصی بود، یعنی جریانی که قبلاً عنوان کردیم اخص مبارزاتی را متوجه خودش کرد. به لحاظ عمومی برد داشت، نه خیلی پربرد. مشارکت اختصاصی بخشی از روشنفکران و مشارکت رگه‌ای از مردم ایران را به خودش جذب کرد. کارکردش وارد کردن یک تلنگر دورانی بود و زمینه برای انقلاب ایجاد کرد.

انقلاب

انقلاب در اینجا جا افتاد. ماهیت [این فراز] انقلابی بود. تاثیرپذیری بین‌المللی اش جدی بود و مثل دوران نهضت ملی بسیار پربرد بود. مشارکت عمومی را دربرداشت و تاریخی‌ترین کارکرد را داشت. سلطنت را سرنگون کرد و جمهوریت را ولو در لفظ به جای آن آورد.

اصلاحات / ماهیت: اصلاحی / تاثیرپذیری بین‌المللی: تاحدودی جدی / بردار / مشارکت: تاحدودی عمومی / مشارکت: روشنگری-تاحدودی دورانی

اصلاحات، ماهیت اصلاحی داشت. تاثیرپذیری بین‌المللی تاحدودی جدی بود. پربرد نبود و تاحدودی مشارکت عمومی را به خودش جذب کرد. کارکردش، روشنگری نسبت به وضع موجود بود و تاحدودی دورانی. دوران در آن زمان، دوران مشارکت بود که البته هنوز هم همین طور است. در ایران هم تاحدودی حرکت اصلاحات، استراتژیش منجر به اتفاقات دورانی با مضمون مشارکتی شد.

مشى هشت فراز

تنباکو؛ توده به صحنه

مشى تنباکو در چارچوب استراتژی قطع يد اجنبی این بود که توده به صحنه بیاید. مشى رهبران جنبش تنباکو، سیاه کردن صحنه از مردم بود که خوب، موفق هم بودند و توده به صحنه آمد و بعد هم که مطالبه تحقق پیدا کرد و توده کاملاً از صحنه کنار رفت.

مشروطه؛ فشار اجتماعی - رگه پراتیک

در دوران مشروطه، مشى در کادر نفی مطلقیت قرار می‌گرفت که استراتژی دوره بود و مشروطیت جایگزین مطلقیت، فشار اجتماعی بود و حالا این فشار اجتماعی یک رگه پراتیک هم داشت که ترور و سازمان دهی مخفی می‌کرد. تهدید می‌کرد. محل اداره می‌کرد. نقاط حساس را در اختیار می‌گرفت. شب نامه پخش می‌کرد و یک رگه پراتیک داشت که این رگه در دوران استبداد صغیر، نمایندگی پیدا کرد، نمایندگان مثل ستار خان و باقر خان و علی موسیو و رهبران جنبش گیلان که این رگه پراتیک، ناجی جنبش مشروطه تحت خیز محمدعلی شاهى شد.

جنگل؛ چربك جنگلى

مشى جنگل، چربك جنگلى بود و مشى چربكى آن واضح بود. طبیعتاً شهری نبود.

نهضت ملی؛ آگاهی - مشارکت - پیشبرد اجتماعی

مشى نهضت ملی، مرکب بود: آگاهی بخشی، مشارکت جویی و پیشبرد اجتماعی، یعنی مراحل جدی‌تر و پیشرفته‌تری از مشى مشروطه داشت. آگاهی بسیار پرغلظت‌تر و با دوز بسیار بالاتر از دوره مشروطه بود و مشارکت هم بسیار جدی‌تر بود. به جای فشار اجتماعی هم الگو، الگوی پیشبرد اجتماعی شد.

۳۹-۴۲؛ آگاهی بخشی / توده به صحنه

دوره ۳۹-۴۲ مشى نیروهای روشنفکری، آگاهی بخشی بود. چه مشى جبهه دوم و چه مشى نهضت آزادی، تنویر و روشنگری و تحلیلگری بود. مشى روحانیت که تازه سیاسی شده بود مثل جنبش تنباکو، آوردن توده به صحنه بود. توده به صحنه بیاید و بتواند موجبات عرض اندام تاریخی روحانیت را فراهم کند.

۴۰-۵۰؛ چریک شهری - آگاهی بخشی - ترس ریزی

مشى دهه‌هاى ۴۰-۵۰، چریک شهری شد. برای اولین بار در ایران چریک شهری آمد. در درون این مشى، آگاهی بخشی هم وجود داشت که بخشی از طریق عمل‌هایی بود که انجام می‌شد و بخشی هم کارهای توضیحی و کتاب و نشر و... و نهایتاً ریختن ترس اجتماعى بود.

انقلاب؛ فشار اجتماعى - حاشیه مسلحانه

در انقلاب، مشى اصلی فشار اجتماعى بود و مشى حاشیه، مشى مسلحانه بود که قبلاً مرور کردیم. هم گروه‌های مذهبی کوچک در آن فعال بودند و هم گرایشی از دانشجویان و هم نیروهای بقایای فدایی‌ها [این مشى را داشتند].

اصلاحات؛ مشى اجتماعى رقیق

مشى دوران اصلاحات هم یک مشى اجتماعى رقیق بود. نه مثل دوران مشروطه و انقلاب بود که فشار اجتماعى بیاورد و نه مثل دوران نهضت ملی که منجر به پیشبرد اجتماعى شود. اجتماعى رقیق بود. در این دوران، پیش‌برندگان اصلاحات نه دعوت به اعتصاب کردند و نه دعوت به تجمع. نیروهای درون [جریان] اصلاح طلب هم به همین ترتیب در حوزه فراخوان‌های اجتماعى [فعال] نبودند.

پرسش و پاسخ

پرسش: دو سوال و یک پیشنهاد داشتم. سوالم درباره راهبردها و استراتژی‌های هشت فراز است. مهندس بازرگان و مهندس سحابی، درباره حرکت‌های تاریخ معاصر این طور جمع‌بندی می‌کنند که آنها یا حاصل صندیت با استعمار خارجی هستند و یا استبداد داخلی که در هر کدام از این‌ها هم یکیش عمده تر می‌شود یا در بعضی مثل خود تنباکو یا انقلاب اسلامی، هر دوی اینها پررنگ حضور داشتند. نظر شما درباره این جمع‌بندی چیست؟ آیا می‌شود درباره آنها هم این طور تفکیک کنیم؟ نکته دوم، یک احساس بدبینی در ادبیات شما هست که پنهانش هم نمی‌کردید. منظورم درباره داستان اصلاحات است. آخر بحث خیلی صریح منظورتان این بود که بازتولید حاکمیت صورت گرفت. این یک امر جاری و معاصر است. آیا از ابتدا این بدبینی را برایش قائل بودید یا بعدا به آن رسیدید؟ شاید بخواهید به عنوان یکی از اعضای ملی‌مذهبی هم اگر دوست داشتید به آن پاسخ دهید. یعنی اینکه مثلا در دفتر تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری نشسته‌اند و فکر کرده‌اند و از قبل می‌دانستند برای تداوم حاکمیت چه کنند پس اصلاحات و دوم خرداد و اینها را پیش کشیدند؟ اگر از ابتدا به این جمع‌بندی رسیدید چرا روشنگری‌ای برای مردم صورت نگرفته که این انرژی‌ها آزاد نشوند؟ و اگر این طور نبوده و در خود حرکت بهش رسیدید پس این ادبیات شما باید طور دیگری باشد. یک پیشنهاد هم داشتم. من شخصا خودم تشکر می‌کنم که روایت مطمئنی از حرکت‌های تاریخ معاصر دادید. من از آن پرسیدم، در این فضای مسمومی که تاریخ معاصر ما دست بنیاد انقلاب اسلامی و حسینیان و روحانی و بنیاد جانبازان و... است و مسائل خصلتی اعضای گروه‌ها را در می‌آورند تا حرکتی را زیر سوال ببرند. در چنین فضایی اگر کسی بگوید یک منبع موثق بگو، من حتما هشت فراز را معرفی می‌کنم که آن را ببیند. گرچه مثلا ممکن است ما بگوییم از دهه ۶۰ خیلی پرشی عبور شده، یعنی به اندازه یک فراز هم نبوده است؟ مگر اینکه محدودیت‌هایی وجود داشته است. بنابراین از نظر من یک روایت مطمئن و یک منبع خوب از تاریخ معاصر است. می‌خواستم پیشنهاد کنم اگر زمانی این کارها خواست تدوین شود که واقعا ارزش دارد، آن با این جدول‌ها و دموگرافی‌ها کاملا شود. من که خیلی از این جدول‌ها لذت بردم و واقعا برایشان زحمت کشیده‌اید. باز بخواهم ارجاع دهم، ایران بین دو انقلاب آبراهامیان، برای اولین بار آمد و این جدول را آورد. اعضای سازمان‌ها و حتی خاستگاه قومی و طبقاتی و حتی سن و تولدشان را درآورده و بعد آمده تعداد کشته و اعدامی یا زندانی این سازمان‌ها را هم درآورده است. این کارهای دموگرافیک اولین بار است انجام می‌شود و به ما اجازه می‌دهد ببینیم مثلا روحانیت چه قدر تلفات داده و سازمان‌های دیگر چه قدر؟ این خیلی به تحلیل کمک می‌کند. خواستم پیشنهاد بدهم جدول شما که بیشتر کیفی بود با یک کمی شدن هم ترکیب شود که ارزش کار بیشتر شود.

باسخ: ممنون. درباره سوال اولتان باید بگویم خیلی نمی‌شود نظر قاطع داد و در جاهای مختلف قابل تفکیک است. در تنباکو خوب، مقدمتا اعتراض درخصوص یک قرارداد بود که با شرکت خارجی بسته شده بود ولی ضمنش بغض ضداستبدادی مردم هم ترکیب. اینکه مثلا برای اولین بار، خانم‌های چادر چاقچوردار رو بنده‌دار جلوی دربار با کامران میرزا درگیر شدند، همین که اولین بار به سر حاکمیت اهانت می‌شود و مردم اعتراض می‌کنند شاخص آن بود که در دل موضع ضداجنبی، بغض ضداستبدادی هم ترکیب. نمی‌شود خیلی با شابلون برش داد و تفکیک کرد ولی باید مورد به مورد جلو آمد. مثلا در مشروطه، بار ضداستبدادی و ضدمطلقه خیلی جدی‌تر از بار ضداستعماری بود چون به هر حال ناصرالدین شاه که سمبل استبداد شکل بسته قجری بود عامل کسی نبود. در سازوکار وراثتی ایلی سر کار آمده بود. حالا به همه قدرت‌های دور ایران باج هم می‌داد ولی بالاخره عامل بیگانه نبود و به همین علت، خیلی منجر به شکل بستن بغض ضداستعماری در گلوی مردم نشد. در چهل ماهه قبل از فرمان مشروطه که ۱۷ اتفاق رخ داد بغض ضداستبدادی ترکیب. مثلا در همان اولین درخواست مکتوب مردم که از مهاجرت به دست آمد و ۸-۹ بند بود، یک بندش برداشتن اصغر گاریچی از سر مسیر تهران به قم بود. خود آن یک بغض شده بود. این تو سر زدن‌ها و تحقیر کردن‌ها و آدمیت ایرانی‌ها زیر پای عوامل استبداد، ولو دست چندمشان که اصغر گاریچی بود، لگدکوب شد. این بغض ضداستبدادی می‌پروراند و دیدیم که داخل این بغض، حتی داخل سفارت انگلیس هم رفتند. آنجا نمی‌شود آن طور که شما می‌گویید مهندس بازرگان رای قاطع صادر می‌کرد، رای قاطع صادر کرد ولی مثلا پهلوی دوم، کاملا عامل امپریالیسم بود. بعد از کودتا او را آوردند، سال ۴۲ سرکوب کرد، حمایتش کردند. حتی بعد از ۱۷ شهریور، ژیل شوکر و کارتر و... همه از شخص شاه حتی از تشکیل دولت نظامی در ایران حمایت کردند. تا آخرین زمانی که می‌شد از او حمایت بکنند کردند. اینجا طبیعی است وقتی حاکمیتی نماینده جریان مسلط امپریالیستی در ایران هست، مبارزه دوله می‌شود. جنبش مسلحانه دوله شد. یعنی هم پُل پرایز و [لونیس] هاو کینز ترور میشدند و هم [رضا] زندی پور و [ضیا] فرسیو. به لحاظ طبقاتی [محمد صادق] فاتح هم ترور میشد. در جاهایی مثل فاز انقلاب، مردم از آمریکا و از رژیم شاه کینه داشتند منتهی در اصلی-فرعی کردن‌ها بغض بیشتر ضداستبدادی است ولی در سی سال اخیر، جمهوری اسلامی که ما با آن مرز جدی‌ای داریم، بالاخره عنصر کسی و عامل وابستگی نیست. پس طبیعتا وضعیتی که قبل از انقلاب در ایران بود، بعد از آن نیست که مثلا نیروی مسلطی باشد و فرض کنید بخشی از شهر تهران دست آمریکایی‌ها باشد و در ستاد مشترک، سرمستشاری آمریکایی بنشیند و خرید اصلی خارجی ارتش را آنها سامان دهند و... ایران مثل بخش مهمی از کشورهای جنوب که استبداد حاکم، منافع سیاسی، استراتژیک و سیاسی امپریالیسم آن دوره را نمایندگی می‌کرد و مبارزه طبیعتا دو وجهی می‌شد. کاسترو و چگوارا هم ضد امپریالیسم بودند هم ضد باتیست‌ها. سان‌دینیست‌ها هم همین بودند. توپامورو هم همین بود. اوک‌های فیلیپین هم همین بودند. [این شکل مبارزه] قاعده می‌شود و اصلا نمی‌شود تفکیک کرد. ولی خوب این سی سال برش

خوبی برای تحلیل است. این سی سال که دیگر امپریالیسم و استعماری نبودند و مسیر، چیز دیگری می‌شود. اینکه رای قاطع نمی‌شود صادر کرد. تنباکوی یک جور است، مشروطه یک جور است، جنگل یک جور. میرزا مقدمتا جلوی امپریالیسم حاکم ایستاد یا استبداد حاکم؟ یعنی اینها را برادر دوقلو میدید. آن برادر بزرگتر بود و این برادر کوچکتر. این خیلی مهم بود که میرزا را همزمان، بقایای قزاق‌ها، نیروی قزاق نوپا که رضا خان سمبلش بود که به حکومت هم رسید، به اضافه نیروی انگلیس سرکوب کردند. این خیلی نماد مشخصی است. یعنی همه جریان‌های سیاه داخلی و خارجی ایران، جنبش جنگل را سرکوب کردند. این جنبش هم تقریباً جنبش سه سری بود. هم با استعمار خارجی و مسلط، هم با بقایای قزاق‌ها و هم با نیروهای مستبد داخلی که حالا وارث مشروطه هم شده بود مبارزه میکرد. اینست که نمی‌شود برای آن رای کلان داد. حداقل در سی سال گذشته، یعنی سه دهم این صد سال، آن قاعده که شما می‌گویید مهندس بازرگان می‌گوید صادق نیست. در تحلیل مهندس یک اشکال دیگر هم بود که اسم امپریالیسم را استیلا می‌گذاشتند.

پرسش: من یک جمله معترضه بگویم. اهمیت آن از اینجاست که مهندس معتقد بود در همه این شرایط، مبارزه با استبداد داخلی اولویت دارد چون همین اوست که زمینه ساز استعمار خارجی است.

پاسخ: بله، این درست است. اگر این نبود که او می‌بانش نمی‌شد. در مورد سوال دوم شما، اصلاحات، توطئه نبود. ما که در کلام هم سعی کردیم رودر بایستی نداشته باشیم. جمهوری اسلامی که با کسی رودر بایستی ندارد، ما هم باهاش نداریم. توطئه نبود. آن هسته مطالعاتی هم که به توسعه سیاسی رسید، توطئه‌ای نبود. بالاخره آنها هم جزوی از حاکمیت بودند و می‌خواستند آن آینده‌دار شود و همین آینده‌داری حاکمیت برای آنها اصل بود، به خصوص برای خود خاتمی. سعی نکردند جنبش اجتماعی شود. یعنی هیچ وجه اجتماعی برای جنبش قائل نشدند. برخورد با آن هم تضاد وحدتی بود. برخورد حمایتی یکپارچه که جریان ما [ملی‌مذهبی] با اصلاحات نکرد. حتی مثلاً در انتخابات اول به خاتمی رای نداد. در انتخابات دوم هم که همه دوستان نمی‌توانستند موضع سیاسی بگیرند. به هر حال حتی آن بخش رسمی یک دستاوردهایی هم داشت. فضا باز شد. نیروها امکان تنفس پیدا کردند و جامعه ایران تکانی خورد. الان دیگر به سطحی از آگاهی رسیده که دیگر نمی‌توانند کاریش بکنند. کل دهه ۶۰ هیچ تظاهری نمی‌دید. بازار بیاید موضع بگیرد. بازار طلافروش‌ها بسته شود. دیروز، بازار فرش فروش‌های تهران را بستند. قبلاً مگر سعید امانی می‌گذاشت؟! موتلفه مگر اجازه می‌داد؟ اینکه الان می‌آیند مالیات بر ارزش افزوده وضع می‌کنند و بازار موضع می‌گیرد و دولت احمدی‌نژاد مجبور می‌شود عقب‌نشینی کند و دو ماه به تعویق بیندازد، اینها همه پس لرزه‌های همان جنبش اجتماعی است. حالا اگر همان دوران، بخش رسمی رهبری کننده جریان اصلاحات سه خیلی رادیکال- از این نیروی اجتماعی استفاده می‌کرد، آیا قضیه کوی دانشگاه یک سال بعد در ایشل دیگری در خرم‌آباد و سال بعدش در اراک تکرار می‌شد؟ ۸۲ می‌توانستند ۷۰۰ دانشجو را به اوین ببرند؟ همه بندها پر و لبریز بشود؟ نمی‌توانستند! الان مگر بازار چه کار کرد؟ یا اگر که مثلاً اتوبوسرانان سال ۸۴ موضع جدی گرفتند یا پرستارها یا الان بازنشسته‌ها... سه

ماه پیش آمدند و در همین چهارراه قصر، جلوی بانک ملی که در ستاد مشترک هست، خیابان را بستند. یکی دو ساعت بستند و بازنشستگان در اعتراض به وضعیت صنفی و حقوق کمشان. اینها هم همه مسن، نمی‌توانند با آنها برخورد کنند. اینها آثار همین دوره ۸-۷ ساله است. در دهه ۶۰ در قزوین و اراک و سه بار در امجدیه بغض‌ها ترکیب ولی الان دارد مدنی‌تر می‌شود. بازار می‌بندد. چه کارش می‌خواهند بکنند؟ اگر رهبران اصلاحات در آن دوران به وجه اجتماعی قضیه هم بها می‌دادند، این جنبش می‌توانست وجه اجتماعی هم بگیرد و پایدارتر شود. این انتقاد به آنها وارد است. به این صورت که نخواستند جنبش اجتماعی شود. اجتماعی نه به شکل رادیکال و انقلابی دهه ۴۰ و ۵۰، [به شکل] مدنی دوران جدید هم نگذاشتند. بارها نیروها از خاتمی این مطالبه را مطرح کردند که یک فراخوان بدهد. هیچ وقت این کار را نکرد. کل جریان اصلاحات یکی دو بار می‌خواستند بگویند مثلاً فلان جا با گل سرخ بیایید که همان کار را هم نکردند. اینست که نمی‌خواستند مسئله اجتماعی شود و در اصلی-فرعی کردن بین منافع نظام و بین منافع جنبش اجتماعی، نمی‌خواستند طرف دومی را بگیرند. بالاترین نماد این برخورد، سر قضیه آقاجری بود. آن دوران را نگاه بکنید. تمام جریان‌های داخل روحانیت، اعم از مرفی، نیمه مرفی یا عقب مانده همه علیه آقاجری موضع واحد گرفتند. هیچ کس تفکیک نمی‌کرد. اینست که سر دوراهی که می‌رسیدند، منافع درازمدت ملی، اجتماعی، اقلاری که به جنبش اصلاحات حالا نمی‌گوییم پیوستند، حمایت کردند و در آن صندوق بزرگ ۲۲ میلیون اول و ۲۰ میلیون دوم مشارکت ویژه داشتند عنایتی نشد. حتی به رشد برخی از نیروهای درون نظام هم توجهی نشد. مثلاً این شهرک محلاتی، بالای مینی سیتی اصلاً شهرک سپاه است، خانواده‌های سپاه، فرماندهان و بخشی از بدنه اینها. در شمارش آرای دور دوم خرداد، مشخص شده بود هفتاد درصد آنها به خاتمی رای دادند. یعنی آن هفتاد درصد نسبت به وضع موجود و اینکه ناطق‌نامی می‌خواهد سر کار بیاید موضع نشان دادند. جریان اصلاح طلب با همان‌ها هم برخورد رشدیابنده‌ای کرد؟ آنها در انتخابات ۸۴ به چه کسی رای دادند؟ چه بخشی به احمدی‌نژاد و چه بخشی به معین رای دادند؟ آن دفعه هم عنوان شد یکی هست، اسم نمی‌برم، از تیپ‌های تئوریک جریان اصلاح طلب بود. سال ۷۹ در صبح امروز، مقاله مفصلی نوشت. آنجا سه ویژگی برای جنبش اصلاحات معین کرد. دومیش که از همه مهم‌تر بود، اجتماعی نبودن جنبش اصلاحات بود. برخورد مثبت هم کرده بود. گفته بود همین که این جنبش اجتماعی نیست، مثبت است. نمی‌شود با فرهیختگان جنبش ایجاد کرد. ۸-۷ فرهیخته اراده کنند که شرایط عوض یا حاکمیت متحول شود. نه حاکمیت متحول شد و نه شرایط کن فی‌الوقت شد ولی اگر مطالباتشان اجتماعی می‌شد، مثل حقوق صنفی برای صنوف یا حقوق سیاسی برای نیروها چه می‌شد؟ یک مورد اجازه تاسیس حزب به غیر خودی داده شد؟ یک مورد اجازه تاسیس روزنامه به کسی داده شد؟ آقای مهاجرانی سال ۷۸ در جلسه خصوصی به مهندس سبحانی با لحنی بین‌تلویح و تصریح گفته بود که روزنامه مال مدار جمهوری اسلامی است. آن موقع ایران فردا می‌خواست از دو ماهنامه یا ماهنامه تبدیل به دوهفته‌نامه شود که اجازه اش را دادند. یا مثلاً پیام هاجر خانم طالقانی، ماهنامه بود و شد هفته‌نامه. در همین حد! امتیاز جدیدی به نیروهای اپوزوسیون و بیرون

از حاکمیت داده نشد. از آن جی اوها حمایت شد؟ از تمایل باشگاه‌های ورزشی به خروج از قیومیت دستگاه‌های دولتی بها داده شد؟ از خروج نیروهای صنفی مدرن برای بیرون آمدن از قیومیت اتاق بازرگانی و خاموشی چیزی داده شد؟ نه! یک دو سه تا صنف مثل تولیدکنندگان قطعات خودرو که صنف پیشرفته‌ای بودند و کار صنفی کردند اتورپته خاموشی را سال ۸۳-۸۲ در انتخابات شکستند. در ده نفر مرکزیت، دو سه نفر از صنوف مدرن رفتند. هر اتفاقی هم افتاد این جنبش خودش را با لی لی پیش برد و حمایت ویژه‌ای از بیرون نداشت. از آن جی او و مطبوعات مستقل که حمایت نکنیم... آن ۱۲-۱۰ نشریه همه حاکمیتی بودند؛ جامعه، صبح امروز، صبح آزادگان، خرداد و... همه مال حاکمیت بودند. درست است آن موقع موضع متفاوتی داشتند و اصلاح طلب‌ها مقابل هسته سخت جمهوری اسلامی بودند ولی بالاخره مال حاکمیت بودند. اینکه نه اجازه حزبی، نه صنفی، نه مطبوعات مستقلی... اینها شاخصه‌های بررسی انتقادی آن دوره است. اگر بخواهیم این بحث را تمام کنیم باید بگویم که نه، توطئه نبود و جاهایی که بشود [می‌بایست] حمایتش کرد، بالاخره نیروی سیاسی هم که بیماری تاریخی ندارد. وقتی خودش هم دستش از همه جا کوتاه است، اگر ببیند انتخاباتی منجر به تحولی در ایران می‌شود از آن حمایت میکند. اینکه نه توطئه نبود و باید باهاش جاهایی که به نفع جنبش اجتماعی در ایران بود برخورد وحدتی می‌شد. جاهایی هم که معطوف به درون بود (و بیشتر این طور بود) باید با آن برخورد انتقادی میشد.

پرسش: رابطه ایران با جهان در انقلاب عوض شد. این محل مناقشه است که آیا جمهوری اسلامی استقلال دارد یا ندارد؟ ولی به طور کلی در این سه دهه چیزی که اضافه شد این بود که همه تلاش‌ها از ۵۸ معطوف به ضدیت با ارتجاع شد. تجربه هم نشان داده که نمیشود با ضد استبداد و ضد استعمار چیزی را بیان کرد. لذا بعد از شکست، اصلاح طلب‌ها همچنان یک چیزی دارند که به سمت ضدارتجاع سوق پیدا می‌کند. بیشتر دانشجو‌ها هم چنین‌اند. علاقه به ماهواره و مثلا برنامه نوری‌زاده خیلی بیشتر شده است چون چنین رویکردی دارد. با توجه به اینکه تجربه ضد ارتجاع در بطن تاریخ ما از جمله در دهه ۶۰ خونین شد، الان شما جانب کدام را می‌گیرید و مهم‌تر می‌دانید؟

پاسخ: همان طور که خودت گفتی فاز ضدامپریالیستی در جهان تقلیل پیدا کرده و فقط در ایران هم نیست. جمهوری اسلامی مدام به زور می‌خواهد شکلک ضدامپریالیستی در بیاورد. گاهی شما با یک جریان مبارزه واقعی می‌کنی، گاهی می‌روی و لای در خانه‌تان می‌ایستی و دهن کجی می‌کنی و تا کسی جلو می‌آید در خانه‌ات را می‌بندی. الان سر مسئله هسته‌ای این طور است دیگر. هرچند ادبیات امپریالیسم چندان نیست اما فضای جهان [مبتنی بر] جریان سلطه هست. سلطه هست و پیچیده هم هست! سلطه الان به دوران ماقبل مدرن هم برگشته است. می‌آیند عراق و افغانستان را می‌گیرند. شما در دهه‌های شصت تا نود هم حتی این را نمی‌دیدید. صدام که کویت را اشغال کرد، آن موقع عراق را اشغال نکردند ولی در دوران نو هیچ ابایی نیست. منافع اقتصادی و پیچیدگی‌ها هست به اضافه اینکه تهاجم به شیوه سابق هم هست. لذا خیلی اتفاقی در آن سمت رخ نداده است. اتفاق در ایران است.

همان طور که شما گفتید شرایط ایران خیلی متحول شده ولی بین شرایطش در این دوران، جنگ کهنه و نوست با مضمون فکری؛ یک اندیشه دنبال نو می‌گردد و یک اندیشه به دنبال کهنه. اینکه دولت احمدی نژاد می‌آید و در این سه سال و دو ماه که مستقر شده، همه نهادهای تاریخی اقتصاد ایران را تعطیل می‌کند، بانک مرکزی را ذلیل می‌کند، بانک‌های تجاری را می‌خواهد تبدیل به قرض الحسنه بکند، سازمان برنامه و بودجه را منحل می‌کند، مرکز آمار را تبدیل به یک دکه می‌کند و... و می‌خواهد بیاید از ماه‌های دم انتخابات نقری هفتاد هزار تومان به مردم پول بدهد و... همه اینها یعنی شما ساختار مالی کشور را به دوران ماقبل قاجار برگردانده‌ای. کهنه است دیگر! وقتی که همه استاد‌های دانشگاه را اخراج می‌کنی... هر چیزی وزنی دارد. استاد یعنی مربی. مثلاً به خداداد عزیزی که نمی‌توانیم بگویم مربی. او تا پارسال داشته بازی می‌کرده، با تمام داورها دعوا می‌کرده، با تماشاچی‌ها درگیر می‌شده، با هیچ مربی‌ای نساخته و الان آمده و تبدیل به مربی شده است. یا تیپ خود دایی، آموزشی، کلاسی، کسوتی، اداره یک تیم محلی یا نوجوان... در اروپا یک تیم محلی را به طرف می‌دهند و اگر موفق بود بالا می‌آید. استاد هم مثلاً همین آقای ونوس در دانشکده اقتصاد که استاد اقتصاد ریاضی است که ما در ایران نداریم. ایشان خیلی موقر و تحصیلکرده و استاد این حوزه است و یک دانه هم هست. وقتی در کل ایران مثلاً یک دانه آقای کاتوزیان داری و بیرونش می‌کنی و جریان مصباح را می‌آوری، همه شاگردان او را می‌آوری و می‌کنی استاد دانشگاه، این جریان، جنگ بین کهنه و نوست. مدل‌ها هم همین کهنه و نو است. اینست که الان فاز ایران نه ضد امپریالیستی است و نه بلوندی می‌بینی، نه چشم آبی‌ای... خود حضور اینها در گذشته ایجاد انگیزه می‌کرد. در تباکو مثلاً شاید اگر خودشان به ایران نمی‌آمدند و کارگزاران داخلی شان مسئله را پیش می‌بردند آنقدر حاد نمی‌شد. اینست که فاز ضد امپریالیستی نیست، فاز کهنه و نوست و در دل کهنه و نو، استقلال و آزادی است. به خصوص که الان همه مردم به نوعی مشارکت طلب شدند. پرستار الان می‌خواهد نظام صنفیش را خودش اداره کند. دکتر می‌خواهد نظام پزشکی را خودش اداره کند نه ولایتی. مهندس می‌خواهد نظام مهندسی را خودش اداره کند و نه غرضی. هر جا که بروی درحقیقت این سرپنجه‌های دولتی سی ساله جمهوری اسلامی هست. یک باشگاه ورزشی خصوصی در ایران داریم، آن هم آارات و مال اقلیت هاست. هر سال آنجا یک المپیاد ارامنه هست. ما هم چون در ورزش بودیم گاهی دعوت‌مان می‌کنند. یک بار سال ۷۳ بود که دعوت‌مان کردند. پسرهایم آن موقع کوچک بودند. یکیشان ۱۱ ساله و یکی دیگر پنج ساله بود. آنجا هم از نظر حجاب و مختلط بودن آزاد است. این پسر کوچکم فکر کرد من او را به اروپا برده‌ام. می‌گفت بابا خیلی ممنون که ما را به اروپا بردی. پدر و مادرهای دوستانمان آنها را می‌برند. یعنی این قدر برایش چیز عجیبی بود. یک باشگاه خصوصی داریم آن هم مال اقلیت است و تازه آن را هم دهه هفتاد پذیرفتند. دهه شصت که اصلاً این طور نبود. باشگاه و اقلیت و... این همان جنگ کهنه و نوست. به هر حال در جامعه ایران یک جریان نوظلب و دموکراتیک و مشارکت طلب هست. یک جریان دیگر نه! [این جریان] نه می‌خواهد نو شود و نه اجازه نو شدن را به جامعه بدهد. دانشگاه را دست بگیر و تبدیلش به اکابر کن! اکابر، ماقبل نهضت سوادآموزی است. آن سطح علمی دانشگاه. یا

مثلاً ساییا را یک آدم ۲۹ ساله در راسش بگذاری. الان در شرکت ملی فولاد ایران، یک طرح آقای احمدی نژاد همه جا پیاده کرده با عنوان مشاور جوان. مشاور قبلی اینجا از دوستان ما بوده است. بسیار هم مشاور خوبی بوده و بسیار هم در قراردادهای خارجی، درگیری با طرف‌های خارجی و... کمکشان کرده و دفتر حقوقی را دست گرفته است. الان یک مشاور آورده‌اند که متولد ۱۳۶۴ است، یکی دیگر متولد ۶۰ است. اینها را جایگزین رئیس دفتر حقوقی ای کرده‌اند که پنجاه سالش است و سیری و سابقه‌ای دارد و زبان می‌داند و بسیار مسلط است و اقتصاد بین الملل و حقوق بین الملل می‌داند. آن جریان بی مه‌با دارد کادرهای خودش را می‌چیند و کادرهای جامعه ایران را دور می‌ریزد. ونوس و کاتوزیان را بیرون می‌اندازند؛ اینها که کادرهای رژیم شاه نبودند، کادرهای جامعه ایران هستند! سازمان برنامه درست است در زمان رژیم شاه ساخته شده ولی درحقیقت نهاد اقتصاد ایران است. بانک مرکزی، نهاد اقتصاد ایران است و نه نهاد رژیم شاه. اینها الان می‌گویند بانک سپه، با سابقه‌ای بیش از ۸۰ سال! بابا ۵۰ سالش که مال شماها نبوده، مال رضا شاه و شاه بوده است. چه طور در طول تاریخ، همه چیز را مصادره می‌کنی و کادرهای جامعه ایران را حذف می‌کنی. یک دوره، کادرهای انقلاب را تصفیه کردند و الان دارند کادرهای جامعه ایران را تصفیه می‌کنند. کادرهای جامعه ایران هم ویژگی‌هایی دارند. در ورزش، کسانی که بیرون ریختند را ببینید. [در مقابل] علی آبادی را سر جایش گذاشتند. او که در دوره احمدی‌نژاد و به اعتبار دوستیش با او خیابان‌های تهران را آسفالت می‌کرده الان می‌خواهد ورزش را هم بگیرد. کمیته ملی المپیک، انتخاباتش ۱۵ آبان است. همه مطبوعات در این دوره به او گفتند برای ثبت نام انتخابات کمیته المپیک نرو. مجلس هم به او همین را گفته است. کارنامه المپیک هم این دفعه رفوزگی کامل است. هیچ طور نمی‌شد در شهریور، تک ماده اش کرد. حالا، او می‌خواهد به کمیته المپیک بیاید و آن را هم بگیرد. او بودجه فدراسیون ورزشهای باستانی را تامین نمی‌کند و می‌گوید من باید رئیس آن بشوم! یعنی همه چیز را با هم بخواه. نمی‌شود سر یک سفره بنشینیم، نوشابه و مخلفات و نان و غذایش را خودت بخوری، دور نان را هم خودت بخوری! پس چه چیزی برای چه کسی می‌ماند؟ اینها الان برخوردارشان با کادرهای جامعه ایران این طور است. آقای محمدی‌گرگانی در دانشکده حقوق دانشگاه، کرسی حقوق بشر درست کرده است. با پول وزارت علوم رفته تحصیل کرده، دکتر شده و برگشته است. الان هنوز چند ماه تا ۶۵ سالگی فاصله دارد ولی بازنشته‌اش کرده‌اند. جالب است دو سال سابقه بیمه کم دارد و قانونا نمی‌تواند بازنشستش کنند. به او گفته‌اند شما برو آن دو سال سابقه را هم خودت بپرداز که بتوانی بازنشست شوی! این درواقع چپوی امکانات ملی و چپوی کادرهای اجتماعی است. در همه حوزه‌ها کادرهای اجتماعی ایران چند سر و گردن از کادرهای الان جمهوری اسلامی بالاتر هستند. پس الان جنگ کهنه و نوست. همه کادرهای خودشان را بیاورید و ببینید. همه کادرهای اجتماعی جامعه ایران این سه ویژگی را دارند: هم تمایل ملی دارند، هم تمایل دموکراتیک دارند و هم تمایل مشارکتی. چیزی که الان شما می‌گویید فاز ضداپریسیالیستی که نیست و درست است. فاز ضد استبدادی سنتی هم نیست. جنگ نو کهنه است و در دل آن، استقلال و آزادی است. خسته نباشید.

نشست هفتاد و سوم : جمع‌بندی‌های کلان (۹)

ایدئولوژی، برد اجتماعی – جغرافیایی و جهت‌گیری طبقاتی هشت فراز

دوشنبه، بیست و نهم مهرماه ۱۳۸۷

نشست هفتاد و سوم: جمع‌بندی‌های کلان (۹) ایدئولوژی، برد اجتماعی-جغرافیایی و جهت‌گیری طبقاتی هشت فراز

در این جلسه قصد داریم مروری کلی بر ایدئولوژی، بُعد اجتماعی-جغرافیایی و جهت‌گیری‌های طبقاتی هشت فراز داشته باشیم. در این چارچوب هم به دلیل تکرار هر جلسه کاملاً آشنا هستید. اگر خدا بخواهد دو جلسه دیگر را به جمع‌بندی کلی دستاوردها و ناکامی‌ها و جلسه پایانی را هم به جمع‌بندی کلان هشت فراز اختصاص می‌دهیم.

ایدئولوژی هشت فراز

باز هم سعی کردیم که موضوع را به جدول تبدیل کنیم تا هم آنکادر شود و چارچوب جدی‌تری داشته باشد و هم امکان مقایسه تحلیلی برای سیر تحول ایدئولوژی هشت فراز به وجود بیاید. پنج آیم را در نظر گرفته ایم که در چارچوب آن بتوانیم سیر تحول ایدئولوژی هشت فراز را از تنباکو تا اصلاحات بررسی عمومی کنیم. یکی شرایط تکوین ایدئولوژی‌ها به لحاظ زمانی است. دوم، ایدئولوژی‌های هر دوره و هر فراز از چه عناصر اصلی‌ای تشکیل شده؟ جان مایه‌شان چیست؟ کاربرد آن ایدئولوژی در تاریخ خودش چه بوده و آیا عمل مابازائی داشته یا نه؟ و اگر داشته، چه بوده است؟

فراز تنباکو

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان مایه	کاربرد	عمل ما به ازاء
اصلی	ماقبل دورانی	مذهب/شرع	فقهی	حکمی	بسیج عمومی-لغو قرارداد

فراز تنباکو برخلاف مشروطه که گونه‌های متعدد ایدئولوژیک را در خودش جای می‌دهد یک گونه اصلی بیشتر ندارد. یعنی خیلی نمی‌شود تنباکو را برش ایدئولوژیک زد چون نیروی فکری‌ای آنجا نبوده است. بازار بوده است و آن هم به اعتبار روابط تاریخش با روحانیت و توان فراخوانی که داشته، روحانیت را در مراحل پایانی آورده و در حرکت دخالت داده است. بنابراین یک گونه اصلی بیشتر ندارد که آن هم گونه روحانیت فعال در جنبش تنباکوست، لذا تک گونه است. شرایط تکوین ایدئولوژی تنباکو ماقبل دوران بوده، یعنی قبل از اینکه نهضت تنباکو بروز و ظهور کند کریستال‌های این ایدئولوژی در ذهن صاحبانش تکوین یافته بوده و چیز جدیدی نبوده است. عناصر اصلی این ایدئولوژی مذهب به طور عام و شرع به طور خاص بوده است. جان مایه ایدئولوژی‌اش هم فقه است. برخوردهایی هم که میرزای شیرازی کرد متکی بر ایدئولوژی فقهی بود. حکمی فقهی داد که برد جدی پیدا کرد. بیانیه‌های ایشان را که نگاه بکنید و سخنرانی

هایشان را ببینید، جان مایه ایدئولوژی، فقه است. کاربردی که این ایدئولوژی در جنبش تنباکو پیدا کرد این بود که فشرده و تبدیل به یک حکم شد و این حکم کاملاً جان مایه ایدئولوژیک داشت. فقه با خودش شرع را حمل می‌کرد و به نوعی با استبداد برخورد می‌کرد و به نوعی هم با منافع خارجی مواجهه داشت. جوهر آن حکم هم تکلیف بود. تکلیف و شرع و برخورد با استبداد و برخورد با اجنبی، مجموعه‌ای در حکمی که جان مایه فقهی و ایدئولوژیک داشت فشرده و آکاردنونی شده بود. عمل مابازاء ایدئولوژی دوران تنباکو بسیج عمومی بود. مردم با یک حکم، بسیج شدند و آن بسیج مبتنی بر حکم هم منجر به لغو قرارداد تنباکو شد.

فراز مشروطه

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان مایه	کاربرد	عمل ما به ازاء
لیبرال دموکراسی	ماقبل مشروطه	مدرنیسم/مهار مطلقه/ دموکراسی/توسعه	ترقی	اصلاحی	تنویر-افق‌سازی
سوسیال دموکراسی	ماقبل مشروطه	مهار مطلقه/مذهب نو/نفی خرافه حریت/مساوات/عدالت	ترقی عدالت	اصلاحی تعدیلی	تنویر-آرمان سازی
دلی-عقلی	متن مشروطه	مهار مطلقه/مذهب/حریت/ مساوات	ترقی انسانیت	اصلاحی	بسیج عمومی/پیشبرد
خط نجف	متن مشروطه	مذهب/مهار مطلقه/عقل/عدل	ترقی الهیات	اصلاحی اجتهادی	تائید/حمایت مشروطه اعتمادآفرینی عمومی
نائینی	پس از استبداد صغیر	مذهب/مهار مطلقه/آشتی شرع و عقل	ترقی الهیات انسانی	اصلاحی اجتهادی	حمایت تنویریک از مشروطه /الگوسازی
مشروع	متن مشروطه	شرع/مطلقیت/حق ویژه	نمایندگی خدا	حفظ مطلقه	بسیج طیفی / مانع تاریخی
برآیند	مشروطه	مهار مطلقه/حریت/مساوات عدالت/اسلامیت/ایرانیت	ترقی کرامت	اصلاحی تحولی	تنویرعام/بسیج عمومی

به نسبتی که جهان دوران تنباکو کوچک، جهان‌بینی پیشبرندگان محدود و دیدگاه استراتژیک‌شان نقطه‌ای است، مشروطه دنیای باز و گسترده‌ای است؛ هم به لحاظ نحله‌هایی که در آن شرکت دارند، هم به لحاظ آرمانی که حمل می‌کنند، هم به لحاظ طول دوران مشروطه و هم از نظر پیش‌نیازهای اندیشه‌ای که سیرش ماقبل جنبش گذرانده شده است. مشروطه را می‌شود چند برش زد و نحله‌های مختلف ایدئولوژیکش را تحلیل کرد. نحله مشخص اول، لیبرال‌دموکراسی است. نحله بعدی سوسیال‌دموکراسی است که هر کدام شاخص دارند که آنها را قبلاً معرفی کرده‌ایم و امروز هم مرورشان می‌کنیم. یک گونه دلی-عقلی هم دارد. یک مثلث نجف که قبلاً بررسی کرده بودیم. جریان مرحوم نائینی و جریان مشروعه هم هست و برآیند مجموعه مشروطه خواهان، خودش یک خط قابل تحلیل می‌شود.

شاخص‌های لیبرال‌دموکراسی، ملکم بود و آخوندزاده که تصور می‌کنم در سال ۸۵ دو یا سه جلسه را به گونه شناسی‌های ایدئولوژیک درون جنبش مشروطه اختصاص دادیم. لذا الان نه فرصت باز کردنش هست و نه می‌توانیم حرف‌های خودمان را تکرار کنیم. تیک می‌زنیم و سرعتی رد می‌شویم. مانند آهنگی که در تحلیل بقیه سرتیترها بود. ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی ماقبل مشروطه و در حداصل تنباکو تا مشروطه سیر تکوینش را طی کرد. لذا به عنوان یک نحله فکری در آستانه مشروطه پخت و پزش صورت گرفته بود و به یک نضج مرحله‌ای رسیده بود. عناصر درون ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی مدرنیسم بود که تقدیس می‌شد، مهار کردن جریان مطلقه در ایران و دموکراسی بود و یک دموکراسی نخبه‌گرا و فرهیخته‌گرا. به طور کلی، توسعه و راقیت و پیشرفت ایران را هم مدنظر قرار می‌داد. عناصر اصلی ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی اینها بودند و جان مایه‌اش ترقی بود. یعنی مدرنیسمی با نهادهایش مثل پارلمان و حزب و صنف و روزنامه و دولت پاسخگو بیاید و دموکراسی هم در کشاکش تاسیس این نهادها در ایران مستقر شود و نهایتاً منجر به توسعه‌ای شود. جان مایه، ترقی بود که مشخصاً [منظور] ترقی حال و احوال ایرانی بود؛ اقتصادش، اجتماعش و مناسبات درون خودش و مناسباتش با حاکمیت. کاربرد این ایدئولوژی، اصلاحی بود. ایدئولوژی لیبرال-دموکراسی می‌توانست در ایران به عنوان یک ایدئولوژی کاربردی، کارکرد اصلاحی داشته باشد. عمل مایه‌آتش این بود که صاحبان آن، دست به تئویر افکار زدند. تئویر افکار بیشتر در سطح نخبگان بود و کمتر نشو و نمو توده‌ای داشت و نهایتاً برای جامعه ایران افق‌سازی کرد.

سوسیال‌دموکرات‌ها صادق‌تر بودند. مایه‌های ایرانی-مذهبی‌شان جدی‌تر از لیبرال‌دموکرات‌ها بود. یکی‌شان مرحوم طالبوف بود که پیرمرد بسیار پاک‌نهادی بود و دومی هم میرزا آقاخان کرمانی که عنوان می‌شود اولین سوسیالیست ایران هست، سوسیالیستی که مبنای جهان‌بینی توحیدی داشته است. نیچریست یا طبیعت‌گرا و به ادبیات امروز، مارکسیست هم نبوده است. سیر تحول این ایدئولوژی هم تقریباً همزمان با سیر لیبرال‌دموکراسی در ایران ماقبل مشروطه طی شده است. عناصر درونی این سوسیال‌دموکراسی، متنوع‌تر هست. ضمن اینکه به مهار مطلقه میل دارد، مذهب نوراً در درون دارد. با نفی خرافه به طور جدی برخورد می‌کند. هر دو نفر با خرافه‌درگیری تاریخی دارند. برایش حریت و به خصوص مساوات و عدالت اهمیت ویژه دارد. جان مایه‌اش، ترقی-عدالت است. یعنی اگر جان مایه لیبرال‌دموکراسی فقط ترقی بود این،

جان مایه‌اش دو عنصره است: ترقی و عدالت. کاربردش، می‌توانست اصلاحی باشد و یک کاربردی اقتصادی-اجتماعی تعدیلی را هم با خود حمل می‌کرد. عمل مایه‌آزانش تئور بود. به خصوص شخص طالبوف با ادبیات استعاره‌ای و نفی خرافه و نفی مذهب سنتی، نقش ویژه‌ای در تئور افکار عمومی دوران خودش داشت. وجه دیگرش هم آرمان‌سازی بود.

یک گونه دلی-عقلی هم در دوران مشروطه گُل کرد که شاخص‌ها و حامل‌هایش خیلی تیپ‌های فکری و اندیشمندی نبودند. یکی شان مرحوم طباطبایی بود و یکی دیگرشان مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی که بیشتر با دل به مشروطه پیوستند. قبلاً گزاره‌ای از مرحوم طباطبایی قرائت شد که ایشان عنوان می‌کرد ما شنیده بودیم که در کشورهای دیگر، مشروطه منجر به این سلسله تحولات شده، انسان را آزاد کرده و به انسان کرامت بخشیده است، پس ما هم دل‌داده این تفکر شدیم. در مورد شیخ هادی هم خودش یک فعال اجتماعی بود. در جنبش مدرسه‌سازی در ایران نقش داشت. خانواده پیشرفته‌ای داشت. دخترش از زنان پیشرفته و فعال صدر مشروطه بود. قبلاً دیدید زمانی که رشیدیه به تاسیس مدرسه در ایران دست زد شیخ هادی شهریه پانصد کودک بی بضاعت را تقبل کرد و نقش ویژه‌ای در تحولات اجتماعی آن دوره داشت. اینگونه ایدئولوژی دلی-عقلی در متن مشروطه تکوین یافت [در حالیکه] قبلاً رگه‌های آن دیده نمی‌شد. این جریان هم مهار مطلقه را در درون داشت و هم مذهب مدارا، حریت و مساوات. جان مایه‌اش ترقی با گرایشی انسانی بود. هر دو به خصوص شیخ هادی گرایش انسانی ویژه داشتند با اینکه خودشان آخوند، مذهبی و متشرع بودند در ایدئولوژی‌شان بیش از سایر آیتم‌ها به انسان بها می‌دادند. کارکرد این ایدئولوژی هم اصلاحی بود. هم مرحوم طباطبایی اصلاحگر بود و رهبری اصلاح طلبانه‌اش و دیدگاه‌هایش در مشروطه کارگر افتاد و هم مرحوم نجم‌آبادی در یک مدار پایین‌تر موثر بود. شخص سید محمد طباطبایی تشخیصی برتر از سید عبدالله بهبهانی پیدا کرده بود چون سید عبدالله بهبهانی، عصبی بود و برخورد‌هایی می‌کرد که منجر به مغلوب شدنش می‌شد. حرف و حدیث‌هایی هم پشتش بود اما طباطبایی هم خودش شفاف بود و هم جامعه از او تصویر شفافی داشت. لذا این ایدئولوژی که در طباطبایی تشخیص پیدا می‌کرد در بسیج عمومی جامعه ایران و همین طور در پیشبرد [مشروطه] نقش ویژه‌ای ایفا کرد.

خط دیگر، خط نجف بود؛ مثلث مازندانی، تهرانی و مرحوم آخوند بزرگ (آخوند خراسانی). ایدئولوژی اینها در متن مشروطه تکوین پیدا کرد. قبلاً ذهن فعال و روشنی از اندیشه سیاسی در شیعه داشتند اما بستری برای ترشح اندیشه‌شان وجود نداشت ولی تصادم تاریخی مشروطه‌طلبان و مشروطه‌خواهان به نمایندگی شیخ فضل‌الله و پشته‌اش باعث شد که ایدئولوژی خط نجف تئوریزه و مطرح شود. عناصر این ایدئولوژی، مذهب، مهار مطلقه، عقل و عدل بود. آخوند خراسانی خیلی به عقل بها می‌داد. عدل، فراتر از عدالت اقتصادی-اجتماعی و بالاتر از عدالت قرار می‌گرفت. جان مایه‌اش ترقی و الوهیت بود. ترقی‌ای که درون خودش الوهیت را هم تضمین بکند. عدالت و الوهیت برای جامعه ایران. کاربرد این ایدئولوژی دو وجهه بود: هم به کار اصلاح می‌خورد، یعنی فاز آن موقع جامعه ایران این ایدئولوژی را پذیرا شد و هم اجتهادی در درونش بود. اجتهادی که در ذهن سید محمد طباطبایی و شیخ هادی نجم‌آبادی نبود. آنها پاک

طینت‌های حامی مشروطه بودند ولی در خط نجف آخوند خراسانی اجتهادی هم کرد و آشتی بین شرع و عرف قائل شد و در حد خودشان به اجتهاد تاریخی بزرگی دست زدند. عمل مابازانیشان اول تأیید و حمایت از مشروطه بود و دوم اعتماد. در پی تأیید و حمایت خط نجف از مشروطه، مجموعه کسانی که به مشروطه گرویده بودند از جمله ستارخان- اعتماد جدی‌ای پیدا کردند و جلدی‌تر از پیش به مشروطه گرویدند. یا محمدعلی شاه وقتی آرام آرام عقب نشست که فتوای آخوند بر روی او تأثیر گذاشته بود. یعنی خط نجف و به خصوص ضلع اصلی مثلثش یعنی آخوند خراسانی بسیار پُررُرد بودند و اعتماد عموم را جلب کردند.

در دل این نخله‌ها مرحوم نائینی خودش فردی بود که ابعاد یک نخله را داشت. شرایط اندیشه ایدئولوژیک نائینی بعد از استبداد صغیر و در اوج جنگ مشروطه‌طلب‌ها و مشروطه‌خواه‌ها بود. عناصر فکرش مذهب، مهار کردن مطلقه و آشتی شرع و عقل بود. جوهر و جان‌مایه کتاب «تبییه الامه و تزیه المله» آشتی شرع و عقل است. جان‌مایه ایدئولوژی مرحوم نائینی ترقی و الهیات انسانی بود. بیش از خط نجف به انسان و انسانیت بها می‌داد. کاربرد ایدئولوژی نائینی هم اصلاحی بود و هم اجتهادی. اگر خط نجف حمایت‌توریک‌سیاسی از مشروطه کردند، او حمایت خالص‌توریک از اندیشه مشروطه در ایران کرد و الگویی هم برای آشتی شرع و عقل یا آشتی شرع و عرف ارائه داد. به این مفهوم که مذهب می‌تواند با دنیای مدرن و نهادهایش و چیدمان نهادهایش و محتوای این نهادها کنار بیاید.

یک خط هم خط مشروطه بود که در متن مشروطه شکل گرفت البته کریستال‌های ذهنی آن از قبل بسته شده بود ولی بروز و ظهورش در متن مشروطه بود و عناصرش شرع بود یعنی این قدر که به شرع بها می‌دادند به خود مذهب بها نمی‌دادند. نگاهشان به شریعت، مطلقیت بود. مدافع سرسخت بازا حیات مطلقیت و حق ویژه برای روحانیتی از نوع خودشان در ایران بودند. سه عنصر فشرده ایدئولوژی‌شان شرع و مطلقیت و حق ویژه بود و شیرابه یا جان‌مایه‌اش این بود که ما نماینده خدا هستیم، شورا مذموم است، عقل و تحصیل مذموم است، مشورت مذموم است. این جان‌مایه نشان دهنده [این باور] است که ما نماینده خدا هستیم و حق ویژه برای خودشان قائل‌ایم و ما به عنوان یک طبقه ممتاز که نمایندگی از خدا را داریم به جای نهاد مشورت و تعلق جمعی و پارلمان و... خودمان کفایت تاریخی می‌کنیم. کاربرد این ایدئولوژی حفظ مطلقه و بازتولید استبداد دو وجهی سابق بود؛ یعنی استبداد سیاسی و استبداد ایدئولوژیک. عمل مابازانیشان این بود که طیف‌هایی از جامعه شهری ایران و به خصوص تهران را بسیج کردند [در حالیکه] روحانیون مشروطه خواه بسیج عمومی کردند، اینها بسیج عمومی نکردند. عمل دیگرشان این بود که مانع تاریخی در برابر رشد و گسترش مشروطیت در ایران شدند. می‌توان گفت جنگ بین مشروطه و مشروطه بخش مهمی از انرژی مشروطه‌خواه‌ها را به خودش اختصاص داد و به سهم خودش باعث استهلاک جنبش مشروطه شد.

اما برآیند ایدئولوژیک جنبش مشروطه این بود که در دورانی مشروطه تکوین پیدا کرد که عناصر اصلی‌اش مهار مطلقه، حریت، مساوات، عدالت، اسلامیت و ایرانیت بود. جان‌مایه‌اش هم ترقی ایران و کرامت انسانی بود که زیر دست و پای قاجارها و ایل و قبیله‌های قبل از قاجار بی‌صدا له شده بود. کاربرد

این ایدئولوژی، اصلاحی و تحولی بود. می‌توانست هم به اصلاح اجتماعی و حاکمیت بینجامد و هم به تحول جامعه ایران که تاحدودی به اینها منجر شد و عمل مابازانش تئوریر عام افکار و نهایتا بسیج عمومی بود.

فراز جنگل

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جانمایه	کاربرد	عمل ما به ازاء
فردی	مقابل جنگل	مذهب/ملیت/عدالت/ مساوات/آزادی/منش	هویت- راقیت	مقاومت انقلابی مشارکت	بسیج منطقه‌ای/ تشکیل حکومت
جمعی	متن جنگل	مذهب عام/ ملیت/عدالت/آزادی	هویت	مقاومت انقلابی	بسیج محلی/ تشکیل حکومت
رگه	مقابل جنگل	سوسیالیسم/عدالت	هویت خاص	مقاومت تمامیت‌خواهی	مشارکت جهت‌دار

حال به جنگل می‌رسیم که در آن، خود میرزا صاحب ایدئولوژی بود. جنبش جنگل هم طبیعتا حامل ایدئولوژی بود. یک رگه چپ مارکسیست هم داشت که روایت خودش را دارد. شرایط تکوین ایدئولوژی فرد میرزا مقابل جنگل شکل گرفت. به این ترتیب که در مشروطه گیلان فعال بود و به مشروطه تهران پیوست. تجارب عامی از دولت در تبعید و یک رویکرد پژوهشی داشت. حدود یک دهه طول کشید تا کریستال‌های ایدئولوژیک ذهن کوچک‌خان به عنوان رهبر جنگل بسته شود. لذا خلقه الساعه نبود و در جنگل شکل نگرفت. مقابل جنگل شکل گرفته بود و عناصرش مذهب، ملیت، عدالت، مساوات، آزادی و منش بود. با کوچک‌خان، منش هم جزوی از ایدئولوژی شد و به درستی هم شد! جان مایه‌اش هویت بود. هویت ایرانی که از چند سو تحت تهاجم بود؛ از سوی قزاق‌ها به نمایندگی رضاخان، از سوی انگلستان، از سوی بقایای ارتجاع روسیه و از سوی استبداد باقی مانده از قاجار. در پی راقیت ایران و ترقی و توسعه ایران هم بود. کاربرد این ایدئولوژی این بود که منجر به ایجاد یک مقاومت انقلابی و نهاد مقاومت در منطقه گیلان شد و کاربرد دیگرش مشارکت اهالی منطقه بود. عمل مابازاء جنگل، بسیج منطقه‌ای و تشکیل حکومت بود.

سرجمع ایدئولوژی جنبش جنگل که میرزا در آن هست، حشمت هم هست، کسمایی زمین‌دار و چپ‌ها و توده مردم هم در آن هستند، در متن جنگل شکل گرفت. ایدئولوژی اینها مذهب عام، ملیت، عدالت و آزادی بود. جان‌مایه‌اش هویت ایرانی در مقابل ترکتازی مسلط امپریالیسم انگلستان در آن دوره بود که در غیاب روسیه سابق، قدرت مانور جدی‌تری پیدا کرده بود. کاربردش این بود که یک مقاومت انقلابی

در منطقه را سامان داد. عمل مابازائش هم بسیج محلی و تشکیل حکومت در دو مرحله بود؛ یکی حکومت گیلان و دومی حکومت جمهوری شورایی که حدوداً یک سال قبل از سرکوب کامل جنبش جنگل اتفاق افتاد.

یک رگه مارکسیست هم داشت. شرایط تکوین فکر تیپ‌هایی مثل حیدرخان، احسان‌الله خان قبل از مشروطه بود. حذف‌فصل مشروطه تا جنگل، حیدرخان و خانواده‌اش فعال بودند. فکر سوسیال با زیربنای فلسفی-مارکسیستی پیدا کرده بودند. عناصر این ایدئولوژی، سوسیالیسم و عدالت بود. جان مایه‌اش هویت خاص یعنی یک هویت مارکسیستی درون جنبش جنگل بود. کاربردش هم مقاومت در عین تمامیت‌خواهی بود. دوبار علیه میرزا دست به کودتا زدند. این نشان دهنده آن بود که این ایدئولوژی، کاربرد تمامیت‌خواهانه، اتوریته‌طلب و رهبری‌طلب هم داشته است. عمل مابازائشان مشارکت جهت دار در درون جنبش جنگل بود.

نهضت ملی

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان مایه	کاربرد	عمل مابازاء
فردی	ماقبل نهضت	هویت/ ملیت/ راقیت/ مشارکت/ تولید/ آزادی/منش	توسعه درون جوش	جنبشی/ مشارکتی	نهضت سراسری/مشارکتی
گروه ی	آستان نهضت	هویت/ ملیت/ راقیت/ آزادی	بورژوازی ملی	تلنگر دورانی /نقش مکمل	مشارکت فعال در نهضت

به نهضت ملی می‌رسیم. اینجا یکی ایدئولوژی فردی دکتر مصدق است و دیگری ایدئولوژی گروهی جریان‌های درون جبهه ملی اول. کریستال‌های ایدئولوژی دکتر مصدق ماقبل نهضت ملی بسته شده بود، از دوران مشروطه و احزاب ابتدای آن و فترت بعد از مشروطه و استبداد رضا خان و... تپیی بود که هم زندان رفته و هم بدر بیرجند سال ۱۳۱۸- تبعید شده بود. لذا از حوضچه‌های مختلف فکری و تجربی و لمس و اصطکاک گذشته بود و ایدئولوژی‌اش مقداری آب‌بندی شده بود. عناصر این ایدئولوژی، هویت، ملیت و توسعه بود و مشارکت [که] نقش خیلی جدی‌ای داشت. دکتر مصدق یک ایدئولوژی مدیریت مشارکتی را به ایران آورد. می‌شود گفت مشارکتی‌ترین ایدئولوژی‌ای که تا حالا در ایران در یک نهضت اجتماعی آمده است ایدئولوژی دکتر مصدق است. به تولید و آزادی بها می‌داد و پرنسیپ‌ها و سنن دموکراتیک خاص خودش را هم درون ایدئولوژی‌اش حمل می‌کرد. با اینکه فرد ایدئولوژیکی نبود و هیچ وقت هم ادعای ایدئولوژی نمی‌کرد و به ظاهر دین را از سیاست جدا می‌دانست، اما برای خودش ایدئولوژی چند عنصره‌ای داشت. جان مایه این ایدئولوژی، توسعه درون جوش بود. یعنی آخر سر این ۷-۶ عنصر را با هم می‌زدی و فشرده می‌کردی معجونس توسعه درون جوش جامعه ایران بود. کاربرد این ایدئولوژی این بود که جنبشی را به راه انداخت و رهبری کرد و وجه دومش هم مشارکتی را در درون احاد جامعه ایران رقم زد. عمل مابازاء ایدئولوژی فردی دکتر مصدق، نهضت سراسری مشارکتی بود.

اما مجموعه نیروهای درون جبهه ملی اول که بیشتر احزاب ملی بودند، گروه ملیون را تشکیل می‌دادند. همان طور که قبلاً مشاهده کردیم شرایط تکوین آن ابتدای دهه بیست، یعنی آستانه نهضت ملی و زمانی بود که انجمن مهندسين تشكيل شد. انجمن مهندسين، مهندسين بودند که بخشی‌شان در خارج تحصیل کرده بودند و بخشی در ایران و شعار کار ایرانی برای ایرانی به دست ایرانی را اول بار آنها مطرح کردند. حدود ۷-۸ سال قبل تا آستانه نهضت ملی، کریستال‌های ایدئولوژیک ذهن جبهه ملی اولی‌ها بسته شده بود. عناصر ایدئولوژی جبهه ملی اول، هویت، ملیت، توسعه و آزادی بود. جان‌مایه‌اش بورژوازی ملی بود یعنی همان مبانی‌ای که حزب ایران داشت که بنیان‌گذارانش همان بنیان‌گذاران انجمن مهندسين بودند. این جان‌مایه از ایدئولوژی دکتر مصدق هم برمی‌تراوید. از فصل مشترک ایدئولوژی مصدق و حزب ایران، بورژوازی ملی شکل گرفت. کاربرد ایدئولوژی گروهی یا مجموعه نیروهای ملی درون نهضت ملی، یک تلنگر به دوران بود و نقش مکمل ایدئولوژی دکتر مصدق را ایفا کرد. عمل مابازنش هم مشارکت فعال در نهضت ملی بود.

فراز ۴۲-۳۹

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان‌مایه	کاربرد	عمل مابازاء
روشنفکری	ماقبل دوران	مذهب نو/ ملیت/ توسعه/ آزادی ملیت اراقیت/ آزادی	ایرانیست/ اسلامیت/ ملیت کلاسیک	ترغیبی / تصحیحی/ موجودیت مجدد	تنویر/تحلیل/ ارتقاء/ حضور کلاسیک
روحانی	ماقبل عام بروز خاص	شرع	فقه سیاسی شده	بسیج/ تحریک عمومی/ بسیج صنفي	نهضت اعتراضی

فراز ۴۲-۳۹ به ایدئولوژی روشنفکری و ایدئولوژی روحانیت قابل بخش‌بندی هست. ایدئولوژی روشنفکری دوره، خودش به دو حوزه قابل قسمت است: یکی نهضت آزادی به عنوان یک جریان نوتاسیس و دومی هم جبهه ملی دوم.

خط اول، دربرگیرنده ایدئولوژی نوتراوش نهضت آزادی در حدود ۴۲-۳۹ است. این ایدئولوژی هم ماقبل دوران تکوین پیدا کرده و حزبی هم نبود. بانیانش - آقای طالقانی، مهندس بازرگان و تاحدودی دکتر سحابی- برای خودشان صاحب ایدئولوژی بودند. عناصر این ایدئولوژی، مذهب نو، ملیت با گرایش

مصدقی، توسعه، آزادی و طبیعتاً نفی مطلقیت پهلوی دوم بود. جان‌مایه‌اش ایرانیت-اسلامیت بود یا ملی-مذهبی بود. دو کاربرد داشت؛ روشنفکران را ترغیب و روحانیون را تصحیح می‌کرد. یعنی یک ایدئولوژی‌ای بود که کارکرد ترغیبی برای روشنفکری ایران داشت و یک کاربرد تصحیحی برای روحانیونی که انگیزه‌شان برای اعتراض به وضع موجود زن و زمین بود. عمل مابازاء این ایدئولوژی، تنویر عمومی، تحلیلیگری و ارتقاء دیدگاه روحانیت دوره بود.

سطر دوم، مربوط می‌شود به ایدئولوژی جبهه ملی دوم که سال ۳۹ تاسیس شد و ادامه جبهه ملی اول بود. حرف نوتری نسبت به آن نداشت. سازماندهی، طرحش، ایده‌اش و ایدئولوژی جبهه ملی اول به هر حال نو بود ولی جبهه ملی دوم، تکرار آن در مقیاسی کوچک‌تر بود. عناصری که حمل می‌کرد ملیت، توسعه و آزادی و جان‌مایه‌اش ملیت کلاسیک بود. کاربردش اعلام موجودیت مجدد جبهه ملی بود و عمل مابازانش هم حضور خیلی کلاسیک در این دوران بود.

بخشی از ایدئولوژی اعظم رگه روحانیت قبل از نهضت ۴۲-۳۹ شکل گرفته بود. بخشی که در مقابله با عینیت جامعه ایران در ابتدای دهه ۴۰ بروز خاص پیدا می‌کرد. عنصر اصلیش شرع بود. جان‌مایه‌اش فقهی بود که سیاسی شده بود. اگر فقه تنباکو که متعلق به دیدگاه میرزای بزرگ بود سیاسی نشده بود ولی این فقه، در شرایط خاص خودش سیاسی هم شد. کاربردش بسیج و تحریک عمومی و بسیج صنف روحانیت بود. عمل مابازانش برپایی یک نهضت اعتراضی بود.

فراز ۵۰-۴۰

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان‌مایه	کاربرد	عمل مابازاء
سازمانی	ماقبل و آستان	مذهب نو/ هویت/ کرامت/ عدالت آزادی/ منش/ جهانبینی-راهنمای عمل	عامل تغییر	انقلابی تغییری	عمل سازمانی با برد اجتماعی فرهنگ‌سازی
سازمانی	ماقبل و آستان	مبنای فلسفی/ سوسیالیسم کرامت/ آزادی/ اهرام	عامل تغییر	انقلابی	عمل سازمانی
فردی	ماقبل و متن	مذهب نو/ اجتهاد/ کرامت عدالت/ آزادی	عامل تحول	تفسیر منجر به تغییر	فرهنگ‌سازی تجهیز

آرام آرام به سطوح پایینی جدول می‌رسیم. در [فراز] ۴۰-۵۰، دو جریان و یک فرد بروز و ظهور داشتند. جریان اول سازمان مجاهدین، جریان دوم فدائی‌ها و فرد هم مرحوم شریعتی بود. ایدئولوژی سازمان

مجاهدین ماقبل و آستان دهه پنجاه شکل گرفت. یعنی از ابتدای دهه چهل که فعالین در دوران دانشجویی سیر می‌کردند. بعد از دوران دانشجویی، بنیانگذار شدند. یک دهه حدوداً طول کشید تا ایدئولوژی‌شان تکوین پیدا کند. عناصر این ایدئولوژی، مذهب نو، هویت، کرامت، عدالت، آزادی و منش در دوران مدرن‌تر بود. اینجا دیگر ایدئولوژی برخلاف دوران‌های قبل، تبدیل به یک دستگاه شد. جهان بینی‌ای داشت و راهنمای عملی از دل این جهان بینی بیرون می‌آمد. جان‌مایه این ایدئولوژی این بود که عامل تغییر بود. یعنی ایدئولوژی، عامل تغییر می‌شد. همه این عناصر را با هم جمع بکنی و از دلش مخرج مشترک بگیری ضرورت تغییر بیرون می‌آید. کاربرد این ایدئولوژی سازمانی انقلابی و سازمان یافته بود که در مسیر تغییر می‌توانست مورد استفاده قرار بگیرد. عمل مابازانش عمل سازمانی با بُرد اجتماعی و فرهنگ‌سازی خاص خودش بود.

فدائی‌ها نسبت به مجاهدین، کمتر کار فکری کردند. ادیبانشان هم محدودتر بودند اما برای خودشان دستگاه ایدئولوژیک داشتند. این دستگاه با جزئی و احمدزاده‌ها و پویان باز از درون جنبش دانشجویی ۳۹-۴۲ شروع شد و تا آستان دهه پنجاه آمد و حدود یک دهه را به خودش اختصاص داد. عناصرش مبنای فلسفی، سوسیالیسم، کرامت و آزادی بود و چریک‌های فدائی، برای خودشان هم مرامی داشتند. جان‌مایه ایدئولوژی آنها عاملیت تغییر بود. کاربردش انقلابی بود و عمل مابازانشان هم عمل سازمان‌یافته سازمانی بود.

اما شریعتی، فرد بود و او هم ایدئولوژی‌اش از انتهای دهه سی شکل گرفته بود و آرام آرام در دهه چهل تکوین پیدا کرد و در آستان دهه پنجاه به یک بلوغ نوین و مجددی دست پیدا کرد. عناصرش مذهب نو بود. در ایدئولوژی شریعتی، اجتهاد خیلی مهم بود؛ اجتهاد یک جوان مقابل جریان سنتی روحانیت. در حوزه‌هایی مثل انتظار، شعائر، حج و... دست به اجتهادهای خیلی جدی و نویی زد. جان‌مایه‌اش کرامت، عدالت و آزادی بود که می‌توانست عامل تحول کیفی در اندیشه و تفکر بشود. کاربردش تفسیری بود که می‌توانست منجر به تغییر بشود و شد. عمل مابازانش فرهنگ‌سازی بسیار گسترده-گسترده‌تر از فرهنگ‌سازی جریان‌های سازمانی در ایران- بود. کاربرد دومش هم تجهیز نسل نو به یک اندیشه جدید بود.

فراز انقلاب ۵۷

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان‌مایه	کاربرد	عمل مابازاء
عمومی	ماقبل و آستان	مذهب نو/کرامت/هویت/ عدالت آزادی	عامل تحول	انقلابی اساسی	انقلاب سرنگونی بدیل‌سازی

به انقلاب وارد می‌شویم تقریباً نخله‌های درون انقلاب را قبلاً بررسی کرده ایم. ایدئولوژی آقای خمینی، ایدئولوژی جریان‌های کلاسیک مثل نهضت آزادی، جبهه ملی و نسل متاخر و همچنین ایدئولوژی‌های نسل جدید که بخشی سازمانی و بخشی هم معطوف به تلاش‌های فردی شریعتی بودند. لذا

انقلاب یک گونه عمومی دارد که معجونی است که محصول تلاش‌های دوران قبل به خصوص دهه چهل و پنجاه است. این گونه عمومیست و درحقیقت نسل انقلاب را پوشش می‌دهد و شرایط تکوینش ماقبل انقلاب ۵۷ و در آستان آن است. عناصری مثل مذهب نو، کرامت، هویت، عدالت و آزادی را دارد. جان مایه‌اش عاملیت تحول بود و عامل تحول شد. کاربردش هم انقلابی، رادیکال و اساسی بود. عمل مابازانش منجر به انقلاب و سرنگونی و بدیل‌سازی شد: جمهوری اسلامی به جای سلطنت تاریخی.

فراز اصلاحات

گونه	شرایط تکوین	عناصر	جان مایه	کاربرد	عمل مابازاء
عمومی	ماقبل و آستان	مهار مطلقه/ تکرار / دموکراسی مشارکت	دموکراسی مشارکتی	اصلاحی	تحول اجتماعی دولت جدید

اگر یادتان باشد در [فراز مربوط به] دوران اصلاحات رگه‌های مختلف را بررسی کردیم ولی اینجا یک برآیند عمومی داریم. یعنی مجموعه نیروها اعم از مذهبی‌ها، لائیک‌ها، جریانی که از دل حاکمیت به نمایندگی دکتر سروش درآمد و جریان‌های مذهبی و ملی-مذهبی بیرون حاکمیت، برآیند عمومی ایدئولوژی‌شان که ماقبل اتفاق خرداد ۷۶ و در آستان آن شکل گرفت، مهار مطلقه جدید از نوع جمهوری اسلامیست بود. عنصر بعدی، تکرار و پلورالیسم، دموکراسی و مشارکت بود. جان‌مایه‌اش دموکراسی مشارکتی و کاربردش اصلاحی بود. عمل مابازانش تحول اجتماعی و تاسیس دولت جدید بود.

برد اجتماعی هشت فراز

ایدئولوژی را پشت سر می‌گذاریم و به برد اجتماعی فرازا می‌رسیم.

فراز تنباکو؛ پُربود صنفی / در مرحله حکم؛ پُربود اجتماعی

تنباکو پربود صنفی بود، یعنی تمام صنف را به خط کرد؛ اعم از راس صنف، ملک التجار، روسای صنف توتون و تنباکو، پایین‌تر از آنها بنکداران و بدنه بازار. کل صنف را به طور جدی احاطه کرد. بسیار به لحاظ صنفی پربود بود. در مرحله حکم میرزای بزرگ، برد اجتماعی بسیار زیادی پیدا کرد. به درون حرم ناصرالدین شاه و به درون اقشار اجتماعی حتی لمپن‌های جامعه ایران که قبلاً بررسی کردیم رسید. حتی اقلیت‌های مذهبی را تحت تاثیر قرار داد و آنها هم توتون و تنباکو را به اعتبار حکم میرزا تحریم کردند و حتی بین فرنگی‌مآب‌ها و از فرنگ برگشته‌ها نفوذ کرد. یعنی برد اجتماعی حداکثری داشت، از سنتی‌ترین لایه‌های جامعه ایران تا درون دربار و رگه‌های فرهیخته و منورالفکر و اروپایی‌مآب جامعه ایران را هم دربرگرفت.

فراز مشروطه؛ بسیار پُربود اجتماعی

مشروطه، [از منظر] اجتماعی بسیار پربود بود. یعنی می‌شود گفت تمامیت جامعه شهری ایران و لایه‌های درون جامعه شهری را دربرگرفت.

فراز جنگل؛ برد منطقه‌ای

جنگل، برد منطقه‌ای داشت و فقط بخشی از گیلان را پوشش داد.

نهضت ملی؛ فراگیری ویژه

نهضت ملی، فراگیری ویژه‌ای داشت. برای اول بار همه آحاد جامعه ایران و طبقات و صنوفش را دربرگرفت. از تکنوکرات‌ها و نفت‌گراها، کارگران صنعتی و سنتی، بخشی از جامعه روستایی، جامعه دانشگاهی و تحصیل کرده ایران و نهایتاً همه را دربرگرفت. فراگیری ویژه‌ای داشت.

فراز ۴۲-۳۹؛ برد عمومی

فراز ۴۲-۳۹ یک برد خیلی عمومی داشت. همه لایه‌ها را دربرنمی‌گرفت.

فراز ۵۰-۴۰؛ پربرد خاص، بُرد محدود اجتماعی، پر پُژواک عمومی، پر برد خاص

فراز ۵۰-۴۰ و جنبش مسلحانه، در جامعه خاص سیاسی ایران پر برد بود. در دانشگاه، بین نیروهای قدیمی و بین بخشی از روحانیت پربرد بود و نیرو هم جذب کرد اما برد اجتماعی محدود بود. لایه‌هایی از توده را به خودش جذب کرد اما این جذب و جرح، محدود بود. اما پُژواک عمومی گسترده‌ای داشت یعنی با ترورها، عمل‌ها، اعلام‌ها و شهادت‌ها پُژواک عمومی جلدی‌ای پیدا کرد. جریان شریعتی، در حوزه جامعه سیاسی و روشنفکری ایران بسیار پربردتر از جنبش مسلحانه بود و برد اجتماعی متوسطی داشت.

فراز انقلاب ۵۷؛ بسیار پر برد اجتماعی - فراگیر

انقلاب ۵۷ به لحاظ اجتماعی بسیار پربرد بود. فراگیر بود ولی نه به فراگیری نهضت ملی ولی به سهم خودش فراگیر بود.

فراز اصلاحات؛ پر برد اجتماعی

اصلاحات هم یک جریان پر برد اجتماعی در سطح شهری بود.

برد جغرافیایی هشت فراز

تباکو؛ مرکز محور، کلان شهری، غیر روستائی

تباکو، یک پایتخت محور داشت، مرکز محور بود. کلان شهرهایی مثل اصفهان، کرمان و شیراز را به طور جدی پوشش داد و غیر روستایی بود یعنی به هیچ وجه به سطح روستاها کشیده نشد. یک جنبش شهری با مرکزیت تهران بود و با حمایت سه یا چهار کلان شهر.

مشروطه؛ مرکز محور، کلان شهر خاص، کلان شهری، کوچک شهری

اما مشروطه، یک پایتخت فعال داشت و یک کلان شهر خاص که تبریز بود و خودش یک مدل مستقل از تهران بود. تبریز هم روشنفکر و فرهیخته داشت و هم صاحب رساله، سازمانده، دست به جیب،

مجاهد و فدائی داشت. خیلی پروییمان‌تر از تهران بود. لذا پایتخت که محور جنبش بود. یک کلان شهر خاص و بقیه کلان شهرها مثل اصفهان، کرمان و شیراز، و شهرهای کوچک درجه دو و سه را هم به خودش جلب و جذب می‌کرد ولی مشروطه هم مثل تنباکو غیر روستایی بود.

جنگل؛ روستائی شهری

جنگل، برعکس بود چون متن در جنگل بود و در حوزه جنگل هم متعدد روستا وجود داشت، مقدماتی یک جنبش با گرایش روستایی و معطوف به دهقانان و روستائیان بود و در درجه دوم، شهری بود. آنقدر که توده روستایی جذب کرد، روشنفکر و بوروکرات و تکنوکرات شهری جذب نکرد.

نهضت ملی؛ مرکز محور، منطقه درگیر، کلان شهرهای فعال، خرده شهری، مسیر روستا

نهضت ملی، وضعیت خاص خودش را داشت. یک پایتخت فعال همه جانبه داشت که همه نیروها آنجا متمرکز بودند. یک خوزستان بود که منطقه نفت خیز بود و واقعیت‌های تاریخی، حول آن شکل گرفته بود. کلان شهرهای فعالی مثل اصفهان، شیراز و بقیه کلان شهرها داشت و خرده شهرها را به خودش جذب کرده بود. با نبوغ و بداعت دکتر مصدق که بیست درصد بهره مالکانه را لغو کرد و شورای ده و دهستان را در ۲۳ هزار و خرده‌ای روستا در ایران سامان داد و مستقر کرد، جنبش عملاً به سطح روستاها هم کشیده شد.

فراز ۴۲-۳۹؛ مرکز محور، کلان شهری - کوچک شهر خاص - نقطه چین روستایی

۳۹-۴۲ یک پایتخت محور دارد، یک جامعه کلان شهری مثل اصفهان، شیراز و تاحدودی کرمان، مشهد دارد و یک کوچک شهر خاص هم دارد: قم. به اعتبار اینکه آقای خمینی و هشت مرجعی که در کنار آقای خمینی به اعتراض علیه وضع موجود در کادر ذهنیت خودشان برخاسته بودند، آنجا سکونت داشتند و یک حوزه علمیه سیاسی شده داشت. نقطه چین روستایی هم داشت، مثلاً در همین پیشوای ورامین، دهقانانش روز ۱۵ خرداد کفن پوش به سمت تهران حرکت کردند که قبل از ورامین مورد تهاجم قرار گرفته و شهید شدند. یک نقطه چین روستایی داشت.

فراز ۵۰-۴۰؛ مرکز محور، سرایت منطقه‌ای

فراز ۴۰-۵۰ جنبش مسلحانه، مرکز محور بود. حسینی هم که در تهران بود. جنبش مسلحانه سرایت‌های منطقه‌ای هم داشت. به منطقه گیلان که چپ بودند. فدائیان خرم آباد که گرایش فدایی داشت. به خوزستان که هسته‌های مسلح مذهبی تشکیل شده بود. تاحدودی به فارس که بخشی از بچه‌های اولیه مجاهدین اهل آن بودند و ریشه فارسی داشتند. همه گیر نبود. مرکز محور بود با سرایت‌های موردی منطقه‌ای.

فراز انقلاب ۵۷؛ مرکز محور، کلان شهری، کوچک شهری، پرتو روستائی

انقلاب ۵۷ پایتختی داشت که بزرگتر از دوران‌های قبل بود و انقلاب در پایتخت همه‌گیر شد. همه کلان شهرها به آن جذب شده بودند؛ اهواز، شیراز، اصفهان، تبریز، مشهد و کوچک شهرها و یک پرتو

روستایی هم داشت. نمی‌شود گفت انقلاب ۵۷ روستایی نبود. پرتوی روستایی داشت و در جاهایی به روستاها پرتوافشانی می‌کرد.

فراز اصلاحات؛ مرکز محور، کلان شهری، کوچک شهری، غیر روستایی

اصلاحات، بیشتر اتفاقات در تهران رخ می‌داد. مرکز محوری داشت. تاحدودی کلان شهری بود. برخی از شهرهای کوچک را هم دربرگرفت و مثل بخش مهمی از فرازها غیر روستایی بود.

جهت گیری طبقاتی هشت فراز

می‌رسیم به لوح آخر بحث، جهت گیری طبقاتی هشت فراز با این توضیح که جنبش‌ها در ایران جنبش‌های بیشتر سیاسی-فکری-اجتماعی بودند تا طبقاتی. لذا هیچ کدام غیر از جنگل، خیلی حامل منافع طبقاتی نبودند.

تباکو؛ منافع طبقاتی طبقه فعال و زیرطبقه

البته تباکو وضعیت خاص خودش را دارد. قرارداد علیه منافع یک طبقه یا یک صنف بود و آن صنف و طبقه آگاه و خودآگاه به وضعیت و منافع خودش بود. لذا جنبش تباکو برخلاف بقیه جنبش‌ها که حامل منافع طبقاتی نبودند به طور مشخص و مستقیم و شفاف حامل منافع طبقاتی صنف تجار توتون و تباکو بود و منافع زیرطبقه که حالا خرده فروش‌ها و پیشه‌ورهای صنف را هم دربرمی‌گرفت.

مشروطه؛ جنبش فرودستان / سمت گیری قوانین اولیه

مشروطه، جنبش فرودستان بود. دیدیم که فرودستان در تهران و شهرستان‌ها به شدت فعال شدند. بخشی از همین فرودستان در هیات شصت و چند نماینده صنوف به مجلس اول راه پیدا کردند و سمت‌گیری قوانین مجلس صدر هم مثل برانداختن تیول یا مواردی از این دست در ابتدای کار، طبقاتی بود.

جنگل؛ آرمان، ادبیات و سمت گیری طبقاتی به سوی طبقه اصلی منطقه

جنگل، آرمان طبقاتی و ادبیات طبقاتی داشت و سمت‌گیری طبقاتی بود. اصلاحات ارضی محدودی در منطقه شکل گرفت، زمین مصادره شد و به روستائیان بی زمین بخشیده شد. سمت‌گیری طبقاتی به سوی طبقه اصلی منطقه بود. منطقه فلاحتی بود و فلاحت منطقه هم متنوع بود. چهار بخش کلاسیک کشاورزی که زراعت، جنگل‌داری، دامداری و طیور و شیلات است در منطقه مورد نظر وجود داشت. لذا جهت‌گیری طبقاتی به نفع طبقه فعال در جنگل قابل رهگیری و ردگیری بود.

نهیضت ملی؛ به سمت بورژوازی ملی / منافع طبقات مولده

نهیضت ملی به سمت منافع بورژوازی ملی در ایران گام برمی‌داشت و شخص دکتر مصدق هم در دوران ۲۷ ماه و ۱۵ روز نخست وزیریش منافع طبقات مولد را مدنظر داشت و پیگیری می‌کرد. تاسیس سازمان بیمه‌های کارگری که سازمان تامین اجتماعی الان است، لغو بیست درصد بهره مالکانه، افزایش ضریب حقوق معلمان و فرهنگیان در جایی که ضریب حقوق بقیه ثابت نگه داشته شده بود، ساخت مسکن

ارزان قیمت برای معلمان، تاسیس بانک کشاورزی در حمایت از دهقانان و کشاورزان، اینها همه جای‌های بزرگی بود که دکتر مصدق با استفاده از اختیارات یک ساله‌اش در نیمه دوم حکومتش به نفع طبقات مولد اعم از معلم و دهقان و کارگر برداشت.

فراز ۴۲-۳۹؛ حوزه شناوری خرده بورژوازی

فراز ۳۹-۴۲ یک جنبش ضداستبدادی بود اما حوزه شناوری، سیالیت و مانور بسیار وسیعی برای خرده بورژوازی ایران [مثل] بازار و بچه‌های بازار و کسبه و پیشه‌ور و محرومین شهری فراهم کرد ولی خوب طبیعتاً دستاورد طبقاتی نمی‌توانست داشته باشد.

فراز ۵۰-۴۰؛ آرمان، ادبیات و سمت‌گیری به سوی طبقه کارگر، محرومان شهری و دهقانان

فراز ۴۰-۵۰ آرمان طبقاتی به وفور بود. هم از ناحیه فدائی‌ها و گروه‌های چپ و هم از ناحیه مجاهدین، آرمان و ادبیات سمت‌گیری طبقاتی داشت و به سوی طبقات کارگر محرومان شهری و دهقانان بود. بعضی ترورها هم سمت طبقاتی داشت؛ مثل ترور فاتح، مدیرکارخانه جهان‌چیت که کارگران را سرکوب خونین کرد و فدائی‌ها به تلافی در سال ۵۳ ترورش کردند.

انقلاب؛ مطالبات فراطبقاتی / جنبش محرومان شهری / تحرك نسبی طبقاتی

انقلاب، مطالبات فراطبقاتی بود و شعارها هم فراطبقاتی بود. سرنگونی سلطنت و نابودی و شاه و تشکیل جمهوری و جمهوری‌ای که حالا شعارهای سه گانه استقلال، آزادی، حکومت جمهوری اسلامی که بعداً شد جمهوری اسلامی، اصلاً به اقتصاد به منافع طبقاتی، شعارها و مطالبات شانه نمی‌سائید. اما انقلاب هم مثل مشروطه، جنبش محرومان شهری بود و تحرك نسبی طبقاتی هم وجود داشت. کارگر سنتی و صنعتی، پیشه‌وران و خرده بورژوازی شهری، تحرك قابل ملاحظه‌ای در انقلاب ۵۷ داشتند.

اصلاحات؛ مطالبات فراطبقاتی / بی‌اعتنایی طبقاتی - صنفی

اصلاحات هم مطالباتش همه فراطبقاتی بود. پاسخگو شدن قدرت، تکثر و... منتهی در کنه خودش کاملاً بی‌اعتنا به مسئله طبقاتی و صنفی در ایران بود.

پرسشی و پاسخ

پرسش: مدل‌هایی که شما برای تحلیل انتخاب کردید چیست؟ سوال دیگر این بود که شما یک نتیجه کلی از این حرکت‌های مردم ایران از تنباکو تا به حال گرفته‌اید؟ انگار هی بالا و پایین رفتند و چیزی هم گیرشان نیامد. خوب امروز دچار شرایط بسیار اسف‌باری شدیم. نتایج این حرکات چه بود و چه چشم اندازی می‌تواند داشته باشد؟

پاسخ: سوال دوم اصلاً موضوع صحبت دو جلسه بعدمان است. اینکه انباشت این ۱۱۵-۱۱۰ سال چه بوده و ما نسبت به پدرانمان چه قدر جلوتر آمده‌ایم و آیا اصلاً ارتفاع پیدا کرده‌ایم یا نه؟ داشته‌های ما چیست؟ داشته‌های آنها چه بود؟ دو جلسه آینده را به اینها اختصاص خواهیم داد. اما درباره سوال اول و تیتربندی‌ها، اتفاقاً به نظرم خیلی ساده است و پیچیده هم نبود. خیلی هم سعی نکردیم از جایی بگیریم چون از جایی گرفتن -مثلاً از روش دانشگاه به خصوص در رشته‌های علوم انسانی- خیلی ساده است. در این ۴-۳ دهه اخیر به خصوص سه دهه بعد از انقلاب، ما ماده خامی بوده‌ایم که در قالب مدل‌ها و الگوها رفته‌ایم. با عقل کوچک خودمان می‌توانیم سیرهایمان را خودمان به دست بیاوریم. از آن دستاوردها هم به عنوان معارف بشر استفاده می‌کنیم. این [درسگفتارهای] تاریخ، فلسفه‌اش این بود که همیشه بینیم گفتمان‌های مسلط بین المللی چه بوده، اثرش بر ایران چه بوده، شرایط خودمان و متن جنبش را بینیم و در متنش هم شعار، مطالبات، سازماندهی و نهایتاً خروجیش را بینیم. چارچوب ما این بود.

پرسش: در بحث ایدئولوژی، هشت فراز برای امروز ما چه طور تبیین می‌شود؟ منظورم اینست که در بحث شما موفق‌ترین الگو، الگوی دکتر مصدق و دو سال نهضت ملی است. تاکید هم می‌کنید که خودش ایدئولوژیک نبود، دوست هم نداشت. بعد هم تاکید می‌کنید که حاصل لمس و اصطکاک تاریخی بود، تجربه‌های تاریخی که رخ داد و دانش کلاسیکی که داشت به آن انباشت رسید و بعد آموزش و... آدم به ذهنش می‌رسید که الان هم اکثر جمع‌های روشنفکری، فعالیت ایدئولوژیک را نقد می‌کنند که معطوف به همین نتیجه‌گیری شماست. یعنی همین نتیجه را آدم می‌گیرد که خوب، تجربه می‌تواند آموختن سیستم‌های توسعه و سیاسی کشورهای مختلف باشد و بعد ارتباط‌گیری با آنها. در حد افراطیست حتی می‌تواند کلاس‌هایی باشد که دوستان می‌روند، مثلاً به دبی و آموزش‌هایی برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌بینند. از طرف دیگر هم اگر پا به سن بگذارند، طبیعتاً به یک انباشتی می‌رسند که از دل آن می‌تواند تحول خوبی بیرون بیاید. یعنی می‌خواهم بگویم تفاوت این حرفی که شما می‌زنید با نفی کار ایدئولوژیک، چه هست؟ خصوصاً که کار دکتر مصدق هم کاملاً لمسی جلو آمده است. ما می‌خواهیم بدانیم خودمان چه کنیم؟ بهترین الگو شاید همین الگوی عرفی باشد. همه راه بیفتیم برویم و در کشورهای مختلف، تجربه

کسب کنیم، هر کسی در یک رشته‌ای. بعد انباشت کار جمعی هم داشته باشند و مشارکتی را رقم بزنند و تحول در ایران رقم بخورد. چیزی که اصلاح‌طلب‌ها خیلی در حرف‌هایشان هست و می‌گویند راه حل همین است. یکسری آدم دانشگاهی دور هم جمع شوند و توسعه را تحقق دهند. اگر این طور است آن وقت من احساس می‌کنم چه نیازی هست که شما به ایدئولوژی در بحثان بها می‌دهید و پراتنز ویژه‌ای برایش باز می‌کنید؟

پاسخ: از وقتی ایدئولوژی به ایران آمد در چند فاز منجر به تحولات اساسی شد. قبل از مشروطه، تراوش‌های اولیه ایدئولوژیک به ایران سرریز شد: سوسیال-دموکراسی و لیبرال-دموکراسی که به خصوص با تب‌هایی مثل میرزا آقا خان کرمانی و طالبوف که پیوند می‌خورد شفاف‌تر و صادقانه‌تر و منش‌دارتر و انسانی‌تر می‌شد. در موج اول منجر به تحول اساسی در جامعه ایران شد. مردم به آدمیت خودشان پی بردند. جهان‌بینی‌شان عوض شد. تحت تاثیر همان کارهای ایدئولوژیک ۱۵-۱۰ سال قبل از مشروطه بود که مردم با مطلقیت درگیر شدند. در موج اول به نظرم توفیر داشت. شاید کمی زودرس بود. حالا چون شما سوال کردید بهش گریز می‌زنیم. جلوتر که آمد در جنگل جنبش اجتماعی تشکیل شد و حکومت سمبلیک شکل گرفت که ناشی از ایدئولوژی میرزا و منشش بود. از میرزا، منش هم به ایدئولوژی وارد شد و وجه اخلاق مبارزاتی هم پیدا کرد. گذشت و شورا تمکینی شد، مداراگری شد. اینکه یک مذهبی توانست با چپ‌ها کار کند و آخرش هم از این جهان هیچ چیزی نخواست و به قول جنگلی‌ها، دیناری در جیبش نبود و از جنگل رفت. پاک پاک آمد و پاک پاک رفت. در حقیقت با آن منش، ایدئولوژی یک جنبش اجتماعی را سر پا کرد، محرومان منطقه به او پیوستند، آن محرومان هم صاحب دیدگاه شدند و حمایتشان هم از جنگل، حمایت صوری نبود و هفت سال طول کشید. یک تحول منطقه‌ای هم ایدئولوژی در ایران به بار آورد. مضاف بر اینکه تا اینجای کار استان‌هایی مثل آذربایجان و شهر تبریز، و گیلان و شهر رشت و انزلی به دلیل تراوش شیرابه‌های ایدئولوژیک اتحاد شوروی و شرایط انقلابی، اساساً متحول شدند. شما می‌بینید هنوز هم اندیشه در گیلان یا به خصوص در تبریز از جاهای دیگر ایران جلوتر است، حتی نسبت به تهران. آثار کارهای ایدئولوژیک را نمی‌شود نفی کرد.

می‌رسیم به زمان دکتر مصدق که نه ایدئولوژیک بود و نه می‌خواست کار ایدئولوژیک بکند. نه حرکت اجتماعیش نیاز به یک ایدئولوژی دستگاه‌دار از نوع دهه ۴۰ و ۵۰ داشت. می‌خواست یک پروژه‌ای را اجرا کند که ملی کردن منابع نفت بود و مدیریت ملی بر آن منابع. این احتیاج به یک ایدئولوژی ملی داشت اما نه ایدئولوژی به مفهوم اخخص. در طراحی ایدئولوژی ملی موفق بود. عناصر ایدئولوژی ملیش همین مشارکت، تولید، حمایت از نیروهای مولد و تاحدودی اشتغال کامل بود. اشتغال کامل در اقتصاد به این مفهوم است که هم انسان نیروی کار شاغل باشد و هم منابع فعال باشند. این کارها را مصدق کرد منتهی در دل این، یک پرتوافکنی‌های ایدئولوژیک هم داشت. نمی‌شود یک انسانی به جامعه هستی مجدد ببخشد و بروکرات صرف باشد. طوری که آخر بحث شما گفتید، فن سالار و دیوان سالار باشد. مصدق با اینکه سیر

دیوان سالاری داشت، وزیر مالیه، وکیل و معاون بود و سیر فن سالاری رارفته بود اما فن سالارانه و بوروکراتیک با نهضت ملی برخورد نکرد. یک حس حیاتی را آورد. آن حس حیات خودش یک جان مایه ایدئولوژیک است. لذا مصدق نمی‌خواست انقلاب کند که نیاز به یک دستگاه فکری‌ای داشته باشد که جهان را تبیین کند و از دل آن، چه باید کرد در بیاورد و ملاک‌های ایدئولوژیک در بیاورد. در این فضاها نبود. اصلاً نهضت ملی ایران یک نهضت ایدئولوژیک نبود. از دلش یک رگه بورژوازی ملی به عنوان محصول اندیشه مصدق درآمد.

سیر ایدئولوژی در ایران، دهه ۵۰-۳۰ تکوین پیدا کرد. به هر حال با کارهای ایدئولوژیک، سپهر و دوران ساخته شد. این سپهر را یک دوره حزب توده در ایران زد و یک دوره چپ‌های فدائی زدند. در میان مذهبی‌ها هم مهندس بازرگان با ایدئولوژی علمی‌اش و آقای طالقانی با [تفسیر] قرآنش زد و بعد هم مجاهدین و شریعتی مشترک سپهر زدند. با کارهای ایدئولوژیک آنها نسل‌ها ساخته شدند. فن‌سالار و دیوان سالار نمی‌تواند دوران بسازد. نمی‌تواند نسل تربیت کند. نسل کلاسیک دانشگاهی می‌تواند تربیت کند. مثلاً پلی تکنیک فرانسه که چند نسل، فن‌سالار تربیت کرد. حالا در ایران هم آقای نصیبی و آقای صفی ازکیا و... بودند ولی آنها سپهرساز و دوران ساز نمی‌شوند. یا مثلاً فرض کنید مدرسه عالی دیپلماتیک هم در اواخر قاجار در ایران درست شد و فرهیخته تربیت کرد. دوران‌ساز تربیت نکرد. ایدئولوژی در کنه خودش سپهر ترسیم می‌کند، دوران می‌سازد، آرمان درست می‌کند، انسان می‌سازد. نفس این نه تنها اشکال ندارد بلکه لازم است. اگر بخواهد انقلابی در جامعه صورت بگیرد یا یک تحول اساسی و اصلاحی رادیکال صورت بگیرد، بدون دستگاه فکری نمی‌شود. الان مجموعه کسانی هم که در این دو دهه در ایران نافی ایدئولوژی شده‌اند خودشان کاملاً یک نحله ایدئولوژیک هستند. جریان‌های نافی ایدئولوژی در جهان هم باز خودشان یک نحله ایدئولوژیک هستند. الان ایدئولوژی در ایران سیر طبعیش طی نشد. یعنی تا مجاهدین و شریعتی آمد و یک توده ایدئولوژیکی که دانشجویان و طبقه متوسط ایران بودند تربیت شدند و محصول آن تربیت، انقلاب ۵۷ شد. انقلاب ۵۷ که محصول کار فکری روحانیت در ایران نبود؛ محصول همه تراکنش‌های ۴۰-۵۰ بود و حتی تا سال‌های میانی جنگ هم آن ایدئولوژی کار می‌کرد. آن فرهنگ شهادت کار می‌کرد ولی ایدئولوژی در ایران یک انحراف معیار جدی پیدا کرد. از ۵۸ و دقیق‌تر بگوییم سال شصت تبدیل به یک پدیده حکومتی شد. یعنی جمهوری اسلامی ایران یک حکومت ایدئولوژیک مبسوط الید شد با دخالت‌هایی که الی ماشالله در اتاق خواب و تخت و میز توالت و همه جا رفت. هیچ حدی برای خودش قائل نشد. از طرف دیگر ایدئولوژی را در جامعه ایران به ابتدال کشاند. با امور پرورشی در آموزش و پرورش، با انجمن اسلامی در ادارات، با امتحانات گزینش در نهادها و گزینش‌های دانشگاه و... تست ایدئولوژیک [درست کرد و] بخشی از زندگی همه شده بود تست زدن و اصلاً به ابتدال کشیده و به تباهی شد.

ایدئولوژی در ایران یک سیر این طوری پیدا کرد و طبیعی بود که جامعه ایران واکنش نشان بدهد ولی الان در بقیه جهان ایدئولوژی جایگاهی دارد. الان فرض کن همه این احزاب شاخص اروپایی، مثلاً احزاب دموکرات-مسیحی، سوسیال-مسیحی، سوسیال-دموکرات آلمان یا حزب کارگر انگلستان، این‌ها همه ماهیت‌هایشان ایدئولوژیک است. چند وقت پیش یکی از دوستان ما به آلمان رفته بود و مرام‌نامه‌های این

احزاب را آورده بود، همه شان ایدئولوژیک بود. یعنی در آنها یک درک از هستی، درکی از خدا، درکی از کار اجتماعی، عدالت، ضرورت عدالت، اینکه همه انسان‌ها در ذات و ژن مساوی‌اند، تبعیض جنسیتی نباید باشد و... اینها مرامنامه ایدئولوژیک است. بعد آموزش ایدئولوژیک دارند. درحقیقت اتاق فکرهای ایدئولوژیک دارند. فرض کنید چند ماه پیش [دسامبر ۲۰۰۷] همین تونی بلر که قبلاً پروتستان بود، الان کاتولیک شده است. [این یعنی] داخل خودشان بحث‌های ایدئولوژیک جدی است. یا مثلاً حزب دموکرات آمریکا یک پدرخوانده دارد که او را خیلی کسی نمی‌شناسد. تشکیلاتی هم نیست ولی یک تیپ ایدئولوژیک است، یک تیپ مذهبی حزب دموکرات آمریکاست که نامزد آخر حزب دموکرات آمریکا را درنهایت، انگشت سیاه او تعیین می‌کند. آن موقع زمان کارتر، حامی اصلی کارتر بود. کارتر هم خودش یک فرد مذهبی از کلیسای باپتیست‌ها بود. اصلاً عضو این کلیسا بود. با یک پز و ماهیت مذهبی آمد و برنده انتخابات نوامبر ۱۹۷۶ شد. یا مثلاً همین بوش الان عضو کلیسای انجیلی [متدیست] است. در این ۸-۷ سال گذشته همیشه دو کشیش [بیلی و فرانکلین گراهام] در صحبت‌های اصلی فکری با او هستند. خیلی تاکید می‌کند که من ۱۵ سال گذشته شراب نوشیده‌ام و... خیلی پز مذهبی و ایدئولوژیک دارد. اینکه در جهان حزبی پیشرفته، ایدئولوژی هست. مرامنامه‌ها، آموزش‌ها، تعالی فکر و... در ایران افراط است. یکدفعه می‌شود افراط مثل جمهوری اسلامی دهه ۶۰ یا مثل جریانات ایدئولوژیک دهه ۵۰. حالا الان تفریط از این طرف ولی در سیر تعادل به نظرم به یک جایی می‌رسد که باز جامعه‌ای که می‌خواهد حرکت کند و سپهر بسازد و نوآور باشد و تحول مثبت پیدا کند، لامحاله به یک دستگاه نیاز دارد. آن دستگاه، درش تبیین جهان هست، هستی چیست؟ سمتش چیست؟ جای خدا چیست؟ ربط ما با خدا چیست؟ ربط علم و دین، علم و فلسفه، دین و حکومت و... اینها همه گزاره‌های ایدئولوژیک است. مثلاً جهت‌گیری طبقاتی چه باید باشد؟

الان کسی بخواهد در ایران کار کند، دولت ملی بخواهد بیاید کار کند، درگیری طبقاتی باید چه باشد و... [همه اینها] بحث ایدئولوژیک می‌شود دیگر و تحلیل ایدئولوژیک از شرایط می‌خواهد. ایدئولوژی متاسفانه در این ۱۵-۱۰ سال گذشته، تبدیل به یک فحش شد. همچنان که لیبرالیسم در دهه شصت و انقلاب تبدیل به فحش شد. نه آن باید می‌شد نه این! لیبرالیسم هم یک فرهنگ، جهان‌بینی، ایدئولوژی و یک منش اقتصاد باز و یک دموکراسی گسترده بود که وجود داشت و نباید با آن حذفی برخورد می‌شد. نباید به آن اهانت می‌شد. در ایران هم می‌توانست نمایندگانی مثل نهضت آزادی پیدا کند ولی هم شرایط اعرابی ایجاد کرد و هم جریان‌هایی مثل نهضت آزادی مرعوب آن شرایط شدند. درحالی که نهضت آزادی با ماهیتی که دارد و دیدگاهی که در اقتصاد باز دارد، با دیدگاهی که روی طبقات دارد و خود مهندس بازرگان داشت می‌توانست تبدیل به تریبون ایدئولوژیکی برای بورژوازی لیبرال سالم و ملی ایران شود. این می‌توانست اتفاق مثبتی باشد ولی این اعوجاج جمهوری اسلامی و این موج‌های برخاسته در دهه شصت و هفتاد موجب شد نیروهایی هم که خودشان میدان لیبرال‌دموکراسی داشتند نتوانند سر جای خودشان قرار بگیرند. اگر شرایط طبیعی پیش می‌رفت تیبی مثل دکتر پیمان اگر خودش کار می‌کرد و نمی‌خواست صرفاً روی دستاوردهای دوران نخشب

باقی بماند می‌توانست با یک طرح و نهاد و تنوری و راهکار جدید، مدافع و حامی سوسیال‌دموکراسی در ایران باشد ولی متاسفانه این سیرها طی نشد.

الان اگر بخواهد که جامعه ایران رو به تحول برود بالاخره دستگاه فکری و مجموعه‌ای از ملاک‌ها برای عمل لازم است. آن مجموعه را هر چه خواستی اسمش را بگذار ولی بالاخره ماهیت ایدئولوژیک دارد و نمی‌توانی نفی اش کنی. ایدئولوژی که برود در دلش خیلی چیزهای دیگر هم می‌رود؛ آرمان، انگاره و منش می‌رود. مثلاً الان شما در جامعه ما، مثلاً در جریان روشنفکری یا در حاکمیت یا طبقه متوسط، جا پای جدی‌ای از اخلاق می‌بینی؟ حالا پایین‌تر از منش و اخلاق، آیا زیست سالم و رزق سالمی [می‌بینی؟]. خیلی نمی‌بینی مگر بقایای اندیشه‌های گذشته که حالا دارد حمل می‌شود. اینکه لامحاله یک دستگاه فکری لازم است ولی با اتفاقات دهه شصت و برخی زاویه انحرافی‌های دهه پنجاه مثل سال ۵۴ و با تجربه جمهوری اسلامی باید آسیب شناسی کنی تا درحقیقت از ایدئولوژی، رساله و تحریرالوسیله درنیاید [بلکه] یک ملاک‌های عمومی برای عمل ملی باشد. در دوران‌هایی هم که فاز ملی یا فراطبقاتی می‌شود احتیاج به یک ایدئولوژی ملی داری، مثل دوره مصدق. دوره اصلاحات هم که همه در آن آمدند مذهبی‌ها و حتی بخشی از مذهبی سنتی‌های معتدل، مدرن‌ها، لائیک‌ها، چپ‌های جدید، ملی‌مذهبی‌ها، خط امامی‌های که تبدیل به مشارکت شده بودند آمده بودند. تیپ‌های مختلفی آمدند و نیاز به یک ایدئولوژی ملی بود. [این نیاز] بروز و ظهور پیدا کرد ولی کسی نبود که به آن پاسخ بدهد. شاید مهندس سبحانی اگر کار فکریش را ادامه می‌داد می‌توانست راهگشا باشد. [مثلاً] ده اصل ایدئولوژی ملی که اوایل دهه هفتاد درآورده بود را اگر تعمیق می‌کرد، پالایش می‌کرد و متناسب با اواخر دهه هفتاد و دهه هشتاد ایران عرضه می‌کرد. الان که عرصه، عرصه متنوعی است. در دوران اصلاحات عرصه ایران متنوع شد. در دوران تنوع، ما نیاز به یک ایدئولوژی ملی داریم که همه مذاهب را در درون خودش بیاورد، همه اقوام و اقلیت‌ها را پوشش بدهد، [مسئله] جنسیت را پوشش بدهد و همه نحل‌ها را؛ این می‌شود ایدئولوژی ملی! حالا مهندس سبحانی چند اصل درآورده بود: تقدم منافع جمع بر فرد یا جمع بر گروه و منافع ملی بر گروه، یا اولویت نیروهای مولد، یا رابطه مسالمت‌آمیز و تعریف شده با جهان و... اینها را می‌شود بهش اضافه کرد. می‌شود سوسیالیسم ممکن را هم بهش اضافه کرد. سوسیالیسم ممکنی که تحولی باشد نه اینکه جیغ بنفش بکشد و قابل تحقق نباشد. می‌شود ایدئولوژی ملی درآورد، آن وقت است که گردها هم مشارکت می‌کنند. اگر ایدئولوژی ملی، حق خودگردانی (نه تجزیه) را به اقوام بدهد دیگر پان‌ترکیسم راه نمی‌افتد. اگر دانش آموز آذری بتواند در کنار کتاب فارسی، کتاب ترکی هم بخواند. کنار حافظ، شعر شهریار هم بهش تدریس شود، بیمار که نیست که برود زیر پرچم پان‌ترکیسم! یا مثلاً این مسئله کردستان، مدیران محلی، حالا بومی باشند. سنی باشند. مثلاً جمهوری اسلامی در زاهدان برنادر شیعه بکارد و اهل تسنن را شهروند درجه سه و چهار بکند و اسم یک خیابان را مثلاً در زاهدان یا سنندج بگذاردی امام علی، دهن کجی است دیگر! امام علی آنجا مسئله ایجاد می‌کند. یا مثلاً فرض کنی که ماکت عمر را در زاهدان آتش بزنی. زاهدان بالاخره اهل سنت‌اند. به خلفای راشدین احترام ویژه قائلند. کسی نباید بیمار باشد، سادیسیم داشته باشد که برود و آنجا را تحریک کند. اگر

ایدئولوژی ملی بیاید و به مدیریت‌های محلی و مدیریت‌های قومی و ادبیات محلی و مذهبی اعتبار بدهد این ایدئولوژی ملی را همه می‌پذیرند. مذهبی سنتی، چپ مارکسیسم، لائیک، سنندجی، ترک و همه آن را می‌پذیرند. این می‌شود ملات ملی!

مثلا حنیف نژاد عنوان کرد ایدئولوژی، چسب تشکیلات است. در آن دوره درست بود. بالاخره جمعی که دارند با هم کار می‌کنند بالاخره یک چسبی می‌خواهند و این چسب، منش و رفتار و مدل زیست هست. دیدگاه‌های مشترک هم هست. حالا این ایران ما هم الان یک چسبی می‌خواهد، چسبی فراتر از ایدئولوژی‌ها و نحله‌ها، اینکه ایدئولوژی ملی قطعا ضرورت دارد. هر جریانی هم درون خودش نیاز به یک ایدئولوژی دارد. مثلا الان [حزب] مشارکت، عناصرشان را ببینی همه جریان‌های ایدئولوژیک دهه شصت بودند ولی الان ایدئولوژی گریزند. این مشارکت هم اگر بخواهد روزی یک حزب لیبرال-دموکرات باشد نیاز به یک دستگاه فکری دارد. هر کس الان از خیابان هم رد می‌شود ولو اصلا غیرسیاسی و غیرتشکیلاتی و غیرفکری، یک درکی از جهان دارد. وقتی ده تا آدم با هم جمع می‌شوند آنها باید درک مشترکی داشته باشند؛ این می‌شود دستگاه. جهانی که دارد پیش می‌رود جهان بی دستگاه نیست، دستگاه ضرورت دارد. وقتی بوش می‌آید و در فتح عراق، یک گزاره ایدئولوژیک مطرح می‌کند و می‌گوید ما رسالت داریم که جهان را آزاد کنیم. برای خودش رسالت انبیاپی دارد. اصلا روی درست و غلطش بحث نمی‌کنیم. این یک گزاره ایدئولوژیک است. یا کلیسای انجیلی الان ایده‌ای دارد که ایده بوش هم هست. می‌گویند مسیح می‌خواهد الان ظهور کند ولی مهدی نمی‌گذارد. این یک گزاره ایدئولوژیک است دیگر. اینکه ایدئولوژی از جهان جارو نشده است. در ایران، اگر یک وقت ب ایدئولوژی‌خواهد بیاید همه جمع می‌شوند و فرش قرمز پهن می‌کنند و همه ایدئولوژیک می‌شوند. یک وقت هم که بخواهد جمع شود، همه می‌آیند و آن فرش را جمع می‌کنند و می‌اندازند توی جو و جارو می‌کنند. انگار اصلا قبلا هیچ چیزی نبوده است. همه غیر ایدئولوژیک می‌شوند. وسط این افراط و تفریط باید چیزی باشد. الان خلا آن حس می‌شود. مجموعه نیروهای ایران الان مجهز نیستند؛ نه به جهان بینی و نه به ملاک‌ها. چیز ویژه‌ای ندارند. حاکمیت هم که یک کاور مذهبی دارد ولی درونش پوک است.

پرسش: هم قبلا و هم الان که راجع به ایدئولوژی دوران مشروطه صحبت کردید، به شیخ محلاتی اشاره خاصی نکردید. حرفم این بود که در جمع‌بندی‌ای که دارد و یک رساله‌ای که از ایشان خواندم، اتفاقا به لحاظ درک و دریافت، با اینکه یک آخوند بوده و در دستگاه سنت و شرع، ولی درک و دریافتی که از مقوله مردم و عدالت داشته است، فراتر از صنف و طبقه‌اش بوده است. تبیین هم که برای مشروطه می‌کند شرعی نیست، یک نگاه جدید به مذهب است. با نگاه عدالت‌طلبانه به مذهب، شرع را هم تعالی می‌دهد. یعنی در قیاس با کار نائینی که تتوریک است، هم از خاستگاه طبقاتیش جدا شده و هم تبیین مذهبیش از مشروطه بالاتر از شرع بوده است. از موضع شرع، دفاع نکرده است. احساس می‌کنم جفایی بهش شده و اینجا هم اشاره‌ای بهش نشد. قبلا هم خیلی گذرا

در حد اشاره بود. یک سوال دیگر هم اینکه چون بحث ایدئولوژی است می‌گوییم. جان‌مایه اصلاحات و ایدئولوژی اصلاحات را شما گفتید دموکراسی مشارکتی است. فراتر از سطح شعار و حرف، جان‌مایه باید تبیین ایدئولوژیک داشته باشد. حرفم اینست که در دوره اصلاحات، تبیین ایدئولوژیک برای آن جان‌مایه دموکراسی مشارکتی ارانه شد؟ بالاخره مشارکت، گزاره ایست که تبیین می‌خواهد و اصلا در عرصه تحقق و عمل بدیهی است که این اتفاق نیفتاد و به جز یکی دو جریان همه جریان‌ها حذف شدند، منتهی تبیین ایدئولوژیک را دست اندرکارانش ارانه دادند؟

پاسخ: ما در همه دوره‌ها جریان‌های اصلی و مطرح را بررسی کردیم. حتی در دوران مشروطه، و هدف‌فصل قبل از تنباکو مثلا بقایای صدریه در ایران بررسی شد. بقایای تفکر ملاصدرا، بعد، حاج ملاهادی سبزواری بررسی شد ولی آقای محلاتی که شما می‌گویید حاشیه‌ی حاشیه است. یعنی به این مفهوم که فرض کن در کارهای ایدئولوژیک که در مشروطه شده مثل کارهای آقای آدمیت، کارهای چپ‌ها، کارهایی که اخیرا برادران آجودانی کردند اصلا هیچ ایشان مطرح نیست. جفایی که می‌گویی بیشتر پژوهشی است. یعنی مربوط به خود اینهاست. تیپ‌های یک و دو و سه نبودند که در لوح بیابند. همچنان که در مشروطه هشتاد رساله هست که از آنها ۴-۳ تا بیشتر معرفی نشده و ضرورت دارد بقیه شان هم شناسایی شوند. دیدگاه آقای محلاتی هم در حد خودش و در آن دوره نوست و باید شناسایی شود. اینکه نه طیفی داشته، نه پیرامونی داشته، نه در دوران مشروطه عرض اندام جدی‌ای داشته است ولی نائینی بالاخره یک چیزی وسط گذاشته است و آن چیز، مسئله حل کرده است. یا مثلا دیدگاه فقه سیاسی آخوند خراسانی، مسئله حل کرده و بسیار پربرد بوده است ولی مال آقای محلاتی چنین نشده است. ادر کنار رسائل دوران مشروطه (چه تبریز و چه تهران) احتیاج به یک پژوهش دارد.

نکته دوم در مورد جان‌مایه ایدئولوژی اصلاحات؛ بدنه جنبش اصلاحات را که هیچ وقت نگذاشتند تشکیلاتی شود و تشکیلات رسمی اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی هم هیچ وقت سعی نکردند به این بدنه وصل شوند. آن بدنه، آرمان ایدئولوژیکش دموکراسی مشارکتی بود. همین که حدود ده هزار ان‌جی‌او از سال ۷۲، آستانه اصلاحات تا سال هشتاد در ایران تشکیل می‌شود. همین که مردم به طور جدی از شوراهای اول استقبال می‌کنند. همین که در بعضی از شهرستان‌ها از شورایی‌ها حتی دوره احمدی نژاد استقبال جدی می‌شود و شورایی‌ها موفق است. همین طور که بخش مهمی از صنوف، انتخابات مجدد برگزار می‌کنند، همین که اتوریته اتاق بازرگانی ربع قرن خاموشی و طیفش یا بهتر بگویم باندهش شکسته می‌شود و... به طور جدی نشان دهنده همان دموکراسی مشارکت طلب است. دموکراسی مشارکتی است، مشارکت خواه است و تبیین ایدئولوژیک هم دارد. یک بخش از آن برمی‌گردد به سرفصل انقلاب. انقلاب هم ۶۰-۵۷ میل جدی به این دموکراسی مشارکتی وجود داشت. اصلا مشارکت در جامعه ایران یک عنصر شده بود. فرض کنیم که متعدد نمونه بود کسانی که دو سه ماشین داشتند ماشینشان را اهدا می‌کردند. بسیاری از خانم‌های طبقه متوسط بالا دستبند و زینت‌آلاتشان را می‌آوردند و به انقلاب می‌دادند. روند خیلی داوطلبانه‌ای هم بود با

جمعه‌ها هم دانشجوی و هم غیردانشجو در برداشت محصول، در حومه تهران و شهرستان‌های اصلی شرکت ویژه داشتند. کمک‌های اولیه دوران خونین انقلاب، کلاس‌های کمک‌های اولیه در مسجد و... اینها همه شاخص‌های مشارکت بود. از سال شصت به بعد جمهوری اسلامی، روند را انحصاری کرد. مشارکت می‌خواهی؟ بیا عضو انجمن اسلامی کارخانه ات شو. مشارکت می‌خواهی؟ بیا عضو انجمن اسلامی مرکز محله‌ات شد. مشارکت می‌خواهی؟ بیا حراستی شو. مشارکت می‌خواهی؟ بیا امور پرورشی شو، بیا اطلاعات بیست میلیونی شو بعد هم بیا در وزارت اطلاعات ما. مشارکت می‌خواهی؟ بیا از ما حمایت کن برو سوریه. مشارکت می‌خواهی؟ بیا از ما حمایت کن برو مکه. بیا در دانشگاه به جای بیست واحد، ۲۴ واحد بگیر. به اصطلاح طبقه ممتاز شو! یعنی حامی پروری! مشارکت، مبتذل شد. در دوره اصلاحات جلوی گرفتار شده. الان ان‌جی اوها مشکلات خاص خودشان را دارند. خود جریان‌های اصلی پیش برنده اصلاح طلب نمی‌خواستند دموکراسی مشارکتی در ایران تعبیه شود. دنبال یک ارباب‌رعی می‌مدن بودند. فرهیخته بنشینند و فکر کند و بقیه هم به او رای بدهند و دولت و مجلسش را تایید کنند. بعد از این حضورهای موردی پای صندوق، [مردم] دوباره سر کار خودشان بروند. برای دموکراسی مشارکتی تبیین ایدئولوژیک وجود دارد. تبیین ایدئولوژیک خاص تر [قرآنی] هم که از تبیین شکست احد به دست می‌آید. بالاخره با اینکه شورا آنجا شکست خورد ولی تصمیم بر این شد که شورا را نهاد کن و بعد از این هم مشورت کن و... لذا دموکراسی مشارکتی، راه حل ایران است. به اندازه کافی ایران، دموکراسی فرهیختگان و نخبگان ارشد را تجربه کرده است؛ قبل از مشروطه، در دوران مشروطه، احزاب صدر مشروطه، تاحدودی در جبهه ملی اول، در جبهه ملی دوم، تاحدودی در نهضت آزادی، در دوران اصلاحات. بالاخره الان دیگر نوبت این هست که دموکراسی، توزیع اجتماعی شود و به متن جامعه برگردد. یعنی هم برایش تبیین تاریخی وجود دارد و هم تبیین ایدئولوژیک امروزی و هم تبیین ایدئولوژیک هستی‌شناسی و هستی‌شناسانه و کتاب شناسانه.

پرسش: من منظورم از تبیین میل نبود و یا اینکه ما برایش غایت تبیین داریم.

پاسخ: نیروها تبیین نداشتند. نه! هیچ کدام نیروها تبیین نداشتند!

پرسش: چون شما به عنوان جان مایه آوردید، پرسیدم.

پاسخ: این، جان‌مایه‌ای بود که از مشاهده به دست می‌آمد. وقتی شما مثلا فرض کنید بالا بنشینید و پیاده روراهه دقیقه خوب واریسی کنید، می‌توانی از این واریسی می‌توانی تفرّد، عصبی بودن و اینکه هر کسی دارد با خودش ورد می‌خواند را در بیابوری یا اینکه بعضی از افراد کاملا وابسته موبایلشان هستند. خیلی چیزها را می‌توانی در بیابوری. از مشاهده به خصوص ۷۴-۷۸ هم می‌توانی میل به دموکراسی مشارکتی را در بیابوری. این میل حالا نه تئوریزه شده و نه به آن پاسخ تشکیلاتی داده شد.

نشست هفتاد و چهارم : جمع‌بندی‌های کلان (۱۰)

دستاوردها و ناکامی‌های هشت فراز

دوشنبه، ششم آبان‌ماه ۱۳۸۷

نشست هفتاد و چهارم: جمع‌بندی‌های کلان (۱۰) دستاوردها و ناکامی‌های هشت فراز

بحث را شروع می‌کنیم، جلسه ماقبل آخر هستیم. دستاوردها و ناکامی‌های هشت فراز را امروز مرور مجددی می‌کنیم و ان‌شاء‌الله جلسه بعد که جلسه آخر است یک جمع‌بندی خیلی کلان روی هشت فراز داریم. این لوحی که جلوی‌تان هست و بیست محور داشت الان دیگر به ۱۷ و ۱۸ امین محور رسیده ایم؛ دستاوردها و ناکامی‌ها. یک دور دومی در زمانی که بحث از ابتدای شهریور بعد از یک ماه وقفه شروع شد از جهان زدیم، آرام آرام به ایران آمدیم، آن را واریسی چهار جانبه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کردیم. شرایط داخلی آن را بررسی کردیم و بعد محرک‌های بروز حرکت، روایتش و مطالباتش را دیدیم. در سیری که طی کردیم امروز به دستاوردها و ناکامی‌ها رسیده‌ایم.

دستاوردهای

- ✓ فکری - ایدئولوژیک
- ✓ استراتژیک - تاریخی
- ✓ اجتماعی
- ✓ سیاسی
- ✓ تشکیلاتی

دستاوردها را -همچنان که در دور اول که طولانی‌تر بود- به پنج قاچ تقسیم کردیم: فکری و ایدئولوژیکی، استراتژیک، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی. امروز هم با همان رویه یک مرور مجدد و عصاره‌گیری جدی‌تر خواهیم کرد.

دستاوردهای فکری-ایدئولوژیک

دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک هشت فراز در مقابل دیدگان‌تان قرار داد.

فراز تنباکو؛ تلنگر

از آنجایی که تنباکو حرکتی موردی، نقطه‌ای و مناسبتی و با یک خواسته و مطالبه مشخص بود بحث آن خیلی بحث فکری نبود. زمان مشروطه مثلاً ایده، آرمان، اندیشه، جهان بینی نو، ایدئولوژی جدید بود ولی در دوره تنباکو نه. قراردادی منعقد شده بود که خلاف منافع ملی و صنفی تاجر بود و می‌بایست ملغی شود.

همین سیر هم طی شد. اتفاقاتی که در تنباکو افتاد به لحاظ فکری و ایدئولوژیک در حد یک تلنگر عمل کرد، تلنگری به کریستال‌های منجمد بسته شده در ذهن قبل از جنبش تنباکو.

فراز مشروطه؛ انگاره، ایده، مبانی عمومی، فرهنگ، ادبیات، آرمان

اما مشروطه همچنان که عرصه‌اش بسیار وسیع‌تر از تنباکو بود، پروسه‌اش حداقل یک دهه به طول انجامید تا وقتی که توسط رضا شاه جمع و جور شد. در سال‌های اولیه سده ۱۴ چهاردهم، حدود ۱۵ سال طول کشید و یک دوره و گزاره تاریخی بود. با دوران کوتاه مدت تنباکو فرق می‌کرد. به همین دلیل باری را که به لحاظ فکری و ایدئولوژیک حمل می‌کرد خیلی خیلی گران سنگ‌تر از بار جنبش تنباکو بود. مشروطه با خودش انگاره‌ای را آورد. جهان در پس‌پیشانی نو شد. ایده‌ای را آورد، ایده نفی مطلقیت و مشروطیت. یک مبانی عمومی‌ای را اندیشمندان از ۱۵ سال قبل از مشروطه به جامعه ایران عرضه کردند. مشروطه در کنار انگاره و ایده و تغییر جهان‌بینی و تغییر دیدگاه‌ها و مبانی‌ای که به جامعه ایران تزریق شد توسط جریان منورالفکر نوظهور، فرهنگی را هم با خودش آورد. در کنار فرهنگ، ادبیات هم آمد. با هم مرور کردیم که فرهنگ واژگان جدیدی را به جامعه ایران عرضه کرد: ملت، دولت، حقوق، آزادی، حق بیان، شاخه‌های ذیل حقوق عمومی و... ادبیات هم همچنان که قبلاً با هم دوره کردیم، یک ادبیات متن آمد. ادبیات، پشت جبهه و قبل از سالهای مشروطه آمد. طنز و طنز تلخ با مشروطه آمد. ادبیات بسیار بسیار پر و پیمانی داشت. همین که یک جریان تاریخی در یک دوره ده ساله حداقل سه شاعر ملی به جامعه ایران عرضه می‌کند، حداقل سه چهار روزنامه‌نگاری که جان سر ایده و آرمانشان دادند، مثل صوراسرافیل را به جامعه ایران عرضه می‌کند نشان دهنده بار سنگین ادبیست و می‌شود گفت اول بار که در جامعه ایران، مدار ژورنالیسم شکل گرفت پیش برندگان جامعه مطبوعاتی اول بسیار مسئولانه عمل کردند و شاخصشان صور اسرافیل بود. در حوزه فرهنگ و ادبیات، اتفاق خوبی که افتاد خوب، رشديه به همین ترتیب بود، ناطق و مرحوم تربیت در تبریز [به همین ترتیب].... یعنی کسانی که آمدند و کباده‌کش عرصه فرهنگ و ادبیات شدند یا جان دادند یا بسیار مستهلک و فرسوده شدند اما در مقابل، حوضچه پرطراوت و پروپیمانی به لحاظ فرهنگی و ادبی در وسط میدان مشروطه تعبیه کردند و نهایتاً دستاورد فکری انتهایی دوران مشروطه، این بود که جامعه ایران، آرمان‌دار شد. تنباکو این طور نبود. آرمان خیلی محدود بود. ولی در مشروطه، جامعه، آرمان‌دار شد. جامعه حس بودن پیدا کرد حالا در حوزه استراتژیک، این مضامین را دقیق تر می‌شود باز کرد.

فراز جنگل؛ تلفیق دو عنصر، عدالت، منش، عمل طراز تحلیل

در جنبش جنگل، دو عنصر ملی و مذهبی تلفیق جدی پیدا کردند. این دو عنصر به طور کلی در جنبش مشروطه وجود داشتند. مشروطه هم به نوعی ملی بود و هم مضامین مذهبی را با خودش حمل می‌کرد اما در جنگل به دلیل ویژگی‌های کوچک خان جدی‌تر شد. دیدگاه‌های کوچک‌خان هم عصر ملی را حمل می‌کرد و هم عنصر مذهبی را؛ هم وصل به شاهنامه و عنصر اخلاقیات ایرانی بود و هم خودش سیر حوزه را گذرانده بود و فردی مذهبی بود.

در کنار تلفیق دو عنصر ایرانیّت و اسلامیت، عدالت خیلی پررنگ بود. در تنباکو عدالت مطرح نبود و نمی‌توانست هم مطرح باشد. در مشروطه، آرمان عدالت را قبلاً میرزا آقاخان کرمانی و مرحوم طالبوف مطرح کرده بودند ولی جنبش جنگل، سر عنصر عدالت ایستاد. به این ترتیب که در منطقه تحت نفوذش زمین مصادره و تقسیم شد. اقتصاد دورانی متوجه طیف‌های فرودست جنبش جنگل شد. عدالت، تعینی پیدا کرد. اگر در مشروطیت، در حد قانون رفع تیول در مجلس صدر و در حد کتابت باقی ماند اما در جنگل، در درون جنبش، عدالت تا حد امکان تحقق نسبی پیدا کرد.

دستاورد فکری-ایدئولوژیک دیگر بحث منش بود که قبلاً زیاد به آن اشاره شده است و ضروری هم هست که اشاره شود. ما در دورانی زندگی می‌کنیم که منش کاملاً گم و گور است. گاهی منش کم‌رنگ می‌شود، قفل می‌شود، مخدوش می‌شود ولی الان اساساً منشی وجود ندارد! نه در حاکمیت و نه در نیروهای فکری-سیاسی، نه در جامعه ورزش که قبلاً خانقاه منش بود (چه ورزش زورخانه و چه کشتی که بعداً به میدان آمد و حتی رشته‌های دیگر). الان منش، پر کشیده است. در تنباکو این بحث‌ها اصلاً نبود. دوره خیلی کوتاه بود و یک تجمع نیرو صورت گرفت و یک فشار اجتماعی روانه لغو یک قرارداد شد. در مشروطه هم افرادی مثل مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی یا تاحدودی سید محمد طباطبایی صاحب اخلاق بودند اما اخلاق مبارزاتی ننشست. تقی‌زاده و تاحدودی حیدرخان با پیشه کردن برخورد فیزیکی در حوزه اختلافات سیاسی، اخلاق مبارزاتی را مخدوش کردند. مخدوش شدن اخلاق مبارزاتی بعداً به جنگل هم کشیده شد که بررسی کردیم. اما میرزا با خودش منشی و اخلاق مبارزاتی را آورد. بخشی از این منش برخوردهای دموکراتیک و شورایی‌اش بود. [بخش دیگر این بود که] دروغی پیشه نکرد، غیرشفاف برخورد نکرد. با اینکه جناح مقابلش، جنبش جنگل را تبدیل به باند کرده بود ولی تشکیلات کوچک خان یک تشکیلات آکواریومی بود. همه چیز درش پیدا بود. لذا منش به عنوان یک عنصر فکری و ایدئولوژیک به درون جنبش جنگل آمد.

همه تصور می‌کنند که منش یا اخلاق مبارزاتی، وصلش به مبارزه، مکانیکی است. یعنی مبارزه یک چیز است و اخلاق و منش مبارزاتی یک چیز دیگر است. ولی الان با این سیرهایی که ایران طی کرده و با این نشیب و فرازهایی که داشته باید دوباره آن را بررسی کرد. در هر کدام از فرازها (منهای تنباکو) نقش منش را ببینیم. در مشروطه، اخلاق ضربه زد. در جنگل، پنهان کاری و تبه کاری و باندبازی جنبش را رو به سقوط برد. در نهضت ملی باعث کودتا شد. در ۴۲-۳۹ خیلی مسئله‌ای نبود ولی در ۵۴ باعث شد خونریزی درون یک تشکیلات رخ دهد. در انقلاب هم که سیرش را دوستان جوان، کمابیش آشنا هستید. در اصلاحات هم که دیدیم کاملاً اخلاق و منش رنگ پریده بود و مبارزه تبدیل به چانه زنی و لابی و تصمیم‌گیری‌های از بیرون و از پشت شد [البته] با یک زوروق دموکراتیک که فقط انگشت [رای] بالا برود. این شاخص دموکراسی در ایران شد. لذا بحث منش، الان دیگر بعد از این تجربه بیش از صد ساله در ایران باید از این حالت تفکیکی و مکانیکیش از مبارزه خارج شود و درون فکر و ایدئولوژی بیاید. الان ما باید (البته باید ندارد ولی منطقاً می‌رسیم به اینکه) مبارزه بدون اخلاق و سیر اجتماعی-سیاسی و بدون منش، نباشد بهتر است. طی نشود بهتر است. الان فجایعی که در ایران پیش آمده که لنگیش به خاطر همین فقدان منش و اخلاق مبارزاتی بوده

است. آخرالامر هم اینست که روشنفکران دوران مشروطه که رسالتشان فقط تنویر افکار بود و سعی نکردند مابازاء فکرشان چیزی ایجاد کنند و مابازاء تحلیلشان عمل کنند ولی کوچک خان برخلاف بسیاری از اینها اگر یک شاقول می‌گذاشتی قدش هم تراز تحلیلش بود. این اصطلاح حضرت علی است: عمل تراز تحلیل. برای خودمان، برای پیرامونمان ما را شاقول بگذارید ببینیم چقدر به چیزهایی که می‌گوییم پایبند هستیم. اگر باشیم، می‌شود گفت خودمان پشتوانه حرفمان هستیم.

کوچک خان چنین بود با اینکه سه چهار سال آخر کاملاً در ابتلا بود. دوستان و هم مسلکانش و هم سازمان‌هایش بهش خیانت می‌کردند، نارو می‌زدند، پنهان کاری می‌کردند، دو بار علیه او کودتا کردند ولی به واکنش نیفتاد. سقوط نکرد. این وجه منشی‌ش بود. همه تحلیلش هم این بود که اگر واقعا به استقلال ایران اعتقاد داشت، خودش هم مستقل ماند. خیلی ذره بین گذاشتند ببیند، منابع مالیش از کجا می‌آید؟ منابع نظامیش از کجا می‌آید؟ لجستیکش از کجا صورت می‌گیرد؟ چیزی نتوانستند پیدا کنند، یعنی چیزی نبود. اخلاق درون خانواده اش، رابطه‌اش با همسرش، اینکه آخرالامر به همسرش گفت که از همین الان آزادی که جدا شوی، اگر الان هم نمی‌خواهی، بعد از من آزادی که همسر اختیار کنی، حقت است. در آن دوران که جامعه ایران اصلاً در این فضاها نبود، منشی و عملش تراز تحلیل بود. مستقل، دموکراتیک، شفاف بود. اخلاق ایرانی پهلوانی داشت. مرگش هم پهلوانی بود. اخلاق شفاف مذهبی هم داشت.

در ایران بالاخره زندگی می‌کنیم. ما در عربستان نیستیم که فقط بگوییم اخلاق مذهبی. ایران قبل از اسلام، منشی در درون خودش در گردش داشته، گلریزانی، پهلوانی‌ای و... تا رسیدیم به امروز. این ایران، شرایط ویژه‌ای دارد. قبل از اسلام هم خودش اخلاق اجتماعی جدی‌ای داشته است. لذا هم منش خیلی مهم است و هم عمل طراز تحلیل. در جنبش مشروطه طیف‌های متعددی و افراد متعددی از جریان روشنفکری بروز و ظهور کردند، سخن رانند، از تربیون استفاده کردند، شعر گفتند، مقاله نوشتند، مروج بودند اما آن شاقول را که می‌گذاشتی خیلی جاها اندازه قامت و قدشان نبود. عمل تراز تحلیل آمد جزو عناصر دست اندرکار اندیشه و ایدئولوژی.

نهضت ملی؛ اندیشه تجربی، دوتئوری، يك انگاره، نگاه به درون، يك انشعاب اصولی

نهضت ملی در مقایسه با دوران‌های قبل پدیده‌های جدیدی را آورد. نوپدیدهایی در حوزه فکر و ایدئولوژی آورد. دکتر مصدق، تاحدودی شبیه کوچک‌خان یک اندیشه تجربی را آورد. خودش در احزاب صدر مشروطه که ۱۲۸۷ تشکیل شدند و امسال صدمین سالشان است، عضو بود. بعد وکیل شد. صاحب منصب، وزیر، معاون وزیر شد. کار مالی و مدیریتی کرد. با خودش یک اندیشه تجربی داشت. اندیشه تجربیش محصول سیر بعد از مشروطه بود و محصول چرایی‌های تاریخی روی کار آمدن رضا خان. تجربه انباشته‌ای از ابتدای مشروطه تا سال‌های پایانی دهه بیست با خودش حمل می‌کرد. سه چهار دهه تجربه مترکم داشت. دو تئوری آورد که قبلاً بحثش را کردیم. یک تئوری تشکیل جبهه و دوم، تئوری موازنه منفی. یک انگاره با خودش آورد که ارزش فکری تاریخی جدی‌ای داشت. آن انگاره، انگاره بورژوازی ملی بود که

آرمانش این بود که در ایران یک جریان سرمایه داری سالم ملی که منابش، حرکتش، خروجش ملی باشد شکل بگیرد. یک عنصر نگاه به درون هم آمد. اقتصاد درون جوش است. اجتماعی درون جوش است. دموکراسی اش هم درون جوش است. ما سازوکارهای خودمان را به راه بیندازیم. به قول نجارها کلاف و چارچوب خودمان را استوار کنیم. این نگاه به درونش، خودش ارزش اندیشه‌ای داشت. ارزش ایدئولوژیک داشت. در دوران نهضت ملی برای اول بار در ایران یک انشعاب اصولی هم رخ داد که درون حزب توده ایران بود. از درون حزب توده ایران، یک جریانی موسوم به نیروی سوم به زعامت مرحوم خلیل ملکی شکل گرفت که یک آذری غیوری بود. انشعاب اصولی به این علت اتلاق می‌شود که آن انشعاب، نه خصلیتی بود و نه [حاصل] رقابت درون تشکیلاتی [بلکه] ایدئولوژیک، استراتژیک و اخلاقی بود. لذا وقتی یک انشعابی برخاسته از خصلیت نباشد، برخاسته از رقابت درون تشکیلاتی نباشد و هم وجه ایدئولوژیک، هم استراتژیک و هم تشکیلاتی [داشته باشد] می‌شود گفت که یک انشعاب اصولی است.

فرزاد ۴۲-۳۹؛ تحلیل اقتصادی-اجتماعی، ادراک طبقاتی، مرزبندی دو اسلام، آزمون فقه، غنای دو عنصر، ضرورت تجهیز

در برش ۴۲-۳۹ برای اولین بار رویکرد تحلیل اقتصادی-اجتماعی باب شد. قبل از آن، ضرورت جدی ایجاب نمی‌کرد که نیروها بر تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی متمرکز شوند. بحث زمین و زن پیش آمده بود. دکتربین‌کندی مطرح شده بود که به تقسیم زمین و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی توصیه می‌کرد. لذا نیروهای ایران برای اول بار، این ضرورت مقابل رویشان بود که دست به تحلیل اقتصادی و اجتماعی بزنند. می‌شود گفت بعد از واقعه ۴۲-۳۹ کارهای کیفی‌ای مثل کار آقای باقر مومنی، «مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران» یکی از اولین کارهایی هست که رویکرد اقتصادی-اجتماعی و طبقاتی در ایران دارد. ۳-۲ کار دیگر هم موسسه انتشاراتی پیوند در دهه‌های چهل و پنجاه انجام داد. نیروها ضرورتاً به سمت تحلیل اقتصادی-اجتماعی رفتند. در جوف این پدیده، ادراک طبقاتی هم در جامعه ایران پیدا شد. قبلاً ادراک طبقاتی را فقط حزب توده یا مارکسیست‌ها حمل می‌کردند [به این شکل] که به جامعه برش می‌زدند که این لایه زیرین است؛ خرده بورژوازی، بورژوازی است و انشعاب‌های بورژوازی در ایران را تحلیل می‌کردند. ولی در این دوره حتی مذهبی‌ها هم وادار شدند که به یک درک طبقاتی ناشی از مسئله تقسیم زمین در ایران و وضعیت طبقه دهقان در ایران، کشورهای همسایه و کشورهای جنوب و جهان سوم آن موقع دسترسی پیدا کنند.

دستاورد فکری-ایدئولوژیک بعدی در ۴۲-۳۹ مرزبندی دو اسلام بود: یک اسلام سنتی که از حوزه درآمد و یک اسلام نوپدید که اسلام روشنفکری تازه سیاسی شده رهبران و بنیان نهضت آزادی (مرحوم بازرگان، طالقانی و دکتر سحابی) در ابتدای دهه چهل بود. مسائل عینی هم به طور کلی وجود داشت که موجب می‌شد این مرزبندی جدی‌تر و متعین‌تر شود.

مسئله زن مطرح شده بود؛ آزادی زن، حضور زن در انتخابات، تحصیل زن و... تا قبل از آن، مالکیت یک امر مقدس بود و الان هم همین طور است. آن زمان یا حتی دوران بعد از انقلاب، مواقعی بود که مالکیت، از توحید هم تقدس بیشتری پیدا می‌کرد. برای جریان سنتی ایران مثل ناموس شده بود. بحث زن، زمین و مالکیت، بسترهای سه‌گانه‌ای را آفرید که مرزبندی واقعی در اسلام تحقق پیدا کند. دوستان می‌توانند به میراث ادبی سال‌های ۴۲-۳۹ مراجعه کرده و برخوردهای حوزه را با زن، زمین و مالکیت، ببینند و بخوانند و بازخوانی کنند. برخوردهای جریان نوگرای مذهبی نوپدید ایران را هم ملاحظه کنند.

وجه بعدی، آزمون فقه بود. بالاخره ایدئولوژی جریان روحانیت فقه بود و با همان ایدئولوژی به صحنه سیاسی پا گذاشت. از این به بعد دیگر فقه در سراسر آزمون پس دادن افتاد. قبل از آن، جامعه ایران جامعه ساده‌ای بود. خیلی پیچیده نشده و ماشینی به مفهوم ابزار صنعتی- در آن نیامده بود. قبل از دهه چهل ماقبل صنعتی بودیم و مدرنیسم به سنن جامعه ایران تهاجم نکرده بود. لذا خیلی فقه بنا نبود که آزمون پس دهد اما از دهه چهل که مسئله زمین و زن و تهدید مالکیت و تقسیم اراضی و مدرنیسم بعد از کودتا و مدرنیسم بعد از ۴۲ پیش آمد، فقه در یک جریان آزمون تاریخی جدی قرار گرفت.

در ادامه نقطه چینی که از مشروطه آغاز شد که هم ملیت و هم مذهبیت را با خودش حمل می‌کرد و در جنگل، کوچک‌خان این دو عنصر را تلفیق جدی‌تری کرد. [در جریان نهضت ملی] مذهب دینامیک و ایران در پی استقلال و هویت ملی [بروز کرد]، اما در دوران ۴۲-۳۹ جریان نهضت آزادی و بعد هم جریان جوانش که بعدا موسس نیروی جدیدی در دهه چهل شدند، دو عنصر اسلام و ایران را غنا بخشیدند. مهندس بازرگان هم در دفاعیاتش و هم در نطق افتتاحیه نهضت آزادی عنوان کرد، احتمالا اردیبهشت چهل وقتی خودشان را به جهت ایدئولوژی و فکری و هویتی توضیح می‌دادند که ما ایرانی هستیم، مصدقی هستیم و مسلمان هستیم. در برهه ۴۲-۳۹، بیانیه‌های تحلیلی نهضت آزادی، موضع‌گیری‌هایشان روی مسئله ایران و استقلال، هویت و رفورم، باعث غنای دو عنصر شد. آخرالامر اینست که هم نیروی میانسال و کهنسال و هم نیروی نوا و جدید و نوورود به جامعه سیاسی ایران همه به ضرورت تجهیز رسیدند. شاهد بودیم در نامه‌ای که دکتر مصدق در بدو تشکیل نهضت آزادی به بنیان‌گذاران آن داد، عنوان کرد که در جبهه ملی اول، ما از عنصر تعمیق ایدئولوژیک غفلت کردیم و همه وقتمان به جریان اجتماعی و مبارزه گذشت. با همان لفظ خود مصدق [بگوییم] از کار ایدئولوژیک غفلت کردیم. مهندس بازرگان هم بعد از سرکوب ۴۲ در زندان به ضرورت تجهیز ایدئولوژیک رسید و آخرالامر، نیروی جوان نوحاسته از درون تشکیلات دانشجویی نهضت آزادی هم بیش از کهنسالان و میانسالان به ضرورت تجهیز پی برد و این آخرین دستاورد فکری- ایدئولوژیک سال‌های ۴۲-۳۹ بود.

فراز ۵۰-۴۰؛ انباشت، دستگاه، تجهیز و کسب، عمل تراز تحلیل، منش، فرهنگ‌سازی، تعمیق

اما در دهه‌های چهل و پنجاه یک اتفاق کیفی افتاد. انباشت بسیار کیفی و حجمی صورت گرفت. در این انباشت هم مجاهدین، فدائی‌ها تا حدودی و شرعیتی هم به عنوان محصول فردی خودش شراکت جدی داشتند. انباشت پر و پیمانی بود. سیلوها از نیمه گذشت. در گذشته هم انباشت صورت

می‌گرفت ولی سیلوها بیشتر وجه خالی‌شان مشخص‌تر بود تا وجه پُرشان. در دهه‌های چهل و پنجاه سیلوه‌های انباشت رو به پر شدن رفت. برای اول بار در ایران دستگاه تفکر پیدا شد. قبل از آن مهندس بازرگان با ادبیات چهارگانه‌اش (راه طی شده، عشق و پرستش، دل و دماغ و ذره بی انتها) میانی ادبیات ایدئولوژیک دستگاه را در ایران آورد اما در چهل و پنجاه نسل نو خودش دست به کار تهیه دستگاه شد. انباشت که صورت گرفت، دستگاه اندیشه به وجود آمد؛ جهان بینی، ایدئولوژی، چه باید کرد داشت؟ و چه نباید کرد؟ داشت. به اصطلاح هم راه و هم روایت [داشت].

وجه بعدی، تجهیز و کسب بود. نیروهای جوان نو‌رود به این رسیدند که مبارزه جدی‌تر از آنی است که پیشینان ما فکر می‌کردند. وقت و کار جدی‌تر و تجهیز می‌خواهد. به تجهیز و کسب صلاحیت واقف شده و سیرش را طی کردند. اگر در جنگل، شخص کوچک خان، عملش تراز تحلیلش شد در ۵۰-۴۰ سازمان‌ها یا دقیق‌تر بخواهیم بگوییم بنیان‌گذاران سازمان‌ها عملشان تراز تحلیلشان شد. یعنی اگر به این رسیدند که رهبران ایران حرفه‌ای نبودند، حرفه‌ای شدند. اگر به این رسیدند که مبارزه در گذشته مکتبی نبوده، سعی کردند دستگاه فکر درست کنند. اگر به این رسیدند که رهبران پیچیده نبودند. سعی کردند کار تشکیلاتی کنند و پیچیده شوند. مسائل امنیتی را جدی‌تر از گذشته رعایت کنند. عملشان تراز تحلیلشان شد. وجه بعدی اینکه اگر در گذشته، فرد کوچک‌خان منش آورد، فرد مصلدق پرنسیپ‌ها و سنن دموکراتیک به جامعه ایران عرضه کرد، در اینجا طیفی از نیروهایی که در سال‌های ۴۲-۳۹ تمرین تشکیلاتی و مبارزه کرده بودند آمدند و منش را اجتماعی‌تر از گذشته کردند. قبلاً هم چند بار توضیح داده شده، خیلی مهم بود که رهبری یک جریان تمام مسئولیت جریان را به عهده می‌گیرد. ۱۵-۱۰ نفر اعدام شوند تا ۲۰ نفر از زیر تیغ بیرون بیایند. منش اینجا تعیین جدی و جمعی پیدا کرد. این وجوه سازمانیش است. فرد شریعتی هم دست به فرهنگ‌سازی گسترده و عمیقی زد و کار تعمیق فرهنگ و ایدئولوژی را فردا پیش برد.

فراز انقلاب ۵۷؛ فرصت نشر همه دیدگاه‌ها، فاصله هویدای ایدئولوژی آرمانی با ایدئولوژی واقعی، حافظه تاریخی، مواجهه تفکر روحانیت با عرصه واقعیت

انقلاب ۵۷ که یک پشتوانه جدی دهه چهل تا نیمه دهه پنجاه را حمل می‌کرد، دستاوردهایش دستاوردهای صاحب گستره‌ای بودند. در سال‌های ۵۸-۵۷ و حدوداً تا اواخر ۵۹ همه دیدگاه‌ها فرصت انتشارشان را پیدا کردند. می‌شود گفت که دورانی مشابه دوران دولت دکتر مصدق به وجود آمد. اتفاق دیگری که در انقلاب ۵۷ افتاد این بود که فاصله بین ایدئولوژی آرمانی دهه پنجاه که بیشتر شریعتی حمل می‌کرد و مروجش بود با ایدئولوژی واقعی هویدا شد. [معلوم شد] صرفاً با آرمان و خیال و آرزو نمی‌شود جامعه اداره کرد. اول انقلاب که سازمان برنامه و دستگاه‌های بوروکراتیک گسترده و نفت و... مقابل جریان انقلاب قرار گرفت. فقط هم مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی نبود، مقابل کل جریان انقلاب قرار گرفت. جریان انقلاب دریافت که مستقل از ایدئولوژی آرمانی و به اصطلاح تاحدودی آرزویی دهه پنجاه، ایدئولوژی واقعی و عینی و ملموسی را هم نیاز دارد. دستاورد دیگر در انقلاب ۵۷ حافظه تاریخی بود. یعنی ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ مردم مجدداً با تباکو

آشنا شدند. با مشروطه آشنایی دوباره پیدا کردند. کوچک‌خان باز شناسایی شد و به خصوص نهضت ملی و آخرالامر هم جنبش ۴۲-۳۹. جامعه ایران به یک حافظه تاریخی مجهز شد.

اما اتفاق آخر، مواجهه تفکر روحانیت با عرصه واقعیت بود. یعنی گفتیم که از سال‌های چهل به بعد فقه در شیب آزمون قرار گرفت. این شیب در سی ساله‌ای که بعد از انقلاب پشت سر گذاشتیم، بسیار تندتر شد. یعنی اگر که بخشی از جریان روشنفکری دید که با این ایدئولوژی آرمانی نمی‌تواند با سخت‌افزارها مواجه شود و مجبور است که بخشی از اندیشه‌اش را متوجه سخت‌افزارها و واقعیات زیر و خشن اقتصادی و اجتماعی ایران بکند، به روحانیت هم ضربه جدی وارد شد که با رساله و تحریرالوسیله نمی‌شود بانک و بیمه زد. نمی‌شود نفت را با تشکیلات بسیار گسترده را اداره کرد.

فراز اصلاحات؛ نشر مجدد اندیشه، انتشار آگاهی‌ها وسیع‌تر از قبل، خودآگاهی بر مطالبات

در دوران اصلاحات، دستاوردها نشر مجدد اندیشه بعد از تعطیلی سال‌های ۶۰ تا ۷۳-۷۲ بود. در آستانه اصلاحات چهار ساله اول، نشر مجدد اندیشه صورت گرفت. اتفاق مهم، انتشار آگاهی‌ها وسیع‌تر از گذشته بود. چند روزنامه پیدا شده بود. اینترنت آمد. به رغم اینکه جمهوری اسلامی سعی می‌کرد درهای ایران را به روی جهان ببندد، ولی از آنجایی که هیچ دری به روی جهان بسته نمی‌ماند، آرام آرام در ایران هم روزنه پیدا کرد و باز شد. انتشار آگاهی‌ها با استفاده از نرم‌افزارهای دوران جدید بسیار سریع‌تر و پرگستره‌تر از گذشته شکل گرفت. دستاورد دیگر این که جامعه ایران، هم جامعه کل و هم طیف‌هایش اعم از زن، جوان، صنف، دانشجو و برش‌های مختلفی که می‌توان به آن زد بر مطالباتشان بیش از دوران‌های گذشته خودآگاه بودند. خودآگاهی، فراتر و عمیق‌تر از آگاهی است. این، دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک هشت فراز بود.

پنج ضلعی پایدار دستاوردهای فکری - ایدئولوژیک

پیوند گفتمانی

اگر بخواهیم به یک لایه عمیق‌تر جمع‌بندی وارد شویم یک پنج ضلعی پایدار در حوزه اندیشه و ایدئولوژی هشت فراز وجود دارد. این پنج ضلع، یکی پیوند گفتمانی است. یعنی غیر از تباکو، از مشروطه که جلو بیاییم تا الان، گفتمان مسلط همه فرازها پیوندی با گفتمان مسلط دوره داشته است. وقتی مشروطه در ایران شکل گرفت، فضای جهان هم فضای مشروطیت-جمهوریت بود. در دوران جنبش جنگل، فضای بخشی از جهان که شوروی نوتالیس در همسایگی ما باعث ایجاد آن فضا شده بود، گفتمان جنبش جنگل -سوسیالیسمش، عدالتش، الگوهای تشکیلاتیش- با گفتمان سوسیالیسم مسلط دوره در بخشی از جهان پیوند جدی داشت. در نهضت ملی، گفتمان جهان تا حدودی گفتمان حقوقی و احقاق حق بود. نهضت ملی هم به همین ترتیب بود. در ۴۲-۳۹ فضای جهان، فضای جنبش‌های دهقانی بود و مبارزه رادیکال و دکترین حقوق بشر کندی هم متأثر از همین فضا بود و پاسخی به این نیازها بود. در ایران هم این فضا آمد که در دهه‌های چهل و پنجاه پیوند گفتمانی با جهان شاید جدی‌تر از قبل شد. در همین اصلاحات دهه اخیر، در جهان، تکثر و مشارکت و مدنیت نو مطرح بود و در ایران هم همین گفتمان به طور جدی با جنبش پیوند خورد.

انباشت

ضلع پایدار دیگر، انباشت است. آن را با مشروطه دیدیم. در جنگل، انباشت فردی کوچک خان را شاهد بودیم. در نهضت ملی، انباشت تجربی دکتر مصدق و انباشت عمیقی را در دهه بیست نظاره‌گر بودیم. این انباشت در دهه چهل جدی تر از همیشه وجود داشت و تا نیمه دهه پنجاه پیش آمد. در اصلاحات هم یک انباشت محدودی در سال‌های ۶۷ تا ۷۵ به وجود آمد که موجب جریان اصلاحات شد.

نفی مطلقه

نفی مطلقه در مشروطیت بسیار جدی بود. اصلاً مشروطیت بدیل نفی مطلقیت شد. جلوتر که می‌آییم، در دهه بیست نهضت ملی که راه افتاد به نوعی مواجه با مطلقیت دوران رضا شاه سردار سپهی و پادشاهی‌اش بود. دوران‌های بعد هم همین طور. ۳۹-۴۲ پاسخی به مطلقیت پهلوی دوم بود، دهه ۵۰-۴۰ به همین ترتیب. انقلاب ۵۷ در حقیقت آن مطلقیت را نفی کامل کرد و زیر پا گذاشت از آن عبور کرد. اصلاحات هم در درون خودش نفی مطلقه سال‌های ۶۰ تا ۷۵ را در سیل قرار داد.

مذهب انگیزاننده

اما مذهب انگیزاننده، ضلع چهارم بود. این در تنباکو به طور جدی عمل کرد و در مشروطه همین طور. در نهضت جنگل، یک جریان بود. حالا تمامیت جنگل را در بر نمی‌گرفت ولی حول کوچک خان و توده‌های جنگلی یک جریان بود. در ۳۹-۴۲ در جنبش مسلحانه سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ در حرکت شریعتی، حسینی، دانشگاه، در انقلاب و تاحدودی در اصلاحات، مذهب، انگیزاننده بود.

تقابل دو اسلام

از همان ابتدای مشروطه تا الان، تقابل دو اسلام وجود داشته است. بین مشروطه و مشروعه، بین نائینی و شیخ، بین طباطبایی و شیخ، بین خط نجف و شیخ. جلوتر که می‌آییم، در نهضت ملی، تقابل دو اسلام وجود داشت که یکی را فدائیان اسلام نمایندگی می‌کرد و یکیش را جریان‌های نوتر مذهبی. ۳۹-۴۲ هم تقابل این دو اسلام را دیدیم. در دهه چهل و پنجاه هم دیدیم. جریان مقابل شریعتی، جریان مقابل مجاهدین. بعد هم در انقلاب که نظاره‌گر بودیم. در اصلاحات هم با اینکه خیلی جریان اصلاحات، عمق ایدئولوژی یک نداشت ولی شاهد تقابل دو اسلام بودیم. این پنج ضلعی در حوزه فکر و ایدئولوژی کاملاً پایدار بوده است.

دستاوردهای استراتژیک-تاریخی

فراز تنباکو؛ سلسله اولین‌ها، ترک در استبداد، زمینه‌سازی تاریخی

تنباکو سلسله اولین‌ها بود. اولین اعتراض، اولین عدم تمکین، اولین رویایی با قدرت، اولین تلنگر به استبداد. اینها همه اولین‌ها بود. جنبش اولین‌ها بود. ترکی در استبداد به وجود آمد. ناصرالدین شاه بعد از تنباکو، ناصرالدین شاه قبل از آن نبود و تنباکو در حد خودش و به سهم خودش زمینه‌ای برای جنبش بعدی ساخت که مشروطه بود.

فراز مشروطه؛ پایان قداست، مشروطیت بدیل مطلقیت، غلبه کهنه برنو، زیست بالاستقلال، شناخت لمسی، خودیابی ملی، پیوند تودمروشنفکر

دستاورد اصلی، استراتژیک و تاریخی مشروطه پایان قداست دو وجهی سیاسی و ایدئولوژیک قاجارها بود. مشروطیت، بدیل مطلقیت شد. نو بر کهنه غلبه کرد. زیست بالاستقلالی در جامعه ایران پیش آمد. دیگر مردم ایران شدند، ملت ایران شدند. رعیت و یا رعایای حاکم و پادشاه نبودند. زیست بالاستقلال شد یعنی مردم، شخصیت و هویتی مستقل از حاکمان پیدا کردند. شناخت لمسی از استبداد به دست آمد. هویت ملی برای اول بار در مشروطه رقم خورد. یک خودیابی ملی صورت گرفت و برای اولین بار، پیوند بین توده و روشنفکر برقرار شد. تا اینجا کار همیشه پیوند توده و روحانیت بود. اینجا بالاخره یک طیف نوپدید روشنفکری در ایران به وجود آمد که بسیار زود در جریان جنبش مشروطه با ایران و مردم ایران پیوند خورد.

فراز جنگل؛ واکنش بزنگاهی، الگو، مرانامه

دستاورد استراتژیک-تاریخی فراز بعد که جنگل است، واکنشی بزنگاهی بسیار مثبتی بود در جایی که همه منکوب امپریالیسم مسلط انگلستان و جریان منتخیش که در ایران رضا خان بود، شده بودند. همه سرکوب شده بودند و آنهایی هم که سرکوب نشده بودند از درون خودشان را سرکوب کرده و مرعوب شده بودند. در شرایط سرکوبی و مرعوبی بالاخره یک جنبشی پیدا شد و هفت سال دوام آورد. واکنش بزنگاهی جدی‌ای مقابل امپریالیسم مسلط انگلستان بود. دیگر روسیه‌ای هم در ایران در کار نبود. در مقابل استبداد نوظهور برای اولین بار یک الگوی تشکیلاتی، با خودش جریان آورد. جبهه‌ای تشکیل شد. دولتی تشکیل شد. الگوی تشکیلاتی آورد. مرانامه هم برای خودش آورد. از مشروطه به دلیل تنوعش، مرانامه‌ای درنیامد ولی جنگلی‌ها مرانامه‌ای وسط گذاشتند که اگر الان تحلیل محتوا شود بسیار پیشرفته و مترقی و همه جانبه بود: هم ایران در آن بود، هم اسلام، هم حقوق. بسیار پیشرفته‌تر از حتی حقوقی که در دوران اصلاحات مطرح شد. مثلاً در مرانامه جنگلی‌ها حقوق بازنشستگی مطرح بود که اسمش را گذاشته بود حق تقاعد، حقوق زن، حقوق رای‌دهندگان. بسیار پیشرفته بود.

نهضت ملی؛ شعار تحقیقی، بهره بزنگاهی، تلقی توده‌ای، توسعه دووجهی، چیدمان دموکراتیک، جبهه، نظر به روستا، مدارای ملی

دستاورد استراتژیک-تاریخی نهضت ملی شعار تحقیقی‌اش بود. دو شعار تحقیقی وسط گذاشت. از بزنگاه بین المللی و فتوح انگلستان برای ضربه زدن و پیش بردن جنبش استفاده کرد. رهبری آن تلقی توده‌ای داشت. این تلقی توده‌ای در نهضت کوچک خان هم وجود داشت ولی اینجا دیگر سراسری شد. یعنی مصدق نمی‌خواست با مردم صحنه پر کند و صحنه را از مردم سیاه کند. تلقی توده‌ای داشت، یعنی توده را پای کار می‌دانست. توسعه دو وجهی هم اقتصادی و هم سیاسی در ایران تحقق پیدا کرد. چیدمان دموکراتیکی را شاهدش بودیم. حزب و صنف و مطبوعه و مجلس مستقل و دولت پاسخگو و چیدمان در ۲۷ ماه و ۱۵ روز، چیدمان دموکراتیکی شد. جبهه و تجمیع نیروها زیر چتر جبهه دستاورد استراتژیک-تاریخی بعدی بود. برای

اولین بار رهبری یک حرکت به روستا نظر افکند. لغو بهره مالکانه، تاسیس بانک کشاورزی، ایجاد ۲۳ هزار و خرده‌ای شورای ده و دهستان در منطقه روستایی ایران دستاوردهای رهبری نهضت ملی بود. [دستاورد] نهایی مدارای ملی بود. اینکه مطبوعات حق انتقاد و تعرض و یا حتی تمسخر رئیس دولت را داشته باشند. نشریه‌ای تعطیل نشود. شکنجه‌ای صورت نگیرد. حزبی منحل اعلام نشود. در دوران دیده نشد به خاطر مدارا و منش رهبری نهضت ملی.

فراز ۴۲-۳۹؛ سیاسی شدن روحانیت، امتزاج ایرانیت-اسلامیت، همزیستی دونسل، میدان تمرین

در مورد دستاوردهای ۴۲-۳۹ قبلا صحبت مفصلی شد. روحانیت، سیاسی شد. امتزاج ایرانیت-اسلامیت را داشتیم. برای اول بار همزیستی دو نسل صورت گرفت. یعنی در درون نهضت آزادی اول و قبلش حتی قبل از اینکه نهضت آزادی شکل بگیرد، از سال‌های ۳۸-۳۷ در رابطه‌ای که انجمن اسلامی‌ها با بازرگان، طالقانی و سحابی داشتند، دو نسل با هم زندگی کردند. اینکه اساسا امکان پذیر نیست یک نسل بگوید من آموزگارم و بقیه کوچک‌تر از ما همه آموزش پذیرند. این رابطه القائی و تکلیفی همان رابطه روحانیت با مردم ایران است. ابلاغ و تکلیف و باید و ... جواب نمی‌دهد. الان خصوصا جواب نمی‌دهد. لذا همین پیک‌نیک‌هایی که می‌رفتند، نمازهای عید فطری که خارج از تهران برگزار می‌کردند، مشارکشان در اداره شرکت انتشار که سه نسل جوان، میان سال و مسن آنجا گرد آمدند، رابطه بسیار نزدیک بازرگان و طالقانی با انجمن‌های اسلامی و نسل اول و دوم انجمن‌های اسلامی و ... اینها همه. تشکیلات نهضت آزادی سمبل دو نسل بود؛ یک نسل میانسال به بالایی که بازرگان، طالقانی و سحابی بودند و نسل جوانی که از دانشگاه به نهضت پیوسته بودند. همزیستی دو نسل بالاخره شکل گرفت و چون این همزیستی شکل گرفت، انتقال رهبری بعد از دهه چهل به نسل جدید خیلی آرام، مسالمت‌آمیز و به شکل زایمان طبیعی صورت گرفت. نه سزارین بود و نه کودتا. اتفاقی خیلی طبیعی بود. هم نسل متاخر پذیرفت و هم نسل متقدم پیشگام شد و نهایتا ۴۲-۳۹ میدان تمرین نسل نو شد.

فراز ۵۰-۴۰؛ ایفای مسئولیت نسل نو، جایگزینی طبیعی مبتنی بر صلاحیت، اهمیت استراتژی، جسارت‌های تاریخی

در فراز ۴۰-۵۰ نسل نو برای اول بار در ایران به استقلال ایفای مسئولیت کرد. جایگزینی طبیعی مبتنی بر صلاحیت صورت گرفت. صلاحیت فدائی‌ها خیلی بیشتر از حزب توده بود. توده‌ای در حدفاصل ۳۲ تا دهه پنجاه فقط در آکادمی‌های اروپا و شوروی و اروپای شرقی نشستند و ذهن پیچیده کردند و انباشت فردی داشتند و گذشته خودشان را نقد جدی نکردند. اصلا به ایران نیامدند. ولی بالاخره فدائی در حد فهم خودش خواند و منزلگاه درست کرد و دست به مبارزه نوینی زد. این اتفاق در مجاهدین، جدی تر شکل گرفت. یعنی آنها در یک سیر طبیعی مبتنی بر صلاحیت، جایگزین جبهه ملی و نهضت آزادی ابتدای دهه چهل شدند. شریعتی هم در یک جایگزینی طبیعی - جوانی که آرام آرام در دهه پنجاه رو به میانسالی می‌رفت -

دست به اجتهاد زد و جایگزین آموزشی جریان ریشه‌دار سنتی مذهبی در ایران شد. این اتفاقات، بسیار کیفی بودند. جدا از اینها اصلا خود استراتژی اهمیت پیدا کرد. قبل از آن به مفهوم علمیش مطرح نبود. اما در ابتدای دهه چهل و بعد از سرکوب ۴۲ و کوچ نیروها، جوان‌ها به این رسیدند که استراتژی اهمیت اساسی دارد و استراتژی در ایران برای اول بار اهمیت پیدا کرد و این نیروها جسارت‌های تاریخی داشتند. جسارت آغازگری داشتند. سازماندهی جسارت می‌خواهد. اجتهاد جسارت می‌خواهد. منزلگاه درست کردن جسارت می‌خواهد. اینها جسارت‌های جدی است. دهه ۵۰-۴۰ در ایران اتفاقاتی کیفی صورت گرفت.

فراز انقلاب؛ همگرایی ضدسلطنت، فروپاشی مطلقیت، بدیل جمهوریت، پیوند تودمروشنفکر، تملیق سه نسل

انقلاب یک همگرایی ضدسلطنت بین همه آحاد و اقشار به وجود آورد. مطلقیت تاریخی استبدادی فروپاشید. بنا بود بدیل جمهوریت پیدا کنیم حالا اگر نکرد در سیر خودش قابل تحلیل است. پیوند تودمروشنفکر بسیار جدی‌تر از دوران گذشته شد. دانشگاه، خانه مردم شد و مردم و روشنفکران پیوندی کیفی پیدا کردند. در انقلاب، تملیق سه نسل هم پیدا شد. ۱۷ ساله‌ها با میان‌سالها و آنها هم با نسل قبل از خودشان.

فراز اصلاحات؛ میل به مدنیت نو، نفی مطلقه، مشروطیت نوین

در اصلاحات، میل به مدنیت نو، نفی مطلقه دوران جدید و مشروطیت خواهی نوین از دستاوردهای استراتژیک و تاریخی شد.

مثلث پایدار دستاوردهای استراتژیک-تاریخی

جدال کهنه و نو نبرد استبداد-آزادی آغازگری روشنفکری

اگر در حوزه فکر و ایدئولوژی یک پنج ضلعی را شاهدش بودیم اینجا یک مثلث پایدار را می‌توانیم نظاره کنیم. ضلع اول مثلث، جدال کهنه و نو بود که از مشروطه تا الان بدون غیبت و بدون فروکش برقرار است. جدال کهنه و نو همیشه جدی است. نبرد استبداد و آزادی بوده و تا اینجا پیش آمده و اینکه واقعیت یا ضلع آخر، استاترها همیشه روشنفکران بودند. آغازگر، روشنفکران بودند. چراغ اول را روشنفکران روشن کرده‌اند. این وجوه پایدار دستاوردهای استراتژیک و تاریخی است.

دستاوردهای اجتماعی

فراز تنباکو؛ تحرك صنفی، تجمع ظرفیت‌ها، زن در صحنه

اما دستاوردهای اجتماعی چه؟ در تنباکو به رغم محدود بودن و مدت بسیار کوتاه نهضت، تحرك صنفی بسیار جدی‌ای را از تجار و بازاری‌ها دیدیم. تجمع ظرفیت‌ها صورت گرفت. بازار، زیربازار، روحانیت، مردم؛ برای اولین بار در ایران، زن به صحنه آمد.

فراز مشروطه؛ میل مشارکت، ظرفیت شهری، به سوی مدنیت، نوسوادان، میدان صنفی، ظرفیت‌های دور از مرکز، زنان و جلوت

در مشروطه، دستاوردها میل جدی به مشارکت بود. ظرفیت شهری بسیار گسترده‌ای در ایران اعلام شد؛ جدا از تهران، تبریز، اصفهان، رشت، شیراز، کرمان و تاحدودی مشهد بودند. ظرفیت‌های شهری به طور جدی بروز و ظهور پیدا کردند. جامعه ایران به سوی مدنیت پیش رفت. طیفی از نوسوادان آمدند. قبلا عنوان شد که در تهران ۱۲۸۵ چیزی حدود دو هزار دانش آموز مدارس جدید داشتیم. حالا شهرستان‌ها هم ماندند. طیفی از نوسوادان که محصول آموزش‌های نوین و رشديه و تربیت و ناطق و دیگران در ایران بودند. میدان صنفی‌ای باز شد. صنوف به صحنه آمدند. صنوف، مجلس صدر مشروطه را پر کردند. این مجلس درحقیقت بیشتر یک امر صنفی بود تا سیاسی. از هر صنفی یک نماینده صاحب کرسی شد. ظرفیت‌های دور از مرکز، خودشان را نشان دادند. تبریز بسیار پیشرفته‌تر و شکل یافته‌تر و سازمان یافته‌تر از تهران عمل کرد. برخی شهرها هم جاهایی شانه به شانه تهران سائیدند. اگر که در تنباکو زن برای اول بار به صحنه آمد زنان در مشروطه در حد خودشان صاحب تشکیلات شدند. تشکیلات زنان، انجمن‌ها و بخشی از انجمن‌هایی که قبلا مرور کردیم، انجمن‌های کاملا زنانه بودند. زنان بالاخره به عرصه آمدند. در تنباکو به صحنه آمدند و یک حرکت کشویی و رفت و برگشتی بود و بعد از تنباکو دوباره به منازل رفتند ولی در مشروطه دیگر به عرصه آمدند.

فراز جنگل؛ استعداد اجتماعی يك منطقه، جهت‌گیری و مشارکت طبقاتی، پیوند مردم‌رهبیری

جنگل، اعلام استعداد اجتماعی یک منطقه بود. منطقه‌ای که همسایه اتحاد شوروی نوتالیس بود. منطقه‌ای بود که فکری بود، آرمان‌دار شده بود و سوسیالیسم و مساوات را باور داشت. برای اولین بار در یک جنبش اجتماعی در ایران، جهت‌گیری و مشارکت طبقاتی پیدا شد. به دلیل اینکه منطقه و توده جنگلی، دهقانی بود. شاهد جهت‌گیری و مشارکت طبقاتی جدی‌ای بودیم و پیوند مردم‌رهبیری بسیار جدی‌تر از دوران گذشته بود. خود میرزا روی صحنه بود، در دسترس بود. در گذشته، میرزای بزرگ در تنباکو بیرون ایران بود. کسی او را نمی‌دیدید. دسترسی نداشتند. در مشروطه، مثلث نجف بیرون بودند. نائینی در نجف بود. رهبران مشروطه مانند جنگل شاید خیلی دم دست نبودند.

نهضت ملی؛ کارتوضیح همگانی، همگرایی سراسری، وحدت ۳۰ تیر، اقتصاد دورانی، جهت‌گیری طبقاتی، حس روستایی، اقتصاد دورانی

دستاوردها اجتماعی نهضت ملی این بود که مصدق یک کلاس آموزشی همگانی را برپا کرد. از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۹، کارتوضیح همگانی حدود یک دهه طول کشید که این کارتوضیح در برپایی نهضت ملی خیلی مهم بود. شاهد همگرایی سراسری بودیم. در سی تیر یک وحدت حداکثری بین آحاد جامعه ایران مقابل امپریالیسم و ارتجاع حامی‌اش نظاره کردیم. اولین بار در ایران توسط شخص دکتر مصدق، اقتصاد دورانی آمد که هم به بهبود وضعیت معلم فکر می‌کرد و هم به کارگر، هم به دهقان، هم به بازرگان و هم به

کل مردم و... جهت گیری‌های طبقاتی را در شخص دکتر مصدق، بعد از سی تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۱۳۳۲ شاهد بودیم. مصدق نسبت به گذشته یک رادیکال شد. حس روستایی حس رسیدگی به روستا پیدا شد.

فراز ۴۲-۳۹؛ ظرفیت‌های خرده بورژوازی، آمادگی نیروهای اجتماعی

در فراز ۴۲-۳۹ ظرفیت‌های خرده بورژوازی در ایران در درون و بیرون بازار- بروز و ظهور جدی پیدا کرد. نیروهای اجتماعی هم بازار و هم دانشگاه-آمادگی‌های جدی‌ای داشتند.

فراز ۵۰-۴۰؛ آموزش روشنفکری عمومی تر از قبل، نشت اجتماعی آموزش، مرام، منش

دهه‌های چهل و پنجاه آموزش روشنفکری عمومی تر از گذشته شد. نشر اجتماعی پیدا کرد، هم آموزش و هم مرام و هم منش مهم بود. مرام و منش هم بخشی از آموزش شد.

فراز انقلاب؛ پاک‌ی عام، همگرایی ملی، مشارکت عمومی، زن در عرصه

دستاوردهای اجتماعی انقلاب ۵۷ یک پاک‌ی عمومی در سال‌های ۵۷ و ۵۸ بود. همگرایی ملی و سراسری، مشارکت عمومی ضدسلطنت [وجود داشت] و زن جدی‌تر از گذشته در عرصه اجتماعی-سیاسی ایران آمد. در دهه چهل و پنجاه هم زن چریک شده بود، از گردانندگان حسینیه شده بود. زن، به اصطلاح شاگرد حسینیه‌ای شد که بعداً به جنبش مسلحانه پیوست و اتفاقات مهمی در این حوزه افتاد. درست است یک اقلیت بودند ولی بالاخره رگه‌ای از فعالیت نو در میان زنان جامعه ایران پیدا شد.

فراز اصلاحات؛ میل مشارکت، موج N.G.O، خوانندگی اجتماعی

اصلاحات، میل به مشارکت جدی و جدیدی را شاهد بودیم. از ۷۲ تا ۸۴ موج بلند ان‌جی‌اوسازی را در ایران نظاره کردیم و اینکه بیش از دوران گذشته، جامعه ایران خواننده شد. اگر در گذشته، طیف‌هایی خواننده بودند و بقیه خبر و تحلیل و... ولی اینجا جامعه ایران، خواننده شد و خوانندگی، وجه اجتماعی پیدا کرد که خیلی مثبت بود.

مربع پایدار دستاوردهای اجتماعی

**اعلام ظرفیت‌ها
مایه‌گذاری عمومی**

**همگرایی بزنگاهی
میل مشارکت**

در اینجا به یک مربع پایدار برخورد می‌کنیم. در ایران همیشه همگرایی‌های بزنگاهی وجود داشته: تنباکو، مشروطه، نهضت ملی، جنگل و حتی دوران اصلاح طلبی. این همگرایی‌های بزنگاهی همیشه بوده ولی به پشتوانه‌ای از استراتژی‌ای و برنامه‌ریزی و تشکیلات مجهز نشده که تبدیل به همگرایی‌های مستمر و ماندگار شود و از همگرایی‌های بزنگاهی و نقطه‌ای و سرفصلی عبور کند. ظرفیت‌ها هم از همان تنباکو تا اصلاحات، اعلام شده منتهی آنها هم نتوانست که سازماندهی شود و مجرای جدی پیدا کند. میل به مشارکت از مشروطه تا الان دم به دم در هر فراز تکرار شده و مردم هم به سهم خودشان مایه‌گذاری داشته‌اند.

شاهد مایه‌گذاری عمومی بوده‌ایم. حتما این طور نبوده که رگه‌ای از رهبران مایه‌گذار باشند. این طور نبوده که فقط مثلاً مصدق کند یا جنبش مسلحانه مایه‌گذاری. مردم به سهم خودشان مایه‌گذاری‌های جدی داشته‌اند؛ در تنباکو چوب خوردند، در مشروطه شهید شدند، در دوران محاصره تبریز علف خوردند، در نهضت ملی روی دیوار با خون یا مرگ یا مصدق نوشتند، در دهه ۵۰-۴۰ و انقلاب ... در دوران‌های اخیر هم مایه‌گذاری به طور جدی وجود داشته است.

دستاوردهای سیاسی

فراز تنباکو؛ عنصر اصطکاک، سیاست‌ورزی اجتماعی، تعمیق دره حاکمیت‌مردم، سیاسی شدن عنصر صنفی

در تنباکو بالاخره در جامعه ایران و در مواجهه با قاجارها عنصر اصطکاک پدیدار شد. قبل از آن به آن شکل اصطکاک اجتماعی‌ای نبود. سیاست‌ورزی، اجتماعی شد. مردم به عرصه و میدان و مسجد آمدند. دره حاکمیت‌مردم عمیق‌تر شد و عنصر صنفی در این دوران با مسائل بازار و تجار، سیاسی شد.

فراز مشروطه؛ سیاسی شدن جامعه کل، ادامه سیاسی شدن عنصر صنفی

در مشروطه جامعه کل سیاسی شد. دیگر از یک طیف دوران تنباکو بیرون زد خودش را و عنصر صنفی هم در ادامه تنباکو سیاسی‌تر شد.

فراز جنگل؛ هویت‌یابی ملی جنبش، رهبر ملحوظ، اصل استقلال

جنگل، دستاورد سیاسی‌اش این بود که در دوران رکود و فسادگی یک جنبش منطقه‌ای، موقعیت ملی پیدا کرد. رهبری‌اش ملموس بود. همه لحاظش کردند؛ هم دهستان مجبور شد لحاظش کند، هم حاکمیت نوپای شوروی، هم دولت مستقر در تهران. اما می‌رسیم اصل استقلال در دورانی که استقلال به طور جدی مورد مخاطره قرار گرفته بود.

نهضت ملی؛ مطالبات شخصی، سیاست همگانی و با پدر و مادر، نرخ رشد عمومی، جهان‌مجاوب، تسهیم نخله‌ای

دستاورهای سیاسی نهضت ملی، مطالبات مشخص بود. اینجا اتفاق مهمی که افتاد، سیاست توسط دکتر مصدق هم همگانی شد و هم با پدر و مادر. الان قدیمی‌ها می‌گویند سیاست، پدر و مادر ندارد. مصدق، از کار سیاسی احقاق حق کرد که می‌شود کار سیاسی کرد ولی کار سیاسی پدر و مادر دار. این اتفاق مهمی بود که توسط مصدق در ایران رقم زده شد. جامعه ایران از نظر سیاسی نرخ رشد عمومی داشت. روی حرکت نهضت ملی، جهان‌مجاوب بود و افکار عمومی جهان از آن حمایت می‌کرد. حتی دادگاه لاهه که هیچ کس فکر نمی‌کرد به نفع ایران رای بدهد با دفاع منطقی دکتر مصدق مجاب شد. اتفاق دیگر هم اینست که همه نخله‌ها در دوران نهضت ملی، صاحب سهم بودند؛ دفتری، تریبونی، ارگانی، تشکیلاتی، ایده‌ای، نظری. تسهیم عادلانه‌ای صورت گرفت. هرکس و هر نخله‌ای در حد سهم خودش امکاناتی داشت.

فراز ۴۲-۳۹؛ بازخیز سیاسی، سیاسی شدن نیروهای سنتی، تعمیق دره حاکمیت-مردم

۳۹-۴۲ حدوداً یک دهه بعد از سرکوب کودتا جامعه ایران باز خیز پیدا کرد. نیروهای سنتی، سیاسی شدند. نیروهای غیرسیاسی مثل مهندس بازرگان و دکتر سبحانی سیاسی شدند. دره حاکمیت-مردم بعد از سرکوب ۴۲ بسیار عمیق‌تر از گذشته شد.

فراز ۵۰-۴۰؛ دینامیسم نسل نو، پاسخی به انسداد سیاسی

فراز ۴۰-۵۰ دستاوردش دینامیسم نسل نو در دوران فعالیت سیاسی بود. استراتژی نیروهای نو پاسخی به انسداد کامل بود.

فراز انقلاب؛ فروپاشی پایگاه، شعار واحد، هر نخله یک مجرا

با انقلاب، پایگاه منطقه‌ای امپریالیسم فروپاشید. همه پشت شعار واحدی آمدند. نیروها و مردم حول شعار مرگ بر شاه و سقوط سلطنت جمع شدند. هر نخله هم در حداصل ۵۷ تا ۵۹ یک مجرای بروز و ظهور برای خودش دست و پا کرد.

فراز اصلاحات؛ خیز مجدد دانشگاه، آگاهی بخشی دانشگاه

در اصلاحات ما شاهد خیز مجدد دانشگاه بودیم. بعد از دولتی شدن دانشگاه و حاکمیتی شدن جنبش دانشجویی در حداصل ۶۰ تا ۷۳، دانشگاه مجدداً خیز برداشت و آرام آرام راه استقلال طی کرد. دانشگاه، نقش آگاهی بخشی و بیدارباشی قبل از خودش را پیدا کرد.

دو نقطه پایدار دستاوردهای سیاسی

نرخ رشد سیاسی عمومی آمادگی سیاسی دو نیروی اجتماعی: بازار-دانشگاه

از پنج ضلعی، چهار ضلعی و سه ضلعی به دو نقطه پایدار می‌رسیم. یکی اینکه نرخ رشد سیاسی عمومی را در هشت فراز شاهدش بودیم. از مشروطه تا اصلاحات این نرخ رشد سیاسی عمومی همواره وجود داشته است. دو نیروی اجتماعی هم همواره آمادگی سیاسی داشته‌اند؛ یکی بازار بوده که از تنباکو تا انقلاب- خیلی مشمول اصلاحات نمی‌شود [حاضر بوده] و یکی هم دانشگاه که از همان دهه بیست تا سرفصل اصلاحات [حاضر] بوده است.

دستاوردهای تشکیلاتی

فراز تنباکو؛ بسیج یکباره، ظرفیت سازمانی بازار

فراز آخر، فراز تشکیلات است. دستاوردهای تشکیلاتی تنباکو بسیج یکباره و سرعتی بود. ظرفیت سازمانی بازار خیلی جدی بود.

فراز مشروطه؛ نونهادها، پدیده انجمن، مدرسه، سازمان‌یافتگی تبریز، نقش مروجان، مردان بحران، تشکیلات زنان

در مشروطه، جامعه ایران صاحب نونهادها شد. حزب و صنف و مطبوعه و پارلمانت و انجمن‌ها خودش پدیده‌ای [مثل] ان جی اوهای امروزم بود. مدرسه نهاد جدیدی شد. وجه بعدی، سازمان‌یافتگی تبریز بود. در آستانه فرمان مشروطه، اینها مدیر شهر شدند. شهربانی و شهرداری و ادارات همه توسط پیش‌برندگان سازماندهی شد. وجه بعدی در مشروطه نقش مروجان بود. افرادی مانند ملک‌المتکلمین و ثقه الاسلام و کسانی که از منبر استفاده [می‌کردند] و نقش ترویجی جدی‌ای ایفا کردند. دستاورد تشکیلاتی دیگر این بود که در دوران بن‌بست، مردان گمنام مثل ستار خان و باقر خان می‌شدند مردان مواجه با بحران. دستاورد آخر تشکیلات مشروطه به خصوص در تهران- مربوط به زنان بود.

فراز جنگل؛ از هسته به توده و از نطفه به ارتش، مدیریت میدانی، رهبر شاخص داخلی، بازافت‌ها

جنگل، دو دستاورد تشکیلاتی جدی داشت. دو سیر را طی کرد. [ابتدا] هسته اولیه تبدیل به توده شد و [سپس] نطفه اولیه مقاومت مسلحانه تبدیل به ارتش شد. مدیریت میدانی کوچک‌خان برای اولین بار در ایران بروز و ظهور پیدا کرد. یک رهبر درست وسط میدان آمد؛ آموزش می‌داد، سخنرانی می‌کرد، سازمان می‌داد، اسلحه دست می‌گرفت، سنگر می‌کند و در تعقیب و گریز بود. رهبر صندوق‌خانه‌ای و رنگش را آفتاب مهتاب نبیند نبود. وسط میدان بود. به همین خاطر هم رهبری‌اش توده‌ای شد. یک رهبر شاخص داخلی شد و همه او را پذیرفتند. بازافت‌ها مهم بود. چند بار جنگل تا سرحد متلاشی شدن پیش رفت. حداقل سه بار ولی ظرفیت ترمیم در خودش داشت. هفت سال جان سختی نشان داد. این یک دستاورد است.

نهضت ملی؛ ظرفیت آزاد، صاحب منزلی نخله‌ها، هر مرحله يك ظرف: فراکسیون، جبهه و دولت، کارائی چفت اجتماعی

در نهضت ملی ظرفیت همه آزاد شد. از تاجر و معلم و فرهنگی و دانشجو و شاگرد بازار و روشنفکر و ژورنالیست و استاد دانشگاه و... ظرفیت همه آزاد شد. همه نخله‌ها صاحب منزل تشریفاتی شدند. نهضت ملی هر مرحله یک تشکیلات برای خودش دست و پا کرد. حالا ضعف‌هایش جداگانه قابل تحلیل است ولی بالاخره هر مرحله یک تشکیلات دست و پا شد. مرحله مبارزه پارلمانی، فراکسیون، مرحله فترت پارلمان، جبهه و مرحله اوجش که تشکیل دولت ملی بود. دستاورد دیگر نمایش کارایی چفت‌های تشکیلاتی دکتر مصدق بود که از کبابی و قهوه‌چی چفت اجتماعی داشت تا استاد دانشگاه و مدیر مسئول روزنامه و قلم به دست. چادر جبهه ملی اول را همین چفت‌های اجتماعی شخص دکتر مصدق برپا کرد.

فراز ۴۲-۳۹؛ تشکیلات توده‌ای، دانشگاه کارآ، تمرین سازمانی، رهبران صادق، تئوری تجربی، میدان تشکیلات روحانیت

در فراز ۴۲-۳۹ تشکیلات توده‌ای شد. برای اولین بار در ایران تشکیلات خودانگیخته به وجود آمد. دانشگاه، کارایی تشکیلاتی جدی نشان داد. نسل نوامکان تمرین تشکیلاتی پیدا کرد. رهبران صادقی در این

دوره بروز و ظهور کردند. اینکه بازرگان در سال‌های بعد از سرکوب ۴۲ عنوان کند فاز عوض شده و ما دیگر رهبران فاز جدید نیستیم این درحقیقت نشان دهنده یک صداقت در رهبران جدید در ایران است. یک تئوری تجربی در این دوران پیدا شد. مسئول تشکیلاتی نهضت آزادی، آقای انتظاری که خودش خیاطی داشت و الان هم در همین پایین عشرت آباد خیاطی دارد، بر مبنای حرفه‌اش یک تئوری تجربی در تشکیلات آورد که اسمش آستر رویه بود. می‌گفت با توجه به وضعیت ایران، تشکیلات مثل کت است و باید یک رویه داشته باشد و یک آستر پنهان. میدان تشکیلات روحانیت هم در این دوره باز شد. یعنی روحانیت برای اولین بار با استقلال دست به کار تشکیلاتی زد.

فراز ۵۰-۴۰؛ ضرورت سازمان یافتگی، سازمان دارشدن، لجستیک مردمی

دستاورد فراز ۵۰-۴۰ ضرورت سازمان یافتگی بعد از سرکوب ۴۲ بود. نیروهایی که به ضرورت سازمان دار شدن رسیده بودند و تا حدودی سازمان‌های نو، مورد حمایت و لجستیک مردمی قرار گرفتند.

فراز انقلاب؛ بداعت دانشگاه، هسته کپه، خصائل عام تشکیلاتی، اجتهاد میدانی خودانگیختگی، لجستیک زنانه

در فراز انقلاب دیدیم که دانشگاه استارتر بود. دانشگاه بسیار بدیع و خودانگیخته عمل می‌کرد و سازمان ده بود. بیرون از دانشگاه، اتفاق تشکیلاتی دیگر این بود که در محله‌ها و شهرستان‌ها هسته-کپه‌هایی پیدا شد؛ هسته‌های عمل‌کننده، کپه‌های محلی. مردم به طور عام خصلت‌های تشکیلاتی پیدا کردند. هم خواننده و هم عمل‌کننده شدند. منظم شدند. قبلاً بحثش را کردیم در شش ماه آخر [فرد] صاحب برنامه‌ای بود: اینکه شب بی‌بی‌سی گوش کن، یک ربع به هشت برو بالا پشت بام، شبها شب‌نامه پخش کن، صبح تظاهرات کن. ظهر در دانشگاه برو... خصلت تشکیلاتی پیدا کرد و اجتهاد میدانی خودانگیخته هم در شش ماهه دوران انقلاب قابل رویت بود. زنان هم اینجا تشکیلات پشتیبان بودند؛ کمک‌های اولیه و دوران جنگ و گریز که قبلاً صحبتش شد.

فراز اصلاحات؛ دانشگاه؛ منزلگاه مجدد

دستاورد تشکیلاتی اصلاحات این بود که دانشگاه، منزلگاه مجدد مبارزه اجتماعی و سیاسی در ایران شد.

یک نقطه و سه سازه پایدار دستاوردهای تشکیلاتی

سازه بازار؛ سازه روحانیت؛ سازه دانشگاه

اعلام ظرفیت تشکیلاتی عمومی

دستاوردهای تشکیلاتی به یک نقطه پایدار و سه سازه ماندگار برخورد می‌کنند. اینکه اندیشه از تتباکو تا اصلاحات، اعلام ظرفیت تشکیلاتی توسط آحاد مردم صورت گرفت. صلاحیت سازمان‌دار کردن مردم از طرف نیروها و پیش برندگان وجود نداشته است. اعلام ظرفیت همیشه شده است. سه سازه پایدار هم به لحاظ تشکیلاتی داریم: سازه بازار از تتباکو تا انقلاب، سازه روحانیت از تتباکو تا حتی همین دورانی که درس به سر می‌بریم و سازه دانشگاه از دهه ۲۰ تا سال‌های ۸۱-۸۰.

کاستی‌ها-ناکامی‌های هشت فراز

فراز تبako؛ فقدان دید استراتژیک، قناعت، رهاسازی ظرفیت

به کاستی‌ها و ناکامی‌ها می‌رسیم. در تبako رهبران دید استراتژیک نداشتند. قناعت‌پیشه کردند و ظرفیت مترکمی را که در جامعه ایران به وجود آمده بود با لغو قرارداد رها کردند.

فراز مشروطه؛ تبدیل ناشدن ایده به ساختار، ضعف آموزش، رهبران غیر حرفه‌ای، عدم مهار افراطی‌گری

در مشروطه مهمترین کاستی این بود که ایده‌ها سیر تحقق به ساختار را پیدا نکرد. ضعف آموزش وجود داشت. رهبران غیر حرفه‌ای بودند. غیر حرفه‌ای صرفاً به مفهوم وقت‌گذار نبودن نیست. غیر حرفه‌ای اینست که رهبری با حوزه تحت رهبریش کاملاً آغشته و در هم تنیده شود، این اتفاق رخ نداد. نیروهای افراطی و آنارشیزست هم مهار نشدند که این رگه افراطی باعث شد که کل انقلاب مشروطه به افراط و بعداً هم به تفریط کشیده شود که [نتیجه] افسردگی و در لاک فرورفتن بود.

فراز جنگل؛ ایدئولوژی و تشکیلات دو تکه، میدان خصلت‌ها، ماندن در منطقه، حساب‌باز

در نهضت جنگل، شاهد یک ایدئولوژی و تشکیلات دو تکه در مراحل میانی و پایانی جنبش جنگل ۳-۴ سال آخر- بودیم. میدان وسیع خصلت‌ها از همان زمان کسمایی و احسان‌الله خان و خالو قربان و حیدر خان پیدا شد. جنبش در منطقه ماند و توانست سرایت پیدا کند. جنبش-خصوصاً کوچک‌خان- حساب زیاد از حدی برای کمک‌های شوروی مفتوح کرده بودند که ضربه‌اش را هم خوردند.

نهضت ملی؛ تشکیلات اداری، شکنندگی ایدئولوژیک، لیبرالیسم فردی، پیچیدگی ناکافی، سقوط آزادها، چپ‌روی مرحله‌سوز

تشکیلات جبهه ملی در نهضت ملی یک تشکیلات اداری بود. تشکیلات بالاخره یک منزل‌گاه داوطلبانه است نه اداره که یکی برود کارت بزند و حضور و غیاب تشکیلاتی کند و بیرون بیاید. تشکیلات جبهه ملی اول خیلی تعطیل بود. تشکیلات اداری بود و شکنندگی ایدئولوژیک پیدا کرد. لیبرالیسم فردی دکتر مصدق، کار دست خودش و نهضت داد. [مصدق] پیچیدگی ناکافی داشت. در جاهایی پیچیدگی‌اش کافی بود، مثل دوره‌ای که نخست‌وزیری را پذیرفت. با توجه به اینکه قبلاً هم یک بار به او پیشنهاد کرده بودند و نپذیرفته بود ولی این بار پذیرفت. ایده سید ضیاء این بود که این دفعه هم به او پیشنهاد می‌کنیم و نمی‌پذیرد و بعد دولت خودمان را تشکیل می‌دهیم، ولی او پذیرفت. اینجا بسیار پیچیده عمل کرد. در لاهه بسیار پیچیده عمل کرد. در سرفصل سی تیر پیچیده عمل کرد ولی آخر کار، پیچیدگی ناکافی بود. سقوط آزادها را هم که دیدیم: از مکی، بهاری، حائری زاده، خود کاشانی و پیرامونش و نهایتاً چپ‌روی حزب توده.

فراز ۴۲-۳۹؛ ناآمادگی‌ها، فقدان استراتژی، پوپولیسم، آتاگونیسم بی‌پشتوانه

در فراز ۴۲-۳۹ مجموعه نیروها اعم از آقای خمینی، روحانیت، روشنفکران، نهضت و جبهه ملی همه آماده بودند ولی هیچ‌کس استراتژی نداشت. پوپولیسمی در جریان بروز و ظهور پیدا کرد که روحانیت به آن دامن می‌زد. آخرالامر هم رهبری روحانیت، بدون پشتوانه تئوریک و برنامه و سازمان، به سرفصل مواجهه با رژیم شاه رفت.

فراز ۵۰-۴۰؛ چندین گام جلو، فاصله توده‌ای، تعجیل تاریخی، عمل بزرگ، تشکیلات حرف

در فراز ۴۰-۵۰ نیروها پشتناز شدند ولی خیلی خیلی جلو افتادند. چندین گام جلو افتادند و فاصله‌شان از مردم خیلی زیاد شد. در آستانه دهه پنجاه، فاصله توده‌ای و تعجیل تاریخی در عمل پیدا شد. نیروها به خصوص مجاهدین دست به عمل بزرگ زدند. اینکه بخواهی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را به هم بریزی برای شروع عمل بزرگی بود و ضربه‌اش را هم در شهریور و مهر سال پنجاه خوردند.

یک اصل دیگر که این وسط مطرح شد: تشکیلات باید پشت حرف بیاید. این [انتقاد] بیشتر متوجه شریعتی بود. بالاخره باید پشت حرف و آموزش یک تشکیلاتی باشد. نمی‌شود فقط حرف بزنی و نمی‌شود برای نیروهایی که از آن حرف آزاد می‌شوند، فکر تشکیلاتی نکنی. این یکی از ناکامی‌های دهه ۴۰-۵۰ بود.

فراز انقلاب؛ نظام ناشناسی، سادگی چشم‌انداز، غیبت برنامه، تلقی صحنه پرکنی، برخورد اداری، ابلاغ، انحصار، پخش غیر مسئولانه

انقلاب، مجموعه نیروها چه حاکمیت جمهوری اسلامی و چه نیروهایی که از انقلاب حمایت کردند، اصلاً نظام اجرایی-اداری را نمی‌شناختند. وقتی در آن قرار گرفتند فهمیدند بوروکراسی چه دستگاه گسترده و عریض و طویلی است. چشم اندازه‌ها ساده بود. برنامه‌ای وجود نداشت؛ نه اقتصادی، نه اجتماعی، نه دیپلماسی خارجی. تلقی صحنه پرکنی وجود داشت. تصور این بود که همه چیز با حضور مردم حل و فصل می‌شود که دیدیم این طور نشد. برخورد اداری توسط دولت موقت با مردم دو روز بعد از ۲۲ بهمن صورت گرفت که همه بروند سر کارهای خودشان. رهبران انقلاب با مردم برخورد ابلاغ گونه کردند. انحصارطلبی حاکمیت جمهوری اسلامی سیر را به اینجا کشید و پخش غیرمسئولانه اختلافات درون زندان به بیرون که قبلاً اشاره کردیم.

فراز اصلاحات؛ میل نخبگی، بی‌سازمانی، تجمع در مدار ژورنالیسم، اجتماعی نکردن جنبش، فرصت‌سوزی

در اصلاحات میل نخبگانی جدی‌ای در بین پیش‌برندگان وجود داشت [اما] همان نخبگان خودشان سازمان نداشتند. نیروهایشان را در مدار مطبوعات و ژورنالیسم تجمیع کردند و وقتی که ابتدای سال ۷۹ زنجیره مطبوعات توقیف شد مکانی برای پیشبرد جریان اصلاحات دیگر وجود نداشت. رهبری حرکت اصلاحات سعی جدی داشت تا جنبش اجتماعی نشود و نهایتاً فرصت‌سوزی صورت گرفت.

زنجیره پایدار کاستی‌ها - ناکامی‌های هشت فراز

کاستی‌ها و ناکامی‌ها برای خودش یک زنجیره پایداری دارد.

حسی‌گری

حسی‌گری همیشه در ایران بوده است. از تنباکو تا اصلاحات حسی‌گری وجود داشته و جاهایی هم غالب شده است. حتی سال ۷۸-۷۹ در برخورد با هاشمی، فرهنگی که وسط آمد نشان دهنده این بود و هست که حسی‌گری در ایران به طور جدی وجود دارد، افراد و تشکیلاتش را دارد.

فقدان آموزش و نهاد آموزش

آموزش عموماً مورد غفلت قرار گرفته است. نهاد آموزشی غیر از موارد استثنایی تعبیه نشده است.

چشم‌انداز هندسی

در اکثر دوره‌ها چشم‌انداز یا استراتژی تبدیل به مابازاء هندسی نشده است.

نبود برنامه‌ای برای ظرفیت‌ها

برنامه‌ای برای ساماندهی ظرفیت‌هایی که دم به دم اعلام شد و از آن صحبت کردیم وجود نداشته است.

ناآمادگی‌های عمومی

رهبران عموماً در برخورد با فراز پیش‌رو ناآماده بودند. از مشروطه تا همین اصلاحات که همه شاهدش بودند.

میل هژمونیک روحانیت

روحانیت، میل هژمونیک و ویژه‌ای در همه دوران‌ها داشته است.

غیبت ایدئولوژی ملی

ایدئولوژی ملی‌ای که فراتر از همه ایدئولوژی‌های شناخته شده باشد و همه ایران با همه تنوعات فرقه‌ای و دینی و قومیش را پوشش بدهد، غایب بوده است.

متعین نشدن «دستاوردها»

مشکل اصلی این بوده که از مشروطه تا الان بالاخره آنچه که دستاورد فراز باشد در جامعه ایران تعین جدی پیدا نکرده است.

بی‌بهائی اقتصاد

رهبران و نیروها عموماً اقتصاد را بی‌بها تلقی کرده‌اند و به آن اعتنایی نکرده‌اند.

کم‌بهائی صنف

به صنف و کار صنفی و تشکیلات صنفی هم کم‌بها داده‌اند.

پرسش و پاسخ

پرسش: شما الان به قسمت‌های داوری کردن هم نزدیک شده‌اید. ما دنبال تحلیل هستیم، مقصوریایی که نمی‌کنیم. درباره این پیش افتادگی نیروها که گفتید، درباره مجاهدین مثلا ممکن است بگوئیم تناسب تاکتیک و استراتژی نداشتند یا می‌گویند انقلاب خیلی سریع پیروز شد یا درباره همین دوره‌ای که شما گفتید می‌گویند دانشجویان و مردم اشتباه کردند. هاشمی اگر به مجلس ششم می‌رفت چنین و چنان می‌شد. حالا اگر این گفته خودتان را قبول کنیم که آغازگران، جسارتی به خرج می‌دهند و جمع‌بندی‌ای از گذشته می‌کنند. پس خود به خود، ذات این حرکت جدید آنها را پیش می‌اندازد و قابل کنترل هم نیست. مثلا درباره خود انقلاب هم می‌بینیم که مثلا آقای خمینی ۱۴-۱۳ بهمن می‌گفت در مورد حکم جهاد می‌خواهم تصمیم بگیرم که مردم اصلا رفته بودند و کلاتری‌ها را هم گرفته بودند. این پیش افتادگی طبیعی است. اگر نباشد، همان محافظه کاری‌ها ادامه پیدا می‌کند. الان طرف طلبکار هم شده است. آقای خاتمی مثلا به جای اینکه بیاید به مردم جواب بدهد، برای آنها شرط هم می‌گذارد و از مردم، طلبکار هم شده است. حالا من فکر می‌کنم این جلوافتادگی را نمی‌شود برای نیروهایی که آماده‌اند و درگیرند کنار زد. احساسی بودن اینجا یک امر طبیعی است. درس این جلوافتادگی‌ها برای امروز ما چه هست؟ نیابیم آنها را محکوم کنیم. به هر حال آنها گویای یک توانی هستند. همیشه یک پیشانگی باید باشد و برود و جلو و بقیه را دنبال خودش بکشد. ممنون می‌شوم این را توضیح بدهید که دچار بدفهمی نشویم.

پاسخ: پیشگامی ضرورت است. در هر جامعه انسانی‌ای یکی جرقه‌ای به ذهنش زده می‌شود و قدم برمی‌دارد و آن جرقه را تحقق می‌بخشد. طبیعتا او جلو می‌افتد ولی جلو افتادن با گپ فرق دارد. مشفقوننی که در قرآن آمده به معنی پیشتاز است و به معنی اینست که فرد یا جریان پیشتاز، اهل شفقت باشد. شفقت به مفهوم پرتوافکنی است. یعنی فاصله‌اش نسبت به دیگران این قدر باشد که پرتوش را آنها ببینند. این روش، روش کیفی ایست. در ۲۳ سال هم پیغمبر از همه جلوتر بود دیگر ولی روش انباشت ۲۳ سال در ذات خودش به انتقال هم فکر می‌کرد. هر پدیده نویی می‌آمد با یک فاصله‌ای به جامعه منتقل می‌شد. لذا یک نسلی هم تربیت شد و عمار و یاسر و سلمان و ابوذری آمدند. درست است پیغمبر از آنها گام‌هایی جدی جلوتر بود ولی بالاخره آنها هم از بین توده آمدند. یعنی آموزش و انتقال خیلی مهم است. در دهه ۵۰-۴۰ خیلی به این فکر نشد. به این ترتیب که از نسل قبل از خودشان به طور کلی جدا شدند و بعد از یک دهه دوباره سراغ آنها آمدند. محصولات‌شان را عرضه کرده و نظر خواستند. برای همین، پیش افتادگی خیلی جدی شد. پیش افتادگی که بشود، فاصله هم جدی می‌شود و دیگر آن شفقت و پرتوافکنی هم کمتر می‌شود. با توجه به تجربه دهه ۵۰-۴۰ باید به این فکر کرد. یعنی انسان در ذهن می‌تواند خیلی جلو بیفتد و حرجی هم نیست. کسی نمی‌تواند بگوید جلو نیر و اما در مورد آن فاصله، باید فکر تشکیلاتی و استراتژیک بشود که آن

دهه این فکر نشده بود. حالا درست است که جنبش مسلحانه همه چیز دست خودش نبود، ولی اگر می‌توانست تا جایی که به سهم خودش است عمل را از سیاهکل و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تبعاتش و گروگان‌گیری و... به سال‌های ۵۴-۴۴ می‌آورد، خیلی سریع به انقلاب چسب می‌خورد. امکان توده‌ای شدنش خیلی جدی وجود داشت. یعنی ۵۷-۵۶ چه اتفاقی افتاد؟ در غیاب آن سازمان‌ها، مردم سازمانده شدند، هسته و کپه درست کردند. این ۷-۶ گروهی که بعداً این جریان مجاهدین بعد از انقلاب از دلش درآمد همه مال سال‌های ۵۷-۵۶ هستند. یعنی جامعه ایران به یک تب و تابی رسید. پیشتانز، اگر عنصر زمان را به مرحله و به استراتژی جوری تزریق بکند که فاصله با توده را کم بکند، عمل بسیار کیفی‌ای تلقی می‌شود. لذا ۵۴-۵۵ دوران مناسبی بود. بحران‌های اقتصادی-اجتماعی شروع شده بود، گرانی و مسکن و آب و برق و مهاجرت‌ها و... فاصله بین رژیم و توده هم بیشتر شده بود. تهاجم بر سنت هم از طرف رژیم پیگیری می‌شد. جریان سنتی جامعه ایران واکنش نشان می‌داد. ۵۵-۵۴ برای آن عمل، سرفصل خیلی کیفی‌تری بود. هم مردم پذیرایش بودند و هم هزینه کمتر می‌شد. دیگر ۵۵-۵۴ شرایط اعدام‌های وحشیانه و شکنجه‌های فراز دهه ۵۰-۴۰ از نظر بین‌المللی هم وجود نداشت. الان اگر به عقب نگاه کنیم، به آن جریان احترام می‌گذاریم، علاقه داریم، جریان استثنائی تاریخ ایران بوده است مثل مصدق. مصدق هم لیبرالیسمش کار دستش داد. جریان مسلحانه هم حنیف‌نژاد خیلی مقاومت کرد که [حرکت] حسی نشود. ۴۶ کردستان قیام شد. توده سازمان فشار می‌آورد که ما هم بیپوندم ولی او می‌گفت روی صلاحیت بایستیم. ولی سیاهکل که آمد همه چیز را به هم ریخت و یک حالت روانی پیش آمد که بالاخره مارکسیست‌ها در ایران عمل کردند. به نظر من این اهمیتی ندارد که چه کسی عمل کند. چه بخارایی، چه حنیف، چه جزنی. این مهم نیست. مهم قانونمند بودنش است. اگر آن صبر و حوصله ادامه پیدا می‌کرد... بین سال پنجاه فقط التهاب عمل منفرد پیش نیامد. کار ایدئولوژی رفت کنار و زمان عضوگیری کمتر شد. زمان آموزش کمتر شد. نسلی که بعد از سال پنجاه عضوگیری شد، اتفاق ۵۴ از دلش درآمد. یعنی اینها را همه با هم دانه تسییح را بیندازی، یک تسییح حداقل ۳۳ دانه می‌شود و زنجیره‌ها را به هم متصل می‌کند. آن شفقتی که در قرآن هست خیلی بحث کیفی ایست. یعنی تو به نسبتی که خودت را تجهیز می‌کنی، به انتقالش هم فکر می‌کنی؛ مثل محمد، مثل موسی. وقتی به موسی ده فرمان عرضه می‌شد به فاصله کوتاهی به جامعه منتقل می‌کرد. بین موسی و محمد و گروندگانش و نوایمان آوردنگانشان خیلی فاصله‌ای پیش نمی‌آمد. نیروی استراتژیک به این موضوعات که از جنس استراتژیک است باید خیلی فکر کند. دهه ۴۰-۵۰ خیلی به این فکر نشد و فاصله افتاد. آن ۷-۶ سال فاصله از ۴۹ تا ۵۶ یک جوری باید آکاردئونی می‌شد. حالا درست است همه‌اش دست جریان نیست ولی باید به این فکر می‌شد. یا فرض کن انباشتی که مجاهدین صورت دادند، فاصله شکل گرفتن انباشت و تدوینات با مردمی شدن، یک فاصله ۷-۶ ساله (۴۶ تا ۵۷) بود. سال ۵۷ است که دیگر حسینیه ارشاد و مسجد قبا و مسجد لرزاده [جزوه] دفاعیات بچه‌ها و زندگی‌نامه‌ها و راه انبیا آمد. ادبیات [مجاهدین] در سال ۵۷-۵۶ توده‌ای شد. توده‌ای شدن و انتقال ادبیات به جامعه چیز استراتژیکی است و باید رویش فکر کرد. آن بحث نهضت آزادی و بحث هاشمی که شما می‌گویید، من خودم در آن فضاها

نیستم ولی آن حسی‌گری ۷۹-۷۸ هم کار دست جریان داد. [آیا] باید تضاد اصلی بر روی هاشمی قرار می‌گرفت و او زده می‌شد؟ از زدن او چه عایدی استراتژیکی نصیب جریان شد؟ هیچی! استراتژیکی بخواهی فکر کنی یک بالانس آن دوره را هم جریان از دست داد. حسی‌گری، شعار دادن، نوک قلم را تیز تیز مثل لیزر کردن هیچ کاری ندارد ولی تبعات بعدیش را چه کسی می‌توانست جمع کند؟ الان رادیکال‌های آن سالهای ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ را تحلیل کن و ببین الان کجا هستند؟ در متن ایستادند؟ بروی از جای دیگر و از راه دور و با واکی تاکی که نمی‌شود جنبش درست کرد! باید پای قضیه بایستی. هم خودشان آسیب دیدند و هم جریان. فکر می‌کنم قبلا جای خودش یک مقدار بحث‌ها را کردیم.

پرسش: قسمت اول جلسه امروز از تلنگر شروع کردیم تا رسیدیم به مشروطه. در قسمت جنگل از انباشت فردی و تراز عمل صحبت کردیم. بعد به مصدق و انباشت تاریخیش رسیدیم. جلوتر گفتیم طراحی از سوی سازمان مجاهدین و چریک‌ها. در کنار آگاهی‌های شریعتی تا رسیدیم به انقلاب. به نظرم رسید که کتاب‌ها را که ورق زدیم انقلاب را محصول تنباکو می‌داند و این هم درست است اما می‌توانیم همین از تنباکو تا انقلاب را سه مرحله کنیم. من از همین صحبت شما به این فکر رسیدم. ما یک مرحله شناخت از دوران داریم. مرحله بعدی، مرحله تحلیل است. میرزا یک تحلیلی می‌کند. مصدق می‌آید یک تحلیل همراه با انباشت می‌کند. نهایتا مجاهدین و چریک‌ها طراحی می‌کنند و این طراحی کاملا هست. در انقلاب نهایتا آن چیزی است که به آن می‌رسیم. یعنی ما در مهندسی هم برای ساخت هر قطعه یا سازه‌ای همین مراحل را داریم. شناخت و تحلیل، و نهایتا طراحی. تا انقلاب این طور است. بعد در مرحله بعدی شما یک اشاره کردید که آن مثلث، روحانیت، بازار و دانشگاه. به نظر می‌رسد اینها هم همان مصالحی بودند که طراحی شدند. همان طور که به قول شما از بچه‌های بازار عضو گرفتند. دانشگاه پایگاهشان بود. روحانیت هم به سهم خودشان. به انقلاب که می‌رسیم یک سازه‌ای داریم که همه فکر می‌کنند خوب است ولی بعد از انقلاب، حالا وقتی که نگاه می‌کنیم اصلاحات هیچ کدام اینها را نداشت. به نظر می‌رسد روی تحلیل و طراحی شان نقد دارند. حالا این سه دهه در قیاس با هفت دهه قبلش انگار هیچ کدام از این سه فاز نیستند، شناخت و تحلیل و امید به طراحی و آن مصالح هم تغییر کرده است. دانشگاه تغییر فاز داده و عوض شده است. بازار هم همین طور. روحانیت هم به همین. اینها سوال پیش می‌آورد که ما باید از آن فاز انقلاب بیرون بیاییم و به چه بچسبیم؟ به چه نگاه بکنیم؟ در فاز شناخت، همه گنگ و گیجند. در فاز تحلیل متفق القولند که ایران قابل تحلیل نیست. مثلا انتخابات. در طراحی هم می‌گویند امید به تغییری نیست. حالا اگر بخواهیم باید به کجا رجوع کنیم؟ انگار تحلیل و شناخت و طراحی همه‌اش خالی است. مصالح و اشیاء هم همه تغییر جنس داده‌اند.

پاسخ: همان‌طور که شما می‌گویید ایستی صورت گرفته است. یک وجه قضیه این است که یک سکتة جدی‌ای صورت گرفته است. وجه دومش هم اینست که هر دورانی نیروهای همان دوران را متولد می‌کند. این‌طور نیست که الان هیچ چیزی نباشد. یک اتفاقات زیرینی دارد رخ می‌دهد. آن ایست حاکی از پوکی نیروهاست. حاکمیت پوک است، نیروها پوکند، نسل جدید پوک است، نسل میانسال هم دیگر پوک شده است. چه قدر مگر می‌شود از جیب انقلاب و دهه پنجاه خورد؟ دوران، دوران تجهیز است که اگر صورت بگیرد، نیروی دوران جدید را هم متولد می‌کند. این قاعده است. اگر تجهیز و انباشت صورت نگیرد این سیکل فعلا هست. این ایست خیلی جدی و زبر و خشن است. نفت و امنیت و برخورد سه دهه اخیر هم پشتش است و نیروها را خیلی ضدانگیزه کرده است. راه همان تجهیز است. الان اصلا نه بحث انقلاب است و نه بحث اصلاحات! نمی‌توانی در کادری خودت را محصور کنی. باید بینی الزامات دوران چیست. فاز صفر یکی تلقی است و دیگری تجهیز.

پرسش: پس در کلاس بحث الان فاز صفر است؟

پاسخ: معنی فاز صفر این نیست که ما الان زیر صفر رفته‌ایم. منظور از آن، همان شناختی است که شما می‌گویید. شناخت دهه ۵۰-۴۰ شناخت دوره خودش بود. با آن شناخت، با آن اسلوب و مواد که نمی‌توانی الان را بعد از سی سال تحلیل کنی. آن‌طور هم نیست که عنوان می‌شود شرایط ایران تحلیل‌ناپذیر است. ما مشکل شناخت و روش داریم. دهه چهل هم جبهه ملی می‌گفت شرایط سخت است و ما باید صبر و انتظار پیشه کنیم. خودش مشکل داشت. ما هم الان مشکل داریم؛ مشکل شناخت و مشکل تحلیل. شناخت و تحلیل هم حادث نمی‌شود مگر با یک فاز صفر و تصحیح تلقی. الان همه ما حس می‌کنیم بعد از این سی سال دیگر بیکاره‌های تاریخ هستیم. جمهوری اسلامی که دارد پیش می‌برد. عراق و افغانستان هم که [اینطور] پیش رفت. سیر نفت و سیر هسته‌ای هم که هست. جامعه ایران الان به این نتیجه رسیده ما این وسط چه کاره‌ایم؟ شاه هم بود که همین بود. [نتیجه می‌شود حس] توایی، یک حس ندامت و یک حس بیکارگی. انسان در سنتش هیچ کدام اینها نیست! نه حس بیکارگی است و نه حس ندامت. بالاخره شناخت خودش را نو می‌کند و بعد تحلیل جدی و طراحی جدی [بروز پیدا می‌کند].

ما الان مشکل‌مان مشکل فاز صفر است و بعد از آن هم تجهیز و تبیین. اگر این اتفاق بیفتد، طراحی خاص این دوره هم پیدا می‌شود. نیروهای خاص این دوره هم می‌آیند. مگر در مقطع تباکو پیش‌بینی می‌شد که جریان منورالفکری ۱۵ سال بعد ایران را تغییر دهد؟ مگر ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ در اوج قدرت رضا شاه، کسی پیش‌بینی می‌کرد این دانشگاه‌تی تیش مامانی که فقط بچه باید داخل آن می‌رفت تا درس بخواند، بازوی دانشجویی نیروها می‌شود؟ نیروهایی در ایران شکل می‌گیرند، حزب توده و حزب ایرانی می‌آید، [شعار] کار ایرانی به دست ایرانی برای ایرانی‌ای به جای شعار رضا خانی می‌آید که نصف دوره را دست انگلیس داد و نصف دیگرش را هم به لحاظ تکنولوژیک داد دست آلمان‌ها؛ نیروی تغییردهنده ما این فکرها را می‌کرد؟ یا بعد از سرکوب ۴۲ چه کسی فکر می‌کرد نسلی بیاید که دهه ۵۰-۴۰ را از آن خودش کند؟ یا سال ۷۱ و ۷۲ خیلی کسی فکر نمی‌کرد اتفاق ۷۵ و ۷۶ در راه است. لذا تاریخ همیشه باردار هست. بستگی دارد ما بتوانیم

سونوگرافیش بکنیم یا نه؟ الان مشکل سونوگرافی است. چون نیروها به یک عقیمی‌ای دچار شده‌اند، فکر می‌کنند که هیچ نطفه‌ای منعقد نمی‌شود و چون نمی‌شود اصلاً نیازی به سونوگرافی وجود ندارد. باروی و این حرف‌هایی وجود ندارد. همه فکر می‌کنند همه سترون‌اند. لذا اگر تلقی تغییر نکند، سنت انسان‌های پیش از خودمان را باور کنیم، قواعد و قانون هستی را هم بهش ایمان بیاوریم به تحصیل تلقی می‌رسیم. بعد از آن هم تجهیز است. اینکه شکل و فرم چیست را دوران تعیینش می‌کند.

خسته نباشید. ان‌شاءالله جلسه دیگر خدمتتان می‌رسم.

نشست هفتاد و پنجم : جمع‌بندی‌های کلان (۱۱)

جمع‌بندی نهایی هشت فراز

دوشنبه، سیزدهم آبان‌ماه ۱۳۸۷

نشست هفتاد و پنجم: جمع‌بندی‌های کلان (۱۱) جمع‌بندی نهایی هشت فراز

جلسه هفتاد و پنجم و جمع‌بندی نهایی هشت فراز است. چارچوب موضوعی برایتان کاملاً آشناست. دوستانی که از ابتدا بودند یا بخش مهمی از جلسات را بودند با این روش که گفتمان بین‌المللی را مرور می‌کردیم و به داخل ایران می‌آمدیم. در داخل ایران، شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به طور اجمالی مورد دقت قرار می‌گرفت. محرکه‌های بروز هر کدام از فرازهای هشت‌گانه را زمینه‌شناسی می‌کردیم. خود داستان فراز در حد امکان روایت می‌شد. بعد می‌آمدیم در متن فراز. مطالبات، شعارها، رهبری، نیروی آغازگر، نیروهای دست‌اندرکار، مردم، سازماندهی، استراتژی، مشی، اندیشه و فکر و ایدئولوژی، برد اجتماعی و جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی، دستاوردها و ناکامی‌ها و نهایتاً جمع‌بندی فراز را طرح می‌کردیم.

از تنباکو تا اکنون

- ✓ (۱۳۶۹) (۱۳۸۷)
- ✓ ۱۱۸ سال
- ✓ ۴ فراز کامل سراسری
- ✓ ۳ فراز عمومی
- ✓ ۱ فراز منطقه‌ای + ۱ خیز دفاعی

از سرفصل تنباکو تا اکنون ۱۱۸ سال را پشت سر گذاشته ایم؛ یعنی از ۱۲۶۹ تا ۱۳۸۷. در این ۱۱۸ سال، چهار فراز کامل سراسری، سه فراز عمومی، یک فراز منطقه‌ای و یک خیز دفاعی را پشت سر گذاشته ایم. در این کات ۱۱۸ ساله، فرازهایی مثل مشروطه، نهضت ملی، انقلاب، و اصلاحات فرازهای تا حد امکان سراسری و ایران‌گیر بودند. سه فراز داریم - تنباکو، ۴۲-۳۹ و جنبش مسلحانه و فرهنگی دهه ۵۰-۴۰ که فرازهای عمومی بودند [هرچند] شاید ایران‌گیر نبودند. جنگل هم در منطقه خودش بروز و ظهور کرد و در همان منطقه هم محبوس شد و نتوانست سرایت پیدا کند. اگر ابتدای جنگ هشت ساله را هم که ماهیت دفاعی داشت به این فهرست اضافه کنیم، یک خیز دفاعی را هم جامعه ایران از سر گذرانده است.

از تنباکو تا اصلاحات؛

- ✓ هر سیزدهه يك فراز
- ✓ انبانی مشحون و باز
- ✓ برای واکاوی از سر نیاز

از تنباکو تا اصلاحات یعنی از ۱۲۶۹ خورشیدی تا ۱۳۷۶ خورشیدی را اگر که حدفاصلش را تقسیم بر هشت فراز بکنیم، هر ۱۳ سال یا هر سه سال بیشتر از یک دهه، ما یک فراز را پشت سر گذاشته ایم. هر فراز تقریباً در تاریخ کشورهای مشابه ما یا حتی کشورهای دوردست به لحاظ سرنوشتی از ما، هم‌چنین سیکلی تقریباً وجود ندارد. ایران از این حیث بی‌نظیر است. لذا انبانی از این دوره‌ها به جا مانده و کاملاً این انبان مشحون و باز، آماده است برای واکاوی و از سر نیاز.

هر فراز در يك نگاه

ابتدا هر فراز را در یک نگاه به طور اجمال بررسی می‌کنیم چون قبلاً به طور تفصیلی رویشان صحبت شده است. تنباکو شش جلسه، مشروطه پانزده جلسه، جنگل هفت، نهضت ملی ده جلسه، فراز ۳۰-۴۲ شش، دهه‌های ۴۰ و ۵۰ هفت، انقلاب شش و اصلاحات سه جلسه مورد بررسی قرار گرفتند.

فراز تنباکو؛ خیز هدفدار موفق / بی چشم‌انداز - ناپیگیر

اگر بخواهیم بسیار فشرده حلزونی و شکل‌بسته‌ای هشت فراز را تعریف کنیم، فراز تنباکو یک خیز هدفدار موفق بود. قراردادی منعقد شده و قرار بود لغو شود اما بی چشم‌انداز بود. افقی نداشت. رهبری و نیروهای عمل‌کننده بعد از دست‌یابی به هدف، دیگر ناپیگیر بودند و سفره‌ای را که در کادر تنباکو در جامعه ایران پهن شده بود به سرعت جمع‌ش کردند و حاضر نشدند آن سفره را برای مرحله بعد پهن نگه دارند.

فراز مشروطه؛ انقلاب در بینش و مطالبه / بی دستاورد ماندگار

فراز مشروطه، هم در بینش و هم در مطالبه انقلابی بود. جهان‌بینی مردم ایران که عوض شد و صاحب ایدئولوژی تاریخی و مرحله‌ای شدند، آرمان پیدا کردند. دنبال آرمان دویدند، و خون دادند. انقلابی در بینش و مطالبه بود اما دستاوردهایش ماندگار نبود. دستاورد داشت: مجلس، حزب و... نهادهای برترآورده از انقلاب مشروطه، تعدادشان کم نبود اما ماندگار نبودند. عرضی بودند بر جامعه ایران.

فراز جنگل؛ مقاومت تاریخی منطقه‌ای / بی سرایت

فراز جنگل یک مقاومت تاریخی منطقه‌ای جانانه بود که رهبریش هفت سال جان‌سختی نشان داد و همین جان‌سختی آن را به طور ثابت و لایزال در ویرترین تاریخ ایران برد. اما جنگل، محبوس ماند و نتوانست سرایتی پیدا کند. در خودش گرفتار آمد.

نهضت ملی؛ انقلاب در وضع موجود / بی حفاظت

نهضت ملی، یک انقلاب در وضع موجود بود. انقلابی نبود که بخواهد سلطنت سرنگون کند و بدیل جمهوریت بیاورد. زمین‌بازیش را زمین وضع موجود انتخاب کرد منتهی برخوردش با وضع موجود، برخوردی انقلابی بود. به جای مدیریت انگلیسی، مدیریت ملی بر منابع ملی برقرار کرد. در دل توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی رقم زد و یک جنبش ۲۷ ماه و ۱۵ روزه به شکل رادیکال خودش در همان وضع

موجود ایجاد کرد. منتهی رهبری و نیروهای عمل‌کننده جنبش انقلابی در حفظ دستاوردهای نهضت ملی موفق نبودند و کودتا آخرین تلنگر بر ساختار رو به فروپاشی نهضت ملی بود.

فراز ۴۲-۳۹؛ اعتراض بی‌برنامه - بی‌چشم انداز

فراز ۴۲-۳۹ یک اعتراض و یک شورش بدون برنامه و بی‌چشم انداز بود. سریع هم سرکوب شد. ادامه‌ای نداشت منتهی زمین‌تمرینی برای فراز بعدی بود.

فراز ۵۰-۴۰؛ جسارت و اجتهاد تاریخی / بی‌پיچیدگی دورانی - ناتمام

دهه ۴۰-۵۰ شاهد دو پدیده بودیم، جنبش مسلحانه که یک بخش مذهبی بود و از مجرای سازمان مجاهدین [بروز یافت] و یک بخشی هم غیرمذهبی بود و از مجرای چریک‌های فدائی. دیگری حرکت فرهنگی-حسینیه‌ای-دانشگاهی شریعی بود. ۴۰-۵۰ مجموعاً حاوی جسارت و اجتهاد تاریخی نسل نو بود که هژمونی اندیشه و رهبری را از نسل‌های سنتی و بیرون از صحنه قبل از خودشان تحویل گرفتند اما این نسل نو به رغم اینکه بسیار پیچیده‌تر از رهبران سنتی قبل بود، خودش به پدیده عدم پیچیدگی دوران جدید گرفتار آمد. نه جنبش مسلحانه به ته رسید و نه حرکت حسینیه؛ آن هم در میانه راه با انسداد و قفل بزرگی که بر حسینیه ارشاد زدند ناتمام ماند.

فراز انقلاب؛ تعیین تکلیف تاریخی / بی‌مدارا-بی‌برنامه جایگزینی

انقلاب یک تعیین تکلیف تاریخی بود؛ هم با سلطنت تاریخی و هم با مطلقیت تاریخی. بسیار بسیار پرتشعشع بود اما انحصارطلبی و فقدان مدارا به اضافه برنامه نداشتن برای جایگزینی درحقیقت این فراز را هم ضمیمه فرازهای پیشین کرد.

فراز اصلاحات؛ نو مطالبه جوئی / نخبه‌گرایی-بی‌توده

اصلاحات ۷۶-۷۵ نوعی مطالبه‌جویی بود. دچار نخبه‌گرایی رهبری شد و جنبشی بدون توده و سپاه مشارکت طلب باقی ماند.

هشت فراز در هشت لوح

می‌شود هشت فراز را در هشت لوح گنجانند. لوح اول، آسیب‌ها را می‌شود نمایان کرد. لوح دوم، مایه‌ها؛ لوح سوم، پایداری‌ها؛ لوح چهارم دو نیروی اصلی عمل‌کننده؛ لوح پنجم، نکته‌ها؛ ششم، کاربست‌ها؛ لوح هفتم، داشته‌ها و لوح هشتم، اینکه آیا ما چیزهایی افزون بر پدران مشروطه‌طلب خودمان در صد سال و خرده‌ای پیش داریم یا نه؟

لوح اول: آسیب‌ها

- ✓ بیرونی:
- ✓ پیچیدگی خارجی
- ✓ نیروی سرکوب
- ✓ نیروی سیاه
- ✓ صندوق‌خانه‌ها

- ✓ درونی:
- ✓ ناپختگی و نافرآوری ایده
- ✓ سادگی تلقی‌ها
- ✓ نامهندسی ایده به تحقق
- ✓ اپیدمی
- ✓ ناتخصیصی
- ✓ شتاب - زودخواهی
- ✓ ناحافظی
- ✓ افراط
- ✓ اپورتونیزم
- ✓ تصفیه

لوح اول، آسیب‌هاست. آسیب‌ها را می‌شود به دو حوزه تقسیم کرد: آسیب‌های درون فرازاها و آسیب‌هایی که در همسایگی فرازاها اندکی بیرون از آنها قرار داشتند.

ناپختگی و نافرآوری ایده

آسیب‌هایی که تکرار شده و تبدیل به یک قاعده و قانون شده ابتدا ناپختگی و نافرآوری ایده است. یک ایده‌ای عموماً در فرازهای مختلف ایران آمده و به هر علتی آوردندگان آن ایده، آن را در آشپزخانه شب تا سحری نبرده‌اند. با حوصله، روند پختن و فراوریش را طی نکرده‌اند. ایده آمده، بدون فرآوری منتشر شده.

سادگی تلقی‌ها

دومین آسیب، سادگی تلقی‌هاست. رهبران و پیش‌برندگان، عموماً در تلقی‌ها و به خصوص در پیشبرد ایده، ساده بودند. تصور می‌کردند که همه عوامل تاریخی به کمک‌شان می‌آید و ایده سریع قابل پیشبرد است. به موانع کمتر فکر شده است. به مرحله بندی و به سطح بندی اش کمتر عنایت ورزیده شده است.

نامهندسی ایده به تحقق

وجه بعدی که تقریباً در همه فرازاها تکرار شده است نامهندسی ایده در سیری است که به سمت تحقق باید طی بکند. یعنی حذف‌های ایده نخستین تا تحقق، سابق به هندسه نبوده است، منهای استثنائاتی مثل دوره نهضت ملی یا تاحدودی دهه ۵۰-۴۰.

اپیدمی

آسیب بعدی، اپیدمی است. آرمانی آمده، مشروطه یا اصلاحات؛ قبل از آنکه سرایت منطقی و عقلایی پیدا کند به سرعت منتشر شده و این انتشارش جنبه اپیدمیک داشته است. سیر فراوری را چون طی

نکرده است قبل از تعمیق دچار اپیدمی شده است. یعنی پدیده اپیدمیک پدیده همه‌گیری است که بیشتر در سطح می‌دود. قبلاً مثال زده شده بود که بعضی از زمین‌های فوتبال را به جای اینکه چمن کنند، مرغه می‌کردند که شبهه چمن است. مثل گل زعفران یا گل رنگ که شبهه زعفران است. با گل زعفران هم می‌شود پلورا در دیس سرخ کرد اما نه آن طعم را دارد و نه آن رنگ. زعفران، مدت زیادی بین یک ساعت و نیم تا دو ساعت در یک نعلبکی یا هاون کوچکی بعد از اینکه خرد می‌شود با یک آب ولرم می‌آغوش می‌شود. آب و زعفران خردشده یک فرصت جدی دارند برای اینکه با هم ممزوج شوند اما گل‌رنگ این طوری نیست. وقتی آن را پودر می‌کنی، نم آب هم بزنی به سرعت رنگ پس می‌دهد. رنگ نارنجی‌ای که بعداً به زردی می‌گراید ولی رنگ زعفران هیچ وقت به زردی نمی‌گراید و همان سرخی خورشیدفام خودش را دارد. مرغه هم همین‌طور، خیلی زودتر از چمن رشد می‌کند. یک زمین فوتبال باید زیرسازی بشود. یک لایه شن، یک لایه خاک ذغال، یک لایه خاک دست‌چین شده بدون ریگ [ریخته‌شود تا] آخر سر هم چمن شود. حداقل یک زمستان باید آن چمن زیر برف بخوابد تا در بهار سبز شود. ساخت یک زمین چمن یک پروسه حداقل ۸-۹ ماهه است. ولی مرغه این طوری نیست. آن را در بهار بپاشی بعد از دو هفته، هم زمین فوتبال و هم حواشیش را کاملاً سبز می‌کنی اما نه مرغه پایدار است و نه گل‌رنگ. اپیدمی هم به همین ترتیب!

مشروطه می‌توانست تبدیل به یک آرمان درون جوش شود و در ذات ملت ایران برود، می‌توانست هم به صورت یک اپیدمی بیاید و آثار کم‌رنگی از خودش بگذارد. اصلاحات هم به همین ترتیب. لذا اپیدمی از آسیب‌ها یا ویروس‌های درون جوش فرازهای هشت‌گانه است.

ناتخصیصی

وجه بعدی، ناتخصیصی است، یعنی عموماً رهبران منهای کوچک خان و منهای رهبران دهه پنجاه که تمام وقت آمدند و بر مبارزه سوار شدند و استواری پیدا کردند، بقیه رهبران اهل تخصیص نبودند؛ تخصیص به مفهوم وقت‌گذاری، دغدغه‌گذاری، سازماندهی، طراحی و پیشبرد. رابطه‌شان با میدان مورد نظرشان رابطه کمتر تخصیصی بوده است. اوقاتی را بخشی از ذهن را به میدان اختصاص دادند؛ نه مثل مصدق در تمامی دهه بیست تا سال ۳۲ و نه مثل رهبران جوان ۴۲-۳۹ که دهه چهل را از آن خودشان کردند.

شتاب‌زودخواهی

وجه بعدی، شتاب و زودخواهی بود. قبلاً در عصر مشروطه وقتی که جهان را ورنانداز می‌کردیم دریافتیم که سیر مشروطیت با ماهیت دموکراسی خواهی جدید در انگلستان حدود ۶۷ سال به طول انجامید تا همه چیز رسوب کرد. در سال‌های پایانی برش ۶۷ ساله خانم‌ها صاحب حق رای شدند یا عنوان شد که مجلس عوام انگلستان هنوز فاصله صندلی‌ها در حدی است که اگر دو نماینده به روی هم شمشیر بکشند، شمشیرها هم به نمی‌رسند. الان هم همین‌طور است. یعنی سیری طی شد و در داخل آن سیر، تضادهای منطقی و تضادهای ذاتی آن سیر بیرون می‌آید و متناسب با آن برخورد می‌شود و راه حل برای مواجهه با آن انتخاب می‌شود. ولی در ایران، عموماً پیشبرندگان و رهبران، پرشتاب و زودخواه بودند. سعی می‌کردند که در

یک دوران کوتاه، سر و ته مسئله را هم بیاورند. انقلاب ایران یک دوران به اصطلاح برآمدشش ماهه را از سر گذرانند. این برآمد برای نیکاراگونه ۱۰-۹ سال طول کشید، چنین ۱۵ سال، هند حدود هفت سال ولی در ایران همه عوامل دست به دست هم دادند تا انقلاب ۵۷ از مرداد تا بهمن ۵۷ بیشتر از یک تپه برجستگی نداشته باشد و پس و پیش آن خالی بماند. همه نیروها روی مذاکره با آمریکایی‌ها متمرکز شدند و پیامدهای مبادله و حل مسئله در هر شکل [بروز پیدا کرد]. اگر سیر تدریج طی می‌شد و نیروی بدیل از دلش می‌جوشید و بیرون می‌آمد. [اگر] نیروی پیشبرنده ضمن کار صاحب برنامه و صلاحیت می‌شد، سرنوشت انقلاب ۵۷ این نبود که الان شاهدش هستیم.

ناحافظی

وجه بعدی که در ذات کاملاً درهم تنیده شده، ناحافظی دستاوردهای مقطعی است. دستاوردهای مقطعی وجود داشته اند اما نهادی برای حفاظت وجود نداشته است. قبلاً هم چند بار بحث کرده‌ایم که بروز پدیده، راحت‌تر از ماندگاری آن است. یعنی حفظ خیلی بیشتر انرژی و برنامه می‌برد تا بروز. چتر حفاظتی از طرف رهبری‌ها برای حفظ دستاوردهای مقطعی تعبیه نشده است.

افراط

وجه بعدی، افراط بود. افراط را از مشروطه - در حرکت حیدر خان و تقی زاده و دیگران- دیدیم. همین افراط را در جنگل و در نهضت ملی در پیرامونی‌هایی جدا شده از دکتر مصدق شاهدش بودیم. در دهه ۵۰-۴۰ شاهدش بودیم، در انقلاب همین طور و در حرکت اخیر اصلاحات هم به همین ترتیب.

اپورتونسیسم

وجه بعدی، اپورتونسیسم است. اپورتونسیسمی که از مشروطه در جریان مبارزات اجتماعی-سیاسی مردم گل داد، در جنگل میوه داد و در سال ۵۴ محصول جدیدش را که محصول هم خونین و هم چرکینی بود بر ملا کرد. اپورتونیست به مفهوم حرکت پرنفاق و فرصت طلبانه است.

تصفیه

وجه بعدی هم تصفیه است. این تصفیه را از درون جنبش مشروطه شاهدش بودیم تا اصلاحات، یعنی پایه گذاری تسویه مکانیکی در مواجهه با اختلاف فکری در دوران مشروطه گذاشته شد و تا اصلاحات خودش را کشید و جلو آمد. در اصلاحات، اسلحه‌ای نبود که مثل ۵۴ خونین شود. اگر بود مثل همان زمان خونین و چرکین می‌شد.

پیچیدگی خارجی

در همسایگی هشت فراز، چهار عنصر وجود داشتند که عناصری همیشه فعال بودند. چه در تنباکو، چه در مشروطه، چه در نهضت ملی، چه در دهه ۴۰ و ۵۰، چه در ۴۲-۳۹ و چه در انقلاب، همیشه نیروی خارجی پیچیده‌تر از نیروی داخلی عمل کرده است. در اصلاحات، نیروی خارجی در ایران حضور نداشت.

در مقاطعی بوده مثل بزنگاه‌هایی در دهه بیست که نیروی داخلی، پیچیده‌تر از نیروی خارجی عمل کرد اما این پیچیدگی ادامه پیدا نکرد و در سرفصل کودتای ۳۲ باز این نیروی خارجی بود که پیچیده‌تر از رهبران داخلی دست به عمل زد.

نیروی سرکوب

عنصر همیشه آماده دیگر، نیروی سرکوب است. از سال ۳۶ به این طرف که ساواک کاملاً شکل بسته بود و بعد از انقلاب هم شرایط خاص خودش را داشت اما قبل از شکل‌گیری ساواک و نیروی کلاسیک امنیتی و سرکوبگر، نیروهای دیگر دست از زبان جریان استبداد تاریخی به کار بودند.

نیروی سیاه

وجه دیگر، نیروی سیاه است که همیشه در ایران بوده است. از مشروطه در هیات شیخ فضل‌الله و پیرامونش ظاهر شدند. در نهضت ملی، بعد از سال ۳۱ پیرامون کاشانی و به محوریت شمس قنات آبادی شکل گرفتند و پیش آمدند، پیش آمدند و هنوز هم وجود دارند.

صندوق‌خانه‌ها

صندوق‌خانه‌ها که قبل از انقلاب وابسته به جریان‌های استعمار مسلط بودند و بعد از انقلاب، ماهیت دیگری پیدا کردند، آنها هم به عنوان رکن چهارم حضور داشتند و دارند. این، برخورد اجمالی بود با آسیب‌های هشت‌فراز.

لوح دوم: مایه‌ها

- ✓ پای کاری بازار
- ✓ آرم‌داری فطری ستار
- ✓ پایداری - منش کوچک‌خوان
- ✓ آموزگاری، خودالگویی، سنن، چفت اجتماعی مصدق
- ✓ پدری بازرگان - طالقانی
- ✓ عمل طراز تحلیل، مایه‌گذاری، تهددورانی، پدری، مرگ پهلوانی حنیف و نسل نو
- ✓ مایه مردمی

لوح دوم، مایه‌ها است. همه این هشت‌فراز، همه این ۱۱۸ سالی که ذکر کردیم از تنباکو تا حال، آسیب نبود. دست‌مایه‌هایی به جا مانده که خوشی این مایه‌ها در سه کنج‌ها، در خلوت‌ها، در ناامیدی‌ها، در بریدگی‌ها کمک می‌کند و درحقیقت از خودش حباب‌های امید متساعد می‌کند.

پای کاری بازار

وجه اول، پای کاری بازار است. درست است در تنباکو مسئله صنفیش بود ولی خوب، خود تنباکو جدا از مسئله صنفی، مسئله ملی هم با خودش حمل می‌کرد. از تنباکو و به خصوص در مشروطه [بازار پای کار بود]. تاحدودی در جنگل، بورژوازی محلی پیرامون کوچک خان فعال شد. نهضت ملی بسیار جدی‌تر، ۳۹-۴۲ جدی، پشتوانه جنبش مسلحانه دهه ۴۰ و ۵۹، انقلاب و جلوتر که می‌آییم نقش بازار بنا به علل مختلف تاریخی و اجتماعی کم‌رنگ‌تر شد اما حدوداً یک سده، بازار پای کار مبارزات اجتماعی، سیاسی و صنفی ایران بوده است که ردپایش از تنباکو تا سال‌های اخیر به جای می‌ماند و نقطه چینش ادامه پیدا می‌کند.

آرمان‌داری فطری ستار

در دوران مشروطه، جای امید، آرمان‌داری فطری ستار خان است که نه منورالفکر بود، نه کلاسیک بود، نه توضیح دهنده بود و نه شاعر. اما چنان آرمان را در خودش متبلور کرد که به قول کسروی، یک تنه محله‌ای را تبدیل به ایران کرد. از ایران، آذربایجان ماند و از آذربایجان، تبریز و از تبریز، یک محله و از یک محله، یک کوی که در آن ستار مقاومت می‌کرد. کوی امیرخیز. سپس کوی به محله، محله به شهر، شهر به ایالت و ایالت به کشور مبدل شد. آموزنده است. صاحب آموزه است. آرماندهی فطری ستار خان در دل مشروطه پس از استبداد صغیر و استبداد محمدعلی شاهی.

پایداری - منش کوچک‌خان

جلوتر که می‌آییم پایداری و منش کوچک‌خان هست. هفت سال بر سر آرمانی ایستاد و بعد از هفت سال هم هیچ نداشت. ریالی در جیب نداشت [وقتی] سر یخ زده‌اش را آوردند.

آموزگاری، خود‌الگویی، سنن، چفت اجتماعی مصدق

جلوتر که می‌آییم، دکتر مصدق حامل چهار عنصر بود که این چهار عنصر دستمایه است. در یک دهه - از سال ۲۳ تا ۳۲ - آموزگاری کرد برای اینکه زمینه‌های نهضت ملی شدن نفت را به وجود بیاورد. خودش الگو بود و آنچه که می‌گفت انجام می‌داد. بسیار بسیار کم مصرف و خوداتکا [بود]. از شرایط هیچ برنگرفت و به شرایط همه چیز داد. [بنا بر] سنن دموکراتیکش نه نشریه‌ای بسته شد، نه حزبی منحل اعلام شد، نه شلاقی به کسی خورد و نه شکنجه‌ای؛ هیچ! در دوران مصدق، سنن دموکراتیک و پرنسپ‌های مصدقی کاملاً رسوب کرد. نهایتاً چفت‌های اجتماعی مصدق. این درست که طیفی از جریان‌های فرهیخته و کلاسیک را مثل اساتید دانشگاه و اصحاب مطبوعات در کنار داشت اما مهم‌تر از آن، چفت‌های اجتماعی‌ای داشت که آنها پیش‌برندگان نهضت ملی و تشکیل دهندگان اجتماعی جبهه ملی اول در سال ۱۳۲۸ بودند.

پدیری بازرگان - طالقانی

جلوتر که می‌آییم به پدیری بازرگان - طالقانی برمی‌خوریم. این مایه‌ها فراتر از مایه‌های کلاسیک است. بازرگان را می‌شود صاحب ۸۰-۷۰ تالیف، تعریف کرد. می‌شود استاد دانشگاه تعریف کرد. می‌شود از بنیان‌گذاران

کیفی دانشکده فنی در دوران مدیریت خودش تعریفش کرد. با طالقانی را می‌شود مفسر قرآن تعریف کرد اما فراتر از میراث عددی و میراث ایدئولوژیک‌شان، رفتارشان با نسل بعد از خودشان بود؛ رفتاری هم آموزشی، هم پرورشی، هم زیست مشترک و هم راه بازگنی. کمتر موردی در طول این ۱۱۸ سال دیدیم که رهبران فعلی برای نسل بعد از خودشان زمین آجر می‌کنند و فرش قرمز پهن می‌کنند. خودشان را به نفع نسل نئی دینامیک به سن تقاعد بیرند. ولی این دو نفر در دهه چهل این کار را کردند. حس کردند فرزندان دارند که آنها بذر [آماده] بزرگ شدن درشان وجود دارد. شرایط را طوری فراهم کردند که نسل بعد از خودشان جای خودشان بیایند و تصریح هم کردند فاز عوض شده است. ما توان رهبری فاز جدید را نداریم. فرزندان باید بیایند، مارحمی داشتیم برای تولد مولود جدید. بر خوردی هم که در دهه پنجاه و حتی بعد از انقلاب با همان جریان کردند نشانگر همان ویژگی پدری بود که در ایران بسیار بسیار نادر است.

عمل طراز تحلیل، مایه‌گذاری، تعهد دورانی، پدری، مرگ پهلوانی حنیف و نسل نو

همان فرزندان در دهه پنجاه ایران، مایه‌های بیشتری از پدران از خودشان باقی گذاشتند. به آنچه که رسیدند کاملاً عمل کردند. خصلت بازرگان بود که نسل بعد از او گرفت. عمل تراز تحلیل، مایه‌گذاری، یعنی موجودیت انسان به وسط صحنه مبارزه بیاید، چیزیش پس انداز نشود. با تمام موجودی به متن مبارزه پای بگذاری و عمر خودت را شش ماه تلقی کنی. این‌ها پدیده‌های جدی‌ای در جامعه ایران بود. بار بر زمین مانده دوران را یک نسل با میانگین سنی بسیار پایین برداشت. مهم این بود که این نسل جدید برای مجموعه کسانی که جذبشان کرده بود پدری کرد. با اینکه بنیانگذاران فاصله سنی زیادی (حداکثر ۵-۴ سال) از کسانی که جذب کرده بودند نداشتند ولی بر خوردی که با نسل دوران خودشان کردند با گروندگان به خودشان کردند برخورد پدرانه‌ای بود و نهایتاً هم مرگ پهلوانی. این ویژگی‌ها هم در حنیف‌نژاد بود و هم در هم نسل‌هایش. بخش مهمی از این ویژگی‌ها را جریان چپ مارکسیستی دوره که موازی با مجاهدین پیش آمدند هم با آن مواجه شدند.

مایه مردمی

در لوح دوم که مایه‌ها را نشان می‌دهد ابتدای کار، پای کاری بازاری هاست. از مرحله دوم به بعد، جنبه تشخیص پیدا می‌کند. فرد یا افرادی حامل و حمایل مایه‌هایی هستند که اشاره شد. ستارخان و کوچک‌خان و مصدق و طالقانی و بازرگان و نسل حنیف‌نژاد... ابتدای کار، یک طیف است و انتهای کار هم که یک توده است. این طور نیست که جامعه ایران فقط فرهیختگان و کیفی‌ها و فرزندان دورانی و تاریخی‌اش مایه‌گذاری کرده بودند. بازارش هم پای کار آمده است. توده مردمش هم در تنباکو چوب خورد، سرکوب شد. در مشروطه، خون داد. در جنگل، در یک منطقه محصور آمد و بخشی از مردم، پیرامون کوچک‌خان به شهادت رسیدند. در نهضت ملی و روز سی تیر روی دیوار با خون یا مرگ یا مصدق نوشتند. در ۴۲-۳۹ در تهران و ورامین جلوی رگبار گلوله رفتند. در دهه چهل و پنجاه افرادی از همین مردم به جنبش مسلحانه پیوستند. در انقلاب با خون همین مردم آقای خمینی به ایران آمد، با خون مردم انقلاب پیروز شد و در اصلاحات هم در حد خودشان مایه‌گذاری کردند. لذا یک طیف مایه‌گذار که بازاری‌ها بودند، بازار ملی ایران نه بازار دلال-واسطه. بازار ملی که

هم‌عصر مذهبی‌درش بود، هم‌غیرت ایرانی و هم‌عصر پای‌کاری و مبارزه و مردم ایران. به این ترتیب، فرزندان دورانی فی‌مابین یک طبقه پای‌کار یا طیف پای‌کار و توده‌مایه‌گذار قرار گرفتند. این اهمیت ویژه‌ای دارد.

لوح سوم: پایدارها

- | | |
|------------------------------|-------------------|
| ✓ دینامیسم تاریخی | ✓ توده سنتی |
| ✓ امید به تحول | ✓ مذهب انگیزاننده |
| ✓ نفی مطلقه | ✓ حس ملی بزرنگاهی |
| ✓ مردم: برادۀ حقانیت - صداقت | ✓ میل مشارکت |

اگر در این هشت فراز و ۱۱۸ سال به قول قدیمی‌ها بجوریم و کاوش دقیق کنیم هشت‌عصر در جامعه ایران پایداری دائمی داشته است.

دینامیسم تاریخی

اول، دینامیسم تاریخی است. نمی‌شود در یک جامعه دینامیسمی وجود نداشته باشد ولی شما در صد و چند سال و هر ۱۳ سال یک بار یک فراز را رقم بزنید. این غیرممکن است. با جبر و زور و تهدید و رودربایستی مردم به صحنه نیامده‌اند. دینامیسم تاریخی وجود داشته است، یک جان‌مایه زنده و فعال و یک ژن سیالی وجود داشته که این اتفاق رخ داده است.

امید به تحول

وجه دوم اینست که به هر حال این هشت فراز را امیدواران رقم زدند. افسردگان و به‌درون‌فروفتگان و مایوسان و سردرگریانان که فراز رقم نمی‌زنند. امیدی بوده است؛ رهبرانی، پیش‌برندگان، توده‌ای، مردمی. مرحله به مرحله به تحول امیدوار بودند. آخرینشان همین دوستانی هستند که در جلسه هستند. به‌رغم جوانی‌شان همین سال‌های ۷۵ و ۷۶ را از نزدیک دیده‌اند. امید به آینده، به تحول و تطور، ملت را در عرصه آورده است.

نفی مطلقه

وجه بعدی، آرمان‌پایدار نفی مطلقه بوده است. این را در سه فاز تجربه کرده‌ایم: فاز اول، نفی مطلقه قجرها. فاز دوم، مرحله اولش نفی مطلقه رضاخانی که در دهه ۲۰ سر باز کرد، بعد از خودش. مرحله دوم فاز دوم، نفی مطلقه محمدرضاخانی. یک بار ۴۲-۳۹ و یک بار دهه ۴۰ و یک بار انقلاب ۵۷ و نفی مطلقه سوم، مستتر و مندرج و در اصلاحات سال ۷۵ و ۷۶. نفی مطلقه، نقطه چین کاملی بوده که در هیچ دوره‌ای پاک‌کن تاریخ نتوانسته پاکش کند.

مردم: برادۀ حقانیت-صداقت

مردم از تباکو تا اصلاحات براده‌ای بوده‌اند حول محور حقانیت و صداقت. هر وقت موضوعی وسط آمده که موضوع درش حقانیت و صداقت وجود داشته، مثل همین اصلاحات سال ۷۵ و ۷۶ که به هر

حال حقانیتی درش بود. اصلا کار نداریم کی شروع می‌کند، کی استارت می‌زند. موضوع صاحب حقانیت است که تحولی در جامعه ایران رخ بدهد، مطلقیت نفی شود، مشروطیت جایش بیاید. حاکمیت پاسنگو شود. مردم امکان مشارکت پیدا کنند. حقانیتی برخوردار بود. لذا هر وقت موضوعی صاحب حقانیت و صداقت بوده یا فردی حقانیت و صداقت دوره را حمل می‌کرده، مثل کوچک خان، مثل مصدق، مثل دهه ۴۰ و ۵۰ و... مردم براده‌وار هم حول موضوع و ایده گرد آمدند و هم حول فرد حامل آن.

توده سنتی

وجه بعدی، جامعه ایران یک توده سنتی پای کاری داشته است. شما از تنباکو تا همین اصلاحات که جنبش مدرنی بود و رهبرانش بسیار سعی می‌کردند که ردای مدرن بپوشند و از سنت فاصله بگیرند [ببینید]. به هر حال اگر توده سنتی وجود نداشت، هیچ کدام از این فرازها نه تبلور پیدا می‌کرد و نه به فرجامی می‌رسید. جامعه ایران و فرازهای مبارزات اجتماعی-سیاسی منهای توده سنتی، قابل تبیین نیست. یعنی بدنه‌ای دارد، اگر آن بدنه به عنوان جریان پیش برنده و پاره‌کننده بن بست و متن نبود، تحول پیدا نمی‌کرد.

مذهب انگیزاننده

یک مذهب انگیزاننده‌ای هم بوده است. مذهب محرک و مشوق و انگیزاننده‌ای که از تنباکو تا انقلاب ۵۷ وجود داشته هم بسیار پررنگ بوده است. حالا در دوران‌های اخیر، سی سال گذشته و خصوصاً ۱۵ سال گذشته به دلیل شرایط ویژه ایران، حکومت ایدئولوژیک از نوع مذهب جمهوری اسلامی مذهب را کمرنگ کرد ولی هنوز هم در جامعه ایران، مذهب یک عامل انگیزاننده است. یعنی خود جمهوری اسلامی هم الان مشکلی با مذهبی‌هایی که قبلاً مذهبی بودند و الان مذهبی ماندند خیلی بیشتر است تا کسانی که حالا مذهبی نیستند یا اصلاً دیگر به مذهب اعتقادی ندارند. با طیف اول بسیار جدی‌تر، تندتر و زبرتر برخورد می‌کند.

حس ملی بزنگاهی

وجه بعدی، یک حس ملی بزنگاهی در ایران وجود داشته است. تنباکو، مشروطه، جنگل، به خصوص نهضت ملی، ۴۲-۳۹، ۴۰ و ۵۰، انقلاب و در اصلاحات هم نمی‌توانیم بگوییم حس ملی وجود نداشت. حس ملی بزنگاهی وجود داشت.

میل مشارکت

در همه از تنباکو تا اصلاحات بلاانقطاع، میل مشارکت وجود داشته است.

اینها عناصر پایدار هستند، عناصر کمی نیستند. دینامیسم و امید به آینده و نفی مطلقه و براده بودن مردم و توده سنتی پای کار و مذهب انگیزاننده و حس ملی بزنگاهی و تمایل به مشارکت، اینها در کنار دستمایه‌های انسانی و مرامی و منشی که در قبل قید شد، اینها هم در حد خودشان مایه‌های پایدار و عناصر ژن جامعه ایرانی تلقی می‌شوند.

لوح چهارم: نیروها

✓ روحانیت (متاخر)

✓ روشنفکران (متقدم)

لوح چهارم، لوح نقدی به دو نیروی اصلی است. دو نیروی اصلی‌ای که مشروطه میدان رقابیشان شد. روشنفکران و روحانیون که روشنفکران بلااستثناء در همه فرازا، متقدم بودند و روحانیت، متاخر. تنباکو وضعیت خاص خودش را دارد و صنف، پیش برنده شد.

روشنفکران

- ✓ زیست مشترک باتوده، نه فاصله
- ✓ تئوری بومی نه اقتباس
- ✓ کارتوضیح - مفاهمه نه رهنمود
- ✓ حل مسئله نه سخنرانی
- ✓ تشکیلات نه اداره

جدای از این تقدم و تاخری که قبلا به آن اشاره شد، مشکلاتی که روشنفکران داشتند و الان بسیار بسیار از عمق به سطح آب آمده، این بود که زیست مشترک با توده‌ها کمتر داشتند. فاصله باید جای خودش را به زیست مشترک با توده‌ها بدهد. تئوری‌ها عموماً غیربومی بوده است و اقتباسی. تئوری بومی باید در جریان روشنفکری جایگزین اقتباس شود.

از مشروطه به این سو، در مشروطه این طور بود و در اصلاحات هم، جاهای مابینش مثل نهضت ملی که آن هم تجربه مصدقی بود و منهای مصدق، بقیه کماکان و کمافی السابق مثل پیشینیان و مابعدی‌ها بودند، روشنفکران عموماً سعی کردند به جامعه ایران و مردم رهنمود بدهند. از یک ارتفاع و از یک ایوان و بالکن و برخورد، برخورد رهنمونی باشد، رهنمودی باشد. کمتر کار توضیح و مفاهمه پیش گرفته شده است. کار توضیح و مفاهمه باید جایگزین رهنمود شود.

وجه دیگر، روشنفکری جامعه ایران بیشتر عادت به نوشتار و گفتار کرده: سخنرانی، ستون‌نویسی، سرمقاله‌نویسی، تکه‌نویسی، تکه‌گویی. سیر حل مسئله کمتر طی کرده است. حل مسئله، جایگزین سخنرانی نشده.

روشنفکران فراز به فراز و فاز به فاز، تشکیلات برپا کردند اما از همان تشکیلات اول که احزاب صدر مشروطه بودند و بعد نهضت ملی تا همین جریان اصلاحات سال‌های اخیر، اداره را با تشکیلات اشتباه گرفتند. یعنی به جای عنصر تشکیلاتی، کارمند اداری شدند و بیشتر رفتند در تشکیلات که کارت حضور و غیاب بزنند نه اینکه تمام وقت باشند و تشکیلات را منزل تلقی کنند و تشکیلات را سرپناه و محل فراوری و ساخت و ساز تلقی کنند.

روحانیت

- ✓ تهییج
- ✓ تحریک
- ✓ تکلیف
- ✓ شریعت
- ✓ هژمونی
- ✓ امتیاز طبقاتی

روحانیت هم از تباکو عناصر سنتی را با خودش به صحنه آورد. هیچ وقت نمی‌خواهد از این عناصر سنتی دل بکند. دستمایه و بضاعت روحانیت هم، منهای این عناصر تقریباً وجود خارجی ندارد و از حوزه نمی‌تواند بیرون بیاید. از همان تباکو: تهییج، تحریک، تکلیف. همه چیز تکلیف است. هیچ وقت کارتوضیح نشده است که چرا مشروطه؟ چرا اعتراض در ۴۲-۳۹؟ تکلیف، تکلیف! الان هم انتخابات و حضور مردم در یک پروسه دموکراتیک تکلیفی است. شریعت [در خدمت] برقراری هژمونی و امتیاز خواستن طبقاتی. این امتیاز خواستن طبقاتی از دل مشروطه درآمد. در جریان کاشانی بسیار اوج گرفت، اوج گرفت و فربه شد و خصلت‌ها ورم کرد و کار دست نهضت ملی داد تا الان. هژمونی، شریعت، تکلیف، تحریک و تهییج و بعد امتیاز طبقاتی. اگر روحانیت بخوهد نو شود و به عنوان یک جریان نو، همپای مبارزات اجتماعی و سیاسی مردم ایران بروز و ظهور پیدا کند باید تکلیفش را با این شش عنصری که الان تبدیل به یک سرمایه تاریخی شده، روشن کند.

لوح پنجم: نکته‌ها

دو نیروگاه: بازار و دانشگاه

لوح پنجم، چند نکته است. در این دوران، جامعه ایران دو نیروگاه اصلی داشته است: یکی بازار و یکی دانشگاه. این نیروگاه‌ها باحرارت بودند. ازشان انرژی متصاعد شده و آن انرژی جامعه ایران را به پیش برده است. دانشگاه به محض اینکه از قرنطینه رضا خانی بیرون آمد و به تحولات جامعه پیوست نیروگاه شد تا آخرین فراز که فراز اصلاحات بود. دانشگاه همیشه گرمابخش دوران بوده است و از آن انرژی متصاعد شده است. شما الان دانشگاه را نبینید. همیشه از شهریور بیست به بعد تا الان، در کنار نیروگاه بازار، نیروگاه جامعه هم بروز و ظهور پیدا کرد.

یک طبقه: خرده بورژوازی همیشه حاضر

یک طبقه هم همیشه در هشت فراز بلاانقطاع حاضر بوده است؛ طبقه خرده بورژوازی ایران. بار جنبش تباکو، بار مشروطه، نهضت ملی و... تا حتی اصلاحات بر دوش این طبقه زحمتکش جامعه ایران بوده است. طبقه‌ای که از پایین و بالای جامعه ایران انواع فشارها به آن وارد شده و وارد می‌شود. این طبقه

دینامیسم خاص خودش را داشت. آن حرکتی که در سال ۵۴ خونین و چرکین شد با این تلقی بود که خرده بورژوازی مذهبی در ایران دیگر نیروی کارایی نیست و باید جریان پرولتری جایگزینش شود. آن جریانی که اسلحه به روی شریف واقفی و صمدیه لاف کشید خودش را نماینده طبقه مابعد خرده بورژوازی در ایران که از نظر آن پرولتاریا بود تلقی می‌کردند. اما اتفاقاتی که بعد از ۵۴ در جامعه ایران رخ داد نشان دهنده این بود که جریان پای کار مبارزه در ایران همین خرده بورژوازی است که آن موقع مورد لعن و نفرین قرار گرفت و شریف واقفی و صمدیه نمایندگان تاریخیست تلقی و تسویه شدند. اگر در انقلابی جریان خرده بورژوازی نبود اساساً انقلاب ۵۷ به پیروزی نمی‌رسید. جنگ را همین جریان -چه با نیروی انسانی چه با کمک‌هایش- پیش برد و در دوره اصلاحات هم به همین ترتیب. از طبقات جدی و به غایت فعال دوران بود و قابل صرف نظر کردن نیستند. نه به عنوان ابزار [بلکه] به وجودشان باید کار داشته باشیم. دنیا می‌سیمی که در خرده بورژوازی ایران وجود داشته در هیچ کدام از طبقات وجود نداشته است؛ نه در دهقان ایرانی، نه در کارگر ایرانی و نه در بورژوازی ایران. جوهر حرکت‌های هشت گانه ایران، مندرج در وجود خرده بورژوازی همیشه حاضر در جامعه ایران بوده است.

يك نمونه: نهضت ملی میانگین متعادل

از دو نیروگاه و یک طبقه که عبور کنیم به یک نمونه برمی‌خوریم که میانگین و متعادل فزایهای مبارزاتی ایران است. عقل و درایت و برنامه و پیش‌برندگی و تدبیری که در نهضت ملی بوده، در هیچ کدام از فزایها وجود نداشته است. دستاوردهای مرحله‌ای و پس از مرحله‌ای بسیار بسیار جدی‌ای هم درش وجود داشته است، ضمن انتقاداتی که به حرکت رهبریش از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد تا کودتای ۳۲ وجود دارد. یک نمونه است. یعنی اگر بخواهیم از بین هشت فراز یک نمونه برگزینیم هم برای تحلیل هم برای الگوبرداری -آن نمونه، نمونه نهضت ملی است.

سه الزام: با نسل نو (مفاهمه، زیست مشترك، انتقال داده)

سه الزام در مواجهه با نسل نو وجود دارد. نسل نویی که الان بخش قابل توجه جامعه ایران را فراگرفته است. با این نسل باید مفاهمه برقرار کرد و زیست. نه رهنمود داد، نه کلاس برایش ترتیب داد و نه آموزگارش شد. مفاهمه، زیست مشترك و انتقال داده. اگر این اتفاق با همین نسل نویی که الان همه منتقدش هستند -تپیش، لباسش، مویش، مراسم، رفتارش و... - همین نسل نو اگر که نیروهای فکری جامعه ایران با اینها وارد مفاهمه شود، یعنی چیزی با آنها مبادله شود نظر بگیرند و نظر بدهند، جریان یک طرفه نباشد، زیست مشترك، اجرای پروژه مشترك و انتقال داده (بخشی از داده تجربه است، بخشی اطلاعات، بخشی طرح و ایده) [اتفاقی می‌افتد]...

دو عبرت: قاجارها و پهلوی دوم (زائده‌ها، جان دادن مقابل اصلاح)

دو عبرت هم وجود دارد، یکی قاجارها هستند و یکی پهلوی دوم اینها زائده‌های تاریخ بودند، یعنی در دورانی که زائده‌ها رفتند قاجارها هم رفتند. در دوران خانه تکانی بعد که زائده‌های تاریخی مثل هایل

سالسی اِپهویی، حکومت سرهنگ‌ها در یونان و آرژانتین و... [رفتند] در دوران خانه تکانی تاریخ در نیمه دهه ۱۹۷۰ یعنی دهه پنجاه خودمان پهلوی دوم هم رفت. هر دو جریان هم مقابل اصلاح جان دادند. یعنی موج اول اصلاح، صد سال قبل از مشروطه در دوران محمد شاه قاجار در فاز عباس میرزا و قائم مقام شروع شد. آن موقع تمکین نکردند. در فاز امیرکبیر هم تن به اصلاح ندادند. در فاز سه‌پسپالار در آستانه مشروطه هم تن به اصلاح ندادند. ناصرالدین شاه تا آخرین لحظات حیاتش تن به اصلاحات نداد. مظفرالدین شاه فوت و مفلوک، ولیعهد پیر در رختخواب فرمان مشروطه را امضا کرد. نمی‌توانست امضا نکند. اینکه پهلوی دوم هم همین‌طور بود. به اصلاحات رادیکال مصدق تن نداد. به شعار نیروهای ۴۲-۳۹ که اصلاحات آری، دیکتاتوری نه، سلطنت آری، دیکتاتوری نه تن نداد. ۵۶ هم برای بار سوم نتوانست خودش را نکند. لذا جریان‌هایی که در ذات قابل اصلاح نیستند زائده‌هایی هستند که از تاریخ بیرون می‌روند. دو بار جامعه ایران اینها را مشایعت کرده است. منتهی مشایعت فیزیکی یا مشایعت جنازه و تابوتشان را.

لوح ششم: کاربست‌ها

لوح ششم، کاربست هاست، یعنی بعد از این همه بالا و پایین‌ها کردن، فهرست قابل اعتنایی است. نه اینکه چون ما درآوردیم، ما در نیابردیم، بیرون از ذهن ما بوده، ما مرتیش کرده‌ایم. فهرست ۱۱۸ ساله جامعه ایران است.

انباشت

درک تاریخی درک امروزی

[هروقت] یک حافظه تاریخی باشد و بالاتر از آن، یک درک و تحلیل امروزی که با هم آمیخته شوند و انباشتی صورت بگیرد... هر وقت در جامعه ما انباشت بوده، مطالبه و حرکت سرش سوار شده است.

آرمان شدنی

آیده‌زایان

جمع‌بندی

هر زمان که افراد یا جریان‌ها جمع‌بندی داشته‌اند توانسته‌اند همگرایی در جامعه ایران ایجاد کنند. از جمع‌بندی فردی کوچک خان تا فردی مصدق یا جمع‌بندی سازمانی جریان‌های دهه چهل پنجاه ایده باید زائیده و فراوری شود. فراوری مهم است. آرمان‌ها [باید] شدنی شود نه ناشدنی و رویایی، بلندپروازانه. بخشی از آرمان‌های آموزش داده شده در دهه پنجاه در حقیقت آرمان‌های اتوپیایی بود که امکان تحققش نمی‌توانست پیدا شود.

کسب آمادگی

آموزش

کارتوضیح

وجه بعدی، کارتوضیح است و کنارش هم آموزش. کارتوضیح با آموزش تفاوت دارد. کار توضیح به آن معنا که کاری که می‌خواهد در دستور قرار بگیرد، توضیح داده شود. مشروطه، توضیح داده شود. اصلاحات، توضیح داده شود. اعتراض ۴۲-۳۹ توضیح به جامعه داده شود.

گزاره‌های آموزش چیست؟ کسب آمادگی؛ رهبران در مشروطه آمادگی نداشتند. ۳۹-۴۲
 آمادگی نبود اما دو دوره آمادگی مطرح بود: یکی مصدق که خودش (نه پیرامونش) شخصا سیر آمادگی
 برای برپایی نهضت ملی را کسب کرده بود. دهه چهل هم کسب آمادگی در دستور قرار گرفت. بعضی
 نیروها یک دهه را مصروف کردند ولی بعد از آن دیگر نمونه‌ای نداریم.

عمل، تراز تحلیل

مایه‌گذاری-استهلاک

عمل، تراز تحلیل است. این را در فرد بازرگان و در جریان مجاهدین دهه چهل می‌بینیم. دیگر
 کمتر ردپای عمل تراز تحلیل را در تاریخ ۱۱۸ ساله می‌توانیم پی جویی کنیم.
 مایه‌گذاری و استهلاک، دستور کار است. اگر اصطحکاک و حضور در متن پذیرفته شود،
 استهلاک هم جوف اصطحکاک است. نمی‌شود در متن بیایی اصطحکاک نداشته باشی. نمی‌شود
 اصطحکاک پیدا کنی و با کت و شلوار بیایی و با کلاه سیلندر بیایی و آرام بروی. اصلا چنین چیزی
 شدنی نیست. استهلاک برادر دوقولی اصطحکاک است.

تعمیق

تحقق-دستاوردها

مهندسی

مهندسی ایده، مهندسی آرمان [عامل] تحقق دستاورد است. هر دوره‌ای که مردم چیزی دیدند
 (مثل نهضت ملی) آمدند، جدی‌تر آمدند و در صحنه باقی ماندند. [نکته دیگر] تعمیق است که این
 تعمیق، پادزهر آن اپیدمی است که در نوع اول از آن صحبت کرد.

تعلیل

حفظ

تدریج

تدریج هم اصل است. تدریج یعنی سنت طبیعت؛ یک درجه، یک درجه دما بالا می‌رود یا پایین
 می‌آید. جزر و مد آب مدرج است. ورزش باد مدرج است. ما نمی‌توانیم این عناصر اربعه هستی، آب، باد، خاک
 و حرارت را که قانون و قاعده و قتیله دارند، قاعده و قانون و قتیله شان را نادیده بگیریم و بخوایم انفجاری حرارت
 ایجاد کنیم. مثل کارخانه شیر پاستوریزه که برای میکروب‌کشی و ویروس‌کشی شیر را در دمای صد می‌برند و
 یک دفعه زیر صفر می‌آورند، این کار را نمی‌توانیم برای جامعه انجام دهیم. اگر این کار را بکنیم، ژن کشته و
 دینامیسم کشته می‌شود. این است که تدریج یک اصل است.

حفظ دستاورد؛ نکته‌ای است که مقابل نیروهای عمل کننده و ایجادکننده و پیش‌برنده قرار می‌گیرد.
 نکته دیگر هم نیروها برای چگونگی مواجهه با جامعه مقابل خودشان قرار می‌دهند. اگر به جای تکلیف، تعلیل
 وسط بیاید طبیعی است که جامعه مجاب میشود. علت گویی، علت‌یابی، تعلیل شرایط و نه تکلیف. حالا
 تکلیف‌های مدرن، تکلیف‌های روشنفکری است. مثلا در اصلاحات، پیش‌برندگان انتظار داشتند که مردم برای
 فرهیختگان جان بدهند. به چه مناسبت؟ کار توضیحی شده بود؟ مایه‌گذاری‌ای شده بود؟ تحلیلی، توضیحی،

آموزشی؟ به چه مناسبت؟ روحانیت هم که به شکل تاریخی، تکلیف را جایگزین تعلیل می‌کند. لذا تعلیل، علت یابی و توضیح علت، جان‌مایه کار در مواجهه با جامعه است.

عنصر مبتلابه خواسته درتنبیده حس همداتی

وسط گذاشتن عنصر مبتلابه، مثل عنصر ملی شدن و آزادی‌هاست که در برنامه دکتر مصدق بود و هر کسی اشتراکی با او پیدا کرد. دهقان و کارگر و بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و روحانی و بازاری و همه حس کردند که در شرایط سهم دارند. عنصر مبتلابه و کنارش خواسته درتنبیده.

اگر تعلیل باشد، عنصر مبتلابه و خواسته درتنبیده در طبق و مجمع تاریخ قرار بگیرد، طبیعی است که مردم حس همداتی پیدا می‌کنند. اگر این اتفاق بیفتد نیرو باید به مراحل بعدی فکر کند.

تعیبه مجاری مشارکت پیشبرد مشارکتی

تعیبه مجاری، مردمی که قبلاً تعلیل شده‌اند، عنصر مبتلابه به صحنه آورده‌شان، با خواسته درتنبیده شده‌اند، حس همداتی با دوران پیدا کرده‌اند، ظرفیتی پیدا می‌کنند که نیروی به وسط آورنده مردم باید مجاری‌ای برای آزاد شدن آن ظرفیت تعیبه کند؛ انجمن، ان جی او، حزب، مطبوعه و هر چیزی که دوران می‌طلبد.

در چنین شرایطی است که مشارکت، عقلانی می‌شود، منطقی و قانونمند و پیشبرد مشارکتی می‌شود. تجربه دهه بیست یا نهضت ملی نشان داد که اگر در جامعه ایران بخواهد ایده‌ای تحقق پیدا کند، غیرمشارکتی نمی‌شود. در مشروطه نشد ولی در نهضت ملی، شد. دهه پنجاه نشان داد که مبارزه مسلحانه غیرمشارکتی نمی‌شود ولی مصدق این هنر را داشت که ایده را مشارکتی وسط گذاشت و مشارکتی پیش برد. در اصلاحات هم به این علت پیش نرفت که شما فقط رای معلم و پرستار و ناظم و مدیر و... را می‌خواستید اما نخواستید برایشان منزلگاه صنفی درست شود. نخواستید در صحنه نظراتشان را بشنوید. اولین برخوردی آقای وزیر آموزش و پرورش با رهبران معلمان در یک نشست، به درگیری انجامید، این قدر انعطاف نداشت نظر اینها را بشنود. وقتی اظهارات آنها را شنید از جلسه بیرون رفت. این نوع مواجهه است؟ بعد انتظار داری صنف بیاید پشت سر جنبش اجتماعی؟ صنف بیاید پشت سر فرهیختگان؟ چه دلیلی دارد صنف بیاید پشت سر فرهیختگان؟ پیشبرد، پیشبرد مشارکتی است. احزاب آهین هم اگر بروز و ظهور پیدا کنند، سازمان‌های دهه ۴۰-۵۰ هم بر فرض محال اگر وسط دوران بیایند، بدون مشارکت چیزی پیش نمی‌رود. کما اینکه جنبش مسلحانه هم بدون مشارکت به جایی رسید که متوقف ماند ولی تجربه مصدق، تجربه مشارکتی بود. مشارکت به این مفهوم که شوراهای روستایی، بهره مالکانه برای روستایی، بانک کشاورزی برای روستایی، جنبش صادرات برای بورژوازی، خودکفایی برای زیرپله‌ای‌ها و تولیدکنندگان، بیمه کارگری برای کارگران، هر کسی یک سهمی در شرایط داشت. نمی‌شود سهم را تقسیم نکنی و انتظار داشته باشی همه بیایند اوراق قرضه‌ات را بخردند. در دوران اصلاحات چه کسی اوراق قرضه خرید؟ کسی نخرد ولی در دوران مصدق، اوراق قرضه خریداری شد چون چیزی ماقبلش ارائه شده بود.

استمرار توضیح - انگیزه

نوزائی ایدئولوژیک

استمرار توضیح با انگیزه است. این طور نیست یک بار اول کار توضیح بدهیم. توضیح وانگیزه برای همیشه نیست. استمرار توضیح، استمرار انگیزه [می‌آورد]. نامه‌ای که مصدق به بانیان نهضت آزادی در سال چهل نوشت و گفت ما در جبهه ملی اول از کار ایدئولوژیک غفلت کردیم خیلی درس مهمی است. یا اینکه رهبران دهه چهل، یک دهه کار ایدئولوژیک کردند [اما] در آستانه عمل، کار ایدئولوژیک به حاشیه رفت و کار پراتیک به متن آمد و ضربه‌اش را هم خودشان و هم جامعه ایران خورد. همچنان که توضیح و انگیزه، مستمر است ایدئولوژی هم [نیاز] مستمر است و با زایش مدام.

اقتصاد دورانی

تلفیق نسل‌ها

وجه بعدی، اقتصاد دورانی است. ما فقط یک مورد داریم در هشت فراز که شرایط اقتصادی به گونه‌ای دگرگون شد که مردم حس کردند با شعار سیاسی، اقتصاد دورانی هم آمده است ولی نه در انقلاب این حس دست داد و نه در اصلاحات و نه در مشروطه. غیر از دوران دکتر مصدق، ۲۷ ماه و ۱۵ روز این احساس به جامعه ایران دست نداد. بهترین دوره تلفیق نسل‌ها ۴۲-۳۹ بود که سه نسل به هم پیوند خوردند. نسل متقدم، نسل میانی و نسل متاخر. از دل هشت فراز، این دو لوح بیرون می‌آید که نمی‌شود نادیده اش گرفت.

لوح هفتم: داشته‌ها

لوح هفتم، داشته‌هاست. حالا این طور نیست که جامعه و تاریخ ایران همه مرثیه و ناکامی باشد. اصلا و اساسا این طور نیست. داشته‌ها بسیار پر تعداد است و می‌شود از آن یک تصویر کوچکی درست کرد.

۱۱۸ سال، ۸ فراز

سیلوی تجربه

۱۱۸ سال هشت فراز، خودش اولین داشته است، یک سیلو از تجربه. مشکل اینست در جامعه ایران، تجربه‌ها داشته تلقی نمی‌شود. و مثل کاغذ زباله دورریختنی تلقی می‌شود درحالی که سیلوی قابل برداشتی است که اگر تجربه را به عنوان ملاط با یک آب دورانی و ژنی مخلوط کنی و تور گرمی هم باشد می‌شود نان برشته دوآتشه امروزین ازش درآورد. این طور نیست تجربه را مثل نان‌های سابق فقط با پنجه بهش آب بزنی و بخوریش. نه، باید فکر فرآوری تجربه باشی.

زنجیره نفی مطلقه

نقطه چین مشروطه

داشته بعدی، زنجیره نفی مطلقه است یعنی کسی اگر بنشیند و از فراز البرز به این هشت فراز دقت کند، می‌بیند یک زنجیره‌ای هی تکان می‌خورد. با تابش خورشید، تشعشع پیدا می‌کند. آن زنجیره یک وجهش نفی مطلقه است و یک وجهش مشروطه. قاجارها باید مشروطه سلطنت کنند. پهلوی اول مشروطه سلطنت کند. پهلوی دوم، مشروطه سلطنت کند. جمهوری اسلامی، مشروطه حاکمیت برقرار کند. اتفاقاتی که هیچ وقت نیفتاد. این دو نقطه چین دستمایه جدی‌ای هستند، یعنی نشان دهنده اینکه جامعه ایران از نفی مطلقه و مشروط کردن حاکمیت‌ها هیچ وقت دست برنداشته است. این ۱۱۸ سال نقطه چین پای دیوانگان، عقب

افتاده‌ها در جامعه ایران نیست. نقطه چین پای آرمان‌دراهاست. آرمان مهمی بوده که از ۱۲۸۲ تا ۱۳۸۷، صد و پنج سال تالولو پیدا کرده، یکی نفی مطلقه و یکی ایجاب مشروطه که بسیار داشته‌های جدی است.

آگاهی‌ها

مطالبات خودآگاه

می‌شود گفت در کنار تجربه مهمترین داشته‌ها، آگاهی‌هاست. آگاهی‌های هم تاریخی و هم امروزی. می‌شود گفت آگاهی‌هایی که الان جامعه ایران دارد هیچ وقت در دوران‌های قبلی با این عمق و عرض و طول و گستره نداشته است.

مطالباتی که الان وجود دارد - چه صنفی و سیاسی و چه اجتماعی - می‌شود به جرات گفت که در مقایسه با فرازهای قبلی، خودآگاهانه‌تر است. صنف الان از همیشه خودآگاه‌تر است. نیروهای سیاسی می‌دانند چه می‌خواهند. دانش آموز و دانشجو می‌دانند. درست است جوهر مطالبه‌جویی ندارند ولی می‌دانند چه می‌خواهند. مطالبات خودآگاه، حجمش از مطالبات خودآگاه دوران‌های قبل بالاتر است.

مطالبات انباشته

مواریث

وجه بعدی، مطالبات انباشته است. بالاخره مطالباتی از مشروطه تا الان انباشته است ولی معطل و بدون متولی مانده است. این خیلی مهم است. این مطالبات برخلاف لایه‌های درون زمین که تبدیل به فسیل می‌شوند، تبدیل به فسیل نمی‌شوند. برخلاف فسیل، مطالبه بالاخره تپه و تلی است که روی زمین می‌ماند و یکی بالاخره باید بیاید و اینها را برآورده بکند. خصلت مطالبات انباشته اینست. تپه‌ایست که جریانی باید بیاید و تکلیفش را مشخص و برآورده‌اش کند.

داشته بعدی، مواریث است. حالا مواریثی که از پیشینیان به جا مانده است. سننشان است، میراثشان است. پرنسیپ‌هایشان، مراسمشان، منششان، ادبیاتشان است. مواریث، جنبه‌های متعددی دارد.

آموزه‌های لوح نوشته

وجه بعدی، آموزه‌های لوح نوشته است. یک وقت است شما یک سنگ نوشته داری که مال دوران هخامنشیان است، شاید آن دیگر به کار امروز نخورد. نمی‌شود گفت این هم به کار امروز نمی‌خورد. بالاخره از آنجایی که تاریخ زنده است، آن سنگ نوشته هم زنده است. برخی از عناصرش به درد امروز می‌خورد. سنگ و سنگواره نیست. مصدق و نهضت ملی، لوح نوشته است. کوچک‌خان، ستار خان، حنیف‌نژاد، دهخدا لوح نوشته هستند و عناصری که در طول این ۱۱۸ سال ایفای نقش کرده‌اند، آموزه‌هایشان لوح نوشته است.

نسل نو

سنن و قوانین

نسل نوئی داری که الان حدود شصت درصد جامعه ایران را تشکیل می‌دهد، قابل صرف نظر کردن نیست. بار تاریخ بالاخره باید توسط او حمل شود. سنن و قوانینی هست که بخشی از هستی بیرون می‌آید و بخشی از تاریخ؛ یعنی قبلاً دیدیم انباشت، مطالبه، حرکت. این فرمولاسیون همه جای

جهان همین است. برای ایران ما هم همین بوده است. این فرمولاسیون‌ها اگر حرکتی شروع بشود به کمکش می‌آید.

امید مبشر خدای کمک کار تحول

وجه بعدی امید مبشر است. امید مبشر هم مثل ایمان مبشر است یعنی ایمان اگر که به ما بشارت ندهد خیلی به کارمان نمی‌آید. امید هم همین طور.

یک خدای کمک کار تحولی هم وجود دارد که اگر ۱۱۸ سال را تاریخ موثر فرض کنی، تجارب انباشته‌اش را سیلوی قابل بهره‌برداری تلقی کنی، تشعشع دو زنجیره را ببینی و بیایی جلوتر، خدای کمک کاری هم وجود دارد که به طور جدی در کار خواهد آمد.

لوح هشتم: افزودنی‌ها

حافظه تاریخی

لوح هشتم، افزودنی‌هاست. الان بحث می‌کنند که پدران ما مشروطه طلب بودند و ما الان داشته‌ای نداریم. یا از نهضت ملی چه مانده؟ از انقلاب؟ از اصلاحات؟ نه، ما الان در مقایسه با تجار آغازگر و استارتر تباکو و منورالفکران صدر مشروطه و پدران مشروطه طلب یک حافظه تاریخی داریم که آنها هیچ وقت نداشتند. ماقبل آنها تاریخ‌ها دوردست‌تر بود. ما الان یک حافظه تاریخی ۱۱۸ ساله داریم افزون بر آنها.

تجربه سه ویژه رخداد (مشروطه، نهضت ملی، انقلاب)

تجربه سه رخداد ویژه را داریم که آنها نداشتند. سه رخداد سراسری و کیفی که هر سه ماهیت انقلابی داشتند به این ترتیب که جامعه ایران را منقلب کردند. در مشروطه، نهضت ملی و انقلاب الی ماشالله تجربه و دستاوردش هست که مشروطه طلب‌ها و رهبران تباکو این سه را نداشتند.

روند تجهیز

در این ۱۱۸ سال جامعه ایران مجهز شده است. شما حساب کنید اولین ماشین چاپی که در دوران قائم مقام در ایران آمد از آن زمان تا الان درست دویست سال می‌گذرد و ببینید چند موج شتاب تکنولوژیک جامعه جهانی داشته که به ایران هم آمده است. ماشین چاپ اولیه، موج بعدی چاپ سربی، موج بعدی چاپ برقی و امواج بعدی هم که دیگر کامپیوتر و اینترنت آمد. ما روند تجهیز تکنولوژیک و دیتا و داده را طی کرده‌ایم که پیشینیان ما آن را طی نکردند.

ربط کیفی‌تر با جهان

ربط اکنون ما با جهان بسیار کیفی‌تر از ربط پدران ما در تباکو و مشروطه است. در اروپا زلزله‌های می‌شد، بعد از چند دهه پس لرزه‌هایش به ایران می‌رسید. بخشی از اروپا به جمهوریت هم دست یافته بودند.

مشروطیت به ایران رسید ولی الان اتفاقی که در یک جای جهان می‌افتد به دلیل همین انقلاب تکنولوژیک و سیر جهانی شدن تقریباً [اتفاقات] همزمان است. ربط ما بسیار کیفی‌تر، نزدیک‌تر و تنگاتنگ‌تر با جهان است.

عمق آگاهی - گستره آگاهی

عمق آگاهی‌ها و گستره آگاهی‌هایی که الان وجود دارد، در فرازهای قبلی وجود نداشته است.

نهادها (انسانی، موضوعی)

ما با تعدد نهاد هم مواجهیم. انسان‌هایی در جامعه ایران بودند مثل مصدق که تبدیل به نهاد شدند. موضوعاتی هم بودند مثل مشروطه، نهضت ملی و انقلاب که آنها هم در جامعه ایران نهادینه شدند.

ارتفاع

از گذشته تا حال، اگر که این عناصر را همه را با سوزن نخ تاریخی به هم وصل کنیم ارتفاع ما نسبت به پدران آرمان‌دار مشروطه‌طلب بسیار بالاتر است. جایگاه امروزین ما قابل مقایسه با جایگاه آنها نیست. استبداد هنوز در ایران، تاریخی است و جدی است. توان جمع کردن سفره‌ها را دارد ولی داشته‌هایی هم وجود دارد که با استبداد تاریخی مقابله می‌کند و به ما ارتفاع می‌دهد. ارتفاعی که ما الان در مقابله با استبداد تاریخی داریم بسیار بسیار بالاتر از ارتفاع نزدیک به سطحی است که پدران مشروطه‌خواه ما داشتند.

تاریخ؛

پیش روی ما ✓
برای ما ✓
ظرف مشارکت ما ✓

در جلسه هفتاد و پنجم که جلسه آخر هشت فراز، هزار نیاز هست، تاریخ پیش روی ماست. قابل تبیین است. قابل تحلیل است. از انباشت تاریخی می‌توانیم هم برای کسب حافظه و هم برای درک تاریخی و امروزین استفاده کنیم. تاریخ برای ماست و نهایتاً ظرف مشارکت ماست. اگر امروز ایران راکد است و دینامیسم ویژه‌ای مانند فرازهای گذشته ندارد، بخشی از رکود هم متوجه خود ماست. لذا پدیده‌ای که پیش روی ماست برای ماست و ظرف مشارکت ماست. پدیده‌ای هست که خود ما به عنوان انسان، رقمش می‌زنیم. پیشینیان در سیر تاریخ سهم داشتند، ما هم می‌توانیم در سیر تاریخ سهم داشته باشیم، به خصوص با ارتفاعی که نسبت به پدران قبل از مشروطه داریم. خیلی متشکر.

پرسش و پاسخ

نیم ساعتی فرصت هست خدمتان هستیم. اما قبل از آن [بگویم که] یک سیری طی شد، سیر مشترک بود و چند بار هم عنوان شده است. دوستانی که در تدارک برگزاری این ۷۵ جلسه بودند زحمتشان خیلی بیشتر از زحمتی است که همه فکر می‌کنند، زحمتی که مثلاً یک فرد کشیده است. تدارک و برگزاری و تهیه پاورپوینت و تبدیل به سی دی و دوستانی بودند که در هفته یکی دو روز از کار و زندگی می‌افتند. در ایران متأسفانه همیشه این تلقی وجود دارد که همه روی قضیه و آنتن را نگاه می‌کنند. تلقی صحیحی است اگر یک تیم تدارک نباشد اصلاً آنتنی بالا نمی‌رود. بنابراین این کاری که بخشیش توسط یک فرد و بنده انجام گرفت، یک وظیفه بود و چیز ویژه‌ای هم نبود، مجموعه دغدغه‌هایی بود که منظم شد و خدمتتان ارائه شد. بهانه ایست برای فکر کردن و اندیشیدن. بخشی طبیعتاً ممکن است که با واقعیات منطبق نباشد. این‌ها همه طبیعی است و ملاط و بهانه‌ایست برای فکر کردن. بچه‌هایی که زحمت کشیدند، می‌شود گفت که بیشترین زحمت را کشید. سرشان هم خیلی شلوغ بود ولی هفته‌ای حداقل یک ۲۴ ساعت صرف این کار می‌شد و اگر نبود، حداقل پاورپوینت‌ها و سی دی‌ای که در دسترس دوستان قرار گرفت به این سادگی آماده نمی‌شد. بعد هم دوستان جدیدی که در سه چهار ماه گذشته به ما پیوستند. کار، ماهیتش تیمی بود و سعی هم می‌شد هر تصمیمی گرفته می‌شود با مشارکت بچه‌ها باشد. آقای مهندس سبحانی هم از ۷۵ جلسه حدود ۵۵ جلسه را آمدند و وقت گذاشتند. از ایشان هم ممنون هستیم. فقط یک قصور خود من داشتم که نرسیدیم که سیر کتابتش را هم طی کنیم. یعنی دو جزوه بیشتر درنیامد. شاید همین پیگیری‌ای که الان هست که با فاصله دو هفته الان جزوه‌های قبلی را آماده داریم، اگر این سیر هم آنجا طی می‌شد خیلی خوب بود. انشالله که بتوانیم این کار را انجام دهیم. دوستانی هم زحمت تدوین تقویم تنباکو را کشیدند که ۹۰ صفحه هست. دو ماهی است آماده است. آن را هم من باز نرسیدم وقت بگذارم. انشالله این تمام شود وقت آزاد می‌شود. مشروطه درحال پیشروی است. شعارهای دوره انقلاب دارد رویش کار می‌شود. ان‌شاءالله اینها هم به تدریج که آماده شد به عنوان دستاورد جمع منتشر می‌شود. هر چه دستاوردها جمع‌تری و مشارکتی‌تر باشد پایدارتر خواهد بود. ما یک یا دو جلسه را هم اضافه با دفتر موسسه زنان صحبت کردیم که در اختیار خود دوستان باشد. من صحبت‌هایم تمام شد. الان هم یک پرسش و پاسخ خواهیم داشت. در این مدت، بخشی از بچه‌ها بودند که ثابت آمدند. این درست نیست که یک نفر ۷۵ جلسه صحبت کند و بقیه فرصتی نداشته باشند. فرصت همیشه تا حدود ۵۰ دقیقه هم برای نقد و پرسش و پاسخ بوده اما بچه‌هایی که این دو سال آمده اند خودشان صاحب دیدگاه شده‌اند. هر تعداد جلسه‌ای که این دوستان بخواهند، از یک جلسه تا هر میزانی که کشش داشته باشد، دوشنبه‌ها بعد از ظهرها را من در اختیار این دوستان خواهیم گذاشت. برای جلسه بعد تا الان شش نفر از دوستان اعلام آمادگی کرده‌اند. پیشنهاد هم پیشنهاد خود این دوستان است. پس جلسه بعد اینجا حاضر خواهیم بود برای استماع و شنیدن برخورد فعال با دریافت‌های بچه‌هایی که از ابتدا تا الان آمده‌اند. بنابر تشخیص همه کسانی که در

جلسه آینده حاضر خواهند بود می‌شود این دوشنبه‌ها را ادامه داد یا نداد. به هر حال وقت ما تا آخر امسال است. اگر که کشش داشته باشد در اختیار دوستانی است که این دو سال با ما همراهی کردند. بنابر تشخیص خودشان هر وقت بگویند تمام، ما می‌گوییم تمام. الان حدود بیست دقیقه برای امروز فرصت هست. اگر سوالات جدی تری وجود دارد می‌توانیم بگذاریم برای بعد.

پرسش: ما در این صد و خرده‌ای سال دنیا به دلیل وجه توسعه ناموزونمان در مرکز-پیرامون تشکیل شده قرار گرفته‌ایم. این در تحلیل‌های شما هم بود که مرکز خیلی دیده می‌شود و نه پیرامون. به نظر می‌رسد آنچه در مرکز شکل می‌گرفته در پیرامون یا خوب منتقل نمی‌شده یا دغدغه‌های پیرامون‌ها با دغدغه‌های مرکز نشینان متفاوت بوده است.

پاسخ: منظور شما از پیرامون، جغرافیایی است؟

پرسش: بله. ما مناطقی را داریم که مثلاً فرض کنید در استان لرستان، عشایر کوچ‌نشین داریم. درست است اینها درصدشان نسبت به کل جامعه زیاد نیست ولی در همین مناطق، لرستان، چهارمحال و بختیاری، بلوچستان، مطالبات اولیه‌ای هست که با چیزی که در دوران اصلاحات یا حتی انقلاب و... بود خیلی متفاوت است و روشنفکران ما به عنوان یکی از نیروهای عمل‌کننده، نتوانسته‌اند کاری کنند. درباره مرکز، شما گفتید ارتباطی نتوانستند برقرار کنند. در پیرامون که اصلاً نتوانستند اما در مقابل، نیروی عمل‌کننده دوم که روحانیت باشد توانسته در جاهای مختلف باشد و ایدئولوژی و تفکرات و راهکارهای خودش را پیش برده است. فکر نمی‌کنید این به عنوان یک معضل در جامعه ما باشد. یعنی علی‌رغم اینکه ما از مردم صحبت می‌کنیم ولی طیف‌های مختلف آنها را نمی‌بینیم.

پاسخ: مسئله مرکز-پیرامون که شما می‌گویید یکی از مشکلات اساسی است. تنها دوره‌ای که به آن عنایت شد و قدم‌هایی برای حلش برداشته شد همان دوران نهضت ملی است که روستا مورد عنایت قرار گرفت. آن موقع حاشیه نشین به این مفهوم نبود اما طبقات فرودست مورد عنایت قرار گرفتند. در وسط مجمع دوران برای آنها هم کاسه‌هایی در نظر گرفته شد ولی دوره‌های بعد این طور نیست. اگر سیر توسعه ملی طی شود و در این سیر فرصت‌هایی هم برای محسوب شدن و منظور شدن پیرامون و برای مشارکتش در نظر گرفته شود، به نسبتی که مسائل زیستی و معیشتی آنها حل شود و بتوانند به پیرامونشان فکر کرده و برای آن تصمیم بگیرند، اتفاق مهمی رخ می‌دهد. در همین ۱۲-۱۰ سال دوران اصلاحات، مناطقی بوده که این اتفاقات افتاده است. مثلاً تجربه شوراهای سال ۷۷ اگر در همه ایران مثبت نبود ولی مثلاً در بیرجند و در برخی از مناطق خراسان بزرگ (که حالا سه تکه شده است) شوراها خیلی کارگر افتاد. آن پیرامونی که شما می‌گویید به متن آمدند. بیرجند، تربت، یکی دو کارشناس بهزیستی در یزد این سیر را طی کردند. در ۲۵-۲۴ روستای حاشیه‌نشین کار کردند. این اتفاقات می‌تواند در ایران هم رخ دهد. زمانی در وسط بحث‌ها، این را خدمتتان گفتم که مقاله‌ای بود که سال ۸۲ در یکی از فصلنامه‌ها چاپ شده بود و خیلی کیفی بود. در خصوص هسته‌های مطالعاتی

در سوئد. مقاله مستندی هم بود که در آنجا ۱۸۰ هزار هسته مطالعاتی وجود دارد که در شهر و روستا و کلان شهر و خود استکهلم اینها پراکنده‌اند. بعد، این هسته‌ها نشان دهنده این بود که بعضی از سوئدی‌ها همزمان در سه مورد از این هسته‌ها عضوند و برای خودشان یک تبصره در نظر گرفته بودند که ما مطالعه می‌کنیم و این مطالعه می‌باید منجر به تغییر وضع موجودمان هم بشود. چند کیس بود و یک هسته پنج نفره بوده در روستاهای دوردست که اینها نمی‌توانستند لبنیات‌شان را به بازار منطقه‌ای منتقل کنند. مطالعه را به سمت حل این برده بودند. هر هسته، دبیری داشت و دبیر این هسته، محصول مطالعات را برده بود و با وزارت راه در استکهلم صحبت کرده و آنها را مجاب کرده بود خط آهنی بکشند که آن خط بتواند محصولات لبنی و سریع الفساد اینها را به بازار منطقه‌ای نزدیک منتقل کند. وزارت راه سوئد هم پذیرفته بود منتهی گفته بود ما واگن مسافری نمی‌توانیم برای شما بزنیم. هزینه‌فایده بکنیم اقتصادی نیست ولی به دلیل مطالبه و پیگیری شما و اینکه به هر حال تولید سوئد را هم در یک وجهی صاحب دینامیسم می‌کند ما برایتان واگن حمل می‌زنیم و زده بودند. کیس‌های متعددی بود که نشان می‌داد بالاخره پیرامون هم از مجرای این هسته‌های مطالعاتی که ماهیت مشارکتی پیدا کرده بودند، هم مطالعه و هم حل مسئله، می‌توانند در سطح ملی هم مسائل را حل کنند. این اتفاق در ایران خیلی دوردست است ولی نشان دهنده این هست که هر وقت خیز ملی اتفاق افتاده است، از نوع مشروطه، انجمن‌ها و زن‌ها آمده‌اند، بی سواد و دلاک حمام آمده است. این خیلی مهم است. در نهضت ملی هم به همین ترتیب. دوران اصلاحات هم بارقه‌هایی از این میل مشارکت دیده شد. اینکه مرکز-پیرامون فقط جغرافیایی نیست، در تهران هم هست. در تهران هم جنبش اصلاحات یک هسته فرهیخته داشت که آن نه خودش خواست و نه حتی برنامه‌ای برای وصل شدن به همین پیرامونی‌های مرکز نشین داشت.

مولوی قطعه‌ای دارد در شمس، بحث هسته و پیرامون را خیلی خوب باز کرده است. جوری هم هست که کاملاً به شرایط امروز قابل انطباق است. جان کلام می‌گوید: پوست بود، پوست بود درخور مغز شعرا. منظور از شعرا صرفاً کسانی نیست که آهنگین کلام‌اند. منظور، کسانی است که از شعوری برخوردارند که مسئله اصلی دوره را طرح می‌کنند. این قطعه خیلی پرملاط است. می‌گوید آن کسانی که مسئله مبتلابه را مطرح می‌کنند، شعور جامعه را با شعرشان چه آهنگین و چه غیر آهنگین ارتقا می‌دهند، آن مسئله‌ای که مطرح می‌کنند یک مغز یا هسته دارد. مسئله مرکز-پیرامون این طور حل می‌شود. در ایران همیشه (جاهای دیگر هم تقریباً همین طور بوده است) یک مرکز فعال فکرنی وجود داشته است. بستگی دارد این مرکز چه قدر انگیزه داشته باشد که مطلب را سرایت دهد و پخش کند، مثل دوره مصدق. براده‌ها طیف وسیعی پیدا کرد و همه آمدند اما در جنبش اصلاحات این طور نشد. مسئله ایران، دووجهه است هم مرکز-پیرامون جغرافیایی که شما گفتی، هم مرکز-پیرامونی که در پایتخت، احزاب و اصناف می‌بینی. یعنی یکی دو نفر فعال و تصمیم گیرند.

کتاب خاطرات هاشمی را ببینید، اگر حتی به درستی و غلطی اطلاعات توجه نکنی، می‌بینی که کل دهه شصت، دو یا سه نفر نشسته‌اند و راجع به همه مسائل ایران تصمیم گرفته‌اند، از جنگ و

صلح و تجارت خارجی و عضویت در صندوق بین‌المللی پول و ورزش و همه چیز را. یعنی الان شکل بسته‌تر از این رابطه مرکز-پیرامونی را هیچ جای دنیا دیگر نمی‌بینی. دوران قبل را کار نداریم ولی الان دیگر نمی‌بینی. اینکه توسعه ایران یک برنامه پیدا کند، یک مغز مشارکتی مصدقی هم از یک گوشه پیدا شود آرام آرام مسئله ایران حل می‌شود. این خیلی جدی است. همه هم پذیرفته‌اند. پیرامونی‌ها پذیرفته‌اند هسته‌ای باید پدیدار شود و او فکر و ابلاغ کند. هسته‌ها هم حالا چه دو نفر یا سه نفر یا هفت نفر باشند آنها هم پذیرفته‌اند که چنین وظیفه‌ای بر عهده دارند که ابلاغ کنند و پیش ببرند و بخواهند توافق بقیه را هم بگیرند. یکی از دوستان هست همیشه وقتی می‌خواهد تصمیم گرفته شود به شوخی می‌گوید همه آقایان توافقشان را اعلام کنند. رای در ایران اینگونه است دیگر! یک تصمیمی گرفته می‌شود و بقیه توافقشان را اعلام می‌کنند. انتخابات اخیر کمیته المپیک هم همین‌طور بوده است. ۶۷ نفر در مجمع حاضر بوده‌اند، برای رئیس و نایب رئیس و دبیر کل و بازرس و خزانه دار پنج مورد رای گیری است. برای اعضای هیات اجرایی هم پنج مورد دیگر. همه ۴۷-۵۰ تا رای آورده است. یعنی لیستی را علی‌آبادی نهایی کرده و دو ساعت قبل از برگزاری انتخابات، آن را تلفنی و دستی به تیم خودش داده است. این طوری می‌شود که مرکزیت محض شکل گرفته. همه چیز ایران فعلا این‌طور است. این در گرو یک حرکت مشارکتی در آزمون توسعه است تا بتواند [مساله] حل شود.

پرسش: در بحث کاربست‌ها اولین نکته‌ای که گفتید این بود که درک تاریخی می‌تواند به بحث روز پیوند بخورد و ملاحظی برای پیشبرد فضای فکری بدهد. این درک امروزی، الان غایب است. آن بحث شما منظورتان فقط لمس است یا طبقه‌بندی و قضاوت هم هست. مردم الان را هم باید شناخت؟ مکانیزم چیست؟ این درک تاریخی چه طور می‌تواند با درک امروزی پیوند بخورد؟ اصلا درک امروزی چه طور می‌تواند به دست بیاید؟ چه شیوه‌ای برای به دست آوردنش هست؟ درباره همین افزودنی‌ها که گفتید، تقریباً از اواسط جلسه عمدتاً این را مطرح می‌کردید که ما آخر قضیه در جمع‌بندی می‌بینیم که بالاخره کجا ایستاده‌ایم، یعنی از پدرانمان عقب‌تریم؟ جلوتریم؟ در این جلسه نشان دادید جلوتریم ولی واقعیت اینست که این جلوتر بودن، خیلی کلی است. من که هر طور که مقایسه می‌کنم، اصلاً این را حس نمی‌کنم. شما با وصفی که از دهه سی می‌کنید می‌بینیم نیروها افت کرده‌اند. دانشگاه را مقایسه کنی می‌بینی... بازار که اصلاً وجود ندارد. خرده بورژوازی هم خیلی هایشان الان به دلالتی افتاده‌اند. من احساس می‌کنم شما فقط آمده‌اید که یک گزاره ایدئولوژیک را اثبات کنید که «آقا ما پیشرفت کردیم». مگر اینکه من تیبیش را نگرفته باشم. بالاخره این نقطه بالاتری که ما در آن قرار گرفته‌ایم به چه معناست؟

پاسخ: بحث اول، درک امروزی همین تحلیل شرایط است، یک جهان‌شناسی و ایران‌شناسی. ایران‌شناسی هم همان چهار تا برشی که همیشه می‌زدیم: اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و تاریخی. اشرف به داشته‌ها و بضاعت‌ها و... این‌طور نیست که فقط اصالت به پروژه لمس و اصطکاک داده

شود. لمس و اصطکاک‌کی که امروزین باشد، در این صورت یک معجونی به دست می‌آید. ما یک مردم تاریخی داریم، یک مردم امروزی. یک دانشگاه تاریخی و یک دانشگاه امروزی. فرهنگ یا استبداد تاریخی و امروزی. از تلفیق تاریخی و امروزی یک رهیافتی به دست می‌آید.

دومی هم که گفتم، نتیجه‌گیری امروز، ایدئولوژیک و آرمانی نیست. شما الان روی نقطه ایستاده‌ای: دانشگاه، خرده بورژوازی و بازار. [اما] پدیده را که نباید نقطه‌ای دید. نمیتوانی که نود سال بازار را رها کنی و بیایی روی نقطه‌اش. دانشگاه را نمی‌توانی شصت سالش را رها کنی (یعنی تقریباً تمام عمرش را) و بیایی روی نقطه‌اش. برخوردی می‌شود که الان همه با مهندس بازرگان می‌کنند. در سیر خودش از دانشجوی پیش تا مرگش یک دیانت اجتماعی داشته است. مذهب برای جامعه بوده و نه برای آخرت. نباید آن نقطه آخرش [مقاله خدا و آخرت هدف از بعثت انبیا] را جان کلامش و جوهر وجودش تحلیل کنند. الان ما یک شرایط ویژه‌ای داریم؛ در لاک فرورفتگی، بار مسئولیت بر زمین گذاشتن، دینامیسم بروز ندادن. جامعه‌ای که هر ۱۳ سال یک حرکت است، این نقطه نباید نقطه قضاوتش قرار بگیرد؛ نه دانشگاهش، نه جوانش، نه زنش، نه کارگرش، نه خرده بورژوازی، نه بازارش. شرایط ویژه ایست. آن شرایط دپرس و ملاحظه و انتظار و... این نقطه را نمی‌شود در نظر گرفت. لذا تحلیل منطقی اینست که سیر پدیده لحاظ شود. سیر پدیده، بخش قابل ملاحظه‌ای از دوران حیات است. نقطه احتضاض را نباید ببینی. اگر این طوری ببینی به قول احمدی نژاد دو ماه دیگر سقوط می‌کند. بابا، جامعه هم یک دینامیسمی دارد. خودترمیم است. چند بحران جانکاه را اینها از سر گذراندند؟ در بحران ۱۹۲۹، در آلمان کسی می‌خواست برود یک کیلو پیاز بخرد، یک گونی اسکناس می‌برده است. بی اغراق، اینها فیلمش هست. اگر این طور بود باید الان آلمان مرده می‌بود ولی در همان دوران یک کنراد آدناور و لودویگ ارهارد که یکی‌شان مغز سیاسی بود (نخستین صدراعظم آلمان غربی) و یکی‌شان مغز اقتصادی (وزیر اقتصاد) - مشترکا اقتصاد سیاست آلمان را بالا آوردند و دگرگون کردند. آن آلمان ده سال بعد برای همه قدرت‌های اروپایی و آمریکای شوروی که علیه‌ش متحد شده بودند و سرکوبش کرده بودند شاخ شد. لذا اگر بپذیریم تاریخ و نیروها و انسان دینامیسم دارند، این نقطه یخ‌زدگی قابل تحلیل نیست. یخ را از فریزر و جایخی دریاور و در معرض [حرارت] قرار بدهی تبدیل به آب می‌شود و... اتفاقاتی جدی می‌افتد. این نقطه را نباید مبنای تحلیل قرار داد. بالاخره دانشگاه در ایران است. اینجا نروژ که نیست دانشگاه، منزلگاه علم باشد؛ نه جنبشی، نه اعتراضی، نه اعتصابی. بالاخره ایران است دیگر، وقتی حزبی و صنفی نیست بار روی دوش آن آمده است. دانشگاه به هر دلیلی الان این بار را زمین گذاشته است یا از رویش برداشته و زمین گذاشته‌اند ولی همچنان که نسل دانشجوی دهه بیست با سال‌های اولیه دانشگاه در ایران فرق دارد، شما دلیلی می‌بینید که نسل بعدی دانشجوی با شما که الان درستان را تمام کرده‌اید فرقی نداشته باشد؟ دینامیسم‌ها قابل پیش بینی نیست. جامعه ایران هم جامعه مطالبه‌گری است. الان چون مطالباتش پاسخ داده نشده بچه‌ها دارند به خارج می‌روند. آیا ۷۶-۷۵ کسی رفت؟ خاتمی که سال ۷۷ رفت آمریکا، هزار نفر صاحب سرمایه‌های مختلف ایرانی آمدند. خیلی مهم بود. اینها لیاقتش را نداشتند. متخصص آمد، بی‌زنس من آمد، صاحب سرمایه مترکم مالی هم آمد. آنها این ارزیابی را داشتند که ممکن

است در ایران اتفاقاتی رخ داده باشد که پذیرای ما باشد، اما شرایط برعکس شد. شما آن زمان خودتان دانشجو بودید. آن زمان فضای دانشگاه، فضای مهاجرت بود؟ نبود. بالاخره یک امید مبشری شده بود. لذا همچنان که شرایط برگشت، باز هم می‌تواند برگردد. هر ۱۳ سال یک حرکت در شرایط ایران، نشان دهنده دینامیسم ذاتی و ژنتیکش است و اینکه ایرانیان به دنبال مطالبات هست. وجه ساده‌اش اینست که سیکل معیوب است [اما] نیست. ما الان خیلی ارتفاع گرفته ایم. شما الان فرض کن بخواهیم برویم سندج و مریوان و بانه این قدر مارپیچ می‌زنی و مارپیچ می‌زنی که آن بالا می‌رسی اصلا باورت نمی‌شود مارپیچ اول فرسنگ‌ها از تو فاصله دارد. الان فاصله ما با مشروطه این طوری است. دلخوش خنک هم نیست. مارپیچی ما بالا آمده ایم. اگر بپذیری که تکامل، سیخکی و فواره‌ای نیست، سینوسی است. پایین می‌رود و حسیض دارد و دوباره بالا می‌آید. ارتفاعی که ما الان داریم سرمایه است. الان جایگاه ما از فعالان صدر مشروطه خیلی بالاتر است. اگر داشته‌ها را وسط بگذاری، همه قابل کاربست هستند. یعنی حافظه تاریخی، نقطه چین نفی مطلقه، مشروطه و.... اینها داشته است.

خدا به اعتبار داشته‌هایش جهان را سر پا نگه داشته است و ما هم داشته‌هایی داریم. منتهی داشته‌ها نه فهرست می‌شود و نه با آنها ارتباطی برقرار می‌شود و نه سرمایه تلقی می‌شود. اینها داشته است دیگر. الان شما در این سن، قدرت بدنیت، دست و پای بلندت، توان فکرت را ببین. می‌توانی از صبح تا شب بخوابی خانه و دزار بکشی و سی‌دی پورن تماشا کنی! آن وقت دیگر داشته‌ای نداری ولی اگر حس کنی دست و پای، اندامی، ارگانیسمی داری، فکری داری که می‌توانی روزی ۱۸ ساعت سازماندهیش کنی اینجاست که به داشته می‌رسی. الان در جامعه ما کسی به فکر اینها نیست. حرکت که حتما با نظام حاکم نیست. هر حرکتی، حتی در داخل یک خانواده چون بنا نیست حرکتی راه بیفتد، داشته‌ای فهرست نمی‌شود و هی نداشته‌ها فهرست می‌شود. بخشی از اینهایی که [خارج] رفتند و می‌روند یا در حال رفتن‌اند، بخشی این طور قابل تحلیل است که نتوانستند در اینجا به مطالباتشان دست پیدا کنند و رفتند. هفته پیش فیلم کوتاه خانم گلشیفته فراهانی را نشان می‌داد. این فیلم با همه کوتاه‌های بسیار بسیار گویا و تاریخی بود. یک پیراهن بدون آستین پوشیده بود. موهایش را آرایش کرده بود. برای او شاید خواسته اینست. آنچه که هست را عرضه کند اما اینجا نتوانسته است. یا مثلا الان همه حوزه‌ها به هم پیوند خورده‌اند، سینمای ایران هم می‌تواند با سینمای آنجا پیوند بخورد. او هم که گناه نکرده بود. ۴-۵ ماه پیش بود کاری دادگاه انقلاب داشتیم. موقعی که من رقوم این خانم هم آمده بود، همسرش هم باهاش بود. دادگاه انقلاب هر خانمی برود باید چادر سر کند. ایشان واقعا مثل گچ گچ بود. انگار هیچ خونی در بدن این دختر خانم نبود و می‌لرزید. وقتی از اتاق قاضی بیرون آمد انگار می‌خواهند او را به گورستان بفرستند. طبیعی است این اولین فرصتی که پیدا کند می‌رود. خوب، این خواسته نامشروعی که نداشته است. نه خدای نکرده فاسد بوده و نه آنجا جنایتی مرتکب شده است. رفته است فیلم بازی کرده است. آن فیلم هم اُرنج صورت و بدنش با فضای اینجا می‌خورد. در پیاده‌روها دارند این فیلم را می‌فروشند. موهایش پوشیده است و لباسش هم سبک نیست. شما از این بگیر تا علی افشاری که ما خودمان هم منتقدش هستیم. او یک دهه اینجا کار کرد. افشاری، به سهم خودش جوانی بود که در راه

اندازی [حرکت‌های] اول دهه هفتاد پلی تکنیک سهم داشت، در حد خودش نه سوپرمنی. اگر سرکوب کوی دانشگاه نبود، اگر سرکوب خرم آباد و اراک نبود، اگر افشاری را زندان نمی‌بردند که به قول خودشان آدمش کنند، اگر مصاحبه نمی‌گرفتند که سیاهش کنند، اگر تحقیرش نمی‌کردند که عمر یک بچه ۲۵-۲۴ ساله را به سر برسانند، تنها گزینه او مهاجرت نبود. اگر اینجا بعد از دانشگاه می‌توانست یک فعالیت سالم در همان ادوار بکند، یا می‌توانست مهندس تکنوکرات فعالی شود و در نظام مهندسی فعال شود... حتما که نباید فعالیت سیاسی می‌کرد. اگر می‌توانست این کارها را بکند، در یک تحلیل نهایی آیا می‌رفت؟ حالا ما در نوع مواجهه با امکانات آنجا بهش انتقاد داریم ولی بالاخره انسان‌هایی هستند که اینجا را برای خودشان تنگ می‌بینند و می‌روند. ما بهش انتقاد می‌کنیم چرا می‌روید ولی واقعیت اینست که مطالبه اش اینجا پاسخ داده نشده است. افشاری ۷-۶ ماه پیش آمده بود VOA. دو تلفن از تهران بهش وصل کردند که عصیانش کرد. طرف مناظره کننده اش هم که در آلمان بود چیزی گفت که عصیانش کرد و کنه درونش را بیرون ریخت. گفت جمهوری اسلامی فقط حرف زور می‌فهمد. کسی باید باهاش برخورد کند که قدرتر از خودش باشد. یعنی علت رفتن آمریکایش را صریح گفت. باید به این هم فکر کرد. خبیث که نبوده، خائن که نبوده است. پدرش یک معلم فرهنگی است که روزنامه می‌داد. زندگیشان همه چیزش معلوم است از کجا آمده است، برادرش و خواهرش و بابایش و مادرش، همین طور. از این خانواده نمی‌تواند خبیث و خائن بیرون بیاید. باید بینی چه سیری را طی کرده و چه مطالبه بدون پاسخی داشته است. این مطالبه، فسیل زیر زمین نیست. از همه فسیل‌ها هم که نفت در نمی‌آید. مطالبه، یک تپه روی زمینی است که هی بالا و بالا و بالا می‌رود، باید یکی بیاید برآورده اش کند. در ایران الان این طور است. حالا صاحبان قدرت کنونی نمی‌خواهند برآورده اش کنند. بالاخره مگر مطالبات انباشته مشروطه تا انقلاب برآورده نشد؟ این هم بالاخره زمین نمی‌ماند. یک طوری باید سیر برآوردگی را پیدا بکند. حالا آنهایی که در یک تحلیل نسبتا ساده است که اینجا امکان برآوردگی نیست برویم آن طرف که قدرت، ثروت، امکان، سازمان، تشکیلات، اینترنت هست. ما در VOA صحبت کنیم همه جهان ما را می‌بیند ولی اینجا، اینجا دفتر تحکیم وحدت می‌خواهد یک نشست بگذارد باید برود در پابلوت و شوافزخانه یک خانه یک نفر که حاضر شده بهشان بدهد. آنجا نشست و صحبت می‌کند و همه جهان هم او را می‌بینند. خوب، عقل حسابگر، آن را انتخاب می‌کند. اینکه انتقاد بهشان هست ولی این سیرها را هم باید دید.

لذا اگر بخوای روی وضعیت موجود بایستی همه‌اش مرثیه است ولی اولاً در چه سیری به اینجا رسیده‌اند؟ و دوماً آیا دینامیسم تاریخ، پایان پیدا کرده است؟ نه! دینامیسم هستی پایان پیدا نمی‌کند، دینامیسم تاریخ هم پایان پیدا نمی‌کند. اگر در ایران یک شوک نسبی مثل ۷۶ وارد شود، همه منفعلین به نوعی باز می‌آیند. منظورم آمدن نوری و خاتمی نیست. یک امید به آینده، یک امید گذر از وضع موجود و رفتن به سمت وضع مطلوب. در ایران همه به دنبال وضع مطلوب هستند که منظور از آن لزوماً سرنگونی این حاکمیت و روی کار آمدن یک حاکمیت ندیده و نشناخته دیگری نیست. وضع مطلوب، همان خواسته‌های اصلی ایست که از مشروطه تا به حال بوده است. کرامت اولین آن است. الان کرامتی وجود ندارد. من محل

رفت و آمد بیشتر همین هفت تیر است. سر دو دهنه مترو دو گردان کماندو گذاشته‌اند که انگار اصلا از یک کشور دیگر آدم می‌خواهد بیاید آنجا. دو ماه پیش من ایستاده بودم. همین خانم‌ها و آقایان کماندوها کیف هر دختر خانمی را که از خرید می‌آمد می‌گشتند. خوب، آن دختر ۱۶-۱۵ ساله اولین فرصتی که پیدا کند نمی‌رود؟ خانواده‌اش اولین فرصتی که پیدا کنند جمعا چمدان نمی‌بندند بروند؟ طبیعی است. اینجا یک خرید نمی‌تواند بکند. کیف در همه جای دنیا یک حریمی دارد. ما بچه بودیم می‌گفتند رو به روی خانه همسایه را نگاه نکن. در خانه باز است نگاه نکن. کیف کسی را نگاه نکن. کیف پول کسی را اگر باز می‌کند عکس داخلش هست نگاه نکن. حریمی بود. الان اصلا حریمی وجود ندارد. الان در خانه داری با تلفن صحبت می‌کنی، از فروهر نقل می‌کنند که هر کسی به او زنگ می‌زده و او گوشی را برمی‌داشته می‌گفته: سلام بر شما و دیگر شنوندگان! وقتی این طوری است، اصلا چه حریمی؟ پا می‌شوی می‌روی آنجا و بالاخره یک حریمی وجود دارد دیگر. اینکه مطالبه‌ها باقی است. اگر مردم ایران اهل مطالبه نبودند این همه مغز نمی‌رفت. [مهاجرت] فقط برای تفاوت رفاه این طرف و آن طرف نیست. اغلب سوال می‌کنی از کسانی که آمده‌اند و می‌خواهند بروند، می‌گویند من در مجموع آنجا راحت‌ترم، امن‌ترم. در مجموع آنجا یک شخصیتی دارد. این طور نیست که شخصیت را در پیاده‌رو لاله زار بیندازی و همه لگدش کنند. مثل پرچم آمریکا که اوایل دهه شصت برداشتند و جلوی هر توالی عمومی‌ای انداختند، اینجا شخصیت مردم را زیر دست و پا انداخته‌اند. طبیعی است که طرف در اولین فرصتی که پیدا کند شخصیتش را برمی‌دارد و می‌رود. حالا چه کسی بخواهد کار کند و چه زندگی. اینکه مطالبه‌ها جدی است و برقرار است. این واقعیت هم نشان دهنده اینست که بالاخره هر کسی به دنبال مطالبه‌اش است. خسته نباشید.

تاریخ سیاسی و اجتماعی این ملت و سکو را با این است
در سده جنبش خجسته مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است
برای یک و رانداز تاریخی بر پهنه قمری که پشت سر نهاده ایم و نظر
افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی‌های فصل به فصل
مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن‌مان.
در بزنگاه سده مشروطیت، برگ زینم ایده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها،
درد‌ها، زخم‌ها، شعف‌ها، ظفرها، نافرجامی‌ها و... تجربه‌ها و درس‌های
پر پژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را.
ما برگ زینم که برگ زند؟
فرستی اختصاص دهیم برای برگ‌زدن آموزشی و پردقت هشت
فراز مبارزاتی سده اخیر.

هشت فرار هنر نیاز

در سده جنبش خجسته مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است
برای یک و رانداز تاریخی بر پهنه قمری که پشت سر نهاده ایم و نظر
افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی‌های فصل به فصل
مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن‌مان.
در بزنگاه سده مشروطیت، برگ زینم ایده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها،
درد‌ها، زخم‌ها، شعف‌ها، ظفرها، نافرجامی‌ها و... تجربه‌ها و درس‌های
پر پژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را.
ما برگ زینم که برگ زند؟
فرستی اختصاص دهیم برای برگ‌زدن آموزشی و پردقت هشت
فراز مبارزاتی سده اخیر.